فهرست مطالب

[مقدمه فرزند مؤلّف 2](#_Toc460920941)

[دعا 2](#_Toc460920942)

[تاريخ 5](#_Toc460920943)

[رابطه دعا و تاريخ 7](#_Toc460920944)

[مقدمه 9](#_Toc460920945)

[اعمال مشتركه هر ماه 10](#_Toc460920946)

[باب اول: وقايع و اعمال ماه رمضان 13](#_Toc460920947)

[وقايع غره ماه رمضان 23](#_Toc460920948)

[باب دوم: وقايع و اعمال ماه شوال 69](#_Toc460920949)

[باب سوم: وقايع و اعمال ماه ذى القعده 104](#_Toc460920950)

[باب چهارم: وقايع و اعمال ماه ذى الحجة الحرام 128](#_Toc460920951)

[باب پنجم: وقايع و اعمال ماه محرم 166](#_Toc460920952)

[باب ششم: وقايع و اعمال ماه صفر 215](#_Toc460920953)

[باب هفتم: وقايع و اعمال ماه ربيع الاول 248](#_Toc460920954)

[باب هشتم: وقايع و اعمال ماه ربيع الثانى 281](#_Toc460920955)

[باب نهم: وقايع و اعمال ماه جمادى الاول 291](#_Toc460920956)

[باب دهم: وقايع و اعمال ماه جمادى الاخر 315](#_Toc460920957)

[باب يازدهم: وقايع و اعمال ماه مبارک رجب 355](#_Toc460920958)

[باب دوازدهم: وقايع و اعمال ماه شعبان 407](#_Toc460920959)

## مقدمه فرزند مؤلّف

بسم الله الرحمن الرحيم

چندى قبل كانون انتشار در نظر گرفت كه كتاب (فيض العلام ) مرحوم والدم - قدس سره - را بچاپ برساند و ضمنا از من خواستند كه مقدمه اى بر آن بنويسم منهم با كمال خوشوقتى خواسته آنان را استقبال نموده كتابرا در اختيارشان گذاشتم و اين مقدمه را كه بعنوان دعا و تاريخ و ارتباط آن دو يكديگر است نگاشتم اميد آنكه خوانندگان محترم اگر بر خطا و لغزشى بر خورد فرمايند، با ديده عفو و گذشت بنگرند.

## دعا

و قال ربكم ادعونى استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتى.

- و پروردگار شما گفت مرا بخوانيد تا شما را اجابت (استجابت ) كنم آنان كه از پرستش تكبر مى ورزند بخوارى و بدوزخ در خواهند آمد.

مردم دو دسته اند: دسته اى داراى اعتقادى محكم و راسخ به دعا هستند، و دسته اى ديگر پشت پا بهمه ادعيه و اوراد ميزنند و آنرا مخالف با عقل ميدانند. اين دسته از دو گروه غير مسلمان و مسلمان تشكيل يافته اند.

در گروه غير مسلمان، دانشمندانى كه وجود دارند كه دعا را جسارت بدرگاه خدا دانسته تقاضاى از خدا را دليل بر آشنا نبودن خدا بوظائفش مى پندارند (موريس - مترلينگ ). عده اى ديگر از منكرين، دعا را عمل شرم آور ميدانند (نيچه ). عده اى ديگر دعا را كار بيهوده اى مى پندارند (اگوست كنت ).

در گروه مسلمان اعتراضاتى ديگر وجود دارد، اين گروه ميگويند مگر نه اين است كه: (( ابى الله ان يجرى الامور الا باسبابها))، و يا خدا ميفرمايد: (( ليس للانسان الاماسعى ))، و يا (( ولن تجدلسنت الله تبديلا)) (( ولن تجد لسنت الله تحويلا))

پس ديگر معنى دعا چيست و با دعا چه چيز تغيير خواهد يافت؟

در مورد دسته اول بايد بگوئيم كه تصوير غلطى از دعا در ذهن اين دسته از دانشمندان رسوخ كرده و اينان آن تصوير را ناشايسته دانسته و رد كرده اند مانند كسيكه خدا را منكر است كه در اصل، حمله اش متوجه صورت ذهنى است كه خودش ساخته.

اگر دين و خدا و دعا بدرستى و شناخته و شناسانده مى شد جاى هيچگونه روى گردانى و انكار نبود.

در مورد دسته دوم گفته مى شود كه دليل انكار دعاى چيزى جز قبول نظم جهان نيست، و ما بايستى منكر واقعيت شويم و جهانرا ساخته ذهن خود تصور كنيم يا بواقعيت جهان اعتراف كنيم و نظم را قبول نمائيم كه در صورت قبول بايستى دعا را كه انتظار معجزه خيزى از آن داريم مخالف نظام آفرينش دانسته و بدور بياندازيم اين ايراد صحيح نيست چون نظم با بينش ما آميخته است مى توان گفت كه نسبى است.

ما در اين جهان از تمام علل و معلولات آگاه نيستيم و تنها گوشه اى از آنرا ميدانيم چه مانعى دارد آن حالت توجه مخصوص به پروردگار و آن آمادگى خاص روحى، خود در سلسله علل قرار داشته باشد و در حوادث اين جهان اثر بگذارد، بنابراين انكار تاءثير اين حالت خاص روحى مساوى با ادعاى آگاهى بر همه چيز است.

گذشته از اين، بايد بدانيم كه ادعيه اسلامى غالبا در خواست شخص نيست و تنها قسمتى كوچك از آنها مربوط بدعاهاى شخصى ميشود و تازه در اين قسمت هم هيچگونه خلاف سنت مشاهده نميشود. بنابراين، همه اينها را اثر خاص تربيتى و انسانى دارد، بعضى از دعاها چون دعاى، بعد از نماز يكنوع سرود مذهبى است و بعضى چون دعاى افتتاح تعليم و تذكر توحيد يا حمد پروردگار است، و برخى از آنها چون دعاى كميل تقاضاى عفو و توبه و معذرت خواهى است و قمست زيادى دعا براى غير است و در آخر، دعاهاى شخصى است.

همانطور كه در بالا اشاره شد تازه در اين مورد هم خلاف سنتى وجود ندارد. چون دعا فرموده خداست: صراحت بى شك در (( ادعونى استجب لكم )) است، دعا هم يكى از اسبابى است كه خداوند نتايجى بر آن موقوف و مترتب نموده است و دائره اسباب جهان منحصر بآنچه ميدانيم، نيست.

فعاليت بايد همراه با دعا باشد خداوند وسائل را بر مى انگيزاند و ما بايد از اين وسائل استفاده كنيم. جالب است كه نه تنها دعا عامل غير ضرورى نيست بلكه سرباز زدن از آن، خودپسندى و كبر است و كبر تنها باعث عدم توجه بدعا است و همانگونه كه از آيه مستفاد ميشود كبر يكنوع كفر است. بنابراين، دعا عملا درس تواضع و فروتنى در برابر پروردگار و عبوديت به انسان مى آموزد و اين روح را در او پرورش ميدهد و ريشه كفر را كه كبر است در انسان مى سوازند.

آثار و فوائد دعا از حد برون است، شناخت خدا اولين اثر و فائده آن است. دعا كننده سعى ميكند صفات خدا را بشناسد و ملكات اخلافى را در خود تقويت نمايد، گفتار حضرت صادق عليه‌السلام خطاب بكسانيكه مى گفتند ما دعا ميكنيم و مستجاب نميشود كه فرمود نميشناسيد كسى را كه ميخوانيد دليل بر آن مدعى است.

تلقين به نفس به آثار حيرت انگيز آن از جمله فوائد دعا است. كنترل هوسهاى سركش يكى ديگر از فوائد دعا بشمار ميرود، بوسيله دعا از طغيان شهوات جلوگيرى ميشود، از لحاظ آثار روانى، دعا آرامش دهنده است بطور محسوس از آمار انتحار و طلاق و مانند آن كه اثر مستقيم ياءس و نااميدى است در پرتو دعا كم ميشود.

(اكسيس كارل ) ميگويد: كميت انديشه و بيان آن جا كه پاى نيايش و دعا فرا ميرسد در مى ماند، زيرا نيايش ‍ بلندترين قله تعبير را در پرواز عشق از ميان شب ظلمانى عقل پيدا ميكند.

هم چنين ميگويد دعا بر روى صفات و خصائص انسان اثر ميگذارد و اجتماعاتيكه احتياج به نيايش و دعا را در خود كشته اند معمولا از فساد و زوال مصون نخواهند بود.

## تاريخ

تاريخ مجموعه ايست از حركات و روى دادهاى گذشته. عامل محرك تاريخ فراوان و بسيار است ولى عامل مشخص و بارز آن خود انسان است.

انسان خود تاريخ را بوجود مى آورد و تنها انسان است كه بطور خود آگاه يا ناآگاه در كار است. حكومت و ذات پروردگار حركت تاريخ همانند حكومت او در طبيعت است.

انسان است كه تحول و تغييراتى را ايجاد مى كند. عامليت انسان گاهى با پديدهاى اختيارى و گاهى غير اختيارى شكل ميگيرد. در رديف غير آگاه چنگيزها قرار دارند، و براى خود آگاه شروع دموكراسى و آزادى در جوامع بعنوان عامل تحرك، مثالى است گويا، پس محرك شخص تاريخ انسان است اين انسانى كه خود در تغيير است.

از طرف ديگر انسان حقيقى و عينى را در نظر ميگيريم و چگونگى ساختمان او را در نظر قرار ميدهيم. اين فرد عينى چگونه ساخته شده؟ انسان از جهتى ساخته تاريخ خود است، يكفرد، ساخته تاريخ و محيط معنوى فرهنگى و ارزش هاى مذهبيش ميباشد البته نه ساخته اضطرارى و غير اختيارى بلكه ساخته خود خواسته.

عمر حقيقى يكفرد نام گذشته و تاريخ او است كه در خود متجلى كرده است. همه گذشته مسلمانان در ساختن من فرد در كار است.

پس هر فرد كتابى است كه در عمر بدنى نوشته شده اما اين كتاب تاريخ جامعه او است و اين شخص انعكاس و نتيجه نام جامعه است فرهنگ در روح افراد حلول ميكند و محتويات او را ميسازد ولى همانطور كه گفتيم اين خود افرادند كه از چنان حلولى استقبال ميكنند و نه اينكه جبر و اجبار در كار باشد.

اساس و روح فرهنگ ما، مذهب ما است. بنابراين، جامعه مسلمانها ساخته شده بدست تاريخ است، تاريخى كه منشاء بوجود آورنده آن، اسلام است.

تاريخ اسلام بدست محركين، انسانهاى بزرگ و مربيان بزرگ و مربيان رتبه اول، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان رسالت عليهم‌السلام و پيروان بنام آن ساخته شده است اين تاريخ ساخته شده براى جامعه مسلمانها در نقش ‍ دوم سازنده است هر چه سازندگان تاريخ كاملتر باشند تاريخ براى زندگى جامعه كمال بيشترى دارد.

## رابطه دعا و تاريخ

خصوصیت مكان و زمان و شخص در اسلام

بظاهر، تمامى كره زمين مانند هم است اما در چند مورد خداوند در مورد جاى و مكان امتيازى خاص قائل شده است: (( ان اول بيت وضع للناس للذى ببكة (مباركا) )) و در آيه ديگر: (( فاخلع نعليك انك بالوادى (المقدس ) طوى )).

اين برترى از چه رو به اين مكان تعلق گرفته است اين برترى از آن جهت است كه تاريخ در اين مكان شكل خاصى گرفته است.

ظاهرا تمام روزها و شبها يكسان است ولى باز زمانها از نظر خالق متعال مخصوص است: (( ليلة القدر خير من الف شهر)) و (( انا انزلناه فى ليلة مباركة )) فضيلت اين شب، مولود اين است كه شب سر آغاز تاريخ اسلامى است.

در مورد اشخاص و انسانها نيز چنين تفاوتى ميرسد: (( ان الله اصطفى آدم و نوح ))، (( و جعلنى مباركا)) و يا (و اصطنعتك لنفسى ) و يا (( يرفع الله الذين امنوا منكم والذين او توالعلم درجات )) اين برگزيدگان كيستند؟ اينان سازندگان تاريخ هستند افرادى كه سنگ اول تايخ نجات بشريت را نهادند. در اسلام سازندگان تاريخ از ساخته شده گان تاريخ جدا نيستند و ارتباطى ناگسستنى بين اين دو براى ياد بود مجد و عظمت در گذشته از طرفى و ايجاد بزرگى و افتخار در آينده از طرف ديگر بر قرار است و اين ارتباط بوسيله دعا برقرار ميشود.

دعا پيامى است كه از طرف پى ريزى كنندگان تاريخ اسلام صادر شده و بايد بوسيله شكل گيرى از تاريخ دريافت شود. علت اينكه ميفرمايند دعا را بايد از مركزش يعنى اهل بيت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين فرا گرفت، نيز همين است.

دعاى يك فرد مسلمان در مكانهائى كه تاريخ اسلامى از آنجا شكل گرفته و در زمانهائى كه سرآغاز تاريخ اسلامى است و به ترتيبى كه پند آموزان و سازندگان تاريخ اسلامى گفته اند، خوانده ميشود.

و بخاطر همين حقايق بود كه مؤ لف عاليقدر اين كتاب والد بزرگوار مرحوم مغفور ثقة المحدثين و نخبة المحققين آقاى حاج شيخ عباس محدث قمى رحمة الله را كه دستى گشاده در تاريخ و دستى در دعا داشت بر آن شد كه دو دست بر هم زند و كتابى بنام: (فيض العلام فى عمل الشهور و وقايع الايام ) بيادگار بگذارد و اثر ارزنده اى كه نمودار زنده اى از ذوق و ابتكار و اخلاص باشد، ابداع كند.

مرحوح محدث قمى بسال 1294، هجرى در قم تولد شده و بسال 1359 در نجف اشرف در گذشت و در صحن مطهر حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام مدفون شد.

مرحوم والدم تا حدود توانائيش نميگذاشت عمرش بيهوده هدر رود و تلف گردد و دائما اشتغال بنوشتن داشت و با اينكه بيمار بود حداقل در شبانه روز هفده ساعت در كار نوشتن و مطالعه بود و آثار بسيار مفيد و نفيسى از او باقى مانده كه تقريبا بهشتاد و چهار جلد ميرسد و اكثر آنها نيز بچاپ رسيده.

در خاتمه از برادر عزيزم جناب آقاى ثقة الاسلام والمسلمين آقاى حاج ميرزا محسن محدث زاده كه در استنساخ و مقابله اين كتاب با من كمك بسيارى نموده و مراتب سپاسگذارى خود را تقديم محضرشان ميدارم و از خداوند توفيقاتشانرا تمنى دارم.

10 رجب المبارك 1391 - تهران - على محدث زاده

## مقدمه

(( الحمدلله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين بارى الخلايق اجمعين وصلى الله على سيد الاولين و الاخرين محمد رسول الله و خاتم النبيين و على اله الكهف الحصين و غياث المضطر المستكين سيماعلى خاتمهم و قائمهم المستور عن عوالمهم العلم النور فى طخياء الديجور صلوة تتكرر بتكرر الليائى و الدهور و مرور الايام و الشهور. ))

و بعد چنين گويد: اين فقير بى بضاعت و متمسك باحاديث اهل بيت رسالت عباس بن محمد رضا القمى ختم الله لهما بالحسنى و العادة كه اين رساله ايست در اعمال ايام و ليالى دوازده مال سال بوضعى لطيف و سهل التناول در كمال يجاز و اختصار مشتمل بر جميع آنچه در كتب مصابيح اقبال است بنحو اجمال و هم متضمن است و قايع ايام را از مواليد و فيات ائمه انام و حجج الله العلام عليهم‌السلام و نبذى از وفيات خلفاء و امراء و سلاطين و بعض مشاهير از شعراء و علماء از فريقين با ذكر مختصرى از نوادر و آثار ايشان ذكر بعضى از وقايع و اتفاقات ديگر مانند پاره اى از غزوات و فتوحات غير ذلك در كمال اتقان و احكام كه بر اهل علم و اطلاع مخفى نخواهد ماند.

بايد دانست كه اين حقير در ذكر اشخاص بالقاب و كنى كه معروف بآن بودند اكتفا نكردم، بلكه اسم اصلى هر يك از ذكر كردم تا هر كس خواسته باشد رجوع بتراجم كند بتواند. چنانچه در ذكر دعاى متداوله كه در زادالعماد و نحو آن ميباشد كه دست هم كس بآن ميرسد اشاره نميكنم كه اين دعا در كجا است و اگر در آنجا نباشد اشاره بماءخذ خواهم كرد تا بآنجا رجوع كند.

بدانكه در ذكر احوال گذشتگان و نقل آثار ايشان فوايد بسيار و منافع بيشمار است و شبه نيست كه سير در آثار سلف باعث عبرت و آگاهى خلف و موجب زهد در دنيا و رغبت و عقبى و سبب ترك كارهاى بد تحصيل نام نيك ميشود و غير اينها از فوايد ديگر كه مخفى نيست:

(( قال الله تعالى (لقد كان فى قصصهم عبرة لاول الالباب)، و قال اميرالمؤ منين فى وصيته لولده الحسن عليهما‌السلام انى و ان لم اك قد عمرت عمر من قد كان قبلى فقد نظرت فى اعمارهم و فكرت فى اخبار هم و سرت فى آثارهم حتى عدت كاحدهم بل كانى بما انتهى الى من امور هم قد عمرت مع او لهم و اخرهم، فعرفت صفو ذلك من كدره و نفعه من ضرره.))

مرتب گردانيدم اين رساله مباركه را به دوازده باب و يك خاتمه و مقدم داشتم بر ذكر ابواب يكمقدمه و چون تاءييد خالف منعام و فيض خداوند علام اين رساله باتمام رسد آنرا موسوم كنم به:

(فيض العلام فى عمل الشهور و وقايع الايام ).

## اعمال مشتركه هر ماه

در بيان اعمالى كه در هر ماه بايد بجا آورد و آنها چند امر است:

1 - در وقت ديدن هلال خواندن دعالى هلال است و اقلش كه سه دفعه الله اكبر و سه دفعه لااله الاالله بگويد. پس بگويد الحمدلله الذى اذهب شهر كذا و جاء بشهر كذا(1) و بهترين دعاهاى هلال، دعاى 43، صحيفه كامله است.

2 - در وقت ديدن هلال هفتمرتبه سوره حمد بخواند كه امان از درد چشم است.

3 - در اول هر ماه نو، اندكى پنير بخورد.

4 - در شب اول هر ماه دو ركعت نماز كند و در هر ركعت حمد و سوره انعام بخواند و از حق تعالى سئوال كند كه او را از هر ترسى و دردى ايمن گرداند.

5 - در روز اول هر ماه دو ركعت نماز كند. در ركعت اول بعد از حمد، سى مرتبه توحيد و در ركعت دوم سيه مرتبه سوره اناانزلنه بخواند و بعد از نماز تصدق كند بآنچه ممكن شود تا سلامتى آن ماه را براى خود بخرد. (سيد) در (دروع الواقيه ) بروايت ديگر اين دعا را بعد از نماز اول ماه نقل كرده و اگر كسى نخواند هم باكى هم نيست و دعا اينست:

(( بسم الله الرحمن الرحمن و ما من دابة فى الارض الا على الله رزقها و يعلم مستقرها مستودعها كل فى كتاب مبين بسم الله الرحمن الرحيم و ان يمسك الله بضر فلا كاشف له الا هو و ان يردك بخير فلاراد لفضله يصيب به من يشاء من عباده و هو الغفور الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم سيجعل الله بعد عسر يسر اماشاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله و نعم الوكيل و افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد لااله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين رب انى لما انزلت الى من خير فقير رب لانذرنى فردا و انت خير الوارثين.))

سيد ابن طاوس روايتى ديگر از براى نماز اول ماه نقل كرده كه در آن توحيد و اناانزلناه يكمرتبه ذكر شده و فرموده شايد اين روايت براى كسى باشد كه وقتش تنگ شده باشد براى خواندن سى مرتبه (توحيد) و (قدر) يا بجهت آنكه در طريق سفر يا مريق باشد يا عذر ديگر داشته باشد.

6 - روزه گرفتن سه روز از هر ماه كه آن پنجشنبه اول و آخر ماه و چهارشنبه وسط ماه است كه مواظبت بر روزه آن وسوسه سينه را ميبرد و مقابل روزه دهر است و از سنن مؤ كده حضرت رسول است كه بر آن مواظبت داشت تا از دنيا رحلت فرمود.

7 - روزه گرفتن ايام البيض هر ماه است كه فضيلت بسيار دارد.

8 - روزه چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است و براى كسيكه حاجتى داشته باشد. بنحويكه در (هدية الزائرين ) ذكر كردم.

بدانكه چون در روايات وارد شده كه ماه رمضان اول سال است و شيخ مفيد و شيخ طوسى، و ديگران نيز در ذكر اعمال سنه ابتداء بماه مبارك رمضان كردند. احقر نيز اقتداء ميكنم بايشان و در ذكر شهور ابتداء ميكنم بماه رمضان پس ‍ ميگويم متوكلا على الله تعالى.

## باب اول: وقايع و اعمال ماه رمضان

باب اول: در ذكر وقايع و اعمال ماه مبارك رمضان است و در آن فصل است.

فصل اول: در اعمال مشركه كه اين ماه است يعنى اعماليكه اختصاص بشب و روز معينى ندارد.

بدانكه ماه رمضان بهترين ماهها است و نزد خدا و نسبت بحق تعالى دارد و درهاى جهنم در آن بسته و درهاى رحمت خدا و بهشت در آن باز و شياطين در غل و زنجيرند در آن. آن ماهى است كه مرد را خوانده اند بمهمانى الهى. نفسها در آن ثواب تسبيح و خوابها ثواب عبادت دارد و دعا در آن مستجاب است. پس بايد پيران را تعظيم كرد و كودكان را ترحم و خويشان را نوازش وصله بايد نمود. بر فقرا تصدق كرد و نگاه بايد داشت زبان و چشم و گوش را از چيزهائى كه نبايد گفت و ديد و شنيد و مهربانى كرد بر يتيمان. در اوقات نمازها دستها را بدعا بلند كرد كه بهترين ساعتها است و بايد سبك كرد پشتها را از بارهاى گناه بطول دادن سجده ها و بايد سعى كرد در افطار دادن به روز داران كه هر كه مؤ منى را افطار دهد، ثواب بنده آزاد كردن دارد. بايد خلق را خوب كرد و خدمت غلام و كنيز را سبك كرد و شر خود را از مردم باز داشت. نماز بسيار بجا آورد و صلوات بايد بسيار فرستاد و قرآن تلاوت كرد زيرا كه يك آيه از قرآن ثواب يك ختم در ماه هاى ديگر دارد.

خداوند در اين ماه بسيارى از گناهكاران را ميآمرزد پس بايد هر كس سعى كند كه آمرزش الهى شامل حال او شود. همانا شقى آنكسى است كه محروم گردد از آمرزش خدا در اين ماه عظيم.

بدانكه اعمال مشتركه اينماه بر چهار قسم است:

قسم اول:

اعمالى است كه در هر شب و روز اين ماه بجاآورده ميشود و آنها چند امر است.

1 - خواندن اين دعا بعد از هر نماز (( فريضه اللهم ارزقنى حج بيتك الحرام الخ )).

2 - خواندن اين دعا نيز بعد از هر فريضه (( ياعلى يا عظيم الخ )).

3 - آنكه بخواند بعد هر فريضه دعائى را كه شيخ كفعمى و شهيد از رسول خدا(ص ) روايت كرده اند:

(( اللهم ادخل على اهل القمور السرور اللهم اغن كل فقير. اللهم اشبع كل جائع. اللهم اكس كل عريان اللهم اقض دين كل مدين. اللهم فرج عن كل مكروب اللهم ردكل غريب اللهم فك كل اسير اللهم اصلح كل فاسد من امور المسلمين اللهم اشف كل مريض اللهم سدفقر نا بغناك اللهم غير سوء حالنا بحسن حالك اللهم اقض عنا الدين و اعننا من الفقر انك على كل شئى قدير. ))

4 - در اين ماه قرآن بسيار بخواند و اگر روزى يك ختم بخواند خوب است و بعضى از ائمه عليه‌السلام در اين ماه چهل ختم قرآن و زياده ميكردند و اگر هر ختمى را ثوابش را روح مقدس يكى از چهارده معصوم عليه‌السلام هديه كند ثوابش مضاعف گردد و در قيامت باايشان باشد.

5 - در شب و روز اين ماه ذكر صلوات و استغفار و لا اله الا الله را بسيار بگويد و نوافل شب و روز را بجا آورد شعر نخواند و چشم و گوش و زبان خود را نيز روزه دارد از محرمات كه روزه مجرد امساك از طعام و شراب نيست.

قسم دوم:

اعمالى است كه در شبهاى ماه رمضان بايد بجا آورد و آن نيز چند چيز است.

1 - افطار است و مستحب است كه بعد از نماز شام افطار كند مگر آنكه ضعف بر او غلبه كرده باشد يا جمعى منتظر او باشند.

2 - آنكه افطار كند بر چيز پاكيزه اى از حرام و شبهات و بهتر آن است كه بخرماى حلال افطار كند تا ثواب نمازش چهار صد برابر گردد و بخرما و آب و به رطب و به لبن و به حلوا و به نبات و به آب نيم گرم بهر كدام افطار كند نيز خوب است.

3 - آنكه در وقت افطار دعاهاى وارده آنرا بخواند از جمله آنكه بگويد:

(( اللهم لك صمت و على رزقك افطرت و عليك توكلت ))

تا خدا عطا فرمايد باو ثواب هر كسى را كه در اين روز روزه داشته و اگر بتواند دعاى (( اللهم رب النور العظيم الخ )) را كه سيد نيز روايت كرده بخواند كه فضيلت بسيار دارد.

4 - در لقمه اول بگويد: (( بسم الله يا واسع المغفرة اغفرلى )).

5 - در وقت افطار سوره انا انزلناه را بخواند.

6 - در وقت افطار تصدق كند و افطار دهد روزه داران را اگر چه بچنددانه خرما يا شربتى آب باشد.

7 - در هر شب خواندن هزار مرتبه انا انزلناه وارد است.

8 - در هر شب خواندن صد مرتبه حم دخان اگر ميسر شود.

9- اين دعا را در هر شب بخواند تا گناه چهل ساله او آمرزيده شود: (( اللهم رب شهر رمضان الخ )).

10 - در هر شب بعد از نماز مغرب دعا كند براى حج باين دعا (( اللهم بك و منك اطلب الخ )) و اين دعا را سيد از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده و در اقبال در آنجائى كه دعاهاى بعد از فريضه را ذكر كرده، نقل فرموده است.

11 - در هر شب دعاى افتتاح را بخواند.

12 - در هر شب بخواند (( اللهم انى اسئلك ان تجعل فيما تقضى الخ ‌)).

13 - در هر شب بخواند (( اللهم برحمتك فى الصالحين فادخلنا الخ ‌)).

و بدانكه از چيزهائيكه در شبهاى ماه رمضان بايد بجا آورده شود هزار ركعت نماز است در مجموع اين ماه باين ترتيب كه در دهه اول و دهه دوم در هر شبى بيست ركعت خوانده شود، هر دو ركعت بيكسلام، باين طريق كه هشت ركعت آنرا بعد از نماز مغرب بخواند و دوازده ركعت آنرا بعد از نماز عشا و در دهه آخر در هر شب سى ركعت بخواند باز هشت ركعت آنرا بعد از نماز مغرب و بيست و دو ركعت ديگر را بعد از نماز عشا و مجموع اين نمازها هفتصد ركعت ميشود و باقى مانده را كه سيصد ركعت باشد در شبهاى قدر بخواند يعنى شب نوزدهم صد ركعت و شب بيست و يكم صد ركعت و شب بيست و سيم صد ركعت پس مجموع هزار ركعت شود بترتيب ديگر (2) نيز نقل كرده اند و آنچه ذكر شد موافق مشهور بود بدانكه سابقين باين هزار ركعت نماز خيلى عنايت داشتند بحديكه بعد از هر دو ركعت از آن دعاى در (اقبال ) و (مصباح ) و غيره نقل كرده اند و شيخ طوسى با آنكه (مصباح متهجد) را مختصر كرده و دعاهاى بسيار را ذكر نكرده اما ايندعاها را ترك نكرده و از اين معلوم ميشود كه خيلى محل حاجت و ابتلاى مردم بان بوده كه اين همه اهتمام بان داشته اند ولكن در اين عصرها گمان ندارم كه در هزار نفر يكى پيدا شود كه اين هزار ركعت نماز را با آن دعاها بجا آورد بهر حال اگر كسى موفق شد بخواندن اين نمازها و او را مجال خواندن دعاهاى وارده بعد از آن نباشد، لااقل اين دعاى مختصر را ترك نكند كه از حضرت عسكرى (ع ) روايت شده است كه در ماه رمضان بعد از هر دو ركعت از نوافل بايد خوانده شود و آن دعا اين است:

(( اللهم اجعل فيما تقضى و تقدر من الامر المحتوم و فيما تفرق من الامر الحكيم فى ليلة القدر ان تجعلنى من حجاج بيتك الحرام المبرور حجهم المشكور سعيهم المغفور ذنوبهم واسئلك ان تطيل عمرى فى طاعتك و توسع لى فى رزقى يا ارحم الراحمين. ))

قسم سوم:

در اعمال سحرهاى ماه مبارك رمضان است و آن نيز چند چيز است:

1 - سحور هرد و ترك نكند سحور را اگر چه بيك دانه خرماى زبون يا شربت آب باشد و بهترين سحورها سويق و خرما است و وارد شده كه حق تعالى و ملائكه صولات ميفرستند بر آنها كه استغفار ميكند در سحرها وسحور ميخورند.

2 - سوره (انزلناه ) را در وقت سحور بخواند كه هر كه اين سوره مباركه را در وقت افطار كردن و سحور بخواند در ما بين اين دو وقت ثواب كسى داشته باشد كه در راه خدا در خون خود بغلطد.

3 - دعاى (ابوحمزه ثمالى ) را در سحرها بخواند.

4 - دعاى (( اللهم انى اسئلك من بهائك بابهاه )) بخواند.

5 - در سحرها بخواند اين دعا را كه (شيخ ) و (سيد) ذكر كرده اند (( يا عدتى عند كربتى الخ ‌)).

6 - بخواند دعاى (ادريس ) را كه هر دو نيز روايت كرداند (سبحانك لا اله الا انت الخ ).

7 - بخواند اين تسبيحات را كه (سيد) روايت كرده (( سبحان من يعلم جوارح القلوب الخ )).

8 - بخواند اين دعا را كه مختصرترين دعاهاى سحر است (( يا مفزعى عند كربتى الخ )).

و بدانكه علما فرموده اند كه اگر نيت روزه را بعد از سحور بكند بهتر است و از اول شب تا آخر شب نيت مى توان كرد و همين كه ميداند و قصد دارد كه فردا از براى خدا روزه ميگيرد و امساك از مفطرات ميكند بس است و شايسته است كه در سحرها نماز شب را ترك نكند و تهجد بعمل آورد.

قسم چهارم:

در اعمال روزهاى ماه رمضان است.

بدانكه از براى روزهاى اين ما دو نوع دعا روايت شده يكى مخصوص بهر روز است كه بعدها به آن اشاره ميشود و ديگر آن دعاهائى است كه مكرر ميشود هر روز و آن چند دعا است.

1 - در هر روز بخواند (( اللهم هذا شهر رمضان و هذا شهر الصيام الخ )). و اين دعا بدو نحو روايت شده يكى مختصر است چنانچه در (كافى ) است و حقير در هديه آنرا ذكر كردم و ديگر مبسوطتر است چنانچه در (اقبال است ) و (علامه مجلسى ) ره، آنرا در (ذادالمعاد) نقل فرموده.

2 - خواندن اين تسبحات عشر است در هر روز سبحان الله بارى النسم الخ.

3 - خواندن اين صلوات است ان الله و ملائكته يصلون على النبى الخ.

4 - خواندن اين دعاى عظيم الشاءن است اللهم انى ادعوك كما امرتنى الخ.

5 - خواندن اين دعا كه در (اقبال ) است يا دعدتى فى كربتى الخ.

6 - خواندن ايندعا كه (شيخ ) و (سيد) روايت كرده اند و حقير در (هديه ) نقل كرده ام اللهم انى اسئلك من فضلك بافضله الخ.

7 - خواندن ايندعا است كه (شيخ كفعمى ) ذكر فرموده:

(( يا ذا الذى كان قبل كل شئى و خلق كلى شئى ثم يبقى و يفنى كلشئى ياذالذى ليس فى السموات العلى و لافى الارضين السفلى و لا فوقهن و لا بينهن و لا تحتهن اله يعبد غيره لك الحمد حمدا لا يقوى على احصائه الاانت صل على محمد وال محمد صلوة لا يقوى على احصائها الاانت. ))

8 - در هر روزه صد مرتبه اين ذكر را بگوييد كه (محدث فيض ) در (خلاصة الاذكار) ذكر فرموده:

(( سبحان الضار النافع سبحان القاضى بالحق سبحان العلى الاعلى سبحانه و بحمده سبحانه و تعالى. ))

فصل دوم:در اعمال مخصوصه شب و روز اينماه است و وقايع ايام آن است.

شب: 1

ش (3) - در آن چند عمل است:

1 - آنكه طلب هلال كند و بعضى استهلال اينماه را واجب دانسته اند.

2 - چون رؤ يت هلال كرد اشاره بهلال نكند بلكه رو بقبله كند و دستها را باسمان بلند كند و بگويد ربى و ربك الله الخ و بخواند دعاى هلال را كه (ابن عقيل ) واجب دانسته و اگر وقت داشته باشد بخواند دعاهائى را كه (سيد) در (اقبال ) از رسولخدا(ص ) و امير المؤ منين عليه‌السلام و امام جعفر صادق عليه‌السلام و حضرت كاظم عليه‌السلام براى هلال روايت كرده اند.

3 - بخواند دعاى 43 صحيفه كامله را در وقت رؤ يت هلال هر ماه و خصوص هلال اينماه.

4 - مجامعت باحلال خود كندو اين از خصوصيات اينماه است و الا در ماههاى ديگر جماع در شب اول مكروه است.

5 - غسل شب اول ماه كند.

6 - در نهر جارى غسل كند و سى كف آب بر سر بريزد.

7 - زيارت قبر امام حسين عليه‌السلام كند تا گناهانش ريخته شود و ثواب حجاج و معتمرين آنسال را دريابد.

8 - در اين شب ابتدا كند بخواندن هزار ركعت نماز اين ماه بنحويكه در فصل اول گذشت.

9- آنكه در نماز نافله اين شب و ساير شبهاى اينماه سوره انافتحنا بخواند.

10 - دو ركعت نماز كند در اين شب در هر ركعت حمد و سوره انعام بخواند و سؤ ال كند كه حق تعالى از او كفايت شرور كند.

11 - بخواند دعاى اللهم ان هذا الهشر المبارك الخ و اين دعائى است كه حضرت صادق عليه‌السلام در شب آخر شعبان و در اين شب ميخواند.

12 - بعد از نماز مغرب بخواند اين دعاى وارده از حضرت (جواد(عليه‌السلام)) را كه در (اقبال ) است: اللهم يامن يملك التدبى الخ.

13 - بخواند در اين شب ايندعاى ماءثور از حضرت صادق (عليه‌السلام) را كه در اقبال است: الهم رب شهر رمضان نزل القرآن الخ.

14 - بخواند دعاى 44 صحيفه كامله را كه در وقت دخول ماه رمضان حضرت سجاد(ع ) ميخواند.

15 - بخواند دعاى وارده از حضرت موسى بن جعفر(عليه‌السلام) را:(( اللهم انى اسئلك باسمك الذى دان له كل سئى )) الخ.

16 - بخواند اللهم ان هذا شهر رمضان الخ و اين دعا را سيد در اقبال ذكر كرده پس از آن دعاى بسيار طويلى از حضرت صادق (عليه‌السلام ) نقل كرده كه فرموده مى خوانى آن را در وقت حضور ماه رمضان.

17 - بخواند اين دعا را كه حضرت صادق (عليه‌السلام) از حضرت رسول خدا(ص )، نقل كرده است كه در وقت دخول ماه رمضان ميخواندند:

(( اللهم انه قد دخل شهر رمضان اللهم رب شهر رمضان الذى انزلت فيه القران و جعلته بينات من الهدى و الفرقان اللهم فبارك لنافى شهر رمضان و اعنا على صيامه و صلوته و تقبله منا ))

بدانكه ( سيد ابن طاوس ) از براى هر شب از اين ماه دعواتى از كتاب ( ابن ابى قرة ) نقل كرده و از جمله براى اين شب چهار دعا ذكر فرموده هر كه طالب است رجوع كند باقبل و دعاهاى امشب و ساير شبها را بخواند.

و بدان نيز كه شيخ شهيد ره از امير المؤ منين (عليه‌السلام) براى هر شب از اين ماه نمازى نقل كرده مادر ذكر هر شب نماز را نقل ميكنيم.

اما نماز امشب چهار ركعت است در هر ركعت حمد يكمرتبه و توحيد پانزده مرتبه و در اين شب سنه 145 خروج كرد در بصره: ابراهيم بن عبدالله محض قتيل باخمرى و بيعت كردند بااو وجوه مردم چنانچه در عمدة الطالب است.

روز: 1

در آن چند عمل است:

1 - غسل كردن در آب جارى و ريختن سى كف آب بر سر كه باعث ايمنى از جميع دردها و بيماريها است در تمام سال.

2 - كفى از گلاب برو بزند تا ز خوارى و پريشانى نجات يابد و قدرى گلاب هم بر سر خود بزند تا در آن سال از سرسام ايمن شود.

3 - دو ركعت نماز اول ماه و تصدق را بعمل آورد.

4 - دو ركعت نماز كند در ركعت اول حمد وانافتحناه و در دوم حمد و هر سوره كه خواهد تا حق تعالى جميع بديها را در آنسال از او دور گرداند و در حفظ خدا باشد تا سال آينده.

5 - بعد از طلوع فجر اين دعا را بخواند:

(( اللهم قد حضر شهر رمضان وقد افتر ضت علينا صيامه و انزلت فيه القران آن هدى للناس و بينات من الهدى و الفرقان اللهم اعنا على صيامه و تقلبه منا و تسلمه منا و لنافى يسر منك و عافية انك على كل شئى قدير. ))

6 - ايندعا را بخواند اگر در شب نخوانده المحمد الله الذى هدانا لحمده و ايندعاى 44 صحيفه است و همچنين بخواند دعاى نبوى (ص ) و كاظمى (ص ) را اگر در شب نخوانده بدانكه سيد ابن طاوس ره، از براى هر روز اين ماه دعاهاى مخصوصى نقل كرده و ما در اينجا اكتفا ميكنيم بنقل دعاى مختصر هر روز دعاى اين روز:

(( اللهم اجعل صيامى فيه صيام الصائمين و قيامى فيه قيام القائيمن و نبهنى فيه عن نومة الغافلين و هب لى فيه جرمى يا اله العالمين و اعف عنى يا عافيا عين المجرمين. ))

## وقايع غره ماه رمضان

بدانكه در شب غره اينماه سنه 654 واقع شد واقعه احتراق مسجد نبوى (ص ) بنحويكه فرو گرفت جميع مسجد و سقف و منبر و درها را و اين واقع معروف است.

(سمهودى ) در خلاصة الوفا باخبار دارالمصطفى تفصيل اين حريق و حريق ديگر را كه ثانيا واقع شد نوشته است.

در روز غره اينماه بنابر اقول شيخ بهائى در سال دهم بعثت خديجه كبرى در سن شصت و پنجسالگى رحلت كرد و پيغمبر(ص ) در قبر او نازل شد. حقير روز دهم را اختيار كردم و در آنجا احوال ساير زوجات پيغمبر(ص ) را ذكر خواهم نمود.

و نيز در غره اينماه سنه 428 (شيخ الرئيس، ابو على حسين بن عبدالله بن سينا)نادره عصر واعجوبه دهر، صاحب كتاب شفا، قانون و اشارات در همدان وفات يافت.

شب: 2

نمازش چهار ركعت، در هر ركعت حمد و بيست مرتبه انا انزلناه

روز: 2

بخواند (( اللهم قربنى فيه الى مرضاتك و جنبى فيه من سخطك و نقماتك و فقنى فيه لقرائة اياتك برحمتك يا ارحم الراحمين. ))

شب: 3

نمازش ده ركعت است در هر ركعت حمد و پنجاه مرتبه توحيد.

روز: 3

بخواند (( اللهم ارزقنى فيه الذهن و التنبيه و ابعدنى فيه عن السفاهة و التمويه و اجعل لى نصيبا من كل خير تنزل فيه بجودك يا اجود الاجودين. ))

و روايت شده كه انجيل در اين روز بر حضرت عيسى (عليه‌السلام ) نازل شده و در اين روز بروايت عاصمى وفات حضرت فاطمه (عليه‌السلام ) واقعش ده ودر شب گذشته سنه 413 شيخ مفيد، محمد بن محمدبن النعمان عليهم الرضوان در بغداد وفات يافت و در اين روز شيعه و سنى براى تشييع او اجتماع كردند و چندان جمعيت بود كه ميدان (اشنان ) بر مردم تنگ شد و بغير از جماعت اهل سنت هشتاد هزار نفر شيعه جمع شده بود و تمامى براى آنجناب ميگريستند و مانند چنان روزى ديده نشده بود.

(سيد مرتضى ) بر آنجناب نماز خواند قبر شريفش در پائين پاى حضرت جواد(ع ) پهلوى قبر شيخش (ابوالقاسم جعفر بن قولويه قمى ) واقع است و مدائح اين شيخ بزرگوار زياده از آن است كه ذكر شود و بس است در فضيلت او ملاحظه توقيعات شريفه صادره از امام زمان (عليه‌السلام ) كه از براى اين بزرگوار، چه مرقوم فرموده.

(( و حكى انه وجد مكتوبا على قبره بخط القائم عليه‌السلام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاصوت الناعى بفقدك انه |  | يوم على آل الرسول عظيم |
| ان كنت قد غيبت فى جدث الثرى |  | فالعدل و التوحيد فيك مقيم |
| و القائم المهدى يفرح كلما |  | تليت عليك من الدروس من الدروس علوم )) |

و در اين روز سنه 576 شيخ متبحر عبدالله بن احمد معروف به (ابن خشاب نحوى ) وفات يافت - سيوطى (در طبقات ) نوادرى از او نقل كرده جاى نقلش نيست.

شب: 4

نمازش هشت ركعت است و در هر ركعت حمد و بيست مرتبه انا انزلناه.

روز: 4

بخواند (( اللهم قونى فيه على اقامة امرك و ارزقنى فيه حلاوة ذكرك و اورزعنى ففيه لاداء شكرك بكرمك واحفظنى فيه بحفظك و سترك يا ابصرالناظرين (ياخير النصارين خ ل ))

و در اين روز سنه 53 زياد بن ابيه در كوفه هلاك شد و حال او را در تحفة الاحباب نقل كرده ام بدانجا رجوع شود.

شب: 5

نمازش دو ركعت است در هر ركعت حمد و پنجاه مرتبه توحيد و بعد از سلام صد مرتبه صلوات.

روز: 5

بخواند (( اللهم الجعلنى فيه من المستغفرين و اجعلنى فيه من عبادك الصالحين القانتين و اجعلنى فيه من اوليائك (المتقين المقربين خ ل ) برافتك يا ارحم الراحمين. ))

و بقولى در اين روز سنه 195 ولادت حضرت جواد(عليه‌السلام ) واقعشده ولكن مشهور دهم رجب است.

شب: 6

نمازش چهار ركعت است در هر ركعت حمد (( و تبارك الذى بيده الملك ))

روز: 6

بخواند (( اللهم لا تخذلنى فيه بتعرض معصيتك و لا تضربنى بسياط نقمتك و زحزحنى فيه من موجبات سخطك بمنك (واياديك خ ل ) يا منتهى رغبة الراغبين )) و در اين روز(تورية ) بر حضرت موسى بن عمران عليه‌السلام نازل شد در اين روز سنه 201 مردم بيعت كردند با حضرت رضا(عليه‌السلام ) و مجمل اين واقع آن است كه مأمون در سنه 200 براى پاره اى از مصالح كه گنجايش نقلش نيست،(رجاءبن ابى الضحاك ) را با بعضى از مخصوصان خود بخدمت امام رضا(عليه‌السلام ) در مدينه فرستاد كه آنجناب را به مرو احضار نمايند و چون آنحضرت را از مدينه به مرو آوردند مأمون آنحضرت را تجليل و تكريم نمودند و اظهار كرد كه من ميخواهم خود را از خلافت خلع كنم و بتو تفويض نمايم.

حضرت فرمود كه اگر خلافت را خدا براى تو قرار داده جايز نيست كه خود را عزل كنى و بديگرى ببخشى و اگر خلافت از تو نيست ترا اختيار آن، نيست كه بديگرى تفويض نمائى

مأمون گفت: البته بايد قبول كنى حضرت فرمود: من برضاى خود هرگز قبول نخواهم كرد و تا مدت دو ماه اين سخن در ميان بود پس از آن مأمون گفت: پس ولايتعهدى مرا قبول كن كه بعد از من خلافت از تو باشد.

حضرت اخبار كرد باو شهادت خود را پيش از او ماءمون قبول نكرد و گفتگوى بسيار مابين ايشان رد و بدل شد آخر الامر ماءمون تهديد كرد آنحضرت را آنجناب مجبورا قبول كرد و شرايطى قرار داد كه ماءمون قبول نمود.

پس در مثل چنين روزى ماءمون مجلسى عظيم ترتيب داد و كرسى آن حضرت را در پهلوى كرسى خود گذاشت و دو و ساده بزرگ براى آنحضرت قرار داد و جميع اكابر و اشراف و سادات و علما را جمع كرد اول پسر خود عباس را امر كرد كه با حضرتش بيعت كند و بعد از آن ساير مردم بيعت كردند پس بدره هاى زر آوردند و جوائز بسيار بمردم داده شد و خطبا و شعراء برخاستند خطبه و قصائد غراء در شأن آنحضرت خواندند و جائزه خود را گرفتند و امر شد در رؤ س ‍ منابر و منابر نام آنحضرت را بلند گردانند و وجوه دنانير و دارهم را بنام نامى و لقب گرامى آنحضرت مزين گردانند و در همان سال در مدينه بر منبر رسول خدا (ص ) خطبه خواندند و در دعاى بحضرت (امام رضا (عليه‌السلام )) گفتند:

ولى عهد المسلمين على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابيطالب عليه‌السلام.

(( ستة اباء هم ما هم افضل من يشرب صوب الغمام ))

مأمون امر سياه پوشى را كه بدعت بنى عباس بود ترك كنند و در عوض جامه هاى سبز بپوشند و يكدختر خود (ام حبيبه ) را بآنحضرت تزويج كرد و دختر ديگر خود (ام الفضل ) را (بحضرت جواد) نامزد كرد و تزويج كرد به اسحق بن موسى دختر عمش، اسحق بن جعفر را.

در آن سال ابراهيم بن موسى برادر حضرت رضا (عليه‌السلام ) از جانب ماءمون امير حاج شد و با مردم حج كرد و در جمله از روايات است كه چون آنحضرت وليعهد شد، شعراء مدح آنجناب گفتند و در قصائد غرا در شاءن آنجناب بخواندند و مأمون ايشانراصله داد مگر (ابونواس ) شاعر كه ساكت بماند. ماءمون او را عتاب كرد كه تو با آنكه شيعى مذهب و مايل باهل بيتى و هم شاعر زمان و فريد دورانى، چرا حضرت رضا(عليه‌السلام ) را مدح نگفتى ابو نواس اين اشعار بگفت و چه خوب گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( قيل لى انت اوحدالناس طرا |  | فى فنون من الكلام النبيه |
| لك من جوهر الكلام بديع |  | يثمر الدر فى يدى مجتنيه |
| فعلى ماتركت مدح ابن موسى |  | و الخصال التى تجمعن فيه |
| قلت لا استطيع مدح امام |  | كان جبريل خادما لاييه |
| قصرت السن الفصاحة فيه |  | و لهذا القريض لا يحتويه )) |

مأمون دهان (ابونواس ) را پر از لؤ لؤ كرد.

(شيخ مفيد) ره فرموده كه در اين روز مستحب است صدقه و احسان بر مساكين و كثرت شكر خدا بر طهور حق آل محمد عليه‌السلام و ارغام منافقين و سيد ره روايت كرده كه براى شكرانه اين نعمت دو ركعت نماز دراين روز بگذارند، در هر ركعت بعد از حمد بيست وپنج مرتبه توحيد بخوانند.

در اين روز نيز سنه 253 سرى سقسطى كه يكى از رجال طريقت و خال ابوالقاسم جنيد است در بغداد وفات كرد.

و هم در اينروز سنه 463 وفات كرد شيخ فقيه جليل سلار بن عبدالعزيز ديلمى كه از بزرگان شاگردان شيخ مفيد و سيدمرتضى است و صاحب كتاب مراسم است.

شب: 7

نمازش چهار ركعت است در هر ركعت حمد و سيزده مرتبه (اناانزلناه )

روز: 7

بخواند (( اللهم اعنى على صيامه و قيامه و جنبنى فيه من هفواته و اثامه و ارزقنى فيه ذكرك بدوامه بتوفيقك يا ولى المومنين (ياهادى المضلين خ ل ))

در اين روز سنه 224 ابراهيم بن مهدى عموى ماءمون معروف بابن شكله وفات كرد و از براى او وقايعى است در ايام ماءمون از تغلب او بر خلافت و استتار او از مأمون و غير ذلك و او همانستكه در غنا و ضرب ملاهى مهارتى تمام داشته.

شب: 8

نمازش دو ركعت است در هر ركعت حمد وده مرتبه توحيد و بعد از سلام هزار مرتبه سبحان الله.

روز: 8

بخواند (( اللهم ارزقنى فيه رحمة الايتام و اطعام الطعام و افشاء السلام و مجانبته اللئام و صحبة اكرام بطولك يا ملجاء الاملين ))

و در اين روز سنه 455 وفات كرد در(رى محمد بن ميكائيل بن سلجوق ) اولسلاطين سلجوقيه معروف به (طغرلبك ) و(الب ارسلان ) بجاى وى نشست.

شب: 9

نمازش شش ركعت است مابين نماز مغرب و عشاء در هر ركعت (حمد) و هفتمرتبه (آية الكرسى ) و بعد از فراغ پنجاه مرتبه صلوات.

روز: 9

بخواند (( اللهم احضنى فيه من رحمتك الواسعة و اهدنى لبراهينك الساطعه و خذ بناصيتى الى مرضاتك الجامعة بتحننك يا امل المتشاقين.))

شب: 10

بيست ركعت نماز دارد. در هر ركعت صد و سى مرتبه توحيد.

روز: 10

بخواند (( اللهم اجعلنى من المتوكلين عليك و اجعلنى من الفائزين اليك و من المقربين لديك با حسانك يا غاية الطالبين.))

و در اين روز سه سال پيش از هجرت، حضرت خديجه سلام الله عليها از دنيا رحلت كردو جلات شانش زياده از آن است كه احصا شود و شايسته باشد كه در اين مقام بذكر مختصرى از حال زوجات حضرت رسول (ص ) اشاره مى گردد.

زنهائيكه آن جناب با آنها زفاف فرموده يازده است. زوجه نخستين آنحضرت (خديجه ) بنت خويلد است كه تا او زنده بود حضرت رسول (ص ) زنى ديگر نگرفت و حرمت او را رعايت ميداشت و سبقت اسلام و خدمات او بر رسولخدا(ص ) زياد از آن است كه ذكر شود و بس است در فضيلت او كه والده حضرت زهرا (عليه‌السلام ) است و ذرارى رسول خدا (ص ) تمام منتهى ميشوند باو.

دوم سودة بنت (زمعة قرشيه ) است گويند در سال هشتم هجرت حضرت رسول (ص ) خواست او را طلاق گويد. عرض كرد ميخواهم در سلك روجات باشم مرا طلاق مگوى و نوبت خود را بيكى از زوجات بخشيد و او همان است كه گاهى بسخنان مطايبه آميز حضرت را متبسم ميساخت. در اواخر خلافت عمر يا زمان حكومت معاويه در مدينه وفات كرد و (اسماء بنت عميس ) براى او ترتيب نعش داد.

سوم عايشه دختر ابوبكر است كه كنيه اش (ام عبدالله ) است بنام خواهر زاده اش (عبدالله زبير) در شب هفدهم اين ماه وفاتش ذكر مى شود.

چهارم حفصه دحتر عمر است. گويند وقتى حضرت او را طلاق فرمود، عمر خاك بر سر پراكند كه ديگر از بهر من چه مكانت ماند و چندان الحاح كرد كه آن جناب رجوع فرمود. به قولى در سنه 41 وفات كرد و (مروان بن الحكم ) حاكم مدينه بر او نماز خواند و در بقيع به خاك رفت.

پنجم زينب بنت (خزيمه ) است كه تزويجش در نيمه اين ماه واقع شده است.

ششم ام سلمه بنت (ابى امية ) است و او دختر (عاتكه ) است كه عمه رسول خدا (ص ) بود و او واپس ترين همه زنان رسول خدا (ص ) وفات كرد.

هفتم زينب بنت (جحش ) است كه مادرش (اميمه ) دختر (عبدالمطلب ) است و او در پيش، زوجه (زيد بن حارثه ) بوده و او همان است كه خدا او را براى حضرت رسول (ص ) تزويج كرده و فرموده:

(( فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها. ))

و خبر وليمه در زفاف او و نزول آيه: (( فاذا طعمتم فانتشروا )) در جاى خود رفته.

گويند وقتى رسول خدا (ص ) با زنان خويش فرمود: (( اطولكن يدا اسرعكن لحوقا بى )) يعنى چون من از جهان بيرون شوم آنكس از شما كه دراز دست تر است زودتر به من ملحق شود. زنان قصبه بر گرفتند و دستهاى خود را پيمودند. (سوده ) را دست درازتر بود و بعد از رسول خدا چون نخستين زينب وفات كرد دانستند كه درازى دست كنايه از كثرت خيرات و صدقات بوده، چه زينب بدست خود زحمت حرفت مى كشيد و مزد آنرا بصدقه ميداد.

هشتم جويريه دختر (حارث بن ابى ضرار) است كه در سال پنجم يا ششم هجرت زوجه رسول خدا (ص ) شد و در حدود سال پنجاهم وفات كرد.

نهم ام حبيبه دختر (ابوسفيان ) (4) است كه زوجه (عبيدالله بن حجش ) بود و بجانب حبشه هجرت كرده بود. شوهرش از دين اسلام بدين نصرانيت در آمد و مرتد شد و بعد از چندى بمرد. پس از آن نجاشى پادشاه حبشه او را براى حضرت رسول (ص ) خواستگارى كرد و جعفر بن ابيطالب و خالد بن سعيد بن العاص عقد او را خواندند. نجاشى كابين او را بداد و وليمه بمردم خوارنيد و او را براى رسولخدا(ص ) بفرستاد در سال چهل و دوم يا چهارم وفات كرد.

دهم صفية دختر( حى بن اخطب ) است كه نسبش بحضرت (هارون ) منتهى ميشود و او سابق زوجه (كنانة بن الربيع ) بود. كنانة در حرب خبير كشته شد و صفيه اسير شد. رسول خدا (ص ) او را خاص خويش گردانيد، پس او را آزاد ساخت و اعتاق او را صداق و فرمود و در مراجعت از خبير در منزل (مهبا) با او زفاف فرمود و چون بمدينه وارد شد او را در خانه (حارثة بن النعمان ) فرود آورد و زنان انصار چون وصف جمال او را شنيده بودند بديدار او شتافتند و عايشه حفصه و زينب و جويريه نيز بلباس مبدل بديدار او شدند و او را تماشا كردند. حفصه به جويريه گفت زود باشد كه اين جاريه بر ما غلبه كند. گفت او از قومى است كه زنان ايشان نزد شوهر كم بخت باشند و عايشه و حفصه گاه گاهى او را هدف تير زبان ميكردند. وقتى رسولخدا(ص ) بر صفيه وارد شد او را گريان ديده سبب پرسيد. عرضكرد عايشه و حفصه ميگويند ما بهتريم از تو، چه ما را شرف قرابت است و هم زنان اوئيم. فرمود چرا نميگوئى پدر من هارون و عم من موسى و شوهر من محمد(ص ) است و صفيه در زمان عمر وفات كرد.

يازدهم ميمونة دختر حارث است و مادر او هند است كه در حق او گفته اند:

(( هى اكرم عجوز جمعت على الارض اصهارا ))

حاصل آنكه زنى بمرتبه او نرسيد در بزرگى دامادها، چه يك دخترش (ميمونه ) زن حضرت رسول (ص ) و ديگر(ام الفضل ) زن (عباس ) عموى رسولخدا(ص ) بوده و ديگر اسماء بود كه از شوهر ديگر عميس آورده بود و او در اول زوجه جعفر بن ابيطالب بود و عبد زوجه ابى بكر شد و بعد زوجه اميرالمؤ منين گرديد و از هر سه فرزند آورد و از ابوبكر محمد را بزاد و ديگر زينب بنت عميس بود كه زوجه حضرت حمزه عليه‌السلام بوده و ديگر (سلمى ) بنت (عميس ) بود كه زوجه (شداد بن الهاد) (5) صحابى معروف بوده.

بالجمله (ميمونه ) در سال هفتم در مراجعت از عمره قضا در(ارض سرف ) كه در نواحى مكه است بتزويج رسول خدا (ص ) در آمد و زفاف او در آنجا واقع شد چنان اتفاق افتاد كه بعد از چهل و چهار سال در همان منزل وداع جهان گفت و در محل قبه زفاف بخاك سپرده شد. باتفاق علماء سير حضرت رسول (ص ) با اين يازده زن زفاف فرمود. خديجه و زينب بنت خزيمه در حيات آنحضرت رحلت كردند و 9 زن ديگر بعد از آنحضرت وفات كردند، چنانچه معلوم شد.

و در روز دهم نيز سنه 60 رسولان اهل كوفه نامه هاى ايشان را براى (امام حسين ع ) بمكه رسانيدند و پويسته كاغذها و نامه ها رسيد تا نيمه ماه، دوازده هزار كاغذ نزد آن حضرت جمع شد پس آنحضرت مسلم را بكوفه روانه فرمود چنانچه بعد اشاره به آن خواهم نمود.

و نيز در روز دهم و بقولى در روز 16 سنه 463 سيد عالم جليل ابويعلى محمد بن الحسن بن حمزة الجعفرى فقيه و متكلم و جالس و در مجلس شيخ مفيد وفات كرد و در خانه خودش در بغداد مدفون شد.

پاورقى ها:

1- بجاى كذاى اول، اسم ماه گذاشته را بگويد و در عوض كذاى دوم، اسم ماه نو را ببرد.

2- آن چنين است كه در شبهاى قدر اكتفا كند بهمان صدر كعت و آن بيست ركعت را كه در شب نوزدهم و سى ركعت را كه در شب بيست و يكم و بيست سوم بحسب قسمت موظف بود ترك كند مجموع هشتاد ركعت ميشود قسمت كند بر چهار جمعه در ماه رمضان در هر جمعه ده ركعت كند باين طريق چهار ركعت نماز امير المؤ منين (عليه‌السلام ) و دو ركعت نماز حضرت فاطمه (عليه‌السلام) و چهار ركعت نماز حضرت جعفر(عليه‌السلام) و در شب جمعه آخر ماه بيست ركعت نماز امير المؤ منين (عليه‌السلام ) بكند و در شب شنبه آخر بيست ركعت نماز حضرت فاطمه (عليه‌السلام ) پس هزار ركعت نماز تمام ميشود (منه عفى عنه )

3- بدانكه (ش ) علامت شب است و (ر) علامت روز است و هر روز و شب را بجهت اختصار بانى دو رمز و علامات هندسه رقم كرديم چنانچه بجهت اختصار تعبير ميكنيم از شيخ طوسى و سيد ابن طاوس بشيخ و سيد (منه عفى عنه )

4- فقير گويد: به همين ملاحظه كه (ام حبيه ) زوجه رسول خدا (ص ) بود اهل سنت معاويه را خال اميرالمؤ منين مى گويند: حكيم سنائى گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پسر هند اگر چه خال من است |  | دوستى و يم بكارى نيست |
| و در خطى او نوشت بهر نبى |  | بخطش نيز افتخارى نيست |
| در مقامى كه شير مردانند |  | بخط و خال اعتبارى نيست |

(منه عفى عنه )

5- هادى لقب عمرو است چون آتش ميافروخت در راه مهمانان تا دليل شود بمضيف او، او را هادى لقب دادند (منه عفى عنه )

شب: 11

نماز دو ركعت است در هر ركعت (حمد) و بيست مرتبه سوره (كوثر).

روز: 11

بخواند: (( اللهم حبب الى فيه الاحسان و كره الى فيه الفسوق و العصيان حرم على فيه السخط و النيران بعونك ياغوث المستغيثين ))

شب: 12

نمازش هشت ركعت است در هر ركعت حمد و سى مرتبه (اناانزلناه ).

روز: 12

بخواند (( اللهم زينى فيه بالستر و العفاف و استرنى فيه بلباس القنوع و الكفاف و حلنى فيه بحلى الفضل و الانصاف بعصمتك ياعصمة الخائفين. ))

و در اين روز انجيل بر حضرت (عيسى عليه‌السلام ) نازل شد. در اين روز رسول خدا (ص ) عقد اخوت بست ما بين اصحاب خود از مهاجر و انصار و(اميرالمؤمنين عليه‌السلام ) را برادر خود قرار داد.

و در اين روز سنه 597، (عبدالرحمن بن على ) معروف به (ابوالفرج ابن جوزى ) حنبلى در بغداد وفات كرد و (ابوالمظفر يوسف بن قزعلى ) صاحب تذكره و تاريخ سبط او است كه در اواخر سنه 654 در دمشق وفات كرد.

گويند(ابن جوزى ) بخط خود بسيار كتاب كرده بود و ريزه هاى تراش قلم خود را كه بآن حديث نوشته بود جمع كرده بوده، وقت مردن وصيت كرد كه آب غسل مرا بآن ريزه هاى قلم گرم نمائيد. چون وفات كرد آب غسل او را بآنها گرم كردند و كفايت كرد، بلكه زياد هم آمد.

(ابن جوزى ) تاءليفات بسيار دارد و نوادر حكايات او بسيار است و او راءس اذكياء بوده. وقتى در محضر(ناصر الدين الله ) از او پرسيدند كه افضل مردم بعد از رسول خدا(ص ) كيست؟ چون ناصر شيعى مذهب بوده، (ابن جوزى ) جرئت تصريح بعقيده خود نكرد. لاجرم باجمال جواد بداد و گفت: (( افضلهم بعده من كانت بنته فى بيته )). يعنى: افضل مردم بعد از رسولخدا (ص ) آنكسى است كه دختر او در خانه وى است و اين عبارت دو احتمال دارد: يكى آنكه مراد آن باشد كه دختر پيغمبر(ص ) در خانه او است كه على (عليه‌السلام ) باشد و احتمال ديگر آنكه دختر شخص افضل در خانه پيغمبر(ص ) است كه ابوبكر باشد و اين جواب گفت (اربع اربع اربع ) اهل سنت حمل بر تاءكيد كردند و شيعه بر ائمه اثنى عشر عليهم‌السلام. ولكن با اين فطانت و ذكاوت زنى او را مفحم كرد هنگاميكه در منبر تفوه كرد بكلمه سلونى قبل ان تفقدونى و آن قضيه معروف است و در(صراط مستقيم ) هم مذكور است و اين بجهت آن بود كه اين كلمه از خصائص اميرالمومنين (عليه‌السلام ) بوده كه باب مدينه علم رسولخدا (ص ) بوده و خود آن جناب فرمود كه: (( لا يقولها بعدى الامدع كذاب )) و هم جماعتى اين كلمه را گفتند و رسوا شدند و مقام ذكرش ‍ نيست.

شب: 13

اول ليالى بيض است و در آن سه عمل است:

1 - غسل

2 - چهار ركعت نماز، در هر ركعت صد و بيست و پنج مرتبه (توحيد).

3 - دو ركعت نماز است كه در شب سيزدهم رجب و شعبان نيز خوانده ميشود در هر ركعت بعد از(حمد)،(يس ) و(تبارك الملك ) و (توحيد) بخواند.

روز: 13

بخواند (( اللهم طهرنى فيه من الدنس و الاقذار و صبرنى و فيه على كائنات الاقدار و فقنى للتقى و صحبة الابرار بعونك يا قرة عين المساكين. ))

در اين روز سنه 95(حجاج ثقفى ) بسبب مرض آكله كه در جوف او پيدا شد، بدركات جحيم پيوست و در بلده واسط كه از بناهاى خود او است بخاك رفت و من شرح حال او را در كتاب تاريخ خود ذكر كردم و هم نقل كردم كه عدد كشتگان او بغير از آنچه كه بسبب حروب و عساكر او كشته شده اود و بصد و بيست هزار بشمار رفته و در محبس او پنجاه هزار مرد و سى هزار زن كه شانزده هزار از آنها برهنه و عريان بودند، از دنيا رفتند، و مرد و زن را با هم حبس ميكرد و محبس او را سقفى و ساترى نبود.

روايت است كه در جمعه آخر عمر خود سوار شده بود كه بنماز جمعه ميرفت كه صداى ضجه شنيد. پرسيد اين شيون چيست. گفتند: صداى كسانى است كه در زندان تو ميباشند كه از گرسنگى و سختى صحيه و ضجه ميكشند. حجاج رو بناحيه ايشان كرد و گفت: (اخسؤ افيها و لاتكلمون ) پس از آن جمعه ديگر نخواند كه بجهنم پيوست.

حجاج از شيعيان اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) و خواص آنحضرت بسيار بكشت و (كميل بن زياد) و(قنبر) را او شهيد كرد و(عبدالرحمن بن ابى ليلى ) را چندان تازيانه زد كه كتفهايش سياه شد و امر كرد كه اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) را سب كند، او در عوض مناقب آنحضرت بگفت. حجاج او را بكشت و(يحيى بن ام الطويل ) را كه از حواريين حضرت سجاد(عليه‌السلام ) بود، دست و پا بريد، تا شهيد شد و آخر كسى را كه شهيد كرد سعيد بن جبير بود و حضرت امير(عليه‌السلام) كرة بعد كرة در مخاطبات خود با اهل كوفه از امارات و خونريزى حجاج و گرفتاريهاى مردم در زمان او و بنى اميه خبر داده و از او بغير از (غلام ثقفى ) تعبير به (اباوذحة ) نيز فرموده. و (ابن ابى الحديد) و غيره در شرح آن وجوهى گفته اند.

و در اين روز سنه 418 وفات كرد (ابوالقاسم حسين بن على ) وزير مغربى كه مردى فاضل و عاقل و شجاع و صاحب تصنيفات و قليل النظير بوده. مادرش (فاطمه ) دختر (نعمانى ) صاحب كتاب (غيبت ) است.

شب: 14

نماز شش ركعت است. در هر ركعت (حمد) و سى مرتبه (اذا زلزلت ) و نيز در اين شب چهار ركعت نماز كند بدو سلام در هر ركعت بعد از(حمد)، ( يس ) و (تبارك ) و (توحيد) بخواند.

روز: 14

بخواند (( اللهم لاتواخذنى فيه بالعثرات واقلنى فيه من الخطايا و الهفوات و لاتجعلنى غرضا للبلايا و الافات بعزتك يا عزالمرسيلن.)) در اين روز سنه 67 (مختار ابن ابى عبيده ) در كوفه كشته شد(6) در جنگى كه ما بين او و (معصب بن زبير) واقع شد و پس از قتل مختار، مصعب بر كوفه مسلط شد و داخل دارالاماره گردى و اصحاب مختار را يكيك بكشت. پس حرم مختار را طلبيد و امر كرد كه از مختار تبرى جويند و او را لعنت كنند و اگر نه كشته شوند. تمامى تبرى جستند جز دختر (سمرة بن جندب ) و دختر (نعمان بن بشير انصارى ) كه گفتند چگونه لعن كنيم و بيرازى جوئيم از مردى كه ميگفت: رب من خدا است و قائم الليل و صائم النهار بود و جان خود را در راه خدا و رسول (ص ) و در خونخواهى از كشندگان امام حسين (ع ) بذل نمود و دلها را از كشتن ايشان شفا داد. مصعب اين مطلب را براى برادرش (عبدالله ) نوشت. جواب آمد كه باى تبرى از مختار جويند و اگر نه كشته شوند، دختر (سمرة )، مختار را لعن كرد و وزنده ماند و دختر (نعمان ) ابا كرد و كشته گشت و واقعه كشته شدن مصعب در روز 13 جمادى الاولى مذكور خواهد شد.

شب: 15

از ليالى متبركه است و در آن چند عمل است:

1- غسل

2 - زيارت امام حسين (ع )

3 - شش ركعت نماز بسه سلام، در هر ركعت بعد از حمد، يس و تبارك و توحيد.

4 - چهار ركعت نماز در دو ركعت اول (حمد) و صد مرتبه (توحيد) و در دو ركعت ديگر (حمد) و پنجاه مرتبه (توحيد).

5 - صد ركعت نماز در هر ركعت بعد از (حمد) ده مرتبه (توحيد) و از براى اين نماز فضيلت بسيار نقل شده است.

6 - آنكه كسيكه در اين شب نزد قبر امام حسين (عليه‌السلام ) باشد مستحب است كه بعد از نماز عشا، ده ركعت نماز كند در هر ركعت بعد از (حمد) و ده مرتبه (توحيد) بخواند و از خدا پناه جويد از آتش جهنم.

روز: 15

بخواند (( اللهم ارزقنى فيه طاعة الخاشعين و اشعر فيه قلبى انابة المخبتين بامنك يا امان الخائفين.))

در اين روز سال دوم هجرى و بقول بعضى سال سيم تولد با سعادت حضرت مجتبى عليه‌السلام واقعشد و روز هفتم او، جبرئيل براى تهنيت بر پيغمبر نازل گرديد و امر كرد كه او را نام و كنيت بگذارد و سرش را بتراشد و عقيقه از براى او بكشد و گوشش را سوراخ كند و روايت است كه (امام حسن ) از سر تا بسينه بحضرت رسول شبيه بوده. و (شيخ مفيد) فرموده كه تولد (امام محمد تقى (عليه‌السلام )) نيز در اين روز بوده، لكن مشهور دهم رجب است. بهر حال روز بسيار شريفيى است و صدقات و مبرات در آن فضيلت بسيار دارد. و در اينروز سنه 3 حضرت رسول (ص ) تزويج فرمود زينب بنت خزيمه را و او از پيش زوجه عبيدة بن الحارث بوده كه در بدر شهيد شد و مدت هشت ماه در خانه رسول خدا (ص ) بود و در ربيع الاخر وفات كرد و او را ام المسكين گفتند بجهت كثرت و شفقت و ترحم و اطعام او بر مساكين.

و در اين روز سنه 6 حضرت (امام حسين عليه‌السلام ) مسلم را بجانب كوفه روانه كرد و كاغذ كوفيان را جواب فرمود و در آن نوشت كه فرستادم بسوى شما برادر و پسر عم ثقه اهل بيت خويش (مسلم بن عقيل ) را. پس اگر او بنويسد بسوى من كه مجتمع شده است راى عقلاء و دانايان و اشراف شما بر آنچه در نامه ها درج كرده ايد، همانا بزودى بسوى شما خواهم آمد انشاء الله.

و در اين روز سنه 383 فاضل اديب و شاعر متبحر ليبيب ابوبكر خوارزمى محمد بن العباس در نيشابور وفات كرد و او همانستكه وقتى خواست بر صاحب ابن عباد وارد شود بحاجب گفت كه بجانب صاحب بگو كه يكى از ادبا اذن بار ميطلبد. صاحب پيغام داد كه من قرار داده ام كه اذن ندهم باديبى كه بيست هزار شعر از دواوين عرب از حفظ نداشته باشد. ابوبكر جواب داد كه اين مقدار شعر از نظم مردان ميخواهى يا از نظم زنان. چون اين جواب بصاحب رسيد، دانست كه ابوبكر است او را اذن داد و با وى انس گرفت و بواسطه صاحب بر عضدالدوله وارد شد و مرتبه رفيعى پيد كرد، لكن در آخر امر كفران نعمت صاحب نمود و او را هجو كرد و بعد از چندى وفات نمود چون خبر هجو و خبر فوت ابوبكر به صاحب رسيد اين شعر بگفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اقول لربك من خراسان قابل |  | امامات خوارزميكم قيل لى نعم |
| فقلت اكتبوا بالجص من فوق قبره |  | الا لعن الرحمن من كفر النعم )) |

و اين ابوبكر پسر خواهر (محمد بن جرير طبرى ) است و كلمات علما در تعيين است طبرى مختلف است كه آيا طبرى مورخ شافعى است و يا طبرى امامى و مقامى را جاى بسط نيست.

و اين ابوبكر از مورخين عظام و صاحب رسائلى است كه در مصر و اسلامبول طبع شده است و از جمله آنها رقعه ايست كه باهل نيشابور نوشته و فهرست مظالم تيميه و عدويه و امويه و عباسيه قرار داده و آن رقعه را بعينه محقق اديب جناب (حاجى ميرزا ابوالفضل ) در اواخر (شفاء الصدور) ايراد فرموده.

شب: 16

نماز دوازده ركعت است و در هر ركعت (حمد) و دوازده مرتبه (اليهكم التكاثر) بخواند.

روز: 16

بخواند (( اللهم وفقنى فيه العمل الابرار و جنبنى فيه مرافقة الاشرار و واردنى فيه برحمتك فى دار القرار بالوهتيك يا اله العالمين.))

شب: 17

نمازش دو ركعت است در ركعت اول (حمد) و هر سوره كه خواهد و در ركعت دوم (حمد) و صد مرتبه (توحيد) و بعد از سلام صد مرتبه لااله الاالله و در اين شب غسل مستحب است.

و در اين شب سنه 58 عائشه دختر ابوبكر در مدينه وفات كرد(7) و (ابوهريرة ) بروى نماز گذاشت و در همين شب در بقيع بخاك رفت و واقعه جمل و كينه هاى او از اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) در جاى خود بشرح رفته. علماى عامه گويند كه ربع احكام شرعيه از عائشه بما رسيده و مرويات او را دو هزار دويست و ده حديث، نوشته اند و شيخ (ازرى ) ره، در حق او فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( حفظت اربعين حديث |  | و من الذكر آية تلناها)) |

و ما بين او و (ابوهريرة ) منافرت بوده و پاره اى از احاديث (ابوهريرة ) را تكذيب كرده. چنانچه سيوطى در كتاب (الاصابة فيما استدركته عائشه على الصحابة ) ذكر كرده و من مقدارى از آنرا در (فيض القدير) نگاشتم.

روز: 17

دعاى آن (( اللهم اهدنى فيه لصالح الاعمال و اقض لى فيه الحوائج و الامال يامن لايحتاج الى التفسير و السئوال يا عالما بما فى صدور الصامتين صلى على محمد و آله الطاهرين.))

و در اين روز سنه 2 واقعه بدر اتفاق افتاد و مسلمانان سيصد و سيزده نفر بودند و مشركين نهصد و بيست تن از مشركين هفتاد نفر اسير شدند و هفتاد نفر كشته شدند كه از جمله رؤ ساء ايشان: عبته، شيبه، وليد، عاص بن سعيد، زمعة بن الاسود و نوفل بوده و بيشتر ايشان بشمشير اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) بدركات جحيم شتافتند و چون جنگ بر طرف شد و فتح براى حضرت رسول (ص ) واقعشد، حضرت فرمود: كيست كه از (ابوجهل ) خبرى آورد. (عبدالله بن مسعود) گفت: يا رسول الله من حاضرم بر خواست در ميان كشتگان قريش فحص كرد. (ابوجهل ) را ديد كه مجروح بر روى خاك افتاده. (عبدالله ) پا بر گردن او نهاد و بر سينه وى نشست و موى زنخ او را بكشيد و گفت: الحمدلله الذى اخزاك.

ابوجهل گفت اى شبانك گوسفند بر جاى بلند بر آمدى بگو فتح باكيست. گفت: فتح خداى و رسول راست. هم اكنون سرت از تن دور كنم. ابوجهل بعد از كلماتى گفت: سر من را از پائين گردن جدا كن تا بزرگ و مهيب بنمايد و در چشم محمد و باو بگو كه من پيوسته با تو دشمن بودم و امروز عداوتم سخت تر است.

(عبدالله ) گفت: من لختى از اعضاى سرت را بگردن خواهم افزود تا از هم سرها حقيرتر و خوردتر بنمايد. پس شمشير كشيد تا كار او را مام نمايد. شمشيرش را حدت نبود. لاجرم تيغ (ابوجهل ) را بر كشيد و سرش را بر گرفت و بنزد رسول خدا (ص ) آورد و در خاك افكند. حضرت در او تاءمل فرمود و حمد خداى بجاى آورد.

و در اين روز (محمد بن مسلم ) فقيه مدنى تابعى معروف به (زهرى ) (بضم زاى و سكون ها) وفات كرد و جد (او عبدالله بن شهاب بن زهره ) در بدر با مشركين بوده (( قيل للزهرى هل شهد جد بدرا قال نعم و لكن من ذلك الجانب )). و كلمات علما در مدح و قدح او مختلف است و مقام تفصيل نيست.

و در اين روز سنه 710 بقول (شيخ بهائى ) ره (قطب شيرازى ) وفات كرد و حقير حال او را در روز 24 اين ماه ذكر ميكنم.

شب: 18

نمازش چهار ركعت است. در هر ركعت (حمد) و بيست و پنج مرتبه سوره (كوثر).

روز: 18

دعاى آن (( اللهم نبهى فيه لبركات اسحاره و نور قلبى فيه بضيآء انوار و خذ بكل اعضائى الى اتباع اثاره يا نور قلوب العارفين )).

شب: 19

اول شبهاى قدر است و شب قدر همان شبى است كه در تمام سال شبى بخوبى و فضيلت آن نميرسد و عمل در آن بهتر است از عمل كردن و هزار ماه و در آن شب تقدير امورات سال ميشود و ملائكه و روح كه اعظم ملائكه است در آن شب باذن پروردگار بزمين نازل ميشود و بخدمت (امام زمان عليه‌السلام ) مشرف ميشوند. آنچه براى هر كسى مقدر شده است بر امام عليه‌السلام عرض ميكنند و از پاى مخفى بودن آن شب حكمتهاى بسيار و فوائد عبادت كردن در آن شب بيشمار است و اعمال شبهاى قدر بر دو نوع است. يكى: آنكه در هر شب بايد كرد. ديگر آنانكه مخصوصى بهرشبى. اما اول، پس آن چند چيز است:

1 - غسل است و بهتر آنستكه مقارن غروب آفتاب غسل كند كه نماز مغرب را با غسل بخواند (8)

2 - دو ركعت نماز است. در هر ركعت بعد از (حمد) هفتمرتبه (توحيد) و بعد از فراغ هفتاد مرتبه استغفرالله و اتوب اليه.

3 - قرآن مجيد را بگيرد و بگشايد و بگذارد در مقابل خود و بگويد:

(( اللهم انى اسئلك بكتابك المنزل و مافيه اسمك الاكبر و اسمائك الحسنى و ما يخاف و يرجى ان تجعلنى من عتقائك من النار )).

پس هر چه حاجت دارد بخواهد.

4 - آنكه مصحف شريف را بگيرد و بر سر گذارد و بگويد:

(( اللهم بحق هذا القران و بحق ارسلته به و بحق كل مؤ من مدحته فيه و بحقك عليهم فلا احداعرف بحقك منك )).

پس ده مرتبه بگويد. بك ياالله و ده مرتبه بحمده پس هر يك از معصومين را نام برد و ده مرتبه بگويد تا بحجة بن الحسين عليه‌السلام برسد. آنوقت حاجت خود را از خدا بخواهد.

5 - زيارت كند (امام حسين عليه‌السلام ) را و زيارت مخصومه آنحضرت را در اين شبها در (هديه ) ذكر كرده ام.

6 - احياء بدارد اين شبها را.

7 - صد ركعت نماز كند و اگر بتواند در هر ركعت بعد از (حمد) ده مرتبه (توحيد) بخواند و بعد از هر دو ركعت دعاى آنرا كه (شيخ ) و (سيد) نقل كرده اند، بخواند.

8 - دعاى جوشن كبير بخواند.

9- بخواند اين دعا را كه (كفعمى ) از (امام زين العابدين عليه‌السلام ) روايت كرده كه در اين سه شب ميخوانده در حال قيام و قعود و ركوع و سجده:

(( اللهم انى امسيت لك عبدا و اخرا الخ ))

و (علامه مجلسى ره ) فرمود كه بهترين دعاها و اعمال در اين شبها طلب آمرزش و دعا براى مطالب دنيا و آخرت خود و پدر و مادر و خويشان خود و برادران مؤ من زنده و مرده ايشان و اذكار و صلوات بر محمد و آل محمد(ص ) آنچه مقدور شود.

و اما دوم يعنى اعمال مخصوصه اين شب. پس چند چيز است:

1 - صد مرتبه: استغفر الله ربى و اتوب اليه.

2 - صد مرتبه: اللهم العن قتله امير المؤ منين

3 - بخواند دعا يا ذاالذى كان كه در آن فصل اول ذكر شد.

4 - بخواند اللهم اجعل فيما تقضى و تقدر الخ و نماز امشب بروايت (شهيد) ره، پنجاه ركعت است با (حمد) و پنجاه مرتبه (اذا زلزلت ) و گويا مراد آن باشد كه در هر ركعت يكمرتبه بخواند زيرا كه مشكل است كه در مثل چنين شبى بااينهمه اعمال دو هزار و پانصد مرتبه (اذا زلزلت ) خواندن.

روز: 19

بخواند (( اللهم و فر (فيه ) حظى من بركاته و سهل سبيلى الى حيازء خيراته و لا تحرمنى. القليل من حسناته يا هاديا (ى ) الى الحق المبين )). در صبح اين روز سنه 40 حضرت (اميرالمؤ منين عليه‌السلام) را ضربت زدند و مجمل واقعه آنكه در سال چهلم گروهى از خوارج در مكه جمع شدند و مذاكره (نهروان ) كردند و بر گشتگان نهروان بگريستند و سه نفر با هم معاهده كردند كه در يكشب (امير المؤ منين ع ) و (عمر و عاص ) و (معاويه ) را بكشند.

(ابن ملجم ) كشتن على عليه‌السلام را بر مذمت نهاد و وارد كوفه شد و (قطام بنت اخضر) را ملاقات كرد و آن زنى بود از خوارج كه (امير المؤ منين عليه‌السلام) پدر و برادر او را در نهروان كشته بود و چون حسن و جمال بود، ابن ملجم او را خواستگارى كرد. قطام گفت مهر من سه هزار درهم است با غلام و كنيزى و كشتن (على بن ابيطالب عليه‌السلام ).

ابن ملجم گفت چگونه على را بكشم. گفت غفلة او را ميكشى و (وردان بن مجالد) را كه از قبيله خودش بود براى يارى ابن ملجم طلبيد و ابن ملجم نيز (شبيب بن بجره ) خارجى را همدست كرد و در انتظار بودند تا شب نوزدهم ماه رمضان رسيد.

در آن شب (قطام ) در مسجد خميه زده و مشغول اعتكاف بود. آن سه ملعون بعزيمت قتل على عليه‌السلام بمسجد آمدند. قطام بافته اى چند از حرير بر سينه هاى ايشان بست و شمشيرهاى به زهر آب داده بايشان داد تا حمايل كردند و بيامدند بنزديك آن درى كه (امير المؤ منين عليه‌السلام) از آن در داخل مسجد ميشد، نشستند و كسى از راز ايشان مطلع نبود، جز (اشعت بن قيس ) كه او نيز با ايشان متفق بود و به يارى ايشان آمده بود. همينكه وقت صبح حضرت امير (عليه‌السلام ) داخل مسجد شد و صداى نازنيش بلند شد به يا ايها الناس الصوة كه ابن ملجم و همراه هانش شمشيرها كشيدند و بر آنحضرت حمله آوردند و گفتند الحكم لله لالك يا على.

شمشير (شبيب ) خطا كرد و شمشير (ابن ملجم ) بر فرق همايون آنحضرت جا كرد و شكافت و خون جارى شد و محاسن شريفش كه در عزاى پيغمبر خضاب نشده بود بخون خضاب شد و واقع شد آنچه خدا و رسول (ص ) بآن خبر داده بودند و (اميرالمؤمنين ) در انتظار آن بوده و آسوده شد آنجناب از صدمات و از غدر و مكر معاويه و عمر و عاص و از بيوفائى كوفيان غدار صلوات الله و سلامه عليه. (9)

و بدانكه (واقدى ) گفته كه در شب قتل (امير المؤ منين عليه‌السلام) سنه 40 (على بن عبدالله بن عباس ) جد (سفاح ) و (منصور) متولد شد واين نزد احقر بعيد است بلكه او در زمان حيات آنجناب بدنيا آمد و امير المؤ منين عليه‌السلام او را (على ) نام نهاد و (ابوالحسن ) كنيه داد و (ابوالاملاك ) از او تعبير فرمود. و چون (عبدالملك مروان ) خليفه شد از شدت بغض و عداوتى كه با امير المؤ منين عليه‌السلام داشت بعلى گفت كه من طاقت ندارم كه نام كنيه على او را در تو بشنوم كنيه و نام خود را تغيير بده. پس كنيه خود را (ابو محمد) كرد و گفت اسم خود را تغيير بده. پس كنيه خود را (ابومحمد) كرد و گفت اسم خود را تغيير نميدهم.

و در اين روز سنه 648 (آية الله علامه حلى ) متولد شده و شايد در روز 21 محرم اشاره بحال اين بزرگوار بنمايم.

شب: 20

نمازش هشت ركعت است بهر سوره اى ميسر شود.

روز: 20

دعايش اين است (( اللهم على فيه ابواب الجنان و اغلق عنى فيه ابواب النيران و وفقنى فيه لتلاوة القرآن يامنزل السكينة فى قلوب المؤ منين. ))

و در اين روز سنه 8 فتح (مكه ) واقعشده و رسولخدا(ص ) بمسجد الحرام آمد و با محجن خود استلام فرمود و آهنگ تخريب اصنام و اوثان فرمود و اين هنگام سيصد و شصت بت در اطراف خانه كعبه نصب بود. رسولخدا (ص ) با چوبى كه در دست داشت بهر كدام اشاره فرمود و آيه (( قل جاء الحق )) خواند، خواند، تمامى نگونساز شدند. پس حضرت رسول (ص ) كليد خانه كعبه كشيده بودند محو كردند. پس داخل خانه شد و نماز گذاشت و بيرون آمد و عضادتين باب را بگرفت و تهليلات معروف لااله الاالله وحده را خواند.

مردم قريش صف كشيده بودند و تمامى درترس بودند كه پيغمبر(ص ) با ايشان چه خواهد كرد.

حضرت ايشان را خطاب كرد كه در حق خويش چه گمان ميبريد. گمان خير ميبريم. اخ كريم ابن كريم و قد قدرت. از اين سخن اشاره بقصه (يوسف ) عفو او از برادران كردند.

رسولخدا (ص ) را و رقتى حاصل شد و آب در چشم بگردانيد و از اهل مكه بانگ برخواست. آنگاه آنحضرت فرمود من آن گويم كه برادرم (يوسف ) گفت:

(( لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله و هو ارحم الرحمين )).

و جرم و جنايت ايشان را معفو داشت.

(( و لكن قال (ص ) لهم الالبئس جيران البنى كنتم لقد كذبتم و طردتم و اخرجتم و اذيتم ثم مارضيتم حتى جئتمون فى بلادى تقاتلونى اذهبوا فانتم الطقاء.))

چون هنگام نماز پيشين رسيد، (بلال ) را فرمان رفت تا بر بام خانه، بانگ نماز گفت. جماعتى از قريش مانند: (عكرمه )، (خالدبن اسيد) و (ابوسفيان ) هر كدام سخنانى زشت گفتند. پس مردان قريش براى بيعت بنزد رسولخدا(ص ) آمدند و مسلمانى گرفتند و سوره مباركه )) اذا جاء نصر الله (( كه آخر سوره ايست كه نازل شده در اين وقت نازل شد.

و نقل شده كه در همين روز امير المؤ منين عليه‌السلام پاى بر دوش پيغمبر گذاشت و بالاى بام كعبه رفت و بتها را بزمين انداخت و در هم شكست و بر عابت خود را از ميزاب كعبه بزير انداخت.

و در اين روز سنه 542 وفات يافت سيد شريف ابوالسعادات هبة الله بن على حسنى معروف به (ابن الشجرى ) بغدادى نحوى، صاحب امالى و غيره و اين سيد جليل از اكابر علماى اماميه و مشايخ ايشان است رضوان الله عليهم.

و در اين روز سنه 626 (ياقوت حموى ) صاحب معاجم ثلاثه و مراصد الاطلاع وفات يافت واو اولا مملوك يكى از تجار (بغداد) بوده و هم مايل بمذهب خوارج بوده ميخواستند، مردم او را بكشند، لاجرم از (بغداد) به (حلب ) و (موصل ) فرار كرد و از آنجا به (خراسان ) هكذا و كسيكه مراجعه كند او ميداند كه درچه مرتبه از احاطه و اطلاع بوده.

شب: 21

فضيلتش زيادتر است از شب نوزدهم و بايد اعمال آن شب را از غسل و احيا و زيارت (امام حسين عليه‌السلام) و نماز هفت قل هو الله و قرآن سرگفتن و صد ركعت نماز دعاى جوشن و غيرها در اين شب بعمل آورد و نماز امشب هشت ركعت است به (حمد) و هر سوره اى كه ميسر است و از اين شب شروع ميشود بدعاهاى شبهاى دهه آخر و آن بر دو قسم است:

يكى آنكه در هر شب مكرر ميشود، مانند دعائى كه (مرازم ) از حضرت امام صادق (عليه‌السلام ) نقل كرده اند كه دعاى امشب اولش اينست: (( يا مولج الليل فى النهار )) و اين دعا مشهور و در (زاد المعاد) نيز هست و ديگر دعائى است كه (سيد ابن باقى ) روايت كرده و او در (مصباح ) كفعمى ) است هر كه خواهد به آنجا رجوع كند.

و بدانكه در هر شب از اين دهه، غسل وارد است و در اين دهه، اعتكاف سنت است و بهترين اوقات اعتكاف است و در روايت دعائم است كه حضرت رسول خدا(ص ) فرمودند كه اعتكاف در دهه آخر ماه رمضان مقابل دو حج و دو عمره است.

و بدانكه در اين شب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به معراج رفت و حضرت عيسى عليه‌السلام در اين شب بآسمان بالا برده شد. در اين شب حضرت موسى عليه‌السلام و حضرت يوشع بن نون وصى آنجناب از دنيا رحلت فرمودند. در اين شب واقع شد شهادت مولاى ها ما (امير المؤ منين عليه‌السلام ).

(شيخ مفيد) كه در اين شب تجديد ميشود احزان آل محمد(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) و اشباع ايشان و در اين شب غسل كند و صدركعت نماز بجا آورد و صلوات بسيار بفرستد وسعى و كوشش كند در نفرين بر ظالمان آل محمد(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) و لعن بر قاتل امير المؤ منين عليه‌السلام.

در اين شب (حمادبن عثمان ) بر (حضرت صادق عليه‌السلام ) وارد شد. حضرت سئوال كرد كه غسل كرده اى. عرض ‍ كرد بلى. پس حضرت حصيرى طلبيد و حماد را نزديك خويش خواند و مشغول نماز گرديد و پيوسته آنحضرت نماز خواند و حماد نيز خود را بآنحضرت چسبانيده بوده و نماز ميخواند تا از نمازهاى خود فارغ شدند. پس آنحضرت دعا كرد و جماد آمين گفت تا صبح طلوع كرد. آنجناب اذان و اقامه گفت و بعض غلمان خود را طلبيد و پيش ايستاد و نماز صبح خواند در ركعت اول (حمد) و (انا انزلناه ) و در دوم (حمد) و (توحيد) خواند و بعد از نماز مشغول به تسبيح و تقديس و مسلمات شد. پس سر به سجده نهاد و بمقدار يك ساعت بجز چيزى از آنجناب شنيده نشد. پس از آن، اين دعا را خواند:

(( لا اله انت مقلب القلوب و الابصار ))

تا آخر دعا كه در (اقبال ) است و در آخر آن اشاره شده بچند علامتى از ظهور امام زمان عليه‌السلام.

روز: 21

بخواند: (( اللهم اجعل لى فيه مرضاتك دليلا و لا تجعل فيه للشيطان فيه على سبيلا و اجعل منزلالى و مقيلا يا قاضى حوائج الطالبين. ))

و چون اين روز قتل (امير المؤ منين ) است مناسب است زيارت آنجناب و كلمات (حضرت خضر، عليه‌السلام ) در اين روز كه منزله زيارت آنحضرت است. احقر در (هديه ) ذكر كردم.

شب: 22

نمازش هشت ركعت است به (حمد) و هر سوره كه خواهد و غسل و دعاهاى اين شب را بعمل آورد.

روز: 22

بخواند: (( اللهم (افتح لى ابواب فضلك، خ ) و انزل فيه بركاتك وفقنى فيه لموجبات مرضاتك و اسكنى ببركته بحبوحة جنانك يا مجيب وعدة المضطرين. )) در اين روز سنه 273 (ابن ماجه قزوينى، محمد بن يزيد بن ماجه ) صاحب كتاب سنن مشهور وفات كرد و بعضى كتاب او را يكى از صحاح ست شمرده اند.

و در اين روز سنه 1286 شيخ اجل افقه الفقهاء و العلماء شيخ العراقين مرحوم (شيخ عبدالحسين طهرانى ) استاد شيخ ما جناب (حاجى ميرزا حسين نورى ) رحمة الله عليهما وفات يافت. قبر شريفش در باب سلطانيه صحن حسينى عليه‌السلام، واقع است. جلالت شأن آنجناب و خدمات آن بزرگوار نسبت بتعميرات بقاع مطهره و قباب ساميه ائمه عراق عليهم‌السلام مشهور و مشهود است جزاه الله خيرالجزاء.

شب: 23

از دو شب قدر سابق افضل است و از احاديث بسيار مستفاد ميشود ك شب قدر همين شب است و اين شب (جهنمى ) (10) است و در اين شب جميع امور بر وفق حكمت مقدر ميگردد. و از براى اين شب غير از اعماليكه با دو شب سابق مشترك است چند عمل ديگر است:

1 - خواندن سوره (عنكبوت ) و (روم ) كه حضرت صادق (عليه‌السلام ) قسم ياد فرمود كه خواننده اين دو سوره در اين شب از اهل بهشت است.

2 - خواندن سوره (حم دخان ).

3 - خواندن (انا انزلناه ) هزار مرتبه.

4 - آنكه تكرار كند در اين شب بلكه در تمام اوقات ايندعا را كه براى وجود مبارك امام عصر (ع ) وارد شده:

(( اللهم كن لوليك الحجة بن حسن صلواتك عليه فى هذه الساعة و فى كل ساعة و ساعات الليل و النهار وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتى تسكنه ارضك و تمتعه فيها طويلا)).

5 - بخواند: (( اللهم امددلى فى عمرى الخ )).

6 - بخواند: (( اللهم اجعل فيما تقضى و فيما تقدر الخ )).

7 - بخواند دعاى (على بن الحسين عليه‌السلام ) را كه در (اقبال ) است (( يا باطنا فى ظهوره الخ )).

8 - آنكه غير از غسل اول شب، غسلى نيز در آخر شب كند.

و بداند از براى غسل و احياء اين شب و زيارت (امام حسين عليه‌السلام ) و صد ركعت نماز فضيلت بسيار تاءكيد شده و روايت است كه (حضرت صادق عليه‌السلام ) سخت مريض شده بود، چون شب بيست و سيم ماه مبارك رسيد، موالى خود را امر فرمود كه حركتش دادند بمسجد و آن شب را در مسجد بود تا بصبح.

و نماز امشب هشت ركعت است به (حمد) و هر سوره كه ميسر شود (علامه مجلسى ) فرموده كه هر مقدار قرآن كه ممكن باشد در اين شب بخوانند و دعاهاى صحيفه كامله را بخوانند، خصوصا دعاى مكارم الاخلاق و دعاى توبه و روزهاى اين شبها را نيز بايد حرمت داشت و بعبادت و تلاوت و دعا بسر آورد. زيرا كه در احاديث معتبر، وارد شده است كه روز قدر در فضيلت مثل شب قدر است انتهى.

و بدانكه (سيد) در (اقبال ) فرمود كه در اين شب مضايقه نكند انسان از دعا كردن براى برادران و فرموده كه من بعد از تصنيف كتاب (اقبال ) در يكى از شبهاى جليله ماه رمضان در وقت سحر مشغول بدعا بودم براى كسانيكه واجب بود يا نيكو بود مقدم داشتن ايشان را بدعا، پس در خاطرم گذشت كه سزاوار است منكرين اقدس الهى و مستخفين بحرمت حضرت بارى جل شاءنه مقدم داشته شوند در دعا و دعا شود در حق ايشان بهدايت از ضلالت بجهت آنكه مفاسد آثار كفر و ضلالت ايشان بيشتر است از جنايت عارفين و ضرر ايشان اعظم است. پس الحال كه ممكن نيست مرا دفع ايشان بجهاد و منع ايشان از الحاد و فساد، پس دعا كنم در حق ايشان بهدايت. پس در آن وقت سحر، دعا كردم در حق هر ضال و گمراهى بانكه هدايت يابند از راه باطل و براه حق در آيند. پس تاءييد فرمود اين مطلب را كه دعاى در حق گمراهان باشد بشفاعت (حضرت ابراهيم ) عليه‌السلام در حق قوم لوط و دعاى (حضرت رسول ) صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق كفار قوم خود: (( اللهم اغفر لقوى لا يعلمون )) با آنكه اذيت آن حضرت ميكردند و آنكه (حضرت عيسى عليه‌السلام ) فرموده كه باش مثل خورشيد ميتابد بر بر وفاجر.

روز: 23

بخواند (( اللهم اغسلنى فيه من الذنوب و طهرنى فيه من العيوب و امتحن فيه قلبى بتقوى القلوب يا مقيل عثرات المذنبين )).

و گذشت كه در روايات وارد شده است كه روز قدر در فضيلت مثل شب قدر است پس قدر اين روز را نيز بدان.

و در اين روز سنه 230 (احمد بن طولون ) صاحب ديار مصريه و شاميه متولد شده.

شب: 24

نمازش هشت ركعت است به (حمد) و هر سوره كه خواهد و غسل نيز در اين شب وارد است.

روز: 24

بخواند (( اللهم انى اسئلك فيه ما يرضيك و اعوذبك ممايؤ ذيك (التوفيق ان، خ ل ) و اسئلك التوفيق فيه لان اطيعك و لا اعصيك يا عالما با حوال السائلين )).

(شيخ بهائى ) فرموده كه در اين روز سنه 65 متغلب بنى اميه مروان بن حكم هلاك شد و سببش آن بود ك تزويج كرده بود زن يزيد بن معاويه را. روزى به پسر زنش (خالد بن يزيد) گفت: يا بن الوظيه گفت: يا بن الوظيه. زنش چون شنيد در غضب شد و روزى در وقت خواب (مروان ) و ساده اى بر صورتش نهاد و با كنيزگان روى آن نشست تا (مروان ) هلاك شد و در آنوقت 63 سال از عمر نحسش گذشته بود.

فقير گويد كه من در تاريخ خود، احوال (مروان ) و پدر او را ووفات او را بنحو ديگر ذكر نمودم و در آنجا نقل كردم از كتب عامه كه حضرت رسول اكرم (ص ) در حق او فرمود: (( الوزغ بن الوزغ، الملعون بن المعلون )). و بيان كردم مناسبت و سنخيت وزغ را با بنى اميه و در اينجا بچند كلمه از حال او اكتفا ميكنم.

بدانكه (مروان ) مادر پدرش (زرقاء) از ذوات الاعلام است و پدرش (حكم ) عموى (عثمان ) و طريد رسول الله (ص ) است و (مروان ) را (عثمان ) در زمان خلافت بوزارت و كتابت سر خود اختيار كرد.

به عقيده اهل سنت سبب قتل (عثمان )، (مروان ) شد بجهت كاغذى كه در قتل (محمد بن ابى بكر) براى (عبدالله بن ابى سرح ) والى مصر او نوشته بود و مهر (عثمان ) را بر او زده بود.

و او همان است كه در جنگ است جمل همراه (عايشه ) بوده و (طلحه ) را تيرى بزد و بكشت و بعد از فتح اسير شد و (حسنين ) عليهما‌السلام از او نزد (امير المؤ منين ) شفاعت كردند. حضرت او را رها كرد. عرض كردند بيعت بگير از او. فرمود مگر بيعت نكرد با من بعد از قتل (عثمان ). مرا حاجت به بيعت او نيست، همانا دست او دست يهودى است، چه يهود بغدر معروفند اگر بدست بيعت كنند بسينه خود غدر كنند و مر او را امارتى است محقر و بى قدر چنانچه سگى بينى خود را بليسد. پس فرمود: (( و هو ابو الاكبش الاربعة و ستلقى الامة منه و من ولد يوما احمر )). چنان شد كه آنحضرت فرموده بود. چنانچه در تاريخ خود شرح دادم و مروان را خيط باطل ميگفتند و او از اشد مردم بود در عداوت خدا و رسول و اهل بيت، بخصوص (امير المؤ منين ). دو مرتبه در مدينه حكومت يافت و (ابن اثير) گفته كه در هر جمعه بر منبر (رسول خدا ص ) بالا ميرفت و در محضر مهاجر و انصار مبالغه در سب ( اميرالمؤ منين عليه‌السلام ) ميكرد و او بعد از معاوية بن يزيد با امارت رسيد و نه ماه و كسرى مدت سلطنت او بود. پس از او (عبدالملك ) پسرش بجاى وى نشست و روزگار امت در زمان او و پسرانش سياه شد. لعنتة الله عليهم اجمعين.

و در اين روز سنه 354 (ابولطيب احمد بن حسين كوفى ) معروف به متنبى شاعر، در اراضى بغداد بسبب محاربه با جمعى از قطاعان طريق كشته گشت و او را متنبى گفتند براى آنكه نقل شده كه ادعاى نبوت كرد و در باديه (سماوه ) خلق بسيارى بر او گرد آمدند و امير (حمص ) او را بگرفت و توبه داد و از كثرت حفظ او سمعانى نقل كرده كه بيك نظر مطالب سى ورقه را از بر ميكرده. و سيد شهيد قاضى نورالله ره او را از شعراء شيعه شمرده و اين شعر منسوب به (صاحب ابن عباد) را بدو نسبت داد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ابا حسن لو كان حبك مدخلى |  | جهنم كان الفوز عندى جحيمها |
| و كيف يخاف النار من كان موقنا |  | بان امير المؤ منين قسيمها )) |

و در اين روز بقول (سيوطى ) در (بغيه ) و غيره سنه 710 (قطب شيرازى محمود بن مسعود بن مصلح شيرازى ) در تبريز وفات كرد و در نزديك قبر (بيضاوى ) بخاك رفت و (قطب ) در اول شاگرد (كاتبى ) بوده چون (محقق طوسى ) به قزوين آمد و بمنزل (كاتبى ) تشريف برد (كاتبى )، (قطب ) را باو سپرد، و او ملازمت خواجه را اختيار نمود و از او علوم بسيار استفاده كرد تا بحديكه او را كثرت علم، علامه گفتند و ما بين (قطب ) و پسر خواهرش (شيخ سعدى ) مطابياتى است كه جاى ذكرش نيست.

شب: 25

نمازش هشت ركعت است در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه (توحيد) و غسل در اين شب مستحب مؤ كد است.

روز: 25

بخواند (( اللهم اجعل سعيى فيه مشگورا و ذنبى (بعفوك، خ ) فيه مغفورا و عملى فيه مقبولا و عيبى بجودك فيه مستورا يا سامع اصوات المبتهلين. ))

و در اين روز سنه 518 وفات يافت: اديب اريب ابوالفضل احمد بن محمد ميدانى (11) نيشابورى، صاحب (مجمع الامثال ) و غيره و ما بين او و (زمخشرى ) لطيفه ايست كه جاى ذكرش نيست.

و در اين روز سنه 544 (فخر رازى ) متولد شد و در اين روز سنه 693 وفات كرد ابو عبدالله محمد قاضى القضاة احمد بن خليل خوبى شافعى دمشقى صاحب شرح فصول ابن معط و غيره و پدرش همان است كه تفسير فخر رازى را تتميم كرده از سوره عنكبوت تا آخر سوره يس و از سوره والصافات تا بآخر را (نجم الدين احمد بن محمد قمولى ) تكميل كرده و اين مطلب را مطلع خبير سيداجل (مير حامد حسين هندى ) ره در عبقات فرموده.

و در اين روز سنه 1137 كه ايام فتنه افاغنه بود در اصفهان وفات كرد شيخ فقيه اعجوبه دهر بهاء الدين مولانا محمد بن تاج الدين حسن بن محمد اصفهانى معروف به (فاضل هندى ) به جهت آنكه در مبدء امر و حال صغر در بلاد هند بوده و آنجنابرا مصنفات بسيار است مانند (كشف اللثام )، (شرح لمعه )، (شرح قصيده سيد حميرى )، (تفسير قرآن )، (تلخيص شفا) و غيرها.

(( و حكى عنه قال فرغت من تحصيل العلوم معقولها و لم اكمل ثلث عشرة سنة و شرعت فى التصنيف و لم اكمل اثنتى عشرة. ))

مزارش در تخت فولاد اصفهان است.

پاورقى ها:

6- بدانكه روايات در باب مختار مختلف است لكن آنچه مسلم است آن است كه مختار دل امام زين العابدين عليه‌السلام را شاد كرده بلكه دلجوئى و شاد نمود قلوب شكسته دلان و مظلومان مصيبت زده گان و ارامل و ايتام آل پيغمبر(ص ) را بكشتن (عبيدالله بن زياد) و فرستادن سر نحس او را براى ايشان كه پنج سال در سوگوارى و گذار بودند و يكنفر از ايشان سرمه در چشم نكشيد و خود را خضاب نفرموده و دود از مطبخ ايشان بر نخواست تا سر عبيدالله براى ايشان آمد پس از عزا در آمدند بعلاوه (مختار) خانه هائى را كه خراب بود از ايشان آباد كرد و اعانتها بايشان نمود. خوشا حال مختار در مسرور كردن او دلهاى محزون ماتم زده گان اهل بيت اطهار(ع ). (منه عفى عنه )

7- در كامل بهائى است كه چون معويه خواست در مكه براى پسرش زيد بيعت از مردم بگيرد عايشه انكار آن كرد و براى معويه تهديد فرستاد و پيغام داد كه برادرم محمد را كشتى و براى يزد بيعت مى ستانى. معويه بيمناك شد كه مبادا عايشه فتنه كند لهذا در خانه خود چاهى بكند و از آهك پر كرد و فرشى پر قيمت بر روى آن پهن كرد و كرسى بر آن نهاد و عايشه را وقت نماز خفتن بخانه خود خواند چون وارد شد معويه او را بدان كرسى اشارت كرد كه بنشيند چون بر آنجا نشست فروشد بچاه و هلاك شد (منه عفى عنه )

8- (( فى الوسائل عن زراره و الفضيل عن ابى جعفر عليه‌السلام قال الغسل فى شهر رمضان عند وجوب الشمس قبيله يصلى و يفطر.)) در كتاب وسائل از زراره و فضيل از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود غسل در ماه رمضان هنگام غروب آفتاب قبل از مغرب بجا آورده شود و سپس نماز بخواند و افطار كند (على بن المؤ لف ).

9- در كامل بهائى است كه چون قتل على عليه‌السلام بمعويه رسيد جاريه مغنيه را گفت كه (( يا جارية غنى اليوم قرت عينى )) يعنى تغنى كن كه امروز چشمم روشن شده. گفت: چه خبر خوش است. گفت: يقولون قتل اميرالمؤ منين (ع ) ميگويند كه اميرالمؤ منين (ع ) كشته شده. جاريه گفت بعد از اين غنا نگويم.

معاويه گفت تا او را بسيار تازيانه زدند گفت (كفواعنى ) دست از من برداريد پس اشعارى در مرثيه حضرت بگفت: (( الا ابلغ معوية بن حرب - فلاقرت عيون الشامتينا - قتلتم خير من مركب المطايا الخ )) عمودى پيش معويه بود بر سر آن مؤ منه زد تا شهيد شد رحمة الله تعالى عنها (منه ).

10- سيدره در اقبال از حمادين عيس از محمد بن يوسف از پدرش نقل كرده كه شنيدم از حضرت باقر عليه‌السلام كه ميفرمود (جهنمى ) آمد بمحضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عرض كرد من شتر و گوسفند و غلامان بسيارى دارم امر فرما شبى را بمدينه بيايم و بنماز حاضر گردم و آن شب از ماه رمضان باشد پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را نزديك بخواند و بگوشش سخنى گفت از آن بيعد جهنى در شب بيست و سيم ماه رمضان با شتر و گوسفند و غلامانش بمدينه ميآمد و تا به صبح مى ماند و صبحگاه به محلش بر ميگشت و اسم جهنى عبدالله انصارى بوده (على بن المؤ لف )

11- ميدان به فتح، اسم محله ايست در نيشابور و از اشعار ميدانى است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنفس صبح الشيب فى ليل عارضى |  | فقلت عساه يكفى بعذارى |
| فلما فشى عاتبته فاجابنى |  | اياهل ترى صبحا بغير نهار |

شب: 26

نمازش هشت ركعت است به (حمد) و (توحيد).

روز: 26

بخواند (( اللهم اجعلنى محبا لاوليانك و معاديا لا عدائك مستنا (متمسكا، خ ل ) بسنة خاتم انبيائك يا عاصم قلوب النبيين. ))

و در اين روز سنه 1125 وفات كرد محقق مدقق آقا جمال الدين بن المحقق آقا حسين خوانسارى، صاحب مؤ لفات رائقه كه از جمله حاشيه بر شرح لمعه است كه در نهايت تحقيق و اتقان نوشته. مزار شريفش در تخت فولاد است در نزد قبه مرحوم والدش كه شاه سليمان صفوى بنا كرده. رحمهم الله تعالى.

شب: 27

نمازش چهار ركعت است در هر ركعت (حمد) و (تبارك الملك ) و اگر نتواند بيست و پنج مرتبه (توحيد) بخواند و در اين شب غسل بخصوص وارد شده است و منقول است كه (حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام ) در اين شب مكرر اين دعا را ميخواند از اول شب تا آخر شب:

(( اللهم ارزقنى التجافى عن دارالغرور و الانابة الى دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت. ))

و شيخ فقيه (على بن يوسف بن مطهر) برادر (علامه حلى ) وفات (اميرالمؤمنين ) و وفات (يوشع ) و عروج (عيسى ) را بآسمان در اين شب ذكر كرده و آنرا ماءخوذ از كتب عامه و منقول از (حسن بصرى ) است و مشهور نزد ما همان است كه ذكر شد.

روز: 27

بخواند (( اللهم ارزقنى فيه فضل ليلة القدر و صير امورى فيه من العسر الى اليسر واقبل معاذيرى و حط عنى الوزر يارؤ فا بعباده الصالحين. ))

(علامه مجلسى ) فرموده كه دعاى روز بيست و هفتم را (كفعمى ) در بيست و نهم ذكر كرده و موافق مذهب شيعه در روز بيست و سيم خواندن دور نيست كه انسب باشد والله يعلم.

و در اين روز سنه 1111 وفات يافت مروج مذهب جعفرى، فخر الشيعه و محيى الشريعه العالم الربانى مولانا محمد باقر بن محمد تقى الاصفهانى المشتهر بالمجلسى المطلق او بالمجلسى الثانى.

آثار و تأليفات او اشهر از آنستكه ذكر شود. شيخ ما (محدث نورى ) رساله اى در حال اين بزرگوار نوشته موسوم به (الفيض القدسى ). مدت عمرش هفتاد و سه سال بوده و تاريخ ولادتش: (جامع كتاب بحار الانوار). و در تاريخ وفاتش نظم و نثر بمناسبت بسيار گفته شده لكن هيچكدام مثل اين بيت نيست:

ماه رمضان چه بيست و هفتمش كم شد

تاريخ وفات باقر اعلم شد

چه مضمون اين شعر متضمن است روز و ماه و سال وفات را بدون ارتكاب ضرورت و اطناب ولله دره.

قبر شريفش الان ملجاء خلايق است در جامع عتيق اصفهان و از مشهورات است استجابت دعا در آن بقعه مباركه و در آن بقعه جماعتى از صلحا نيز مدفونند كه در جاى ذكرش نيست.

شب: 28

نمازش شش ركعت است در هر ركعت بعد از (حمد) هر يك از آية الكرسى و (توحيد) (و كوثر) را ده مرتبه بخواند و بعد از سلام صد مرتبه صلوات بفرستد.

روز: 28

بخواند (( اللهم و فرفيه حظى من النوافل و اكرمنى فيه باحضار (الاحلام فى، خ ل ) المسائل و قرب فيه و سيلتى من بين الوسائل يا من لا يشغله الحاح الملحين )).

شب: 29

نمازش دو ركعت است در هر ركعت (حمد) و بيست مرتبه (توحيد) و غسل در اين شب فراموش نشود.

روز: 29

بخواند (( اللهم غشنى فيه من الرحمة و ارزقنى فيه التوفيق و العصمة و طهر قلبى من غياهب التهمة يا رحيما بعباده المذنبين )).

شب: 30

نماز دوازده ركعت است در هر ركعت (حمد) و بيست مرتبه (توحيد) و بعد از فراغ صد مرتبه صلوات بفرستد. (سيد) براى اين شب ده ركعت نماز روايت كرده به كيفيتى كه در (اقبال ) مذكور است.

و بدانكه اين شب: شب بسيار مباركى است و از براى اين شب چند عمل است:

1 - غسل

2 - زيارت امام حسين عليه‌السلام

3- خواندن سوره (انعام ) و (كهف ) و (يس ) و صد مرتبه استغفرالله و اتوب اليه.

4 - وداع ماه رمضان براى اظهار اين كه روزه و عبادت اين ماه بر ما دشوار نبود و ما خواهان او بوديم و از مفارقت آن آزرده و محزونيم.

و (سيد) و غيره براى اين شب دعاهاى بسيار بجهت وداع نقل كرده اند و بهترين آنها دعاى وداع صحيفه كامله است و (سيد) روايت كرده از حضرت صادق عليه‌السلام كه آنحضرت فرمودند هر كه شب آخر ماه رمضان وداع كند آن ماه شريف را و بگويد:

(( اللهم لا تجعله اخر العهد من صيامى لشهر رمضان و اعوذ بك ان يطلع فجر هذه الليلة الا و قد غفرت لى )).

بيامرزد حق تعالى او را پيش از آنكه صبح كند و روزى فرمايد او را توبه و انا به.

و (سيد) و (شيخ صدوق ) از (جابر بن عبدالله انصارى ) روايت كرده اند كه گفت رفتم خدمت (حضرت رسول ) (ص ) در جمعه آخر ماه مبارك رمضان چون نظر آن حضرت بر من افتاد فرمود كه اى جابر اين آخر جمعه ايست از ماه رمضان پس آن را وداع كن. بگو:

(( اللهم لا تجعله آخر العهد من صيامنا اياه فان جعلته فاجعلنى مرحوما و لا تجعلنى محروما )).

پس بدرستى كه هر كه اين دعا را در اين روز بخواند به يكى از دو خصلت نيكو ظفر مى يابد يا برسيدن بماه رمضان آينده يا بآمرزش خدا و رحمت بى انتها.

و (شيخ مفيد) در (مسارالشيعه ) فرموده كه در شب آخر ماه رمضان ختم ميشود نوافل ماه رمضان يعنى آن هزار ركعت نماز كه سابقا مذكور شد و مستحب است در آن شب ختم كردن قرآن و خوانده ميشود در آن شب وداع و آن شب: شب بسيار بابركتى است.

مؤلف گويد: دعاهاى وداع را در شب آخر خواندن سنت است و اگر روز آخر بخوانند خوب است و اگر آخر ماه مشتبه باشد، شب بيست و نهم احتياطا بخوانند.

و بدانكه از چيزهائى كه در شب آخر ماه رمضان سنت است آزاد كردن بنده ها است و معامله حضرت (على بن الحسين ) عليه‌السلام با كنيزان و عبيد خود در اين شب و آزاد نمودن آنها را از قيد رقيت مشهور است.

روز: 30

بخواند (( اللهم اجعل صيامى فيه بالشكر و القبول على ماترضاه و يرضاه الرسول محكمة فروعه بالاصول بحق محمد و آله الطاهرين الاخيار الابرار صلى الله عليهم )).

و براى آخر روز، دعائى (سيد) در (اقبال ) نقل كرده كه اولش اين است:

(( اللهم انك ارحم الراحمين )) به آنجا رجوع كن و آنرا بخوان و چون در اين روز غالبا قرآنها ختم ميشود سزاوار است كه بعد از ختم بخواند دعاى 42 صحيفه كامله را كه اولش اين است: (( اللهم انك اعنتنى على ختم كتابك )) و اگر خواسته باشند اين دعاى مختص را بخوانند كه شيخ از امير المؤ منين عليه‌السلام نقل كرده است:

(( اللهم اشرح باقرآن صدرى و استعمل بالقران بدنى و نور بالقران بصرى و اطلق بالقرآن لسانى و اعنى عليه ماابقيتنى فانه لاحول و لا قوة الابك )).

و در اين روز سنه 622 (احمد بن المستضئى ناصر بالله ) خليفه سى و چهارم عباسى وفات يافت مدت خلافتش چهل و هفت سال بود و از بناهاى او است بقعه عباس و ائمه اربعه عليهم‌السلام در بقيع و مادرش هم در سنه 570 قبه اى براى بقعه (حضرت حمزه ) (عليه‌السلام ) در (احد) بنا كرده و هم بامر ناصر در سنه 606 در (سامره ) در ميان صفه و سرداب مقدس، شباكى بادرى از چوب ساج بنا كردند و فعلا در زمان ما كه سنه 1330 است آن در موجود است و با على درجه امتياز منبت شده و الحق در صناعت نجارى از نفايس روزگار است با آنكه اين همه زمان بر آن گذشته و در مرور و دهور به حفظ و نگهدارى آن چندان اعتنا نشده و پيوسته محل آمد و شد زوار و انواع مردم بوده و استعمال ميشده و بعضى جاهاى آنرا شمع و چراغ سوخته هنوز مثل بهترين جواهر جلوه گراست و در كتيبه آن آيه مودت و عباراتى بسيار خوشى ثبت است كه عين عبارت آنرا مينگارم:

(( بسم الله الرحمن الرحيم قل لا اسئلكم عليه اجرا الاالمودة فى القربى من يقترف حسنة نزدله فيها حسنا ان الله غيور شكور هذا ما امر بعمله سيدنا و مولاناا الامام المفترض طاعته على جميع الانام ابوالعباس احمد الناصر لدين الله المبين امير المؤ منين و خليفة رب العالمين الذى طبق الابلاد احسانه وعدله عمر البلاد بره و فضله قرن الله او امره الشريفة بالنجح و النشر و جنوده بالتائيد و النصر جعل لايامه المخلده حدا لايكبو جواده و لرايته الممجدة سعدا يلا يخبوز ناده فى عز تخضع له الاقدار فيطيعه عواصيها و ملك تخشع له الملوك فيملكه نواصيها و يتولى المولوى الحسين بن سعد الموسوى الذى يرجوالحيوة فى ايامه المخلدة و يتمنى انفاق عرمه فى الدعاء لدولته الموبدة استجباب الله له دعوته فى ايامه الشريفة السنية فى سنة ست وستماة الهلالية )).

و در داخل صفه هم بخط كوفى اسامى حجج طاهره عليه‌السلام ثبت است.

و در اين روز چنانچه شيخ بهائى فرموده سنه 716 وفات كرد سلطان الجاتيو محمد خدابنده و عمرش بسى و شش ‍ سال رسيده بود و معنى (الجاتيو) سلطان مبارك است و او متصلب در تشيع بوده و تعظيم ميكرده علماء شيعه را مانند (علامه ) و غيره رضوان الله عليهم.

## باب دوم: وقايع و اعمال ماه شوال

شب: 1

از جمله ليالى شريفه است و در فضيلت و ثواب عبادت و احياء آن احاديث بسيار وارد شده و روايت شده است كه آن شب كمتر از شب قدر نيست و از براى اين شب مبارك وظايف چند است كه از فيض آنها غفلت نبايد نمود:

1 - غسل است در وقت غروب آفتاب.

2 - احياء آن شب بنماز و دعا و سؤ ال از حق تعال چنانچه اميرالمؤ منين عليه‌السلام ميكرد و ميفرمود كارگر را مزدش را در اين شب ميدهند.

3 - آنكه بخواند در عقب نماز مغرب و عشا و عقب نماز صبح و عقب نماز عيد:

(( الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله و الله اكبر و لله الحمد على ماهداينا و له الشكر على ما اولينا )).

4 - آنكه چون نماز مغرب و نافله آنرا خواند، دستها را بسوى آسمان بلند كند و بگويد:

(( يا ذاالمن و الصول يا ذا الجود يا مصطفى محمد ناصهر صل على محمد و آل محمد و اغفرلى كل ذنب احصيته و هود عندك فى كتاب مبين )) پس بسجده برود و صد مرتبه در سجده بگويد: اتوب الى الله پس هر حاجت كه دارد از حق تعال بخواهد كه بر آورده خواهد شد انشاءالله تعالى.

5 - زيارت امام حسين عليه‌السلام است و من زيارت مخصوصه آنحضرت را در (هديه ) ذكر كردم.

6 - آنكه ده مرتبه بگويد:

(( يادائم الفضل على البراية يا باسط اليدين بالعطية يا صاحب المواهب السنية صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خير الورى سجية و اغفرلنا ياذا العلى فى هذه العشية )).

و در هر شب عيد و هر شب جمعه اين دعا ده مرتبه خوانده ميشود چنانچه (كفعمى ) ذكر فرموده.

7 - بجا آوردن دو ركعت نماز است در ركعت اول بعد از (حمد) هزار مرتبه (توحيد) و در دوم يكمرتبه بخواند و بعد از سلام سر بسجده گذارد و صد مرتبه بگويد:

(( اتبو الى الله ))، پس بگويد: (( يا ذاالمن و الجود ياذا المن والطول يا مصطفى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و افعل بى كذا و كذا )) و بجاى آن حاجات خود را بطلبد.

و روايت است كه (امير المؤ منين ) عليه‌السلام، ايندو ركعت را با اين كيفيت بجا مى آورد، پس سر از سجده بر ميداشت و ميفرمود: بحق آن خداوندى كه جانم بدست قدرت او است هر كه اين نماز را بكند هر حاجت از خدا بطلبد البته عطا كند و اگر به عدد ريگهاى بيابان گناه داشته باشد، خدا بيامرزد.

و در روايت ديگر بجاى هزار مرتبه (توحيد) صد مرتبه وارد شده لكن نماز را بايد بعد از نماز مغرب نافله آن بجا آورد و شيخ و سيد بعد از اين نماز دعائى نقل كرده اند مشتمل بر اسامى مباركه حق تعالى و آندعا را در (هدية ) ايراد كردم و اگر كسى دعا را نخواند، عيبى ندارد

و (سيد) چهارده ركعت نمازى براى اين شب روايت كرده هر كس (اقبال ) بان داشته باشد به (اقبال ) رجوع كند و شيخ كفعمى در اعمال اين شب فرموده:

مستحب است در اين شب آنكه غسل كند در اول شب و در آخر شب و شش ركعت نماز كند به (حمد) يك دفعه و (توحيد) پنج مرتبه و مستحب است نيز ده ركعت نماز الخ.

روز: 1

روز عيد فطر است و روز عيد و سرور مؤ منين است براى قبولى اعمال ايشان و آمرزش گناهشان و رسيدن ايشان بان جوائز و عطاهاى سنيه كه از براى روزه ماه رمضان آنها مهيا شده و اعمال اين روز شريف چند چيز است: 1 - آنكه بخوانى بعد از نماز صبح و نماز عيد، آن تكبيراتى را كه در شب بعد از نماز ميخواندى.

2 - آنكه بخوانى بعد از نماز صبح چنانچه سيد روايت كرده (( اللهم انى توجهت اليك بمحمد امامى )) الخ و شيخ ايندعا را بعد از نماز عيد ذكر كرده.

3 - بيرون كردن زكوة فطره و آن دادن ششصدو چهارده مثقال و ربع مثقال صيرفى از يكى از غلات اربع است بفقراء از براى هر سرى از خود و هر كه عيال او باشد و تفصيل آن در كتب فقهيه است.

4 - غسل است و روايت است كه در زير سقفى بكن و چون خواستى غسل كنى بگو:

(( اللهم ايمانا بك و تصديقا بكتابك و ابتاع سنة نبيك محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم )) پس بسم الله بگو و غسل كن و چون فارغ شدى از غسل بگو:

(( اللهم اجعله كفارة لذنوبى و طهردينى اللهم اذهب عنى الدنس ))

5 - پوشيدن جامه نيكو و بكار بردن بوى خوش و رفتن بسوى صحرا (12) براى نماز كردن در زير آسمان است چنانچه (شيخين ) فرموده اند.

6 - پيش از نماز عيد دراول روز افطار كنى و بهتر آن است كه بخرما يا بشيرينى مثل شكر و غيره باشد و (شيخ مفيد) فرموده كه مستحب است تناول كردن مقدار كمى از تربت سيد الشهدا(ع ) كه شفا است از براى هر دردى.

7 - آنكه چون مهيا شدى از براى رفتن بنماز عيد(13) بخوان: (( اللهم اليك و جهت وجهى )) و چون متوجه بنمازعيد شدى بخوان: (( اللهم من تهياء فى هذااليوم الخ )).

8 - خواندن نماز عيد است و آن دو ركعت است در ركعت اول (حمد) و سوره (اعلى ) و بعد از قرائت، پنج تكبير بگويد و بعد از هر تكبيرى قنوت معروف (14) را بخواند پس تكبير ششم بگويد و بر كوع رود و بعد از ركوع و سجود برخيزد بركعت دوم و بعد از حمد، والشمس بخواند و در اين ركعت قنوت را چهار مرتبه بخواند پس نماز را تمام كند و بعد از سلام، تسبيح حضرت زهرا(ع ) بفرستد و بعد از نماز عيد دعاهاى بسيار وارد شده است و بهترين آنها دعاى 46 صحيفه كامله است و اول آن يامن يرحم من لايرحم العباد است و (شيخ ) دعائى را كه بعد از نماز صبح از ناحيه مقدسه وارد شده بعد از نمازعيد ذكر كرده.

و مستحب است كه ماز عيد در زير آسمان و بر روى زمين بدون فرش و بوريا واقع شود و آنكه برگردد از مصلى از غير آن راهى كه رفته بود و دعا كند از براى برادران دينى خود، بقبولى اعمال.

9- زيارت كردن (حضرت امام حسين ) است و زيارت آنحضرت را در اين روز در هديه ذكر كردم.

10 - خواندن دعاى ندبه است و بدانكه سزاوار است از براى تو كه در اين روز، دلت مضطرب و معلق باشد مابين خوف و رجا، زيرا كه نميدانى كه روزه ات قبول شده و از عطاها و جايزه هاى الهى نصيب تو شده يا آنكه عملت مردود و از جمله اشقيا و بد عاقبتها شده اى كه از رحمت الهى محروم شده اند.

پس بايد محزون و مغموم باشى و تضرع و زارى و مسئلت كنى از حق تعالى كه رحمتش را شامل حال تو كند و ترا دست خالى از در خانه خود برنگرداند و حديث (حضرت مجتبى ) عليه‌السلام در اين روز مشهور است و اين مطلب اختصاص به روز عيد فطر ندارد، بلكه بايد عقب هر عباتى حالت چنين باشد و نيز سزاوار است كه در اين روز مزون باشى بجهت غيبت امام زمان (ع ) و ممنوع بودن آن حضرت از تصرف در امور رعيت خود وفوت شدن نماز عيد با آن حضرت و هم تاءسى كرده باشى برايشان زيرا كه نمى شود عيدى از براى مسلمين مثل عيد قربان و عيد فطر مگر آنكه تازه ميشود اندوه و غصه از براى آل محمد عليه‌السلام بجهت آنكه مى بيند حق خود را در دست غيرشان يعنى امت و رعيت خود را در حيرت و صلالت مى بيند و ممكن نيست بحسب ظاهر ايشان را هدايت ايشان و تصرف در امورشان.

ونيز شايسته است كه در وقت جمع شدن مردم در مصلى و وقوف ايشان، متذكر شوى روز قيامت را و بيرون آمدن مردگان را از قبور و جمع شدن ايشان را در محشر و وقوف ايشان.

و چون مردم از نماز عيد بمنازل خود برگشتند، متذكر شوى رجوع مردمان را در قيامت بمنازل خويش از جنت و نار و هكذا.

اما وقايع اين روز پس بدانكه در اين روز ملهم شد زنبور سعل بصنعت عسل چنانچه حق تعالى فرموده: (( واوحى ربك الى النحل الاية )) و در اين روز (عمروعاص ) در (مصر) بجهنم پيوست از (عبدالله ابن عباس ) نقل است كه گفت هنگام احتضار بعيادت (عمروعاص ) رفتم و گفت كه اى (عمرو) تو هم ميگفتى: ميخواهم هنگام مرگ يكى از مردمان هوشمند را ملاقات كنم و از وى پرسش كنم كه چگونه خويش را ميابى اينك مرگ تو، فرار رسيده و مردى خردمندى بگو تا چگونه اى گفت: آسمان را مينگرم كه متعلق است بر سر من و من در ميان اين هر دو چنانم كه در چشمه سوزنم.

ودر تاريخ (بنى اميه ) است كه (عمروعاص ) در هنگام مرگ خود ميگفت: چنان است كه كوه رضوى را برگردن من حمل داده اند و در درون من شوك و خار است و مرا از سوراخ سوزن بدر ميبرند و كلماتى چند از او منقول است و چون اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) فرمود: (( الحكمة ضالة المؤ من فخذ ضالتك و لو من اهل الشرك )) لهذا من اين كلمات را از او نقل ميكنم:

(( قال: امير عادل خير من مطر و ابل، و اسد حطوم خير من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خير من فتنه تدم، و زلة الرجل عظم يجبرو زله اللسان لاتبقى و لا تذز و قال ايضا جمع العجر الى التوانى ففتح بينهما التدامة و جمع الجبن الى الكسل ففتح بينهم الحرمان.))

و هم گفته كه هرگز سر خود را با كسى نگفتم كه او از پرده بيرون افكند و من او را ملامت كنم زيرا كه در چنين حال ملامت بر من واجب تر است كه سينه من از وى تنگ تر است كه از نخست سر خود را حفظ نتوانستم كرد.

در سال وفاتش اختلاف است مادرش (نابغه ) كنيزكى بوده كه (عبدالله بن جذعان ) او را بخريد و آزاد كرد چه بسيار زناكار بود و ابولهب و امية بن خلف و هشام بن مغيره و ابوسفيان و عاص بن وائل در طهر واحد با او زنا كردند و او به (عمرو) آبستن شد. چون بار بگذاشت هر يك اورا دعوى دار شدند آخر الامر حكومت به (نابغه ) گذاشتند او (عاص ) را اختيار كرد و باو گفتند كه پسرت به (ابوسفيان ) شبيه تر است چرا (عاص ) را برگزيدى گفت (ابوسفيان ) بخيل است و (عاص ) نفقه نيكوتر دهد و از اين جا است كه يكى از (آل عبدالمطلب ) در حق عمروعاص گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ابوك ابوسفيان لاشك قد0بدت |  | لنافيك منه بينات الدلائل |
| ففاخر به اما فخرت ولا تكن |  | تفاخر بالعاص الهجين بن وائل |

با اين نژاد و نسب عجب نباشد اگر دشمن ترين خلق باشد با رسولخدا و على مرتضى عليهما‌السلام.

با على كى شود مخنث دوست

و قضيه ارتداد و مبارزات او با اميرالمؤ منين در صفين و كشف عورت كردن و حليه او در رفع مصاحف و قصه تحكيم او هر يك در جاى خود بشرح رفته و او و معاويه بسيار خون به دل نازنين امير المؤ منين عليه‌السلام كردند و با اين حال دوازده شعر در مدح اميرالمؤ منين (عليه‌السلام) گفته هشت بيت آن در يوم غدير بوده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( بآل محمد عرف الصواب |  | و فى ابياتهم نزل الكتاب |
| و هم حجج الا له على البرايا |  | بهم و بجدهم لا يستراب |
| ولا سيما ابو حسن على |  | له فى الحرب مرتبة تهاب |
| طعام سيوفه مهج الا عادى |  | و فيض دم الرقاب لهاشراب |
| و ضربته كبيعته بخم |  | معاقدوها من القوم الرقاب |
| على الدر و الذهب المصفا |  | و باقى الناس كلهم تراب |
| هو البكاء فى المحراب ليلا |  | هوالضحاك اذا اشتدالضراب |
| هو النباء العظيم و ملك نوح |  | و باب الله و القطع الخطاب )) |

و نهم، اين بيت معروف است كه مثل گشته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و مناقب شهد العدو بفضلها |  | والفضل ماشهدت با الاعداء )) |

اين شعر را در يكى از ايام (صفين ) بگفت هنگامى كه معاويه از شجاعت على عليه‌السلام نقل ميكرده و مدح آنجناب مينموده و سه بيت ديگر نيز از او روايت شده كه اين جمله دوازده بيت باشد چون بحكم (لك بيت بيت فى الجنة ) خداوند درازاى هر بيت كه در مناقب گفته شود بيتى در بهشت عطا كن و (عمروعاص ) را در بهشت نصيبى نبود، لاجرم گويند: امام حين عليه‌السلام آن اشعار را از او به دوازده هزار درهم بخريد.

ورد اين روز سنه 256 (محمد بن اسمعيل بخارى ) صاحب صحيح معروف وفات كرد.

(( و للبخارى حكاية معروفه عند وروده فى بغداد و اجتماع اهل الحديث لديه و عرضهم عليه الاحاديث المغلوبة و حكى عنه انه قال ما وضعت فى كتابى الصحيح الا اغتلت قبل ذلك وصليت ركعتين و قال ايضا صنفت كتابى الصحيح لست عشرة سنة خرجته من ستمأة الف حديث و جعلته حجة فيما بينى و بين الله )).

و از (ابن تيميه ) نقل است كه بخارى احتياط كرد و از احاديث حضرت صادق عليه‌السلام، در صحيح خود نقل نكرد: بجهت آنكه شك وريبى در بعضى احاديث آنجناب براى او حاصل (15) شده بود و عجب است از جناب (بخارى ) كه احتياط كرد در نقل احاديث حضرت صادق بن محمد ارواحنافداه كه لقب آسمانى آن جناب صادق است و مراعات احتياط ننمود و در نقل روايت از خوارج و نواصب و از هزار و دويست نفر از ايشان روايت كرد.

بتصريح (ابن البيع ) و غيره كه از جمله ايشان است عمران بن حطان مادح ابن ملجم و شرح اين مقام طولانى است و مادر (فيض قدر) ببرخى از آن اشاره كرديم.

و از فتاوى مشهوره (بخارى ) حكم بتعميم رضاع است. يعنى هرگاه دو طفل از يك پستان شير بخورند برادر رضاعى ميشوند، خواه شير گاو باشد يا بز باشد يا خر باشد و فتوى داد باين تا اينكه علماء عصرش او را از بخارا بهمين سبب اخراج كردند.

و رد اين روز سنه 393 (طائع لله ) خليفه عباسى وفات كرد.

و رد اين روز سنه 569 (سعيد بن المبارك ) معروف به (ابن دهان نحوى ) بغدادى وفات كرد.

و دراين روز سنه 606، وفات كرد در مدينه هرآة (محمدبن عمر شافعى ) اشعرى مازندرانى معروف به امام فخررازى (16) و ملقب به (ابن الخطيب ) صاحب تفسير و محصول و شرح اشارات كه (محقق طوسى ) دررد او شرح اشارات را نوشته و (قطب رازى ) بعد از ايشان محاكمات را نوشته.

(ذهبى ) در حق (فخر رازى ) گفته كه از براى او است تشكيكاتى در مسائل دين كه مورث حيرت است از خدا ميخواهم كه ايمان را در دلهاى ما ثابت دارد و گفته كه از كتابهاى او است (سر مكتوم فى مخاطبة النجوم ) كه سحر صريح است و شايد توبه كرده باشد از تأليف آن انشاء الله تعالى.

روز: 2

سنه 605، شيخ زاهد صالح ابوالحسين ورام بن ابى فراس، وفات كرد و او جد امى (سيد بن طاوس ) و صاحب كتاب تنبيه الخواطر است كه معروف است به (مجموعه ورام ).

و بدانكه امروز، اول ايام ستة است كه در باب روزه آن اختلاف است. در بعضى روايات استجاب آن وارد است و در بعضى روايات، نهى از آن شده. چنانچه رواياتى هم وارد شده بر كراهت سه روز بعد از روز فطر و شايد روايات استجاب محمول بر تقيه باشد. و (شيخ كفعمى ) و (بهائى ) فرموده اند كه روزه اين شش روز مستحب است و روايت شده كه مقابل روزه دهر است.

مؤ لف گويد كه شايد و جهش اين باشد چنانچه بعضى گفته اند اين شش روز با ماه رمضان سى و شش روز ميشود و بحكم: (( من جاء بالحسنة فله عشر امثالها)) بمنزله سيصد و شصت روز، روزه ميشود و اين موافق عدد ايام سال است. پس درست است حديث: (( من صامها فكانما صام الدهر)).

روز: 3

در اين روز سنه 247، (متوكل ) خليفه دهم عباسى كشته شد و اين بسبب آن بود كه آن خبيث، اميرالمؤ منين عليه‌السلام را سخت دشمن ميداشت و تنقيص مى نمود آن جناب را. روزى بحسب عادت ميشوم خويش اسم مبارك آن حضرت را برد و بر آن جناب جسارت كرد. (منتصر) فرزندش در آن مجلس حاضر بود. از شنيدن ناسزا به (اميرالمؤ منين ) رنگش متغير گشت و در غضب رفت. (متوكل ) او را شتم كرد و اين بيت انشاد كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( غضب الفتى لابن عمه |  | رأس الفتى فى حرامه)) |

(منتصر) در صدد قتل او بر آمد و چند نفر از غلامان خاص (متوكل ) را براى كشتن او معين كرد. در شب سوم يا چهارم اين ماه در حالى كه (متوكل ) مشغول شرب خمر بود بر او ريختند و خونش بر يختند و حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام در اخبار غيبيه خود اشاره باو كرده در آنجا كه فرموده: (( و عاشرهم اكفرهم يقتله اخص الخلق به )).

(متوكل ) مردى خبيث السيرة و بد سريرة و چنانچه اميرالمؤ منين فرموده (اكفر آل عباس ) بوده و با (آل ابوطالب ) سخت دشمنى ميكرد.

(ابوالفرج ) نقل كرده كه (عمر بن فرج ) را والى مدينه و مكه كرده بود. عمر منع كرد مردم را از احسان با آل ابوطالب و سخت در عقب اين كار شد، بحدى كه اگر خبر ميرسيد باو كه يكى احسان كرده بايشان اگر چه بچيز كمى بوده او را عقوبت ميكرد. لاجرم مردمان دست از رعايت ايشان برداشتنند و بحدى كار برايشان سخت شد كه تمام لباسهاى زن ها علويات، كهنه و پاره شده بود و يك لباس درست نداشتند كه نماز در آن بخوانند، مگر يك پيراهن درست كه براى ايشان بود. هرگاه ميخواستند نماز بخوانند يك يك بنوبت آن پيراهن را مى پوشيدند و نماز ميخواندند و چون هر يك فارغ ميشد، بيرون ميكرد و بديگرى ميداد و خود چرخ ريسى و مى نشست و پيوسته باين عسرت روزگار گذارنيدند تا (متوكل ) هلاك شد.

و هم از كارهاى (متوكل ) آن بوده كه منع كرد مردم را از زيارت (قبر امام حسين عليه‌السلام ) و زيارت اميرالمؤ منين عليه‌السلام و همت خود را بر آن گماشت كه آثار قبر مطهر حسينى را محو و نابود نمايد (( و يابى الله الا ان يتم نوره )).

گفته شده كه متوكل هفده مرتبه اين قبر شريف را خراب كرد و باز بصورت اولى برگشت.

و در حديث زائده است كه حضرت زينب (عليه‌السلام ) در وقت حركت از كربلا، چون جزع و اضطراب امام چهارم (عليه‌السلام ) را ديد عرضكرد:

(( و ينصبون لهنا الطف علما لقبر ابيك سيد الشهداء لايدرس اثره ))

يعنى در زمين كربلا بر قبر پدرت (سيد الشهداء عليه‌السلام ) علامتى نصب كنند كه اثر آن هرگز بر طرف نشود و بمرور ليالى و ايام، محو و مطموس نگردد و هر چند كه سلاطين كفره و اعوان ظلمه در محو آثار آن سعى و كوشش ‍ نمايند، ظهورش زياده گردد و علوش بالاتر خواهد گرفت.

و چنان شد كه آن عالمه غير معلمه فرموده. پيوسته مردم بزيارت آن قبر مطهر رفتند و در تعميرات آن قبر منوره كوشيدند و مجاورت آنجارا اختيار كردند تا نوبت رسيد كه شهر نو بينان نمودند و عمارتهاى عاليه و قصور بسيار پاكيزه بنا كردند كه فعلا مشاهد است.

و اميرالمؤ منين عليه‌السلام از عمارتها و قصور آنجا خبر داده در آنجا كه فرموده: (( كانى بالقصور قد شيدت حول قبر الحسين و كانى بالمحال تخرج من الكوفة الى قبر الحسين )).

(شيخ بهائى ) فرموده كه در اين روز غزوه (حنين ) واقع شده بعد از فتح مكه بمدت پانزده روز و لشكر اسلام دوازده هزار نفر بودند و كشته نشد از ايشان جز چهار نفر، انتهى.

بدآنكه (حنين ) و ادئى ايست ميان مكه و طائف كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با لشكر هوازن و ثقيف محاربه فرمودند در آنجا. و اين دو قبيله متفق شده بودند و مى آمدند براى قتل مسلمانان چون خبر بحضرت رسول (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) رسيد با دوازده هزار نفر متوجه ايشان شد كه دو هزار ايشان از (طلقا) بودند.

(ابوبكر) چون كثرت مسلمانان و قلت كفار را بديد، چشم بر آنها زد و گفت: (( لن نغلب اليوم من قلة )) - چشم زخم ابوبكر بر مسلمانان تاءثير كرد. كفار كمين كرده بودند. ناگاه از كمين گاه بيرون شدند و مسلمانان را تير باران كردند و مسلمانان راه فرار پيش گرفتند و تمامى فرار كردند، جز ده نفر كه نه تن آنها از بنى هاشم بودند و يكتن از انصار كه (ايمن بن ام ايمن ) باشد كه در آن جنگ شهيد گشت و بروايتى جز چهار نفر كسى باقى نماند كه سه نفر ايشان از بنى هاشم بود.

اميرالمؤ منين عليه‌السلام و عباس و ابوسفيان الحارث بن عبدالمطلب.

پيغمبر در آن روز سوار براستر بود؛ استر خود را نهيب ميداد و روباروى دشمن حمله ميكرد و ميفرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( انا النبى لاكذب |  | انا بن عبدالمطلب )) |

و جز در اين حرب در جنگاهى ديگر نقل نشده كه خود آن حضرت رزم داده باشد و عباس و ابوسفيان؛ ركاب و لجام استر را گرفته بودند و نميگذاشتند كه آنحضرت بميان و دشمنان در آيد و از اين جا معلوم شود كثرت شجاعت آنحضرت، چه آنكه استر لايق كر و فر نيست و از هنگامه ستيز، پاى گريز ندارد با اينحال رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) بر دشمن حمله ميكرد و نسب خود را نيز اظهار ميفرمود. پس عباس ماءمور شد كه فراريان را ندا در دهد و او مردى جهورى الصوت بود كه تا يكفرسخ و بيشتر نداى او ميرفت.

پس عباس بآو از بلند ندا كرد:

(( يامعشر المهاجرين و الانصار يااهل بيعة الشجره يا اصحاب سورة البقرة الى اين تفرون )).

و از اصحاب سوره بقره اشارت است به آياتى كه از بهر حال نازلشده:

(( قال تعالى فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا منهم )).

پس اصحاب مراجعت كردند تا نزديك بصد كس فراهم شد و رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) فرمود: (( الان حمى الوطيس )) يعنى اكنون تنور حرب گرم شد و مشتى خاك و سنگريزه به جانى كفار ريخت و فرمود شاهت الوجوه.

هيچكس از هوازن نماند جز آنكه چشم و گوشش از آن خاك پر شد و شكست بر ايشان افتاد. اميرالمؤ منين، ابوجرول را كه از ابطال و ساعان مردم هوازن بود ورايتى سياه در دست داشت و جمعى از مسلمانان را كشته بود، بضربتى او را بخاك هلاك افكند. مشركين را بعد از قتل او توان اندك شد و اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) بعد از تقل ابوجرول، چهل كس ديگر را بجهنم فرستاد. چنان ايشان را دو نيمه كرد كه اگر بميران سنجيده مى شدند، خردلى تفاوت نداشتند و رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) از خدا طلب نصرت كرد و جنود الهى نازل شد و يكسره كفار منهزم شدند و مسلمانان فتح كردند.

فرمان رفت كه هر كس از مسلمين كافرى را بكشد سلاح و جامه اش از آن قاتل است.

و حق تعالى اشاره باين غزوه نموده در سوره برائه كه فرموده است:

(( لقد نصركم الله فى مواطن كثيرة و يوم حنين اذا عجبتكم كثرتكم الايات )).

و ابن ابى الحديد، اشاره به همين واقعه كرده در قصيده فتح مكه در آنجا كه گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (و اعجب انسانا(17)من القوم كثرة |  | فلم تغن شياثم هرول مدبرا |
| وضاقت عليه الارض من بعد رجعها |  | و للنص حكم لا يدافع بالمرا |
| و ليس بنكر فى حنين فراره |  | و فى احد قد فرخوفا و خيبرا |
| رويدك ان المجد حلو لطاعم |  | غريب فان مارسته ذقت ممقرا )) |

روز: 5

در اين روز سنه 36، اميرالمؤ منين عليه‌السلام بجهت دفع معاويه، آهنگ صفين كرد و (ابومسعود عقبة بن عامر انصارى ) را در كوفه خليفه خويش گذاشت و از طريق مدائن و انباز حركت فرمود با نود هزار جمعيت.

و در اين روز سنه 60، (مسلم بن عقيل ) وارد كوفه شد. مردم كوفه فوج فوج بخدمتش شتافتند و نامه امام حسين عليه‌السلام را استماع كردند و با مسلم بيعت كردند تا هيجده هزار نفر شدند. پس (مسلم ) كاغذى به امام حسين عليه‌السلام نوشت و بيعت كوفيان را اطلاع داد و آن جناب را بكوفه خواست.

روز: 6

در اين روز سنه 252، (مستعين بالله ) خليفه دوازدهم عباسى كشته شد.

روز: 7

در اين روز در حدود سنه 1080، وفات كرد سيد فاضل حكيم متكلم (رفيع الدين محمد بن سيد حيدر) معروف به (ميرزا رفيعا نائينى ) كه از اعاظم علماى زمان (شاه صفى ) و از مشايخ (علامه مجلسى ) است و ظاهرا كتاب (حمله حيدريه ) از آنجاب است.

روز: 8

در اين روز، سنه 372، (عضدالدولة ) ديلمى كه نام مباركش (فنا خسرو) است و از شيعيان بااخلاص اميرالمؤ منین (عليه‌السلام) است در بغداد از دنيا در گذشت و پسرش (صمصام الدولة ) بجاى او نشست و جنازه عضدالدولة را به نجف حمل دادند و در جوار روضه مباركه اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) بخاك سپردند و بر لوح مزارش نوشتند:

(( هذا قبر عضدالدولة و تاج الملة ابى شجاع ابن ركن الدولة احب مجاورة هذا الامام المعصوم لطمعه فى الخلاص يوم تاتى كل نفس تجادل عن نفسها و صلواته على محمد و عترته الطاهرة )).

و استيلاء عضدالدوله بر ممالك و ملوك از تمامى ملوك (بنى بويه ) بيشتر بوده. او را شهنشاه مى گفتند و برمنابر بغداد بعد از نام خليفه نام او را ميبردند و بيمارستان عضدى بغداد و مشهد اميرالمؤ منين عليه‌السلام را او بنا كرد و مصارف بسيار صرف تعمير بقعه منوره آنحضرت و صرف قبر امام حسين عليه‌السلام نموده و عضدالدوله در فضل و كمال يگانه عصر خود بوده و نوادر آثار او بسيار است و جاى نقلش (18) نيست.

روز:9

در اين روز سنه 110، (محمد بن سيرين )بصرى وفات كرد و ابن سيرين در تأويل رويا، يد طولى داشت و حكايات تعبيرات او معروف است و او مردى بزاز بوده و پدرش بنده (انس بن مالك )بوده و انس همانستكه خادم رسول بوده و ببركت خدمت آنحضرت متمول و كثير الاولاد گشته بود، بحديكه هفتاد و هشت پسر و دختر داشت و او همانست كه كتمان حديث غدير كرد و به نفرين اميرالمؤ منين عليه‌السلام مبروص شد و مابين (ابن سيرين )و (حسن بصرى )منافرت تمامى بوده چنانچه درغره رجب بآن اشاره خواهد شد انشاء الله تعالى.

در (دارالسلام ) شيخ ما (محدث نورى ) است كه (ابن سيرين ) مؤ دب اولاد (حجاج ) بود و مى شنيد كه حجاج ناسزا باميرالمؤ منين عليه‌السلام ميگفت و انكار بر او نميكرد و لكن چون مردم لعن بر حجاج كردند او را مسجد بيرون شد گفت و طاقت نمى آورم كه شتم حجاج را بشنوم.

روز: 10

در اين روز سنه 328، محمد بن على بن الحسين بن مقلة كاتب مشهور وفات كرد و (ابن مقله ) همانست كه با برادرش حسن، خط را از كوفيت نقل كردند و(على بن الهلال ) تهذيب آن نمود و از براى (ابن مقله ) وقائعى است از تكرار عزل و نصب او از وزارت در ايام خلفاء و بالاخره (راضى بالله ) دست او را قطع كرد و در پايان كار زبانش را نيز بريد و مدتى در حبس بود تا وفات يافت.

روز: 11

در اين روز سنه 703، (سلطان محمود غازان خان ) وفات كرد و او ميل تمام بتشيع داشت لكن ممكن نشد از اظهار آن تا آنكه برادرش (سلطان محمد خدابنده ) اظهار كرد و وزير غازان خان،(سعد الدين محمد آوجى ) است كه در تعظيم ذريه خير البرية و ترويج مذهب اماميه و رعايت علماء حقه، مساعى جميله بظهور رسانيده و(علامه حلى رساله ) سعديه را بنام او نوشته است.

و در اين روز سنه 1232، (ملاعلى اكبر ايجى اصفهانى ) فقيه متكلم وفات كرد و از مؤ لفات او است (زيدة المعارف ) و رساله اى در آنكه نمازهاى نافله بيك سلام است و رد آن رساله را جناب (آ سيد محمد باقر حجة الاسلام ) نوشته.

روز: 12

در اين روز سنه 1030، شيخنا الاجل بهاء الملة والدين محمد بن الشيخ حسين الحارثى در اصفهان وفات يافت و جنازه نازنينش را بمشهد مقدس حمل كردند. قبر شريفش واقع است در بقعه بزرگى در جوار روضه رضويه (عليه‌السلام ) و مردمان را اعتقاد تمامى است بقبر آن جناب و نذورات بسيار بخصوص شمع و چراغ، به آن بقعه شريفه برند و جلالت قدر و نباهت شاءنش بر احدى مخفى نيست و علماء رجال، آن جناب را ستايش بليغ نموده اند و سيد اجل سيد عليخان در (سلافة ) او را از مجددين مذهب شيعه در سنه حاديعشر شمرده و گفته كه نسبتش با سابقين از افاضل و اعاين مثل ملت محمديه است نسبت بساير ملل و اديان الخ.

نسب شريفش منتهى ميشود به (حارث اعور همدانى ) كه از اصحاب و دوستان اميرالمؤ منين (ع ) است و مخاطب بخاطب: (( يا حارهمدان من يمت يرنى )) است و در تاريخ وفات (شيخ بهائى ) اشعار عربى و فارسى گفته شده از جمله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بى سرو پا گشت شرع |  | و افسر فضل اوفتاد |

روز: 13

واقع شد ولادت بخارى صاحب (صحيح ) در سنه 194.

و ولادت شيخنا الاجل شيخ زين الدين ابن على الشامى معروف به (شهيد ثانى ) در سنه 911، جلالت شأنش زياده از آنست كه ذكر شود. ابن العودى رساله اى در حال آن بزرگوار(19) نوشته. تأليفاتش بسيار و غالبا در دست است از جمله (شرح لمعه ) است كه در مدت شش ماه و شش روز نوشته. در طريق قسطنطنية در ساحل بحر كشته شد و در تاريخ شهادتش گفته شده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( تاريخ وفات ذلك الاواه |  | الجنة مستقره والله )) |

روز: 14

در اين روز سنه 84، (عبدالملك بن مروان ) در دمشق وفات يافت و زياده از بيست و يكسال خلافت كرد و پيش از سلطنت پيوسته ملازمت مسجد داشت و تلاوت قرآن مينمود و او را (حمامة المسجد) ميگفتند. چون خبر سلطنت باو رسيد قرآن را بر هم نهاد و گفت: (( سلام عليك هذا فراق بينى و بينك )).

و او، مردى فتاك و سفاك و بخيل بود و اول كس است كه پول را بسكه اسلامى نقش زد، بتفصيلى كه (دميرى ) در(حيوة الحيوان ) نقل كرده و او است كه در خواب ديد كه چهار مرتبه در محراب بول كرد.(سعيد بن المسيب ) تعبير كرد كه چهار نفر از صلب او خليفه و صاحب محراب شوند و چنان شد كه تعبير كرده بود و بعضى همين چهار خليفه را مراد گرفته اند از(اكبش اربعة ) در كلام اميرالمومنين در حق مروان: (( و هو ابوالاكبش الاربعة )) الخ.

روز: 15

در اين روز سال سوم هجرى عزوه (احد) واقع شد و اين بعد از غزوه (بدر) بود بيكسال و ابوسفيان و بعضى ديگر از مشركين، زنان خود را نيز همراه آورده بودند و در اول كار غلبه براى مسلمانان واقع شد بسبب كشتن اميرالمؤ منين،(طلحة ابن ابى طلحة ) را كه كبش الكتيبه و علمدار لشكر كفار بود. كفار فرار كردند و مسلمان باخذ غنائم جمع شدند. پس (خالد بن الوليد) با جمعى ديگر كه در كمين بودند، بيرون آمدند و دور پيغمبر را با شمشير و نيزه احاطه كردند و پشانى آن جناب را شكستند و از اصحاب آن حضرت هفتاد نفر كشته گشت و(ابن قميئه ) فرياد برداشت كه محمد(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) را كشتم اصحاب رسول (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) فرار(20) كردند و كسى باقى نماند جز اميرالمؤ منين عليه‌السلام.

و رسول خدا (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) مدهوش گشته بود و اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) كفار را از آن حضرت دور ميكرد و نود جراحت بر بدن على عليه‌السلام رسيده بود و در آنروز از مواسات آنجناب ملائكه تعجب كردند و در ميان آسمان و زمين ندا بلند شد:

(( لاسيف الا ذوالفقار

و لا فتى الا على (21) ))

پس بعضى اصاحب ملحق شدند مانند: عاص بن ثابت، ابودجانه، و سهل بن حنيف. و در آن روز اسدالله حضرت حمزة سيد الشهداء زمان خود، بدست وحشى شهيد گشت اين وحشى همانستكه بعد از اين واقعه از ترس حضرت رسول (ص ) به سختى زندگى ميكرد و در آخر كار خود را پوشيده بخدمت آن حضرت رسانيد و ناگاه بر سر آن جناب ايستاد و كلمه شهادت گفت و اين آيت مبارك در حق او نازل شد:

(( و آخرون مرجون لامرالله اما يعذبهم واما يتوب عليهم )).

و (وحشى ) از حضرت رسول (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) پنهان ميزيست بجهت آنكه نگاه رسول (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) بصورت او نيفتد و شهادت (حمزه ) را ياد نكند تا در ايام خلافت (ابى بكر) كه بجنگ (مسيلمه ) كذاب رفت و هم حربه بر او برانيد و او را بكشت. مسلمانان از قتل (مسيلمه ) نيك شاد شدند چندانكه در شهادت (حمزه ) حزين بودند و (وحشى ) هيمگفت: بهترين خلق را من كشتم و بدترين خلق نيز بدست من تباه شد.

و بالجمله بعد از شهادت (حمزه )، (هند) مادر معاويه از بغض و عدواتى كه با حمزه داشت جگر حمزه را طلبيد و در دهان گذاشت، در دهانش بقدرت خدا سخت و از دهان بيفكند. از اين جهت او را (آكلة الاكباد) گفتند. پس ببالين (حمزه ) آمد و گوش و بينى و اعضاى آنجناب را مثله كرد و (ابن الزبعرى ) در مفاخرت قريش و فتح ايشان اشعارى بگفت كه يزيد ببعضى از آنها تمثل جست در آن هنگام كه مبارك امام حسين عليه‌السلام را در مجلس او آوردند.

و قتل حمزه در رسولخدا(ص ) سخت تاثير كرد و چون از جنگ گاه به (مدينه ) تشريف آورد و در اين هنگام كه كمتر خانه اى بود كه از آن بانگ گريه و سوگوارى بلند نباشد از جهت عزاى شهيد خود، جز از خانه حمزه. لهذا رسول خدا (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) اشك در چشمانش گرديد و فرمود. (( لكن حمزد لابواكى له )). حمزه در اين روز گريه كن ندارد.

انصار، چون اين شنيدند، بخانه هاى خود شدند و زنها را گفتند كه بر كشتگان خويش گريه نكنيد. اول بخانه حمزه شويد و بر او بگرئيد آنگاه بر كشتگان خود، نوحه نمائيد. ايشان چنين كردند. پيغمبر را خوش آمد و دعا كرد در حق ايشان و اين قاعده در ميان زنان مدينه ماند كه در هر مصيبتى كه روى بكند اول لختى بر(حمزه ) بگريند، آنگاه بر مصيبت خود.

بالجمله، حمزه را با خواهر زاده اش (عبدالله بن جحش ) در يك قبر نهادند و از اين گونه هر كس با كسى ماءلوف بود هر دو تن و سه تن را در يك لحد مى نهادند و ايشان را با همان جامه هاى خون آلود بخاك مى سپردند و قصه شكافتن قبور شهداى احد، در زمان معاويه، هنگامى كه خواست چشمه آب از آنجا جارى كند، معروف است.

شايسته است كه مؤ منين در اين روز محزون و غمگين باشند و بسيارى از لذائذ را ترك نمايند بجهت مصيبت و شكستگى خاطر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

و نيز در اين روز بقول بعض علما، رد(شمس ) شده براى حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام و مشهور نزد اصحاب و مقتضاى اخبار كثيره آنست كه دو دفعه آفتاب براى اميرالمؤ منين عليه‌السلام برگشته: يكى در حيوة رسولخدا (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) در نزديكى مسجد قبا در آن موضعى كه او را الان مسجد رد شمس و مسجد فضيخ ميگويند و ديگر بعد از وفات رسولخدا(ص ) در اراضى بابل نزديك (بحله سيفيه ) و تفصيل هر دو در كتب مناقب و معجزات ذكر شده و سيد حميرى در قصيده (مذهبه ) بهردو اشارت كرده در آنجا كه گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ردت عليه الشمس لما فانه |  | و قت الصلوة وقد دنت للمغرب )) |

و در اين روز سنه 275، (سليمان بن اشعث ابوداود سبحستانى ) صاحب سنن كه يكى از صحاح ست است در (بصره ) وفات كرد.

و در اين روز سنه 1248، وفات كرد در اصفهان شيخ عالم فاضل (آشيخ محمد تقى ) صاحب (هداية المستر شدين ) برادر (شيخ محمد حسين ) صاحب (فصول ).

اصلشان از قريه (ايوانكى ) است و در اوائل جوانى، شيخ محمد تقى بعتبات عاليات مشرف شد براى تحصيل علم و اخذ كرد و از صهر معظم خود جناب (آشيخ جعفر) و از(آسيد محسن كاظمى ) و ( آسيد على حائرى ) رضوان الله عليهم. و پس از مراجعت از عتبات با اصفهان رفت و قريب سيصد نفر از فضلاء در درس او حاضر ميشدند.

پاورقى ها:

12- مرحوم والددرمفاتيح دراعمال روز عيد فطر ميفرمايد(و در غير مكه ) رفتن بسوى صحرا الخ. و همچنين در مفاتيح در ذيل اعمال روز عيد فطر فرموده (و بيرون نروى مگر بعد از طلوع آفتاب ) و بخوان الخ.

(على بن المولف )

13- مرحوم والددرمفاتيح دراعمال روز عيد فطر ميفرمايد(و در غير مكه ) رفتن بسوى صحرا الخ. و همچنين در مفاتيح در ذيل اعمال روز عيد فطر فرموده (و بيرون نروى مگر بعد از طلوع آفتاب ) و بخوان الخ.

(على بن المؤ لف )

14- قنوت معروف نماز عيدين اين است:

(( اللهم اهل الكبرياء و العظمة و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمة و اهل - التقوى و المغفرة اسئلك بحق هذا اليوم الذى جعلته للمسلمين عيدا و لمحمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذخرا و شرفا و كرامة و مزيدا ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تدخلنى فى كل خير ادخلت فيه محمدا و آل محمد و ان تخرجنى من كل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد صلواتك عليه و عليهم اللهم انى اسئلك خير ما سئلك به عبادك الصالحون و اعوذبك مما استعاذ منه عبادك المخلصون )) - و بدانكه سيد در اقبال عوض پنج تكبير شش تكبير گفته و دعاى قنوت را شش مرتبه ذكر كرده ولكن تمامى علماء پنجمرتبه گفته اند چنانچه واضح است.

(منه عفى منه )

15- ويناسب فى المقام قول من قال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و اذا خفيت على الغبى فعاذر |  | ان لاترانى مقلة عمياه )) |
| شب پرده گروصل آفتاب نخواهد |  | رونق بازار آفتاب نكاهد |

(منه عفى عنه )

16- بدانكه بخر رازى از علماء خوارزمشاهيه و صاحب ثروت و مال بوده و اين رباعى منسوب باو است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درويشى جوى وروى درشاه مكن |  | وز دامن فقر دست كوتاه مكن |
| اندر دهن مار شو و مال مجوى |  | در چاه بزى و طلب جاه مكن |

(منه ره )

17- المردابه ابوبكر

18- ابن خلكان گفته كه عضدالدوله براى ابومنصور افتكين تركى غلام معزالدوله ابن بويه والى دمشق نوشت در جواب كاغذ او: (( غرك عزك فصار قصار ذلك ذلك فاخش فعلك فعلك بهذا تهدا)).

فقير گويد كه اين عبارت را نسبت دهند بحضرت اميرالمومنين عليه‌السلام و گويند كه براى معاويه نوشت در جواب كاغذ او كه نوشته بود: (على قدرى و غلى قدرى ) و اگر واقع داشته باشد عضدالدوله از آن مشرع فصاحت اخذ كرده

19- و آن رساله موسوم است به: (( بقية المريد من الكشف عن احوال الشيخ زين الدين الشهيد ره و قال فيه تعدالثناء عليه لقدشاهدت منه سنة ورودى الى خدمته ان كان ينقل الحطب على حمار فى الليل لعياله و يصلى فى المسجد و يشتغل بالتدريس بقية نهاره )). (منه ره )

20- ابن ابى الحديد در يكى از قصائد سبع اشاره بفرار ابى بكر در غزوات پيغمبر(ص ) كرده در آنجا كه گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( وليس بنكر فى حنين فراره |  | و فى احد قدفر خوفا و خيبرا |

رويدك ان المجد حلولطاعم

غريب فان مارسته ذقت ممقرا (اى مرا) و ماكل من رام المعالى تحملت مناكبه منها الركام الكنهورا (الركام الى السحاب المتكاثف ) الكنهور العظيم و استعمار اللفظين للاثقال التى يتحملها طالب العليا -

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تنح عن العلياء يسحب ذيولها |  | همام تردى بالعلى و تازرا |
| فتى لم يعرق فيه يتم بن مرة |  | و لاعبد اللات الخبيثة اعصرا |
| و لاكان معز و لاغداة و برأة |  | و لا عن صلوة ام فيها موخرا |
| و لاكان فى بعث بن زيد مومرا |  | عليه فاضحى لابن زيدمومرا |
| و لاكان يوم الغار يهفو خبانه |  | حذارا ولايوم العريش تسترا |

يوم العرش روز بدر است كه براى رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) عريش بنا كرده بودند كه در سايه آن بنشيند. ابوبكر نيز از ترس، خود را در آن پنهان كرده بود تا آنكه روساى قريش كشته شدند و فتح از براى رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) واقع شد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امام هدى بالقرص اثر فاقتضى |  | له القرص ردالقرص ابيض ازهرا |

اين شعر آخر اشاره است بايثار اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) نان خود را بمسكين و يتيم و اسير چنانچه مشهور است و در سوره (هلى اتى ) بآن اشاره شده است و هم اشاره است برد شمس بر آنحضرت و ابن ابى الحديد مضمون اين شعر را از (ان نما) شاعر اخذ كرده چنانچه در شرح نهج البلاغه نقل كرده جاده بالقرص والطوى بلاجنبيه....

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و عاف الطعام و هو سغوب |  | فاعادالقرص المنيرعليه القرص |

و المقرص الكرام كسوب

(منه ره )

21- لمولى كاظم الازرى ره:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ذاك يوم جبريل انشد فيه |  | مدحا ذوالعلى له انساها |
| لافتى فى الوجود الاعلى |  | ذاك شخص بمثله الله باها |
| ماحوى الخافقان انس و جن |  | قصبات السبق التى قد حواها )) |

(منه ره )

روز: 17

سال پنجم، غزوه (خندق ) پيش آمد و آنرا غزوه (احزاب ) نيز ميگويند. از اين جهت كه قريش از همه قبائل استمداد كردند و جهودان بنى النضير را كه پيغمبر از مدينه بيرون شدن فرموده بوده بجهت كين و كيدى كه با رسول خدا(ص ) داشتند بكفار مكه پيوستند و با ايشان معاهده كردند كه در حرب رسولخدا يكدل و يك جهت باشند و مهياى جنگ پيغمبر شدند.

و از اين سوى خبر به پيغمبر رسيد در باب ايشان، مشورت كرد. سلمان عرضكرد كه دور مدينه را خندق بكنند. پس حفر خندق كردند. مشركين كه وارد شدند، در آنطرف خندق منزل كردند و مسلمانان از ايشان ترس بسيار پيدا كردند و زياده از بيست روز حربى واقع شد جز آنكه تير و سنگ بهم ميانداختند.

آخر الامر، يكروز جماعتى از قريش مانند: عمر بن عبدود، نوفل بن عبدالله، هبيرة بن ابى وهب، عكرمة بن ابيجهل، ضرار بن الخطاب مهياى حرب شدند و اسبهاى خود را سوار شده از موضعى كه تنگتر بود، از خندق جستن كردن. عمر بن عبدود، مبارز طلبيد و چون (عمرو) را (فارس يليل ) ميناميدند و او را با هزار سوار برابر ميدانستد اصحاب و صف شجاعت او را شنيده بودند، كسى جرئت ميدان او نكرد و همه سرها بزير افكندند و (عمر بن الخطاب ) بجهت عذراصحاب سخنى چند از شجاعت (عمرو) تذكره كرد كه خاطر اصحاب شكسته تر گشت و منافقين چيره شدند و (عبدالرحمن بن عوف ) با جماعتى گفت كه اين شيطان كه عمرو باشد هيچكس را زنده نخواهد گذاشت. صواب آنستكه اگر توانيم با يكديگر همدست شويم و محمد را دست بسته بد و سپاريم تا او را بكشد و خود با قوم پيوسته شويم و روزگار بآسودگى بريم.

رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) چون شنيد كه عمرو مبارز ميطلبد فرمود: هيچ دوستى باشد كه شر اين دشمن را كفايت كند. شير يزدان، على مرتضى، عليه‌السلام عرضكرد: من مبارزت كنم با او.

حضرت خاموش شد. ديگر باره (عمرو) ندا كرد كه كيست به نبرد من آيد و اسب خود را از چپ و راست بجولان در آورد و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و لقد بححت من النداء |  | بجمعكم هل من مبارز)) |

يعنى: بانك من درشت و خشن شد از بس در موقف مبارزت ايستادم و طلب مبارز كردم.

چون (عمرو) لختى از اينگونه سخن كرد، ديگر باره اميرالمؤ منين عليه‌السلام اجازت ميدان خواست. رسولخدا(ص ) همچنان خاموش بود. در اين كرت (عمرو) از در شناعت و شماتت سخنى چند ادا كرد.

على عليه‌السلام، عرض كرد: يا رسول الله مرا رخصت فرماى تا باوى محاريت كنم.

خدا رحمت كند مرحوم (فتحعلى خان ملك الشعرا) را كه در اين مقام چه نيكو گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پيمبر سرودش كه عمرو است اين |  | كه دست يلى آخته ز آستين |
| على گفت ايشاه اينك منم |  | كه يك بيشه شير است درجوشتم |

اميرالمؤ منين، اذن قتال گرفت و آهنگ ميدان كرد و زمين جنگ با (عمرو) تنگ كرد و در جواب اشعار او فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( لا تعجلن فقد اتاك |  | مجيب صوتك غير عاجز)) |

در اينوقت رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) فرمود: (( برزالايمان كله الى الشرك كله )).

پس اميرالمؤ منين (عليه‌السلام) عمرو را دعوت فرمود بيكى از سه امر، يا اسلام آورد يا دست از جنگ با پيغمبر بدارد و يا از اسب پياده شود. (عمرو) امرسوم را اختيار كرد. اما در نهان از جنگ با اميرالمومنين (عليه‌السلام ) ترسناك بود. لاجرم گفت يا على بسلامت بازشو، هنوز ترا هنگام ميدان و نبرد با مردان نرسيده. هنوزت دهان شير بويدهمى، و ديگر آنكه من با پدرت دوست بودم و دوست نميدارم كه ترا بكشم و نميدانم پسر عمت بچه ايمنى ترا بجنگ من فرستاد و حال آنكه من قدرت دارم ترا به نيزه ام بريايم و در ميان آسمان و زمين معلق بدارم كه نه مرده باشى و نه زنده.

على (عليه‌السلام ) فرمود: اين سخن را بگذار. همانا من دوست ميدارم كه ترا در راه خدا بكشم. پس (عمرو) پياده شد و اسب خود را پى كرد و با شمشير آخته بر سر اميرالمؤ منين تاخت و با يكديگر سخت بكوشيدند كه زمين از گرد تاريك شد و لشكريان از دو جانب ايشان را نميديدند.

آخر الامر، (عمرو) فرصتى كرد و شمشير خود را بر اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرود آورد. اميرالمؤ منين سپر در سر كشيد. شمشير (عمرو) سپر را دو نيمه كرد و سر آنجناب را جراحتى رسانيد.

اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) چون شير زخم خورده بر (عمرو) شتافت و بيك ضربت كار او را بساخت تكبير گفت. مسلمانان دانستند كه اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) غلبه جسته. شاد شدند و رسول خدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) فرمود كه مبارزت على روز خندق افضل اعمال امت من است تا روز قيامت. و عكرمة و هيبرة و نوفل و ضرار كه همراه (عمرو) بودند فرار كردند. اين مقام را گنجايش بيش از اين نيست.(22)

و در اين روز سنه 257، صاحب زنج داخل بصره گرديد و مردم بصره را بكشت و خانه ها را با مسجد جامع بسوازنيد و عباس بن فرج معروف به رياشى نحوى لغوى در جامع مشغول نماز ضحى خواندن بود كه او را نيز بكشتند و شايد در غره ربيع الاول اشاره به فتنه صاحب زنج بكنيم انشاء الله.

روز: 18

در اين روز سنه 367، عزالدولة ديلمى پدر زن طائع لله خليفه عباسى بقتل رسيد در حربى كه ما بين او و پسر عمش عضدالدولة واقع شد و حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام در اخبار غيبية خود از سلطنت ديالمه از قتل عزالدولة بر دست عضدالدولة خبر داده در آنجا كه فرموده:

(( والمترف ابن الاجدم يقتله ابن عمه على دجلة ))

تعبير فرموده از عزالدولة بمترف چونكه نقل شده كه او صاحب لهو و شرب بوده و از او بابن الاجدم بجهت آنكه پدرش معزالدولة مقطوع اليد بود و او را نيز اقطع ميگفتن چنانكه در ربيع الثانى بآن اشاره خواهم نمود انشأالله. و پسر عمش عضدالدولة است كه او را در قصر الجفن نزديك دجله بكشت و ما در جمادى الاولى اشاره خواهيم كرد باستيلاء ديالمه بر بغداد و اخبار حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام از ايشان.

و در اين روز سنه 578 يا 598، وفات يافت فخر الاجله و شيخ فقهاء حله (محمد بن احمد بن ادريس حلى ) فقيه متبحر صاحب كتاب (سرائر) و ابن ادريس چون گاهى از (شيخ ) تعبير به جد ميكند بعضى گفته اند كه مادرش دختر (شيخ طوسى ) است و اين بعيد است بحسب طبقه و وجه اتصالش به شيخ معلوم نيست چنانچه شيخ ما(23)، در خاتمه (مستدرك ) ذكر فرموده.

روز: 19

در اين روز سنه 265، يعقوب بن ليث صفار بعلت قولنج وفات كرد. برادرش (عمرو) بجاى وى نشست و يعقوب در اصل مسگر بود و كم كم در تهيه جند و جيش بر آمد و خوارج را بكشت تا آنكه كارش بالا گرفت و بلاد خراسان و سجستان و بسيارى از بلاد را تسخير كرده و او مردى سياس بوده و (مسعودى ) در (مروج الذهب ) ببرخى از آن اشاره كرده و (قاضى نورالله ) از تاريخ (گزيده ) نقل كرده كه صفاريه همگى شيعه و هفت نفر بوده اند. اول ايشان يعقوب و مدت ملكشان پنجاه و شش سال بوده.

و در اين روز سنه 406، (ابو حامد بن محمد اسفرايئنى ) در بغداد وفات كرد و او همانستكه گفته اند هفتصد فقيه در مجلس درسش حاضر ميشده.

روز: 20

در اين روز سنه 817، وفات كرد در زيبد يمن فاضل متبحر (محمد بن يعقوب فيروز آبادى شيرازى ) صاحب (قاموس ) و غيره. و او مجاورت مكه را اختيار كرده بود و قاموس را در مكه تصنيف كرد و از او نقل شده كه بخواب نميرفتم تا دويست سطر مطلب حفظ كنم.

شب: 23

در اين روز، سنه 1151، وفات كرد سيد محدث فاضل بارع حكيم (مير محمد حسين خاتون آبادى ) صاحب تاءليفات فاضله و او سبط (علامه مجلسى ) است و من احوال او را در كتاب رجال نوشته ام.

روز: 23

در اين روز 1112، وفات كرد سيد سند و ركن معتمد (سيد نعمت الله - ابن سيد عبدالله موسوى ششترى ) صاحب تاءليفات مشهوره و سيد بر جماعتى از اساتيد فن و در شيراز و اصفهان تلمذ كرده از جمله: آسيد هاشم بحرانى و آخوند ملاصدرا و محدث فيض و شيخ عبدعلى حويزى شيرازى صاحب نورالثقلين و محقق خوانسارى و آميرزا رفيعا نائينى و آخر كسى را كه تلمذ كرده علامه مجلسى رحمة الله بوده و با او اتصال تمام داشته و سيد را اصطلاحى است در تعبير از مشايخ خود و از احقاد او است سيد اجل آسيد عبدالله كه از افاضل علم و حديث و صاحب اجازه معروفه و شرح بر (نخبه فيضيه ) است و او غير (سيد عبدالله شبر كاظمى ) است كه مصنفات بسيار دارد كه جمله از آنها تراجم كتب فارسيه علامه مجلسى است بعربى.

و در اين روز سنه 1151، وفات كرد سيد جليل عالم صالح (مير محمد حسين بن محمد صالح ) سبط (علامه مجلسى )ره.

روز: 25

در اين روز 681 (24)، وفات كرد شيخ متبحراديب (عبدالرحمن بن عبدالله ) معروف به سهيلى نحوى لغوى صاحب شرح جمل و كتاب (الاعلام بما فى القرآن من - الاسماء والاعلام ). و آن كتاب لطيفى است و صاحب روضات، نبذى از آن نقل نموده و گفته شده كه در هفده سالگى نابينا شده بود و از اشعار او است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يا من يرى مافى الضمير ويسمع |  | انت المعد لكل ما يتوة |
| يا من يرجى للشدايد كلها |  | يامن اليه المشتكى والمفزع(25))) |

در اين روز سنه 310، مورخ خيبر و محدث بصير (محمد بن جرير بن يزيد بن كثير طبرى شافعى ) در بغداد وفات كرد و او يكى از ائمه مجتهدين اهل سنت و صاحب تفسير كبير و تاريخ شهير است و از تاءليفات او كتاب (الولاية ) است كه جمع كرده طرف حديث غدير خم را در دو مجلد ضخيم و كتابى هم در طرق حديث طير نوشته است و او غير از (محمد بن جرير بن رستم طبرى امامى ) است كه صاحب (دلائل الامامه ) است.

و در اين روز سنه 646، وفات كرد در (اسنكدريه )، (عثمان بن عمر مالكى كردى ) معروف به (ابن حاجب ) بجهت آنكه پدر حاجب (عزالدين صلاحى ) بوده و (ابن حاجب ) تأليفات رائقه اى دارد مانند: مختصر اصول، مختصر فقه، و كافيه در نحو، شافيه در صرف و غيرها و در بين مردم مشهور است كه ابن حاجب در واقعه هلاكو در بغداد كشته شد، بعد از آنكه خود را پنهان كرده بود (خواجه نصير) او را به معونت رمل پيدا كرد و اين قضيه را بسطى دهند و اين مطلب واقعيت ندارد و در جاى معتبرى ديده نشده، بعلاوه آنكه استيلاء هلاكو وورود او ببغداد در سنه 655 بوده چنانچه محقق طوسى بامير حله نوشته:

(( اما بعد فقد نزلنا بغداد سنه خمس و خمسين و ستماءة فساء صباح المنذرين فدعونا مالكها الى طاعتنها فابى فحق عليه القول فاخذناه اخذا و بيلا و قد دعوناك الى طاعتنا فان اتيت فروح و ريحان و جنة نعيم و ان ابيت فلاسلطن منك عليك فلا تكن كالباعث على حتفه بظلقه و الجاذع مارن انفه بكفه والسلام )).

روز: 27

حدود سنه 300، شيخ اجل اقدام ابوالقاسم سعدبن عبدالله بن ابى خلف اشعرى قمى وفات كرد و اين شيخ جليل خدمت حضرت ابى محمد عسكرى عليه‌السلام شرفياب شده با احمد بن عيسى قمى. چنانچه شيخ صدوق در اكمال الدين نقل كرده اگر چه بعضى از اصحاب آن حديث را ضعيف شمرده اند.

بهرحال (سعد بن عبدالله ) از ثقات اماميه و شيخ طائفه وقت خود بوده و تصانيف بسيار دارد از جمله (بصائر الدرجات ) است كه (شيخ حسن بن سليمان حلى ) تلميذ (شيخ شهيد) او را منتخب كرده و فعلا آن منتخب در دست است و اين بصائر غير از بصائر الدرجاتى است كه (علامه مجلسى ) در (بحار) از او نقل مى فرمايد و رمز او را (ير) قرار داده چه از تاءليفات شيخ افقه نبيل محمد بن الحسن الصفار مدفون بقم است كه از مشايخ اشياخ (شيخ صدوق ) است.

و نيز در اين روز سنه 320، (مقتدر بالله عباسى ) مقتول شد در جنگى كه ما بين او و مونس خادم و لشكرش واقع شد و مقتدر خليفه هيجدهم بنى عباس است و هر ششم از خلفاء بنى عباس يا مخلوع گشتند و يا مقتول يا مخلوع و مقتول. چنانچه خليفه ششم (محمد امين ) بوده كه مخلوع و مقتول گشته و خليفه ششم ديگر مستعين بوده كه او نيز مخلوع و مقتول شده و مقتدر خليفه ششم ديگر است مقتول شد بدست لشكرش و حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام در اخبار غيبية خود بقتل مقتدر اشاره نموده در آنجا كه (26) فرموده:

(( كانى ارى ثامن عشرهم تفحص رجلاه فى دمه بعد ان ياخذه جنده بكظمه من ولده ثلث رجال سيرتهم سيرة الضلال )).

و مراد از سه رجل از اولاد اوت راضى، متقى و مطيع ميباشند كه هر سه خليفه شدند و در ميان آل عباس اتفاق نيفتاد غير از اين سه نفر، سه برادر ديگر كه همگى خليفه شده باشند.

و نيز در اين روز سنه 1100، وفات كرد، عالم فاضل ميرزا اعلاء الدين گلستانه، شارح نهج البلاغه و غيره كه (علامه مجلسى ) رحمه الله داماد او است.

روز: 28

در اين روز يا در روز 29، سنه 320، (قاهر بالله ) بعد از (مقتدر) بر مسند خلافت نشست و چون بر خلاف مستقر شد آل مقتدر را بگرفت و ايشان را تعذيب و شكنجه كرد از جمله مادر مقتدر را بزد و بعد او را بحلق آويزان كرد بنحوى كه بولش بر صورتش جارى ميشد و بهمين حال معذب بود تا بمرد و قاهر مدت يكسال و نيم خلافت كرد و در پنجم جمادل الاولى سنه 322 در خانه او ريختند و او را بگرفتند و چشمانش را كور كردند و از خلافت او را خلع كردند.

نقل شده از مردى كه گفت من در جامع منصورى در بغداد نماز ميخواندم كه ناگاه مرد نابينائى را ديدم كه جبه كهنه اى در بر داشت كه از كهنگى واندراس روى آن رفته بود همينقدر آسترى از آن باقدرى پنبه در آن مانده بود و ميگفت: ايهاالناس بر من تصدق كنيد، همانا من ديروز امير شما بودم و امروز از فقراء مسلمين ميباشم. پرسيدم كه اين كور كيست. گفتند قاهر بالله خليفه عباسى است و بس است از براى مرد عاقل دانا همين يك قضيه، در بى اعتبارى دينا (( اعاذنالله تعالى من نكبات الزمان )).

روز: 30

در (مصباح كفعمى ) و (تقديم المحسنيين ) است كه در آخر شوال بوده ايم نحسى كه هلاك كرد حق تعالى در آن قوم عاد را يعنى اول ايام نحسات بوده و لكن آنچه حقير از تاريخ يافتم ايام نحسات كه مراد و زيدن رياح عواصف بوده در آن هفت شب و هشت روز كه عاديان را كه قوم هود نبى عليه‌السلام بود هلاك كرد مبدء وزيدن آن بادها، اول شوال مطابق اول ايام بردالعجوز بوده و بدان جهت آن ايام را بردالعجوز گفتند كه عجوزى در آن چند روزه، مسكنى در زير زمين مرتب داشته، پنهان بود. در روز ششم، باد به آنجا نيز داخل شد و او را هلاك كرد.

(والله اعلم )

## باب سوم: وقايع و اعمال ماه ذى القعده

بدانكه اين ماه اول ماههاى حرام است كه حق تعالى در قرآن ذكر فرموده و آنها ذى العقده، ذى الحجة، محرم و رجب است كه در جاهليت و اسلام معظم و مكرم بوده اند.

و (سيد) روايتى نقل فرموده در آنكه ذى القعده، محل اجابت دعا است در وقت شدت. و در روز يكشنبه اينماه نمازى با فضليت بسيار از رسولخدا(ص ) روايت كرده كه مجملش آنستكه در روز يكشنبه غسل كند و وضو بگيرد و چهار ركعت نماز بگذارد. در هر ركعت (حمد) يك مرتبه و (توحيد) سه مرتبه و (معوذتين ) يكمرتبه، پس استغفار كند(27) هفتاد مرتبه و ختم كند استغفار را به (( لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم. )) پس بگويد:

(( يا عزيز، يا غفار اغفرلى ذنوبى و ذنوب جمع المؤ منين و المؤمنات فانه لا يغفر الذنوب الا انت. ))

و بدانكه روايت شده كه هر كه در يكى از ماههاى حرام سه روز متوالى كه پنجشنبه و جمعه و شنبه باشد روزه بدارد، ثواب نهصد سال عبادت براى او نوشته شود.

روز: 1

در اين روز سنه 126 ، (محمد بن على بن عبدالله بن عباس ) والد (سفاح ) و (منصور) وفات يافت

و در اين روز، سنه 175 يا 177، (شريك بن عبدالله بن سنان نخعى ) وفات كرد و او در كوفه ايام (مهدى ) قضاوت داشت و (هادى ) او را عزل كرد. (مسعودى ) نقل فرموده كه (شريك ) پيش از اشتغال بقضاوت، روزى بر (مهدى ) وارد شد. (مهدى ) او را گفت كه بايد يكى از سه امر را اختيار كنى؛ يا قضاوت كنى در كوفه. يا اولاد مرا حديث و علم آموزى. يا يكدفعه از طعام من بخورى.

(شريك ) اگر چه از هر يك از اين سه امر، ابا داشت لكن چاره نديد. با خود تأملى كرد و گفت خوردن طعام آسان تر است بر من از آن دو امر.

پس (مهدى ) امر كرد طباخ را كه طعام پاكيزه عمل آورد و الوانى از مخ معقود با شكر طبر زد و عسل درست كند. چون طعام را آوردند و (شريك ) از خوردن آن فارغ شد، قيم بامر طعام با (مهدى ) گفت:

(( ليس يفلح الشيخ بعد هذه الا كله ابدا))

بعد از اين طعام، ديگر (شريك )، رستگار نخواهد شد هرگز. (فضل بن ربيع ) گفته كه بخدا قسم كه (شريك ) پس از خوردن آن طعام اختيار كرد محاديث عباسيين را و اولاد ايشان را تعليم داد و متولى قضاوت ايشان شد و معلوم باشد كه اين (شريك ) غير از (شريك بن اعور سلمى ) است كه از اصحاب امير المؤ منين (ع ) است و از براى او است قضيه لطيفه اى (28) با معاويه و در كوفه قبل از شهادت (مسلم ) و (هانى ) بچند روز وفات كرد رحمة الله عليه.

روز: 2

در اين روز، در حدود سنه 323، (ابوجعفر محمد بن على شلمغانى ) معروف به (ابن ابى الغراقر) را بامر (راضى بالله ) بكشتند و بدنش را در بغداد بدار كشيدند و او يكى از آن چند نفر است كه كذبا على الله ادعاى با بيت و وكالت (اما عصر) عليه‌السلام مينمودند و مقالات شنيعه از ايشان ناشى شد و توقيع شريف به لعن و برائت از ايشان بيرون آمد و (شلمغانى ) در اول امر بر استقامت بود لكن در آخر كار حسد برد بر جناب (شيخ ابوالقاسم حسين بن روح ) نائب سوم (امام عصر) و مرتد شد و جناب شيخ لعن او را فاش كرد و تمام شيعه را امر كرد بلعن او.

روز: 4

در اين روز، سنه 681، وفات يافت (خواجه عطا ملك جوينى ) برادر (خواجه شمس الدين محمد) صاحب ديوان كه از جانب (هلاكوخان ) وزارت داشته و متولى حكومت ممالك ايران بوده و بيت القصيده ديوان حشمت و وزارت بوده و در حق او گفته شده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ما الناس الا كالقريض و |  | بيت القصيده صاحب الديوان )) |

و نسب ايشان منتهى مى شود به (ابوالمعالى جوينى ) امام طايفه شافعيه، لكن خود ايشان شيعه و امامى مذهب بودند و پدر ايشان تا (ابوالمعالى ) همگى صاحبان مناصب بودند.

و (خواجه عطا ملك ) همانستكه بحكم (آقاباخان ) در خطه بغداد رآيت حكومت برافراخت و آن بلده را كه بعد از قتل (مستعصم ) ويران و خراب بود، باندك زمانى معمور نمود و در زمين (نجف ) نهرى حفر كرد و آب فرات را بحوالى مشهد نجف جارى نمود و او همانستكه (شيخ كمال الدين ميثم بحرانى ) (29) كتاب (شرح نهج البلاغه ) را بنام نامى او نوشته چنانچه مولانا فاضل (حسن بن على طبرسى ) (30) كتاب كامل بهائى را بنام برادرزاده اش (بهاء الدين محمد بن صاحب ديوان ) كه نظير (صاحب بن عباد) بوده منسوب كرده و كسيكه خواهد بر جلالت اين سلسله جليله مطلع شود، رجوع كند به (مجالس المؤ منين ).

روز: 5

بمفاد آيه (( و اذيرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسمعيل )) رفع قوائد خانه مكه شد بدست ابراهيم و اسماعيل.

بدانكه در بيست و پنجم ذى القعده، آدم صفى عليه‌السلام بدستيارى جبرئيل، خانه كعبه را برآورد و حجرالاسود را نصب كرد و اين خانه، محل اسعاف مطالب و مطاف قادم و ذاهب بود تا دو هزار و دويست و چهل و دو سال از هبوط گذشته كه طوفان نوح، واقع شد و آب تمام عالم را فرو گرفت و اگر چه (بيت العتيق ) از آسيب غرق، محفوظ ماند، اما چنانچه در تاريخ است بيشتر حائط آن بنا، عرصه هدم و انمحا گشت و بعد از طوفان آن موضع چون تل سرخى مينمود و مردم از آن تل سرخ، حوائج خود مى خواستند و قربانى مينمودند و اين بود تا سه هزار و چهارصد و بيست و نه سال بعد از هبوط كه حضرت ابراهيم ماءمور به تجديد عمارت خانه مكه شد. بس بمدد اسماعيل و ارشاد جبرئيل بساختن خانه پرداخت. پسر سنگ آوردى و پدر بر روى هم نهادى و چون بمقام حجرالاسود رسيد، اسماعيل در پى سنگ نيكوئى بود كه در خور آن موضع باشد كه صدائى از كوه ابوقبيس بر آمد كه اى ابراهيم! ترا نزد من وديعتى است و حجرالاسود را كه جبرئيل هنگام طوفان در آن كوه پنهان كرده بود، تسليم ابراهيم كرد و آنحضرت بجاى خودش ‍ استوار فرمود. و توليت آن بقعه شريفه را به اسماعيل تفويض نمود.

و در اين روز، سنه 664، وفات يافت سيد اجل عاليمقام (طاوس آل طاوس رضى الدين على بن موسى بن جعفر) مشهور به (سيد ابن طاوس ). نسب شريفش منتهى مى شود به (داود بن حسن بن حسن مجتبى ) عليه‌السلام. والده ماجده اش دختر (شيخ مسعود ورام بن ابى فراس ) و برادرش سيد اجل (احمد بن موسى ) صاحب بشرى و ملاذ است و پسر برادرش (سيد عبدالكريم بن احمد) صاحب فرحة الغرى است و فضائل سيد در زهد و عبادت و تقوى و جلالت قدر و معرفت او بعظمت خدا و ائمه عليهم‌السلام، زياده از آنستكه ذكر شود، هر كه طالب باشد رجوع به كتب آنجناب نمايد خصوص به كتاب (كشف المهجة ).

(( و كان رحمه الله مستجاب الدعوه و صاحب الكرامات الباهرة و كان فصيحا بليغا دعاءا و بالجمله اطاله الكلام فى حقه اذراء لشانه.))

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او نميماند بما گرچه ز ما است |  | ما همه مسيم و احمد كيميا است |

و در اين روز، سنه 760، وفات يافت (عبدالله بن يوسف حنبلى ) معروف به (ابن هشام ) صاحب كتاب (مغنى اللبيب ) و او غير از (ابن هشام ) صاحب (سيره نبويه ) است.

روز: 8

در اين روز، سنه 385، (على بن عمر) معروف به (دار قطنى ) حافظ معروف وفات كرد و چون ديوان (سيد حميرى ) را حفظ كرده بود و او را به تشيع نسبت دادند و دار قطن بفتح را، اسم محله ايست در بغداد.

روز: 10

در اين روز، سنه 1030، وفات كرد بمكه معظمه و مدفون شد بقرب قبر خديجه، (شيخ جليل ابن الفقهاء و ابوالفقيهين فخرالدين محمد بن الشيخ حسن بن - الشهيد الثانى ) رضى الله عنهم - و اين شيخ معظم مجاور بمكه بود و بر صاحب مدارك و ميرزا محمد استرآبادى رجالى، تلمذ كرده و بر (تهذيب ) و (استبصار) شرح نوشته و حواشى بسيار بر كتب فقه و اصول و حديث نگاشته و اشعار رائقه گفته، از جمله قصيده اى در مرثيه سيدالشهداء عليه‌السلام كه (شيخ حر عاملى ) در (امل الآمل ) از او نقل كرده.

روز: 11

در اين روز، سنه 148، ولادت با سعادت حضرت امام رضا عليه‌السلام واقع شده در مدينه، بنا بر مشهور. و در تعيين اسم والده ماجده اش اختلافست و مشهور در اخبار (تكتم ) و (نجمه ) است و بعد از ولادت حضرت رضا(عليه‌السلام ) طاهره اش گفتند و روايت شده از آن مخدره كه گفت چون حامله شدم بفرزند بزرگوار خود، بهيچوجه ثقل حمل در خود احساس نمى كردم و چون بخواب مى رفتم صداى تسبيح و تهليل و تمجيد حق تعالى از شكم خود مى شنيدم، و خائف و ترسان مى شدم. چون بيدار مى گشتم صدا نمى شنيدم. چون آن فرزند سعادتمند از من متولد شد، دستهاى خود را بر زمين گذاشت و سر مطهر خود را بسوى آسمان بلند كرد و لبهاى مباركش حركت مى كرد و سخنى مى گفت كه نفهميدم و در آن ساعت امام موسى (عليه‌السلام ) نزد من آمد و فرمود: گوارا باد ترا اى نجمه! كرامت پروردگار تو.

پس آن فرزند سعادتمند را در جامه سفيدى پيچيدم و بآنحضرت دادم. در گوش راستش اذان گفت و در گوش چپش اقامه گفت و آب فرات طلبيد و كامش را بآن برداشت، پس بدست من داد و فرمود: بگير اين را كه بقيه الله است در زمين حجت خدا است بعد از من.

روايت شده كه حضرت امام موسى عليه‌السلام به پسران خود مى فرمود كه اى اولاد من! برادر شما: (على بن موسى ) عالم آل محمد است از او سئوال كنيد معالم دين خود را. حفظ كنيد فرمايشات او را. همانا شنيدم از پدرم كه مكرر بمن مى فرمود كه عالم آل محمد(ص ) در صلب تو است و ايكاش من او را درك مى كردم. همانا او همنام اميرالمؤ منين على عليه‌السلام است.

و (شيخ صدوق ) از (ابراهيم بن العباس ) روايت كرده كه گفت: هرگز نديدم كه حضرت رضا عليه‌السلام كسى را بكلام خويش جفا كند و نديدم كه هرگز كلام كسى را قطع كند، يعنى در ميان سخن او، سخنى گويد و رد نكرد حاجت احدى را كه مقدور او بود بر آورد و هيچگامى در حضور كسى پا، دراز نفرمود و در مجلس، در محضر مردم تكيه نمى فرمود و هيچوقتى نديدم او را كه بيكى از غلامان خود، بد گويد و فحش دهد و هيچگامى نديدم كه آب دهان خود را دور افكند و هيچگامى نديدم كه در خنده خود قهقهه كند بلكه خنده او تبسم بود و چون خلوت مى فرمود و خوان طعام نزد او مى نهادند، مماليك خود را تمام سرسفره مى طلبيد حتى دربان و مير اخوررا و با آنها طعام ميل ميفرمود.

و عادت آنجناب آن بود كه شبها كم مى خوابيد و بيشتر شب را بيدار بود و روزه بسيار مى گرفت و روزه سه روز از هر ماه كه پنج شنبه اول ماه و پنج شنبه آخر ماه و چهارشنبه ميان ماه باشد از او فوت نشد و مى فرمود: روزه اين روز، مقابل روزه دهر است.

و آنحضرت كثيرالمعروف بود و در پنهانى صدقه بسيار مى داد و بيشتر صدقات او در شبهاى تار بود. پس اگر كسى ادعا كند كه مثل آنحضرت در فضل ديده است پس تصديق نكنيد او را.

و در اين روز، سنه 336، ولادت شيخ اجل (سعيد ابوعبدالله مفيد) واقع شد و اين شيخ بزرگوار بكثرت فضائل و مناقب معروف است و عامه و خاصه به فضل او معترف و از بحر علم او مغترفند. قريب بدويست كتاب تاءليف فرموده.

(ابن حجر عسقلانى ) گفته كه (شيخ مفيد) را منتى است بر هر يك از اماميه و (خطيب بغداد) گفته كه خداوند بموت او اهل سنت را راحت داد. وفات آنجناب در روز سوم ماه رمضان بشرح رفت.

روز: 12

در اين روز، سنه 776، وفات يافت در دمشق، (ابوجعفر محمد بن محمد بويهى ) معروف به (قطب رازى ) و آنجناب منسوب است بسلاطين (بنى بويه ) چنانچه (محقق كركى ) فرموده يا ببابويه قمى چنانچه از (شيخ شهيد) نقل شده و اصلش از ورامين رى است و از مصنفات او است: محاكمات و شرح شمسيه و شرح مطالع و حاشيه بر قواعد علامه و غيره و او از تلامذه (علامه حلى ) است و قواعد را بخط خود نوشته و (علامه ) در پشت همان قواعد، اجازه براى او نگاشته و (قطب ) به شيخ (شيخ مفيد) اجازه داده و (شيخ شهيد) و ديگران تصريح كرده اند كه او از بزرگان علماى اماميه است و از او تجليل تمام نموده اند و علماى عامه نيز از او تجليل و توقير نموده اند و در تراجم او را ذكر كرده اند و (مير سيد شريف ) بر او تلمذ كرده. جناب مير سيد محمد باقر، قطب رازى را در روضات الجنات از علماى عامه گرفته و بر آن نيز اصرار بليغى نموده و شيخ ما (محدث نورى ) در (خاتمه مستدرك ) انتصار از قطب كرده و كلمات (سيد) را رد كرده و اعتراضات بسيار بر او نموده، هر كه طالب است بآنجا رجوع نمايد. (( غفرالله لنا و لهم برأفته و جمعنا و اياهم فى مستقر رحمته. ))

روز: 13

و بقولى سلخ شوال سنه 295 (مكتفى بالله على بن معتضد) عباسى، وفات كرد و مدت خلافتش قريب شش سال و هفت ماه بوده و اول امر، بنايش بر رعيت پرورى و عدالت و رفع ظلم بوده لكن در آخر كار حالش بعكس شد و خواست بناء قصرى كند بناحيه (شماسيه ضياع ) و مزارع آن ناحيه را از صاحبانش غصب كرد بناء قصر در آنجا نمود. مردمان زبان بنفرين او گشودند. دولتش سپرى شد. هنوز قصر بپايان نرسيده بود كه عمرش بپايان رسيد و چه خوب گفته (شيخ سعدى ):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بسى بر نيايد كه نبياد خود |  | كند آنكه بنهاد بنياد بد |
| خرابى كد مرد شمشير زن |  | نه چندانكه آه دل پيره زن |
| چراغى كه بيوه زنى بر فروخت |  | بسى ديده باشى كه شهرى بسوخت |

گويند (سلطان محمود غزنوى ) مى گفته كه من از نيزه شيرمردان آنقدر نمى ترسم كه از دوك پيره زنان.

و در اين روز، سنه 1028، وفات كرد به مكه معظمه سيد نا الاجل (ميرزا محمد بن على ) الاسترآبادى اصلا والساكن فى الغرى و المجاور بمكه و المدفون بها.

صاحب كتب رجاليه و شرح آيات الاحكام و غيره. اين سيد جليل بكثرت وثاقت و زهد و تقوى و ورع معروف است و او همانستكه (امام زمان عليه‌السلام ) را ملاقات كرده چنانچه (علامه مجلسى ) ذكر فرموده و از خود (سيد) نقل شده كه شبى در اطراف خانه خدا طواف مى كردم كه جوان خوشروئى را ديدم كه مشغول بطواف شده همينكه نزديك بمن رسيد، دسته گل سرخى بمن عطا كرد و اين در غير فصل گل بود. من گرفتم و بوئيدم و گفتم اى سيد من! اين گل از كجا است؟ فرمود: از خرابات. اين بفرمود و پنهان شد.

در (انساب سمعانى ) و غيره است كه خرابات جزيره مغرب است از بحر محيط.

روز: 14

بقول (شيخ بهائى )، (منصور حلاج ) كشته شد و من قتل او را در روز 24 ذكر مى كنم.

شب: 15

شب مباركى است. خداوند نظر مرحمت مى فرمايد بر بندگان مؤ من خود. و كسيكه در اين شب بطاعت حق تعالى مشغول باشد از براى او باشد اجر صد نفر سائح كه معصيت نكرده باشد خدا را طرفة العينى، چنانچه در روايت نبوى است. پس اين شب را مغتنم شمار و مشغول كن خود را بطاعت و عبادت و نماز و طلب حاجت از خدا. همانا روايت شده كه هر كه سئوال كند در اين شب حاجتى از خداوند تعالى باو عطا خواهد شد.

روز: 15

در اين روز، سنه 132، بنى عباس جمع كثيرى از بنى اميه را در نهر اردن بقتل رسانيدند. پس از آن فرشى بر روى ايشان گسترانيدند و بطعام خوردن مشغول شدند در حاليكه بنى اميه ناله و اضطراب مى نمودند و در تحت ايشان جان مى دادند.

و در اين روز، سنه 253، (محمد بن عبدالله بن طاهر) معروف باد بيت و فصاحت و كثرت حفظ و عطا وفات كرد.

روز: 16

در اين روز، سنه 326، (كافى الكفاة صاحب ابن عباد) متولد شد. وفاتش در روز 24 صفر خواهد آمد.

و در اين روز، سنه 454، وفات كرد (محمد بن سلامه ) معروف بقضاعى فقيه شافعى، صاحب كتاب (شهاب ) كه تمامش كلمات حكميه رسولخدا(ص ) است، بترتيب حروف تهجى و سيد اجل (ضياءالدين فضل الله الراوندى ) كه از بزرگان علماى اماميه و از مشايخ (ابن شهر آشوب ) است آنرا شرح كرده موسوم به (ضوء الشهاب ) و در شرح (كادالحسد ان يغلب القدر) قضيه عجيبى نقل كرده است.(31)

و در اين روز، سنه 529، هفده نفر از فدائيه در خيمه (مسترشد بالله ) عباسى ريختند و او را با خواصش بكشتند و ظاهرا به تحريك سلطان محمود پسر برادر (سلطان سنجر) بوده و (مسترشد) مردى شجاع و مهيب بوده. گفته شده كه بعد از (معتضد) الشهم (32) از او در خلفاى بنى عباس نبوده. پس از او پسرش (راشد بالله ) بجاى وى نشست. دو يا سه سال بيشتر خلافت نكرد كه او را از خلافت خلع كردند. پس، از ترس (سلطان مسعود) باصفهان فرار كرد در آنجا جماعتى از فدائيه بر او ريختند و خونش بريختند و او خليفه سى ام بود كه پنجم هر ششم است از خلفاء مخلوع و مقتول.

روز: 17

در ايام خلافت (سفاح ) يزيد بن عمر بن هبيره را با پسرش (داود) بفرمان سفاح بكشتند و (ابن هبيره ) همانستكه از جانب (مروان حمار) والى كوفه و بصره بود و بكثرت اكل مانند معاويه معروف بوده و (معن بن زائد شيبانى ) كه در جود و سخاوت و شجاعت نظير (ابودلف عجلى ) امامى معروف آفاق است، از خواص ‍ (ابن هبيره ) بود. چون او كشته گشت (معن ) خود را پنهان نمود و از ترس، خود را ظاهر نمى كرد تا اينكه از كثرت توارى و طول خفا بتنگ آمد. پس صورت خود را مدتى در آفتاب بداشت تا رنگش سياه شد. آنگاه جبه اى از پشم پوشيد و تغيير هيئت داد و سوار بر شترى شد كه بقصد باديه از بغداد بيرون شد. چون به دروازه بغداد رسيد مردى سياه چهره از پاسبانان دروازه دنبال او را گرفت و بر شتر او چسبيد و گفت تو (معن بن زائده ) مى باشى كه (منصور) در طلب تو است. كجا فرار مى كنى. (معن ) گفت اى مرد، من (معن ) نيستم، اشتباه كرده اى. گفت تو (معنى ) و من خوب ترا مى شناسم. (معن ) هر چه كرد خود را پوشيده دارد، فائده نكرد لاجرم عقدى از جواهر قيمتى همراه خود داشت آن را به آن مرد داد و گفت اى مرد! (منصور) بتو آنقدر جائزه نخواهد داد اگر مرا نزد او ببرى. اينك اين را از من بگير و مرا نديده بگير. آن مرد سياه عقد جواهر را گرفت و تماشا كرد و گفت راست گفتى قيمت اين چند هزار اشرفى است و مواجب من در هر ماهى بيست درهم است، لكن من اين عقد را بتو بخشيدم و ترا رها كردم تا بدانى كه در دنيا سخيتر از تو هم پيدا مى شود و بعطاهاى خودت عجب نكنى. پس آن جواهر را رد كرد و (معن ) را رها كرد. (معن ) گفت مرا شرمنده كردى و ريختن خون من بهتر بود از اين كار تو. و هر چه اصرار كه آن عقد را قبول كند، نكرد. پس (معن ) فرار كرد و پيوسته مختفى بود تا يوم هاشميه بالثام بر (منصور) وارد شد و در حمايت او با دشمنانش جنگ كرد تا ايشان را شكست داد. (منصور) گفت تو كيستى، خود را ظاهر كن بشناسم. لثام از صورت برداشت و گفت من آنم كه در جستجوى من مى باشى. (منصور) او را نوازش كرد و خلعت بخشيد و در حدود سنه 151، در مدينه (بست ) بدست خوارج مقتول شد و جماعتى او را مرثيه گفتند و شاعر او (مروان بن ابى حفصه ) است و از قصائدى كه در مدح (معن ) گفته، قصيده لاميه او است كه از جمله آن، اين يك بيت است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((تجنب(33)لافى القول حتى كانه |  | حرام عليه قول لا حين يسال )) |

روز: 20

در اين روز، سنه 270، (احمد بن طولون ) والى ديار مصريه در مصر وفات كرد و او مردى بوده بكثرت خونريزى معروف. مقتولين او را هيجده هزار تن ذكر كرده اند.

و در اين روز، سنه 381، (جوهر بن عبدالله ) خادم معزاسماعيلى وفات كرد و او همانستكه بعد از آنكه كافورا خشيد والى مصر وفات كرد و (معز) او را با احترام تمام بمصر روانه كرد. مصريان در روز ورود او با او، بناى جنگ گذاشتند، ديدند تاب او را ندارند. روز ديگر باستقبال او بيرون شدند و همه پياده بودند و او سواره با ايشان آمد تا وقت زوال بكنار شهر مصر رسيد، داخل بلد شد و اعيان مصر را رخصت مراجعت داد و خود با لشكرش در موضعى كه الحال به (قاهره ) مشهور است نزول نمود و در همان شب چهار ديوار قاهره را با بعضى از خانه ها مهيا ساخت. چون اهل مصر روز ديگر، جهت تهنيت آمدند و آن شهر نو را ديدند بسى تعجب نمودند. پس (جوهر) امر كرد خطبه و سكه بنام مولاى او بزنند و لباس سياه، ديگر نپوشند و خطبارا جامه هاى سفيد بپوشانيد و چون روز جمعه شد امر كرد در عقب حمد بر خدا صلوات بر رسول و اهلبيت طاهره عليهم‌السلام بفرستند و در جمعه ديگر، گفت: حى على خير العمل در اذان گفتند.

و در اين روز، سنه 1178، متولد شد (ميرزا محمد بن عبدالنبى ) اخبارى بحت معاصر شيخ افقه آشيخ جعفر عرب و ما بين شيخ كبير و او منافرت تمامى بوده است و شيخ در رد او رساله لطيفه نوشته است.

روز: 23

در اين روز، سنه 203، بقولى شهادت حضرت امام رضا عليه‌السلام واقع شده و زيارت آنحضرت از نزديك و دور سنت است. بدانكه از روزى كه (ماءمون ) حضرت رضا(ع ) را وليعهد خود كرد كه روز ششم شهر رمضان باشد چنانچه گذشت اول ابتلا و گرفتارى آنحضرت شد چه آنكه مبتلا شد بمعاشرت (ماءمون ) منافق كه به حسب ظاهر در تعظيم و احترام حضرت رضا عليه‌السلام مى كوشيد اما در باطن پيوسته كاسه هاى زهر بكام مباركش مى رسانيد و در آخر كار چندان آنجناب بتنگ آمده بود كه از خدا مرگ خود را مى خواست چنانچه (ياسر) خادم روايت كرده كه هر روز جمعه كه آنحضرت از مسجد جامع مراجعت مى كرد بهمان حاليكه عرق دار و غبار آلوده بود دستها را بدرگاه الهى بر مى داشت و عرضه ميكرد: بارالها! اگر فرج و گشايش كار من در مرگ من است، پس همين ساعت مرگ مرا برسان. و پيوسته در غم و حزن بود تا از دنيا رحلت كرد.

در كيفيت شهادت آن جناب روايات، مختلف است و من اكتفا مى كنم در اينجا بآنچه (شيخ صدوق ) و (مفيد) ذكر فرموده اند.

(ابن بابويه ) روايت كرده كه چون امام رضا(ع ) با (ماءمون ) به جانب عراق مى آمدند روزى آن جناب را تبى عارض شد و اراده قصد كرد و (ماءمون ) از پيش، يكى از غلامان خود را كه بروايت (شيخ مفيد)، (عبدالله بن بشير) نام داشت امر كرده بود كه ناخنهاى خود را بلند كند و به كسى هم اظهار نكند و چون شنيد كه حضرت اراده قصد دارد، زهرى مانند (تمر هندى ) بيرون آورد و بآن غلام داد و گفت اينرا ريزه كن و با ناخنهاى خود سرشته و خمير كن و دست خود را بآن آلوده گردان و ميان ناخنهاى خود را از آن پر كن و دست خود را مشوى و با من بيا.

پس مامون سوار شد و بعيادت آن حضرت آمد و نشست تا آن جناب را فصد كردند و بروايت ديگر نگذاشت و در خانه اى كه حضرت مى بود، بوستانى بود كه درختان انار در آن بود. همان غلام را گفت كه چند دانه انار بچين، چون چيد و آورد، گفت اينها را براى (حضرت رضا) در جامى دانه كن و بروايت (شيخ مفيد) گفت فشار بده و آبش را بگير. پس آن جام را بدست شوم خود گرفت و نزد آن امام مظلوم گذاشت و گفت از اين آب انار تناول كنيد كه براى شما نيكو است.

حضرت فرمود الحال باشد، ساعتى ديگر بعد از رفتن شما. (ماءمون ) گفت نه بخدا سوگند البته بايد در حضور من تناول نمائى و اگر نبود رطوبتى در معده من، هر آينه من نيز در خوردن با تو موافقت مى كردم.

پس بجز (مأمون ) آن جناب چند قاشقى از آن تناول فرمود. پس (ماءمون ) بيرون رفت و حضرت در همان ساعت بقضاى حاجت شتافت.

راوى گفت كه نماز عصر را نكرده بوديم كه پنجاه مرتبه او را حركت داد و از آن زهر قاتل، احشاء و امعاى آن جناب بزير آمد. چون اين خبر به (مأمون ) رسيد، پيغام فرستاد كه اين ماده ايست از فصد بحركت آمده است، دفعش براى شما نافع است و چون شب در آمد، حال آن جناب دگرگون شد و امر شدت گرفت و چون صبح گشت آن حضرت به رياض رضوان انتقال فرموده بود و آخر كلامى كه از آن جناب شنيده شده اين آيه مبارك بوده:

(( قل لو كنتم فى بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم و كان امر الله قدرا مقدورا)).

و بروايت (شيخ مفيد)، حضرت بعد از خوردن زهر، دو روز زنده بود و وفات كرد. پس (مامون ) يك روز و يك شب، وفات آن جناب را پنهان داشت.

پس (محمد بن جعفر صادق ) را با جماعت آل ابوطالب كه حاضر بودند، طلبيد و خبر وفات آن جناب را بايشان اظهار كرد و گريست و حزن شديد اظهار كرد. پس ايشان را بنزد آن جناب آورد و بدن آن حضرت را بايشان نمود و گفت گواه باشيد كه آسيبى از ما باو نرسيده است.

پس با جنازه آن جناب خطاب كرد كه اى برادر! بر من گران است كه ترا بدين حالت به بينم و مى خواستم كه پيش از تو بميرم و تو خليفه و جانشين من باشى و لكن با تقدير خدا چه مى توان كرد.

پس جنازه آن جناب را بعد از غسل و تكفين حركت دادند و در همين موضعى كه فعلا مدفون است، دفن نمودند. قبر شريفش در خانه (حميد بن قحطبه ) در قبله قبر (رشيد) است و در وقت غسل و تكفين و نماز و دفن، پسرش ‍ (حضرت جواد عليه‌السلام ) حاضر بود و اين امورات بر دست آن جناب واقع مى شد و مردم نمى دانستند.

در بعضى روايات است كه (مأمون ) از ترس آنكه مبادا مردم فتنه كنند، جنازه حضرت را در شب حركت داد و دفن نمود. صلوات الله عليه.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( من سره ان يرى قبرا بروئيته |  | يفرج الله عمن زاره كربه |
| فليات ذا القبر ان الله اسكنه |  | سلاله من رسول الله منتجبه )) |

و در اين روز، سنه 256، (زبير بن بكار) وفات كرد و زبير از اولاد (عبدالله بن زبير) است و از اعيان علما و قاضى مكه بوده و بر نسب قريش اطلاع تمامى داشته و كتاب انساب قريش و موفقيات از تصنيفات او است و او همانست كه ساق و قدمش را برص گرفت براى آنكه قسم داد يكى از طالبين را باين قبر و منبر.

پدرش بكار، همانست كه ظلم كرد بر (حضرت رضا) و آن جناب بر او نفرين فرمود در وقت دعاى آن حضرت از قصر افتاد و گردنش كوبيده شد و جدش (عبدالله بن مصعب ) همانست كه عهد (يحيى بن عبدالله بن حسن ) را پاره كرد و سعايت كرد در حق او نزد (رشيد)، (يحيى ) او را قسم بصيغه برائت داد و او قسم خورد در همانوقت تب كرد و بعد از سه روز بمرد و قبر او چند مرتبه منخسف شد.(34)

در اين روز، سنه 403، (محمد بن الطيب ) معروف به (قاضى ابوبكر باقلانى بصرى ) ناصر طريقه (ابوالحسن اشعرى ) معروف به (مناضره ) در بغداد وفات كرد.

در اين روز - يا روز 24 - سنه 309، (حسين بن منصور حلاج ) كشته شد بفتوى علما، چه علما و فقهاى آن عصر حكم كردند بحليت خون او، بواسطه شنيدن بعضى كلمات از او و در محضر (حامد بن عباس ) وزير (مقتدر). (قاضى ابو عمرو) فتوى بر ريختن خون او داد و سايرين نيز فتوى دادند و در سجلى نوشتند و حلاج پيوسته ميگفت: الله الله فى دمى.

پس او را بزندان و واقعه را بعرض خليفه (مقتدر باالله ) برسانيدند. مقتدر گفت اگر علما فتوى بريختن خون او دادند، بدهيد او را بجلاد تا هزار تازيانه بر او بزند و اگر هلاك شد، هزار تازيانه ديگر بزند، پس او را گردن زدند.

پس او را در صبح سه شنبه 23 ذيقعده بجلاد دادند و هزار تازيانه بر او زد. پس دستها و پاهاى او را قطع كرد و سر او را جدا كرد و در جسر بغداد بدار كشيد. پس بدن او را بسوزانيد و خاكسترش را در دجله ريخت. گويند اتفاقا آب دجله در آن سال زياد شد. اصحاب حلاج گفتند كه بواسطه خاكستر حلاج بوده و مردم در حق او دو فرقه اند و واقعه او با (على بن بويه قمى ) و قصه او با (ابوسهل نو بختى ) در غيبت شيخ طوسى و سيزدهم بحار مسطور است.

پاورقى ها:

22-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يالها ضربة حوت مكرمات |  | لم يزن ثقل اجرها ثقلاها |
| هذه من علاه احدى المعالى |  | و على هذه فقس ما سواها)) |

(منه )

23- ولادت شيخ ما، در اين روز سنه 1254 واقع شده است (منه ره )

24- مرحوم والد در كتاب انوار البهيه ميفرمايد حضرت صادق عليه‌السلام در ماه شوال سال صد و چهل هشت هجرى در اثر انگور زهر آلودى كه منصور بآن حضرت خورانيد در سن شصت و پنج سالگى از دنيا رفت و بعضى از دانشمندان متتبع روز وفات آنحضرت را در بيست و پنجم شوال تعيين كرده اند و بقولى در روز شنبه نيمه رجب از دنيا رحلت نمود و بآن اشاره خواهد شد (محسن بن المؤ لف ).

25- الى ان قال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( مالى سوى قرعى لبابك حلية |  | فلئن رددت فاى باب اقرع )) |
| (( و من الذى ادعوه و اهتف اسمه |  | ان كان فضلك عن فقيرك يمتع )) |
| (( اشا لمجدك ان تقنط عاصيا |  | الفضل اجزل و المواهب اوسع )) |

26- اين عبارات در آن خطبه است كه ابن شهر آشوب در مناقب ايراد فرموده.

27- ظاهر آنستكه اين استغفار و دعاى بعد را، بعد از نماز بايد بجا آورد (منه ره ) 28- (( و هى كما عن المشايخ انه دخل يوما على معوية فقال له معويه و الله انك شريك و ليس لله شريك و انك لا بن اعور و البصير خير من اعور و انك لدميم و الجيد خير من من الدميم فكيف سدت قومك فقال له شريك انك لمعويه و ما معويه الا كلبه عوت و استعوت الكلاب و انك لا بن الصخر و السهل خير من الصخر و انك لا بن الحرب و السلم خير من الحرب و انك لا بن اميه و ما اميه الاامه صغرت فاستصغرت فكيف صرت امير المؤ منين فغضب معويه و خرج شريك و هو يقول - ايشتمنى معويه بن صخر - و سيفى صارم و معى لسانى - فلاتبسط علينا با بن هند - لسانك ان بلغت ذرى الامانى - الابيات (منه عفى عنه )

29- شيخ كمال الدين ميثم بن على بن ميثم بحرانى، فيلسوف محقق و حكيم مدقق صاحب شروج نهج البلاغه و شرح صد كلمه و رساله در امامه و غيرها است و بعضى از علما نسبت داده اند باو كتاب (الاستغاثه فى بدع المحدثه ) و حق آنستكه استغاثه تأليف على بن احمد كوفى است و همين ابن ميثم است صاحب حكايت معروفه كلى يا كمى. قبرش در قريه (هلتا) است. صاحب مجمع البحرين او را در لغت مثم ذكر نموده و اعتراض كرده اند بر او آنكه شايسته بود در لغت و ثم ذكر شود (( و عن بعض العلماء ان ميثم حيثما ذكر فهو بكسر الميم الاميثم البحرانى فانه بفتح الميم (منه )))

30- شيخ اجل عمادالدين حسن بن على بن محمد طبرى از بزرگان علماء مازندران است و كتبى تاءليف نموده در فقه و حديث و غيره و از كتابهاى او (مناقب الطاهرين ) است كه تولى و فضليت اهل بيت است و ديگر از كتب او (كامل السقيفه ) است كه در معائب اعداء اهل بيت (عليه‌السلام ) و تبرى از ايشان است.

31- ملخص آن داستان اين است: در بغداد زمان موسى الهادى عباسى مرد توانگرى بود و همسايه اى داشت كه بى نهايت بر آن توانگر حسد مى ورزيد و بهر وسيله اى كه ممكن بود متوسل شد و بر عليه همسايه كارى نتوانست انجام دهد تا آنكه غلامى خريد و او را تربيت نمود و فراوان باو مهربانى كرد تا آنكه غلام بحد رشد و جوانى رسيد و اندامش ‍ قوت گرفت روزى باو گفت فرزندم من از تو خواهشى دارم انجام ده. غلام سر طاعت بزير آورد. آقا گفت حاجت من اين است كه مرا ببام خانه همسايه ببرى و بكشى تا او را بزندان برند و بكشند غلام هر چه كرد آقا منصرف نشد و با غلام قرار گذاشت كه پس از مرگش آزاد باشد (عبد مدبر) و مبلغ سه هزار مثقال نقره هم براى تعيين نمود چون شب آخر عمرش رسيد غلام را روى بام خانه همسايه برد و امر كرد كه گردنش را بزند غلام گردن مولا را بزد و شبانه بگريخت روز بعد هر چه اهل خانه تفحص كردند او را نيافتند آخر روز او را روى بام همسايه كشته يافتند و همسايه را دستگير نموده و پس از كشف حال، موسى امر كرد وى را آزاد ساختند انتهى (على ابن المولف )

32- الشهم الذكى الفواد السيد لنافذالحكم (منجد)

33- (( هذا المضمون قدتكرر فى اشعار الشعراء و احسن ما قيل فيه قول الفرزدق فى القصيده المعروفه بين الفريقين فى مدح سيدنا و مولانا على بن الحسين عليه‌السلام ما قال: لا قط الا فى تشهده لولا التشهد كانت لائه نعم. (منه عفى عنه ) ))

34- فقير گويد كه سيد اجل سيد عليخان شيرازى شارح صحيفه در حديث مسلسل بآباء روايت كرده از امير اميرالمومنين (عليه‌السلام ): (( انه يقول سمعت رسول الله (ص ) يقول نحن بنو عبدالمطلب ماعاداتا بيت الاوقد خرب و لاواتا كلب الاوقه جرب و من لم يصدق فيلجرب. )) و اين مطلب بتجربه رسيد. و بهمين ملاحظه عبدالمطلب براى حجاج نوشت كه از آل ابوطالب كسى را مكش، چه آنكه آل حرب گاهيكه خون اولاد ابوطالب را ريختند مرگ، ايشان را فرو گرفت و دولتشان زائل شد پس حجاج از ريختن خون طالبين اجتناب مى كرد از ترس زوال ملك و سلطنت، نه او خوف خداوند عزوجل. (منه ره )

شب: 25

اين شب، شب دحوالارض و از ليالى شريفه است كه رحمت خدا در آن نازل ميشود و قيام بعبادت در آن اجر بسيار دارد و از (حسن و شا) روايت است كه گفت من با پدرم در خدمت (امام رضا) عليه‌السلام خورديم در شب بيست و پنجم ماه ذى القعده، پس فرمود كه امشب حضرت ابراهيم و حضرت عيسى متولد شده اند و زمين از زير كعبه پهن شده است. پس هر كه روزش را روزه بدارد چنان است كه شصت ماه روزه داشته باشد و بروايت ديگر است كه فرمود: در اين روز حضرت قائم عليه‌السلام، قيام خواهد فرمود.

روز: 25

روز دحوالارض است. يعنى روزيست كه زمينها از زير خانه خدا كشيده شدند و پهن شدند، چه آنكه اول موضعى كه از زمين خلق شد، موضع خانه كعبه بوده و لهذا كعبه را (ام القرى ) مى گويند و اينروز از آن چهار روز است و هر كه اين روزه را روزه بدارد و شبش را بعبادت بسر آورد از براى او عبادت صد سال نوشته شود و از براى روزه دار اينروز، هر چه در ميان آسمان و زمين است، استغفار كند و اين روزيست كه رحمت خدا در آن منتشر گرديده و از براى عبادت و اجتماع بذكر خدا در اين روز، اجر بسيار است و از براى اين روز بغير روزه و عبادت و ذكر خدا، دو عمل وارد است:

1. نمازى كه در كتب شيعه قميين روايت شده و آن دو ركعت است در وقت چاشت، در هر ركعت بعد از (حمد) پنج مرتبه سوره (والشمس ) بخواند و نماز را تمام كند و بعد از نماز بخواند:

(( لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم. ))

پس دعا كنيد و بخواند:

(( يا مقيل العثرات اقلنى عثرتى يا مجيب الدعوات اجب دعوتى يا سامع - الاصوات اسمع صوتى و ارحمنى و تجاوز عن سيئاتى يوما عندى ياذا الجلال و الاكرام. ))

2. خواندن اين دعا است كه (شيخ ) روايت فرموده (الهم داحى الكعبه ) الخ. و (محقق داماد) در رساله اربعة ايام خود در اعمال روز دحوالارض گفته كه زيارت (حضرت امام رضا) عليه‌السلام در اين روز افضل اعمال مستحبه واكد آداب مسنونه است.

و بدانكه در اين روز يا روز بعد و بقولى در روز 23، خروج فرمود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، بحجة الوداع از مدينه با يكصد و چهار هزار يا يكصد و بيست و چهار هزار و حضرت فاطمه (عليه‌السلام ) و تمامى زوجات نيز همراه بودند و از راه شجره حركت فرمود و در ذوالحليفه (محمد بن ابى بكر) متولد شد، اسماء بخدمت آن حضرت فرستاد كه با (نفاس ) چكنم؟ حضرت دستورالعمل براى او فرمود.

و در اين روز بنابر قولى در سنه 145، شهادت ابراهيم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن على بن ابى طالب عليه‌السلام، در (باخمرى ) واقع شد و من كيفيت شهادت او را در تتمة المنتهى فى وقايع ايام الخلفاء نگاشته ام.

و در اين روز، سنه 387، (ابومحمد حسن بن ابراهيم ) معروف به (ابن زولاق مصرى ) صاحب تاريخ، وفات كرد.

روز: 28

در اين روز، سنه 360، (ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى ) صاحب معجم كبير در اسماء صحابه، در اصفهان وفات كرد و طبرانى از حفاظ علماء سنت است و عدد شيوخ او را بهزار گفته اند و منسوب است بطبريه بخلاف (طبرى ) كه منسوب است به طبرستان و طبريه بلدى است نزديك بشام بمسافت سه روز راه و در كنار دريا واقع است. گوينده كوه طور مشرف است بر آن و قبر حضرت لقمان حكيم در آنجا واقع است و در آنجا نهر عظيمى جارى است كه نصف آبش گرم و نصف ديگرش، سرد است.

روز: 29

روايت شده كه در اين روز كعبه نازل شده و آن اول رحمتى است كه از خدا نازل شده و هر كه اين روز را روزه دارد، كفاره هفتاد سال او باشد.

روز: 30

در اين روز، سنه 220، بنابر مشهور حضرت امام محمد تقى عليه‌السلام بزهر (معتصم ) شهيد شد و اين بعد از دو سال و نيم تقريبا از فوت (مامون ) گذشته بوده، چنانچه خود آن جناب مى فرموده: (الفرج (35) بعد المأمون بثلثين شهرا) و در وقت وفات از سن شريفش بيست و پنج سال و چند ماهى گذشته بود. قبر شريفش در (كاظمين ) در پشت سر جد بزرگوارش حضرت امام موسى عليه‌السلام واقع است - صلوات الله عليهم .

## باب چهارم: وقايع و اعمال ماه ذى الحجة الحرام

بدانكه اين ماه از ماههاى شريفه است و چون اين ماه واصل ميشد، صلحاى صحابه و تابعين اهتمام عظيم در عبادت ميكردند و رهه اول آن، ايامش ايام معلومات و در نهايت فضيلت و بركت است و از رسولخدا(ص ) مرويست كه عمل خير و عبادت در هيچ ايامى نزد حق تعالى محبوب تر نيست از اين دهه و از براى اين دهه اعمال چند است:

1- روزه گرفتن نه روز اول اين دهه كه ثواب روزه تمام عمر را دارد.

2- خواندن دو ركعت نماز مابين مغرب و عشا در تمام شبهاى اين دهه در هر ركعت بعد از (حمد) يكمرتبه (توحيد) و اين آيه را بخواند: و واعدنا موسى (36) كه هر كه چنين كند با ثواب حاجيان شريك خواهد بود.

3- از روز اول تا روز عرفه در عقب نماز صبح و پيش از مغرب اين دعا را بخواند چنانچه حضرت صادق عليه‌السلام ميخوانده است:

(( اللهم هذه الايام التى فضلتها )) الخ.

4- در هر روز از دهه بخواند پنج دعائى را كه جبرئيل براى (حضرت عيسى ) هديه آورده و آنجناب براى حواريين فضيلت خواندن آنرا شرح داده است.

5- بخواند اين تهليلات مبارك علويه را و اگر روزى ده مرتبه بخواند بهتر است و از براى آن فضيلت بسيارى ذكر شده - (( لا اله الله عدد الليالى و الدهور )) (37) و چون اين ماه داراى ايام شريفه و اعمال بسيار است، شايسته است كه مردم اهتمام كنند در طلب هلال آن و اعمال شب و روز اول ماه را كه در مقدمه گذشت، بجا آورند.

روز: 1

روز بسيار مباركى است و در آن چند عمل وارد است:

1- روزه كه ثواب هشتاد ماه دارد.

2- خواندن نماز (حضرت فاطمه ) (عليه‌السلام ) است و (شيخ ) فرمود كه روايت شده كه آن چهار ركعت است بدو سلام، مثل نماز (اميرالمؤ منين ) (عليه‌السلام ) در هر ركعت (حمد) يكمرتبه و (توحيد) پنجاه مرتبه و بعد از سلام، تسبيح آن حضرت بخواند و بگويد: سبحان ذى العز الخ.

3- نمازى است كه (سيد) از كتب قميين روايت كرده و آن دو ركعت است پيش از زوال به نيم ساعت. در هر ركعت (حمد) يك مرتبه و هر يك از (توحيد) و (آية الكرسى ) و (اناانزلناه ) ده مرتبه.

4- هر كه از ظالمى بترسد در اين روز بگويد: (( حسبى حسبى حسبى من سئوالى علمك بحالى )) تا حق تعالى كفايت كند شر ظالم را از او.

بدانكه در اينروز تولد حضرت ابراهيم خليل عليه‌السلام واقع شد و هم در اين روز بروايت (شيخين ) تزويج شد فاطمه با اميرالمؤ منين (عليه‌السلام).

در اين روز، سنه 9، رسولخدا(ص ) ابوبكر را فرستاد بسمت مكه كه آيات اوائل سوره برائة را بر كفار مكه بخواند. پس ‍ از رفتن او، جبرئيل (38) نازل شد كه اداء اين امر بايد بدست تو يا بدست مردى كه از تو باشد، بشود و بروايت ديگر بايد على عليه‌السلام، تبليغ كند از جانب تو. پس رسولخدا(ص )، اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) را كه بمنزله جانش بود از براى اين امر اختيار كرد و با وى فرمود كه شتاب فرماى و آيات برائه را از ابوبكر بگير و خود در موسم حج مردمان قرائت كن و هم ايشان را ابلاغ كن كه هيچ كس به خانه خدا در نيايد الا آنكه مؤ من باشد و هيچ عريان، طواف خانه نكند و چنان نداند كه چون برهنه باشد مانند كودك مادرزاد از مساوى و معائب عريان خواهد بود و ديگر آنكه از پس اين سال هيچ مشرك مأذون نيست كه حج بگذارد و ديگر آنكه هر كافرى كه از خدا و رسول عهدى مؤ جل داشته باشد در عهد خويش بپايد تا مدت منقضى شود و اگر او را عهدى نباشد تا مدت چهار ماه در زينهار است يعنى از دهم ذى الحجه تا دهم ربيع الاخر و اگر از اين پس مسلمانى نگيرد، جان و مال او بهدر خواهد بود و فرمود ابوبكر را در امر خود مختار كن، اگر خواهد ملازم خدمت تو باشد و اگر نه، بمدينه برگردد.

پس ناقه غضبارا باميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) داد تا بر نشست و با جابربن عبدالله حركت فرمود.

روز دوم بابى بكر رسيد و آيات برائة را از وى بگرفت و او را در آمدن و برگشتن مختار كرد.

ابوبكر بمدينه برگشت و بحضرت رسول (ص ) عرض كرد كه مرا از براى كارى اهل و لايق دانستى كه گردنها بسوى آن كشيده شده بود، چون پاره اى راه رفتم مرا معزول ساختى. پيغمبر(ص ) فرمود: من ترا معزول نساختم بلكه خدا ترا معزول ساخت.

از آن طرف، على مرتضى، آيات را بگرفت و پست و بلند زمين را در هم نورديد تا بمكه رسيد و اعمال حج بجا آورد و در سه روز تشريق در مجتمع كفار و مشركين كه تمام دلها از بغض و عداوت على آكنده بودند، هر صبح و شام آيات برائة و فرمايشات رسولخدا(ص ) را بر مردم تبليغ فرمود و پس از انجام امر، از مكه مراجعت فرمود ولكن در طريق اقتصاد سير ميفرمود.

از زمانى كه على (عليه‌السلام ) حركت كرده بود، وحى در باب (على ) از رسول خدا(ص ) منقطع شد و حضرت رسول (ص ) پيوسته ياد آنحضرت بود و بجهت كثرت حزن و اندوه بر (على ) از زنها كناره كرده بود و آثار حزن و اندوه بر صورت مباركش ظاهر گشته بود.

صحابه با خود گفتند، نميدانيم سبب غم پيغمبر چيست؟ آيا خبر فوت او از آسمان رسيده يا مريض گشته؟ يا از ما دلتنگى پيدا كرده؟ چون (ابوذر) در نزد رسول خدا(ص )، خيلى مقام داشت او را براى تحقيق اين امر، خدمت آنحضرت فرستادند. (ابوذر) كلمات اصحاب را عرضه داشت. فرمود غم براى هيچكدام از اينها نيست بلكه براى مفارقت على عليه‌السلام است.

(ابوذر) چون سبب غم پيغمبر را دانست، روزى بجهت اطلاع از حال على (عليه‌السلام ) از مدينه حركت كرد باستقبال اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) چون پاره اى راه پيمود، آن جانب را ديدار كرد كه از مكه برگشته. با آن حضرت ديدنى كرد و عرض كرد كه پدر و مادرم فداى تو باد، آهسته تشريف بياور تا من پيشتر بروم و بشارت آمدن شما را به پيغمبر(ص ) بدهم، همانا رسولخدا(ص ) از مفارقت تو، در غم و اندوه است.

اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) خواهش او را قبول فرمود. ابوذر تعجيل كنان بخدمت رسول خدا(ص ) رسيد و بشارت داد آنحضرت را بورود على عليه‌السلام. پياده شد و اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) را در برگرفت و با او معانقه كرد، پس صورت بشانه على (عليه‌السلام ) گذاشت و از شوق بگريست و آنحضرت نيز بگريه در آمد. پس حضرت رسول (ص ) فرمود بعلى كه پدر و مادرم بقربانت باد، چه كردى در مكه. همانا وحى از من در امر تو منقطع شد. پس اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) خبر داد بآنحضرت آنچه بجا آورده بود.

در اين روز، سنه 126، (يزيدبن الوليدبن عبدالملك ) در دمشق وفات كرد و مدت خلافتش پنج ماه بوده و در ايام خلافت خود بر طريقه (عمر بن عبدالعزيز) سلوك كرد و او را (ناقص ) ميگفتند بجهت آنكه مواجب خود را ناقص و كم كرد و عبارت معروفه (الناقص والاشبح اعدلا بنى مروان ) اشاره باو و بعمرعبدالعزيز است.

در اين روز، سنه 504، (على بن محمد طبرى ) معروف به (الكياهراسى ) (الكيا يعنى كبيرالقدر) در بغداد وفات كرد و او از فقهاء شافعيه است و او مخالف است با معاصر خود، (غزالى ) در باب لعن (يزيد) چه او تجويز كرده بعكس غزالى.

در اين روز، سنه 586، متولد شد شيخ اديب، مورخ متكلم (عبدالحميدبن محمد المداينى المعتزلى ) معروف به (ابن ابى الحديد) و او همانستكه شرح كرده نهج البلاغة را براى خزانه كتب وزير (مؤ يدالدين محمد قمى ).

(( قيل فى حقه هو بين علماء السنة بمنزلة عمربن عبدالعزيز بين الخلفاء الاموية و له القصائد السبع المعرفة فى فضائل على عليه‌السلام التى شرحها نجم الائمة الشارح الرضى الاسترابادى الامامى رضوان الله عليه والسيد الاجل السيد محمد صاحب المدارك.))

روز: 4

(شيخ بهائى ) فرمود كه روز زينت است كه موسى (عليه‌السلام ) غلبه كرد بر ساحران، هنگامى كه عصاى خود را افكند.

روز: 5

در اين روز، سنه 220، بقولى شهادت حضرت جواد عليه‌السلام واقع شده و مشهور آخر ذى القعده است.

روز: 6

در اين روز، بنا بر روايتى تزويج فاطمه (عليه‌السلام ) به اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) شده.

در اين روز، سنه 158، (منصور دوانيقى ) در طريق مكه وفات كرد و در (حجون ) بخاك رفت و (منصور) در بين بنى عباس، شباهت تمام داشت به (هشام بن عبدالملك ) در ميان بنى اميه، چه آنكه در امور سياسى تقليد (هشام ) را مى كرد و (منصور) مردى بخيل ممسك بوده و بيست سال الاكسرى خلافت كرد و بغداد از بناهاى او است و او مردى بيرحم بود و از (آل ابوطالب ) بسيار كس بكشت و حضرت صادق عليه‌السلام و (عبدالله محض ) و (حسن مثلث ) و بسيارى از بنى الحسن را او شهيد كرد و شايد در روز 26 محرم ببرخى از آن اشاره شود. انشاء الله تعالى.

روز: 7

روزى است كه حضرت موسى (عليه‌السلام ) برساحران غلبه كرد.

در اين روز، بقول (كفعمى ) و (شهيد) در سنه 114، وفات حضرت باقر عليه‌السلام واقع شد. (شيخ كلينى ) و ديگران از حضرت صادق (عليه‌السلام ) روايت كرده اند كه فرمود: پدرم را بيمارى صعبى عارض شد كه مردم بر ر آنحضرت خائف شدند و اهل بيت آن حضرت گريان گرديدند.

حضرت فرمود: كه من در اين مرض نخواهم رفت زيرا كه دو كس نزد من آمدند و مرا چنين خبردادند. پس، از آن مرض ‍ صحت يافت و مدتى صحيح و سالم ماند. پس روزى مرا طلبيد و فرمود: جمعى از اهل مدينه را حاضر كن. چون ايشان را حاضر كردم، فرمود: كه اى جعفر! چون من بعالم بقا، رحلت كنم مرا غسل ده و كفن كن و قبر مرا چهار انگشت از زمين بلند گردان و آب بر قبر من بريز و اهل مدينه را گواه گرفت.

چون ايشان رفتند، گفتم اى پدر! آنچه ميفرمودى بعمل مى آوردم و احتياج بگواه نبود. فرمود: اى فرزند! براى اين گواه گرفتم كه بدانند توئى وصى من و در امامت باتو نزاع نكنند. گفتم اى پدر بزرگوار! من امروز شما را از همه روز صحيح تر مى يابم و آزارى در شما مشاهده نمى نمايم. فرمود: آن دو كس كه مرا در آن مرض خبر دادند كه صحت مى يابم در اين مرض بنزد من آمدند و گفتند بعالم بقا، رحلت مينمائى و بروايت ديگر فرمود: كه اى فرزند گرامى! مگر نشنيدى كه حضرت على بن الحسين (عليه‌السلام ) از پس ديوار مرا ندا كرد كه اى محمد بيا، زود باش كه ما انتظار تو را ميكشيم.

روايت شده كه آنحضرت هشتصد درهم براى تغزيه و ماتم خود و وصت فرمود و از حضرت صادق (عليه‌السلام ) مرويستكه پدرم گفت: اى جعفر! از مال من وقفى بكن براى ندبه كنندگان كه دهسال درمنى در موسم حج بر من گريه كنند و رسم ماتم را تجديد نمايند.

بالجمله، آنحضرت را بزهر شهيد كردند و آيا قاتل آنحضرت، (هشام بن عبدالملك ) است يا (ابراهيم بن الوليد) اختلاف است و در بعضى روايات است كه (عبدالملك مروان )، زينى فرستاد در مدينه و بر اسب زدند و حضرت باقر عليه‌السلام سوار شد و در آن زهرى تعبيه كرده بودند. پس بدن مكرمش ورم كرد و آثار موت در خود مشاهده نمود. سپس وصيت خود را فرمود و به روز در درد و الم بود و در روز سوم از اثر زهر شهيد شد.

اين روايت مخالف اقوام مشهوره و تواريخ مضبوطه است چه آنكه (عبدالملك ) در سنه 86 وفات كرد و وفات حضرت باقر عليه‌السلام را از سال صدوچهارده تا صدوهفده ذكر كرده اند و آن در ايام خلافت (هشام بن عبدالملك ) بوده و شايد از روايت لفظ (هشام ) سقط شده باشد و آن زين زهر آلود را (هشام بن عبدالملك ) فرستاده باشد. والله العالم.

در اين روز، سنه 179، حضرت امام موسى عليه‌السلام را وارد (بصره ) كردند و بعيسى بن جعفر ابن ابيجعفر منصور، تسليم كردند. عيسى آنحضرت را در يكى از حجرات خانه خود كه نزديك بديوانخانه بوده محبوس كرد و مشغول فرح و سرور عيد گرديد. از يكى از كاتبان او كه نصرانى بوده نقلشده كه ميگفت اين عبد صالح و بنده شايسته خدا يعنى موسى بن جعفر عليه‌السلام در اين ايام كه در اين خانه، محبوس بود چيزى چند شنيد از لهو و لعب و ساز و خوانندگى و انواع فواحش و منكرات كه گمان ندارم هرگز بخاطر شريفش آنها خطور كرده باشد. مدت يكسال در بصره محبوس بود. پس آنجنابرا ببغداد بردند و در نزد (فضل بن ربيع ) حبس كردند.

در اين روز، سنه 106، (طاوس يمانى ) بمكه وفات كرد و او يكى از فقهاء عصر خود بوده و روايت او مناجات حضرت سجاد را در حجر و گفتگوى او با آنجناب معروف است و او از علماء عامه بشمار رفته، اگر چه صاحب روضات او را از علماء خاصه شمرده.

در اين روز، سنه 463، (احمد بن على ) معروف به (خطيب بغداد) صاحب تاريخ بغداد وفات كرد و او را حافظ مشرق مى گفتند چنانچه (ابن عبدالبر) صاحب استيعاب را حافظ مغرب، و اتفاقا هر دو در يكسال بمردند.

روز: 8

روز (ترويه ) است و در اين روز حجاج نيت حج تمتع كنند و محرم شده از مكه بسمت (منى ) و شب را در آنجا بيتوته كنند و صبح عرفه بجانب عرفات روند و روزه اين روز، فضليت دارد و كفاره شصت سال روايت شده.

در اين روز، سنه 60، (مسلم بن عقيل ) در كوفه خود را ظاهر كرد و اصحاب خود را امر بخروج فرمود. باندك زمانى از اصحاب مسلم مسجد و بازار مملو شد و دور قصرالاماره را گرفتند و كار را بر (ابن زياد) تنگ كردند. اتباع (ابن زياد) كوفيانرا تخويف و انذار كردند و از معاونت (مسلم ) ايشانرا سست گردانيدند.

كوفيان بناى نفاق و تفرق نهادند و پيوسته از دور (مسلم ) پراكنده شدند تا شب داخل شد و از آنجماعت باقى نماند جز سى نفر.

(مسلم ) نماز مغرب را در مسجد بجا آورد و چون از مسجد پاى بيرون نهاد، ديگر كسى با او نبود. پس تنها متحيرانه در كوچه هاى كوفه مى گرديد تا بدر خانه (طوعه ) رسيد و آن زنى بود كه بانتظار پسر خود بر در خانه خويش ‍ ايستاده بود. (مسلم ) را چون نظر بروى افتاد سلام كرد و شربت آبى طلبيد. (طوعه ) آب آورد. (مسلم ) آشاميد و آنجا نشست. (طوعه ) ظرف آبرا بخانه برد و گذاشت و برگشت. (مسلم ) را آنجا نشسته ديد. عرض كرد: اى بنده خدا مگر آب نياشاميدى؟ فرمود: بلى. گفت: برخيز بخانه خود برو. (مسلم ) جواب نفرمود. دوباره اعاده كرد. جواب نشنيد، تا دفعه سوم گفت: سبحان الله! اى بنده خدا برخيز، بسوى اهل خود برو، چه بودن تو در اين وقت شب بر در خانه من شايسته نيست و من هم حلال نمى كنم. (مسلم ) برخواست و فرمود: يا امة الله! مرا در اين شهر، خانه و خويشى و يارى نيست. غربيم و راه بجائى نمى برم. آيا ممكنست بمن احسانى كنى و مرا در خانه خود، پناه دهى و شايد من بعد از اين مكافات كنم. عرض كرد قضيه شما چيست؟ فرمود: من مسلم بن عقيل هستم كه كوفيان مرا فريب دادند و دست از يارى من برداشتند و مرا تنها و بيكس گذاشتند.

(طوعه )، (مسلم ) را بخانه آورد و شب عرفه را در خانه (طوعه ) بود. روز عرفه، لشكر آمدند براى قتال او و با او محاربه كردند تا آنكه آنجناب را دستگير كردند(39) بتفصيلى كه مقام، گنجايش نقل ندارد.

در همان روز، بعينه (عمرو بن سعيد بن العاص ) با جماعت بسيارى، ببهانه حج بمكه آمدند و از جانب (يزيد) ماءمور بودند كه امام حسين (عليه‌السلام ) را در مكه بهر حال كه باشد بگيرند و بنزد (يزيد) ببرند يا آنكه او را بقتل رسانند.

لاجرم امام حسين (عليه‌السلام ) احرام حج را بعمره عدول فرمود و طواف خانه و سعى ما بين صفا و مروه بجاى آورد و محل شد و متوجه عراق گرديد.

(ابن عباس ) گفته كه پيش از آنكه متوجه عراق گردد، بر در كعبه ايستاده بود و دست جبرئيل در دست او بود و جبرئيل ندا مى كرد مردم را: هلمو الى بيعة الله و خطبه آنحضرت: خط الموت على ابن آدم و كلمات آن جناب با برادرش (محمد حنفيه ) و مكالماتش با عبادله در وقت حركتش بسمت عراق در جاى خود بشرح رفته است.

شب: 9

اين شب، از ليالى متبركه و شب مناجات با قاضى الحاجات است و توبه در آن شب مقبول و دعا در آن مستجاب است و كسى كه آن شب را بعبادت بسر آورد، اجر صد و هفتاد سال، عبادت داشته باشد و از براى آن شب چند عمل است:

1. بخواند: اللهم يا شاهد كل نجوى الخ.

2. بخواند تسبيحات عشر را كه (سيد) در (اقبال ) ذكر كرده.

3. بخواند دعاى اللهم من تعبا و تهيا را كه در روز عرفه و شب هاى جمعه نيز وارد است.

4. زيارت كند زمين كربلا را و بماند در آنجا تا روز عيد تا آنكه از شر آن سال نگاه داشته شود.

روز: 9

اين روز، روز عرفه و از اعياد عظيمه است اگر چه عيد ناميده نشده است و روزيستكه حق تعالى، بندگان خود را بعبادت و اطاعت خويش خوانده و موائد جود و احسان خود را براى ايشان گسترانيده و وعده فرموده ايشان را بآمرزش گناهان ايشان و پوشانيدن عيبهايشان و از براى اين روز اعمالى چند است:

1. غسل

2. زيارت امام حسين عليه‌السلام و اگر كسى توفيق يابد كه در اين روز، در تحت قبه مقدسه آن حضرت باشد ثوابش كمتر نيست از كسى كه در عرفات باشد، بلكه زياده است.

3. بعد از نماز عصر پيش از آنكه مشغول بخواندن دعاهاى عرفه شود دو ركعت نماز بجا آورد در زير آسمان و اعتراف كند نزد حق تعالى بگناهان خود تا فايز شود بثواب اهل عرفات و گناهانش آمرزيده گردد (شيخ كفعمى ) بعد از اين دو ركعت فرمود كه دو ركعت ديگر بجا آورد: در ركعت اول (حمد) و (توحيد) و در دوم (حمد) و (حجد) پس از آن، چهار ركعت ديگر بجا آورد در هر ركعت (حمد) و پنجاه مرتبه (توحيد) كه اين چهار ركعت نماز بعينه نماز امير المومنين (ع ) است كه فضليت بسيار دارد.

4. دعاى 47 صحيفه كامله را بخواند.

5. دعاى عرفه سيد الشهداء را بخواند.

6. بخواند تسبيحاتى را كه (كفعمى ) نقل كرده و فرموده كه ثواب آن از كثرت، احصا نميشود و اول آن: سبحان الله قبل كل احد است.

7. بخواند دعاهاى عرفه را كه وارد شده از حضرت رسول و على بن الحسين و حضرت صادق و كاظم عليهم‌السلام و (سيد) در (اقبال ) ذكر فرموده.

بالجمله كسى كه توفيق يابد و امروز در عرفات باشد ادعيه و اعمال بسيار دارد و بهترين اعمال در اين روز، دعا است و در تمام ايام سال اين روز شريف بجهت دعا امتيازى دارد، لاجرم دعاهاى بسيار براى اين روز، وارد شده و بسيارى از آنها را (علامه مجلسى ) در (زادالمعاد) نقل فرموده و دعا از براى برادران مؤ من از زنده و مرده بسيار بايد كرد و روايت وارده در حال (عبدالله بن جندب ) رحمه الله در موقف عرفات و دعاى او براى برادران مؤ من خود، مشهور است و رجاء و اثق از برادران دينى آنكه اين مجرم رو سياه را در حال حيات و ممات از دعا فراموش نكنند.

عمل (ام داود) در اين روز، بجا آوردن نيكو است و احاديث در باب روزه اين روز مختلف است و اكثر علما جمع كرده اند ما بين احاديث باينكه اگر در ماه اشتباه نباشد و روزه او را از دعا كردن ضعيف نگرداند، سنت است والا مكروه است. يعنى ثوابش كمتر است و (سيد) از براى اين روزه، دوازده ركعت نماز نقل كرده به (حمد) و (آية الكرسى ) و (توحيد) و بعد از سلام دعاى مختصرى چنانچه در (اقبال ) است و از براى آخر روز عرفه اين دعا را نقل كرده:

(( يا رب ان ذنوبى لا تضرك و ان مغفرتك لى لا تنقصك فاعطنى مالا ينقصك و اغفرلى مالا تضرك. ))

ايضا در عشيه عرفه بخواند:

(( اللهم لا تحرمنى خير ما عندك لشر ماعندى فان انت لم ترحمنى بتعبى و نصبى فلا تحرمنى اجر المصاب على مصيبه. ))

گفته شده كه در اين روز، توبه آدم قبول شده و حضرت ابراهيم و حضرت عيسى متولد شده اند و (تورية ) بر (داود) نازلشده.

در اين روز، سنه 60، شهيد شد (مسلم بن عقيل ) و (هانى ابن عروه )(40) رحمة الله عليهما.

در اين روز، اصحاب رسولخدا(ص ) ماءمور شدند كه درهاى خانه هاى خود را كه بمسجد آنحضرت باز مى شد ببندند، مگر حضرت (اميرالمؤ منين عليه‌السلام ).

در اين روز، سنه 538، فخر خوارزم (ابوالقاسم محمد بن عمر معتزلى ). معروف به (زمخشرى ) در زمخشر كه يكى از قراء خوارزم است وفات كرد و او را (جارالله ) گويند بجهت آنكه چندى مجاورت مكه را اختيار كرده بود. گويند در يكى از اسفار او ببلاد خوارزم، بسبب سرما، يك پاى او قطع شده بود، پس با چوب راه مى رفت و مصنفات او بسيار است مانند (كشاف ) و (فائق ) و (اساس البلاغة ) و (ربيع الابرار) و (انموزج )(41) و غيرها و اشعار خوب مى گفته و از اشعار او است كه در (كشاف ) در تفسير سوره بقره ذكر كرده و هم وصيت نموده كه بر لوح قبرش بنويسند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يا من يرى مدالبعوض جناحها |  | فى ظلمه الليل البهيم الا ليل |
| و يرى مناط عروقها فى نحرها |  | والمخ فى تلك العظام النحل |
| اغفر لعبد تاب عن فرطاته |  | ما كان منه فى الزمان الاول )) |

در ثلث اول شب اين روز، سنه 689، وفات يافت شيخ جليل فقيه (يحيى بن احمد بن يحيى حلى ) پسر عم (محقق ) صاحب (جامع الشرايع ) و (نزهه الناظر) و از براى اوست حكايتى (42) با (محقق ) هنگام ورود (محقق طوسى ) به (حله ) در سلطنت (هلاكوخان ).

و نيز در شب گذشته بعد از مغرب - سنه 1246 - وفات يافت بسبب طاعون كبير كه در عراق عرب ظاهر شده بود، سيد اجل صاحب مقامات عاليه و كرامات باهره، (سيد محمد باقر قزوينى ) پسر خواهر علامه (بحرالعلوم ) شيخ اجل (محدث نورى ) در خاتمه مستدرك ببرخى از مقامات او اشاره كرده است.

شب: 10

اين شب، از ليالى متبركه و از جمله چهار شبى است كه احياى آنها سنت است و درهاى آسمان در اين شب سنت است زيارت امام حسين عليه‌السلام و زيارت مخصوصه آنحضرت را در (هديه ) ذكر كردم و دعاى يا دائم الفضل كه در شب عيد فطر ذكر شد در اين شب نيز، ده مرتبه خوانده مى شود.

در اين شب، سنه 548، شيخ اجل اقدم سعيد وحبر فقيه فريد امين الاسلام (ابوعلى فضل بن الحسن طبرى ) صاحب (مجمع البيان ) و غيره در سبزوار، وفات كرد. جنازه شريفش را بارض اقدس حمل كردند. قبر شريفش فعلا در آن بلد در قبرستان قتلگاه، معروف است و قتلگاه موضعى است در مشهد كه در اواخر دولت صفويه كه فتنه افاغنه بود باشاره (عبدالله خان افغان ) قتل عام شد و شهداء در آنجا به خاك رفتند.

اين شيخ جليل پدر (ابونصر حسن بن فضل ) صاحب (مكارم الاخلاق ) و جد (ابوالفضل على بن حسن ) صاحب (مشكوة الانوار) است و سلسله او از علما بوده اند.

(( و بالجمله محامد امين الدين الطبرسى اكثر من ان يكتب و مقالته فى الرضاع معروفه و هى قوله بعدم اعتبار اتحاد الفحل فى نشر الحرمه و كذا قوله بان المعاصى كلها كبيره و انما يكون اتصافها بالصغيره بالنسبه الى ما هو اكبر و نسب اليه صاحب رياض العلماء ما ينسب الى المولى فتح الله الكاشانى المفسر ما اشتهر بين الخاص و العام من واقعه السكته و الدفن و قضيه النباش. ))

روز: 10

روز عيد اضحى است و بسيار روز شريفى است و ما، در عيد فطر بمختصرى از آداب عيد اشاره كرديم و در اين جا نيز چند عمل مذكور ميشود:

1. غسل است كه در اين روز سنت مؤ كد است و بعضى از علما واجب دانسته اند.

2. نماز عيد است به همان نحو كه در عيد فطر ذكر شده، لكن در اين روز مستحب است كه افطار بعد از نماز از گوشت قربان شود و (سيد) در (اقبال ) در بين نماز اين عيد، دعاهاى مخصوصى ذكر كرده.

3. خواندن دعاهائى است كه وارده شده پيش از نماز عيد و بعد از نماز آن و بهترين دعاهاى اين روز دعاى 48 صحيفه است: اللهم هذا يوم مبارك الخ و اگر دعاى 46، يا من يرحم من لا يرحمه العباد را نيز بخواند، خوب است.

4. خواندن دعاى (ندبه ) است.

5. قربانى است كه سنت مؤ كد است.

6. خواندن تكبيرات است براى كسى كه در منى باشد عقب پانزده نماز كه اولش نماز ظهر روز عيد است و آخرش نماز صبح روز سيزدهم و كسانى كه در ساير شهرها هستند، بخوانند عقب ده نماز از ظهر روز عيد تا صبح دوازدهم و تكبيرات اينست:

(( الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله و الله اكبر الله اكبر و الله الحمد الله اكبر على ما هدينا الله اكبر على مارزقنا من بهيمه الانعام و الحمدلله على ماابلانا. ))

و مستحب است تكرار اين تكبيرات، عقب نمازها بقدر امكان و خواندن بعد از نوافل نيز.

در اين روز، سنه 328، (محمد بن قاسم بغدادى ) معروف به (ابن انبارى ) وفات يافت و او مردى بود، معروف بكثرت حفظ. گفته اند صد و بيست تفسير قرآن با اساتيد آن از حفظ داشته و سيصد هزار بيت شاهد قرآنى حافظ بود. از او پرسيدند چه مقدار است محفوظات تو. گفت سيزده صندوق.

روز: 11

اين روز، اول ايام سه روزه تشريق است كه حرام است روزه آنها بر كسيكه در (منى ) است و بقولى (43) روز ولادت حضرت رضا(ع ) است.

در اين روز، سنه 207، (عمر بن واقد) معروف به (واقدى ) صاحب مغازى قاضى بغداد، وفات يافت و در رجال كبير در ترجمه (ابراهيم بن محمد بن ابى يحيى امامى ) كه از اصحاب صادقين عليهم‌السلام است نقل كرده از بعض ثقات عامه كه كتب (واقدى ) تمام كتب (ابراهيم ) است (واقدى ) آنها را نقل كرده و بخود نسبت داده است.

روز: 12

در اين روز، سنه 136، (ابو العباس سفاح ) كه نامش عبدالله است نه احمد و اول خلفاء بنى عباس و نبيره (ابن عباس ) است در هاشميه وفات كرد و او به (آل ابى طالب ) راءفت داشت بعكس برادرش (منصور).

شب: 14

شق القمر شده باعجاز رسولخدا (ص ) در مكه معظمه بنحوى كه در كتب معتبره ذكر شده است.

روز: 14

در اين روز، سنه 317، قرامطه بسر كردگى (ابوطاهر قرمطى ) وارد مكه شدند و دست تعدى بر مسلمانان گشادند و ايشان را مسجدالحرام بكشتند و كشتگان ايشان را در چاه زمزم بريختند و جامه كعبه را برداشتند و بر خود قسمت كردند و اموال حاج و خانه هاى مكه را غارت كردند و باب خانه و حجرالاسود را بكندند و حجر را با خود حمل كردند به (هجر) بردند و زياده از بيست سال نزد ايشان بود. امير بغداد و عراق پنجاه هزار دينار بايشان دادند كه حجر را رد كنند، قبول نكردند تا در زمان (مطيع الله ) در سنه 339، بامر (عبيدالله مهدى اسمعيلى ) صاحب مملكت افريقيه بمكه برگردانيدند.

در وقت بردن حجر، چهل شتر در زير بار او هلاك شد و در وقت برگردانيدن بار يك شتر لاغر بى طاقت كردند، همان او را ببرد و از بركت آن، فربه و چاق شد و اين استبعادى ندارد چه آنكه حجرالاسود، آيتى است از آيات الهى و از براى او شئونى است كه جاى نقلش نيست.

در (مجمع البحرين ) در لغت (قرمط) از (شيخ بهائى ) نقل شده كه در سنه 310، در ايام موسم قرامطه داخل مكه شدند و حجرالاسود را بردند و بيست سال نزد ايشان بود و خلق بسيارى بكشتند و از جمله (على بن بابويه ) بود كه در طواف بود. (قرامطه ) شمشير بر او زدند. او از پاى در آمد و بر زمين افتاد و بگفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((ترى المحبين صرعى فى ديارهم |  | كفيته الكهف لا يدرون كم لبثوا )) |

و اين قضيه غريبى است با آنكه كسى ذكر نكرده مخالف است با تاريخ وفات (ابن بابويه ) چه وفات او در شعبان سنه 299، سال تناثر نجوم است.

در اين روز، سنه 356، (على بن الحسين المروانى ) معروف به (ابوالفرج اصفهانى ) شيعى زيدى، صاحب (اغانى ) و (مقاتل الطالببتيين ) وفات كرد. كتاب (اغانى ) را در مدت پنجاه سال جمع كرد و تحفه بود براى مجلس (سيف الدوله ) حمدانى امير شام (سيف الدوله ) او را هزار دينار جايزه داد و فضلا بخصوص ‍ (صاحب ابن عباد) و (عضد الدوله ) و (سيف الدوله ) باين كتاب عنايتى تمام داشتند و از خويشتن جدا نميكردند.

روز: 15

در اين روز، سنه 34، اصحاب رسولخدا(ص ) اطراف خانه عثمان را محاصره كردند و از او درخواست نمودند كه خويشتن را از خلافت خلع كند. عثمان مى گفت: لباسى را كه خدا بر من پوشانده از خود دور نمى كنم. مردم هم كار بر او سخت گرفته بودن و كار كم كم بالا گرفت تا روز هيجدهم كه او را بقتل رسانيدند.

در اين روز، سنه 212، بنابر مشهور بين علما، ولادت با سعادت حضرت على هادى عليه‌السلام واقع شده در قريه (صريا) كه در حوالى مدينه طيبه است.

در اين روز، سنه 242، (يحيى بن اكثم قاضى ) در (ربذه ) وفات كرد و او از ندماء مجلس (مأمون ) بود و از پيش در بصره قضاوت داشت و او بعمل قوم لوط، معروف بود و چون اولادهاى مردم بصره را فاسد كرد، اهل بصره بتنگ آمدند و بمأمون شكايتها از او پيغام كردند. (ماءمون ) او را از قضاوت آنجا عزل كرد.

گويند روزى (مأمون ) از (يحيى ) پرسيد كه اين شعر از كيست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( قاض يرى الحدفى الزناء و لا |  | يرى على من يلوط من باس )) |

(يحيى ) گفت: از (ابن ابى نعيم ) است و هم از اشعار او است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ما احسب الجور ينقضى و على |  | الامه وال من آل عباس )) |

مأمون از خجلت ساعتى سر بزير افكند و فرمان داد تا (ابن ابى نعيم ) را نفى بلد كردند.

روز: 17

در اين روز، سنه 303، (سيف الدوله حمدانى ) متولد شد. در سنه 488 (محمد بن ابى نصر اندلسى ) معروف به (حميدى ) صاحب كتاب (الجمع بين الصحيحة )

در بغداد وفات كرد و نيز وفات كرد در اين روز، (ابن وردى شافعى ) و (احمد بن محمد) معروف به (شمنى ) شارح مغنى و استاد سيوطى.

شب: 18

شب عيد غدير و شب با شرافتى است و (سيد) در (اقبال ) دوازده ركعت نماز، بيك سلام بكيفيتى مخصوص براى اين شب با دعائى نقل كرده است.

روز: 18

روز عيد غدير و عيد آل محمد(ص ) و عظيمترين اعياد است.

مخلص روايات غدير آنستكه چون رسولخدا(ص ) از سفر حجة الوداع مراجعت فرمود، در نزديكى حجفه بخم غدير كه جبرئيل نازل شد بتاءكيد تمام كه يا ايها الرسول! تبليغ كن آنچه بتو نازل شده از جانب پروردگار تو، در باب على و اگر نرسانيدى پس تبليغ نكردى رسالت او را، و خدا حفظ خواهد كرد ترا از مردم.

جبرئيل در اين باب، چند دفعه در مواقف متعدده نازل شده بود و لكن چون آيه عصمت و حفظ نياورده بود، رسولخدا(ص ) منتظر آن بود، تا در اين جا آيه تبليغ و عصمت را بتأكيد شديد آورد.

پس آنجناب بحكم الهى، در خم غدير، توقف فرمود و فرمان كرد كه تمامى اصحاب چه آنهائى كه جلوتر بجانب منزل رفته اند چه آنهائى كه در عقب مى آيند، در آنجا جمع شوند و آن موضعى بوده كه قابل نزول و توقف نبوده و چون چاشت و قريب بزوال بود، هوا نيز در نهايت گرما بوده، بنحويكه مردم استقلال بدواب مى نمودند و بعضى از شدت حرارت زمين، نصف رداى خود را بر سر نصف ديگر آنرا در زير پا، فرش ميكردند.

آن موضع را كه مشتمل بر اشواك و خس و خاشاك بود، صاف كردند و منبرى از جهاز شتر يا كجاوه ها يا از احجار، ترتيب دادند و صحابه در اين وقت حاضر بودند، موافق بعضى از كتب صد و بيست هزار نفر بودند. پس آنجناب بر منبر صعود فرمود و خطبه طويله بليغه انشاء فرمود. پس اميرالمؤمنين (عليه‌السلام ) را بلند كرد بحدى كه بياض زير بغل اقدسش ‍ نمايان گرديد و مردم همه، آنجناب را ديدند و فرمود:

(( من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. ))

پس امر بتمسك ثقلين نمود و آنچه را كه بايد در اين مقام بفرمايد، فرمود.

و آيه اليوم اكملت لكم دينكم نازل شد و اين آيه شريفه از آياتى است كه نزول آن مكرر شده.

پس (حسان بن ثابت ) و بعضى ديگر در اين باب اشعارى گفتند و از جمله اشعار (حسان ) اين يك بيت است كه در محضر آن جمع از صحابه خوانده و رسولخدا(ص ) كلمه: (( لازلت يا حسان مويدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانك )) در حق او فرمود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( فقال له قم يا على فاننى |  | رضيتك من بعدى اماما و هاديا )) |

پس موافق نقل بعضى، خيمه براى امير المؤ منين صلوات الله عليه بر سر پا كردند و مردمان بجهت بيعت با او حاضر شدند و اول كسى كه آنجناب را بحصول مرتبت مولائيت تهنيت نمود، خليفه ثانى بود كه گفت:

(( بخ بخ هنيالك يابن ابى طالب اصحبت مولاى و مولى كل مؤ من و مؤ منه. ))

بروايت (دارقطنى ) و (عاصمى ) خليفه اول نيز شريك ثانى گرديد در اداى تهنيت.

حديث غدير از احاديث متواتره بين الفريقين است و هيچ حديثى به مرتبه آن نمى رسد و از (ابوالمعانى جوينى ) منقولستكه، تعجب ميكرد و مى گفت در بغداد در دست صحافى، كتابى ديدم كه در آخر آن نوشته: اين جلد بيست و هشتم از طريق حديث: (( من كنت مولاه فعلى مولاه )) است و بعد از اين، جلد بيست و نهم بيايد.

سيد اجل حامى الملة و سيف الامة (مير حامد حسين هندى ) رضوان الله عليه، دو مجلد كبير از (عبقات الانوار) را در اين حديث شريف نوشته و من آن دو مجلد را مختصر كردم و ناميدم به (( فيض القدير فيما يتعلق بحديث الغدير. ))

بالجمله، اعمال اين روز مبارك، چند چيز است:

1. روزه است كه كفاره شصت سال گناه است.

2. غسل است.

3. زيارت حضرت امير المؤ منين (عليه‌السلام ) است و سزاوار است كه انسان هر كجا باشد سعى كند كه خود را بقبر مطهر آنحضرت برساند و از براى آنجناب در اين روز، سه زيارت مخصوصه نقل شده كه يكى از آنها زيارت معروفه (امين الله ) است كه از نزديك و دور خوانده مى شود و آن از زيارات جامعه مطلقه است.

4. بخواند تعويذى را كه (سيد) در (اقبال ) از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است.

5. دو ركعت نماز كند و بسجده رود و صد مرتبه شكر خدا كند، پس سر از سجده بردارد و بخواند: (( اللهم انى اسئلك بان لك الحمد الخ. )) و اگر اين دو ركعت نماز را نزديك بزوال بكند و در ركعت اول (قدر) و در دوم (توحيد) بخواند بهتر است.

6. دو ركعت نماز كند، پيش از زوال به نيم ساعت. در هر ركعت (حمد) يك مرتبه و (توحيد) و (انا انزلناه ) و (آية الكرسى ) (44) را هر يك ده مرتبه بخواند كه مقابل صد هزار حج و صد هزار عمره و باعث قضاء حوائج است و بهتر آنكه بعد از نماز ايندعا را بخواند:

ربنا اننا سمعنا مناديا الخ.

7. بخواند دعاى (ندبه ) را.

8. بخواند دعاى (( اللهم انى اسئلك بحق محمد نبيك و على وليك الخ. )) كه (شيخ مفيد) روايت كرده و اگر بتواند بخواند دعاهاى مبسوطه را كه (سيد) در (اقبال ) نقل كرده است.

9. آنكه چون مؤ منى را ملاقات كند اين تهنيت را بگويد:

(( الحمدلله الذى جعلنا من المتمسكين بولايه امير المؤ منين و الائمه عليهم‌السلام. ))

و نيز بخواند:

(( الحمدلله الذى اكرمنا بهذا اليوم و جعلنا من الموفين بعهده الذى عهده الينا و ميثاقه الذى و اثقنا به من ولايه و لاة امره و القوام بقسطه و لم يجعلنا من الجاحدين و المكذبين بيوم الدين. ))

بدانكه در اين روز شريف از براى پوشيدن جامه هاى نيكو و زينت كردن و شادى كردن و شاد نمودن شيعيان امير المؤ منين عليه‌السلام و عفو از تقصيرات ايشان و توسعه بر عيال و اطعام مؤ منان و افطار دادن روزه داران و مصافحه با مؤ منين و رفتن بزيارت ايشان و تبسم كردن بر رويشان و شكر الهى بجاى آوردن بجهت نعمت بزرگ ولايت و بسيار فرستادن صلوات و اكثار در عبادات و طاعات از براى هر يك فضيلتى عظيم است و يكدرهم كه در اين روز، كسى ببرادر مؤمن خود بدهد، برابر است با هزار درهم در غير اين روز و طعام دادن بمؤ منى در اين روز مثل طعام دادن بجميع پيغمبران و صديقان است و اين روز، روز قبولى اعمال شيعيان و روز برطرف شدن غمهاى ايشان است.

اين روز، روزى است كه حضرت موسى (عليه‌السلام ) بر ساحران غلبه كرده و خداوند آتش را بر حضرت ابراهيم (عليه‌السلام ) سرد و سلامت كرده و حضرت موسى (عليه‌السلام )، يوشع بن - نون را وصى خود گردانيد و حضرت عيسى (عليه‌السلام )، شمعون الصفا را وصى خود قرار داده و حضرت سليمان (عليه‌السلام ) رعيت خود را بر استخلاف (آصف بن برخيا) اشهاد كرده و رسول خدا(عليه‌السلام ) ما بين اصحاب برادرى افكند.

در اين روز، بيعت كردند مردم با اميرالمؤ منين عليه‌السلام بر خلافت، بعد از (عثمان ) چه آنكه در اين روز، سنه 35، اصحاب بخانه (عثمان ) ريختند و خونش بريختند و جنازه او تا سه روز، غير مدفون ماند و كسى جرئت دفن نداشت. تا بعد از سه روز جسد او را بر تخته پاره اى نهادند، چنانچه پايش آويزان بود و سرش بتخته مى خورد. خواستند او را بقبرستان برند، مصريان بر سر راه شدند و سنگ همى افكندند تا كسى او را بگورستان مسلمانان نبرد. لاجرم او را در (حش كوكب ) كه نزديك مقبره جهودان بود، دفن كردند. چون معاويه فرمانروا گشت، حكم داد تا مسلمانان مردگان خود را در بقيع از آنسوى كه (عثمان ) دفن بود بخاك سپردند تا مدفن او بگورستان بقيع اتصال يافت.

در اين روز، سنه 672، وفات يافت سلطان المحققين و برهان الموحدين حجه الفرقه الناجيه الخواجه نصير الملة و الحق و الدين (محمد بن محمد بن الحسن الطوسى ) اصلش از بلوك (جهرود) از موضعى كه او را (وشاره ) گويند از دهات (قم ) است. چون مولد شريفش در (طوس ) واقع شده لهذا به (محقق طوسى ) معروف گشته. مدفنش در بقعه كاظميه (عليه‌السلام ) در سمت سر، در آن موضعى است كه (ناصر عباسى ) براى خود تهيه كرده بود و قسمت او نشد بلكه در (رصافه ) دفن شد و از غرائب اتفاق، روز تهيه و حفر آن قبر با روز ولادت (محقق طوسى ) يكى بوده.

گويند: در وقت وفات بآنجناب گفتند كه جنازه ات را به نجف حمل كنيم. فرمود: من خجالت مى كشم از (امام موسى ) (عليه‌السلام ) كه چنين وصيت كنم.

(فاضل اشكورى ) در (محبوب القلوب ) مقدارى از حال آنجناب را نوشته است و اين مختصر را گنجايش نقل نيست.

در اين روز، مقتداى شيعه شيخ اجل اعلم (على بن عبدالمعالى كركى ) معروف به (محقق ثانى ) صاحب جامع المقاصد و نفحات اللاهوت، وفات يافت و جلالت شاءنش زياده از آنستكه ذكر شود. تاريخ وفاتش: مقتداى شيعة 940.

در اين روز،، سنه 1144، وفات كرد عالم ربانى المولى (محمد بن عبدالفتاح تنكابنى مازندرانى ) مشهور بسراب تلميذ صاحب ذخيره محقق خراسانى در اصول دين تاءليفاتى دارد. صاحب (روضات ) حكايت عجيبى از او با شخصى جنى در سفر زيارت ائمه عليهم‌السلام نقل كرده، مقام نقلش نيست.

پاورقى ها:

35- اين كلمه مشعر است بر آنكه آنحضرت از معاشرت مامون در كمال اذيت و صدمه بوده كه مرگ خود را فرج و گشايش خود تعبير فرموده چنانكه پدرش حضرت امام رضا(عليه‌السلام ) در زمان ولايتعهد نيز چنين بوده. در هر جمعه كه از مسجد جامع مراجعت مى فرموده بهمان حاليكه عرق دار و غبار آلوده بوده دستها را بدرگاه الهى بلند مى كرد و مى گفت الهى اگر فرج و گشايش امر من در مرگ من است پس همين ساعت در مرگ من تعجيل فرما و پيوسته در غم و كرب بود تا از دنيا رحلت فرمود - صلوات الله عليه -. (منه عفى عنه )

36- تمام آيه شريفه اين است:

(( وواعدنا موسى ثقلين ليلة و اتممتاها بعشرفتم ميقات ربه اربعين ليلة و قال موسى لاخيه هرون اخلفنى فى قومى و اصلح و لا تتبع سبيل المفسدين )).

(منه ره )

37- تهليلات مباركه: (( لااله الاالله عدد الليالى و الدهور لا اله الا الله عدد امواج البحور لااله الا الله و رحمته خير ممايجمعون لا اله الا الله عدد الشوك و الشجر لا اله الا الله عدد الشعر و الو بر الا الله عدد الحجر و المدر لا اله الا الله عدد لمح العيون لا اله الاالله فى الليل اذاعسس و الصبح اذا تنفس لا اله الا الله عدد الرياح فى البرارى و الصخور لا اله الا الله من اليوم الى يوم ينفع فى الصور )) (منه )

38- بقولى روز سوم نازل شد (منه )

39- در كامل بهائى است كه مسلم چون شب را در خانه طوعه بماند صبح چون شيهه اسبان شيند دعا مى خواند. دعا را بتعجيل بآخر رسانيد و سلاح بپوشيد و با طوعه گفت كه آنچه بر تو بود اى طوعه از نيكى كردى و از شفاعت رسول (ص ) نصيب يافتى من دوش در خواب بودم عمم امير المؤ منين (ع ) را ديدم مرا گفت فردا پيش من خواهى بود لشكر بر در خانه رسيد ترسيد كه آتش در خانه زنند از خانه بيرون رفت و چهل و دو مرد از آن ملاعيپنان بكشت الخ (منه عفى عنه ) 40- (هانى بن عروه ) از قبيله مذحج است و در جنگ جمل ملازم ركاب امير المؤ منين (عليه‌السلام) بوده و رجز مالك حرب حثها جمالها از او است (منه )

41- و هم از مصنفات زمخشرى است (نصايح كبار) و (نصايح صغار) كه هر دو در زهد و موعظه است و در كتاب نصايح كبار كه پنجاه مقامه است در آخر مقامه اى كه در خمول است چند شعر گفته و خود را مخاطب بآن ساخته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اطلب اباالقاسم الخمول ودع |  | غيرك يطلب اساميا و كنى |
| شبه ببعض الاموات نفسك لا |  | تبرزه ان كنت عاقلا فطنا |
| ادفنه فى البيت قبل ميتته |  | و اجعل له من خموله كفنا |
| علك تطفى ما انت موقده |  | اذانت فى الجهل تخلع الرسنا )) |

و هم از اشعار او است كه در مرثيه شيخ خود ابو مضرمنصور گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و قائله ماهذه الدرر التى |  | تساقط ن عينيك سمطين سمطين |
| فقلت هو الدر الذى كان قدحشى |  | ابو مضر اذنى تساقط من عينى )) |

و در حق زمخشرى امير مكه گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (جميع قرى الدنياسوى القريه التى |  | تبواءها دارا فداء زمخشر |
| واحر بان تزهى زمخشر بامرى |  | اذا عدفى اسدالشرى زمخ الشرى) |

(منه عفى عنه )

42- آن حكايت چنانچه علامه ره در اجازه بنى زهره نوشته چنين است كه فرموده در ايام هلاكوخان، خواجه نصيرالدين طوسى وزير او بود. هلاكو او را فرستاد بعراق، خواجه بحله تشريف آورد. فقهاء حله در محضرش جمع شدند. جناب خواجه از شيخ فقيه نجم الدين ابوالقاسم محقق، پرسيد كه اعلم اين جماعت كدام است. فرمود: همگى فضلاء و علماء مى باشند اگر يكى مبرز، در فنى باشد ديگرى مبرز، در فن ديگر است. گفت اعلم ايشان به اصولين كدام است. محقق اشاره فرمود بپدرم، (سديدالدين يوسف بن مطهر) و بسوى فقيه (مفيدالدين محمد بن جهم ) و فرمود اين دو نفر اعلم اين جماعتند بعلم كلام و اصول. (شيخ يحيى بن سعيد) مكدر شد و نوشت بعمش ‍ (ابوالقاسم محقق ) اشعارى را و در آن درج كرد كه چگونه شد ابن المطهر و ابن الجهم را ذكر نمودى و مرا ذكر نكردى. محقق در جواب او عذر خواهى فرمود و نوشت كه شايد خواجه از شما مسئله اى در علم اصولين مى پرسيد و شما توقف مى كرديد در جواب و اين باعث خجالت من مى گشت. رضوان الله عليهم اجمعين. (منه عفى عنه )

43- صاحب كشف الغمه از كمال الدين بن طلحه نقل كرده در سنه 153 ولكن مشهور، روز يازدهم ذى القعده است. (منه )

شب: 19

بقول (كفعمى ) و (محدث فيض ) شب عروسى حضرت زهرا عليهما‌السلام است و مختار حقير، شب بيست و يكم محرم الحرام است.

روز: 21

بقولى روز مباهله است و در شب اين روز، سنه 654 (ابوالمظفر يوسف بن فزاغلى ) واعظ مشهور حنفى صاحب تذكره و مرآت الزمان و تفسير القرآن در دمشق وفات كرد.(45)

روز: 23

در اين روز، سنه 233، محدث معروف (يحيى بن معين ) وفات يافت. و معين بفتح ميم، پدر يحيى، خراج رى بر دست او بوده. چون وفات كرد، هزار هزار و پنجاه هزار درهم به (يحيى ) ارث رسيد. (يحيى ) آن اموال را صرف حديث كرد و نظير او در اصحاب ما (محمد بن مسعود عياشى ) است كه تمام تركه پدرش را كه سيصد هزار دينار زر سرخ باشد انفاق بر علم و حديث كرد و خانه اش مثل مسجد، از محدثين مملو بود، يكى كتاب، نسخه مى كرد و ديگرى مقابله مى نمود و ديگرى قرائت مى كرد و يكى ديگر تعليقه مى نوشت و هكذا و زياده از دويست تصنيف كرده از تلاميذ او است (شيخ ابو عمرو كشى ) صاحب رجال معروف كه (شيخ ) آنرا تلخيص فرموده است.

روز: 24

بنابر اشهر، روزيست است كه مباهله كرد و رسول خدا(ص ) بانصارى (نجران ) و پيش از آنكه خواست مباهله كند، عبا بر دوش مبارك گرفت و حضرت امير المؤ منين (عليه‌السلام ) و فاطمه و حسن و حسين عليهم‌السلام را داخل در زير عبا نمود و گفت پروردگارا! هر پيغمبرى را، اهل بيتى بوده است كه مخصوصترين خلق خدا بوده اند باو، خداوندا اينها اهل بيت منند. پس، از ايشان برطرف كن شك و گناه را و پاك كن ايشان را پاك كردنى.

پس جبرئيل نازل شد و آيه تطهير در شاءن ايشان آورد. پس حضرت رسول (ص ) اين چهار بزرگوار را بيرون برد از براى مباهله. چون نگاه نصارى بر ايشان افتاد و حقيقت آنحضرت و آثار نزول عذاب مشاهده كردند، جرئت مباهله ننمودند و استدعاى مصالحه و قبول جزيت نمودند.

در اين روز، حضرت امير المؤ منين عليه‌السلام، در ركوع، انگشتر خود را بسائل داد(46) و آيه: انما وليكم الله، در شانش نازل شد.

بالجمله، اين روز بسيار شريفى است و در آن چند عمل وارد است:

1. غسل.

2. روزه.

3. دو ركعت نماز و آن مثل نماز روز غدير است در وقت و كيفيت و ثواب.

4. خواندن دعاى مباهله كه شبيه بدعاهاى سحرهاى ماه رمضان است.

5. دو ركعت نماز كند با آداب و شرايط و بعد از نماز، هفتاد مرتبه استغفار كند. پس اشاره كند بموضع سجود خود و بخواند:

الحمدلله رب العالمين الخ،

و شايسته است در اين روز، تصدق بر فقرآء بجهت تاءسى بمولاى خود، امير المؤ منين عليه‌السلام و زيارت كردن آنحضرت و انسب خواندن زيارت جامعه است.

در اين روز، سنه 232، (واثق الله ) خليفه نهم عباسى، پسر (معتصم ) بعلت استقاء در (سر من راى ) وفات كرد. پس از فوت او، جامه اى بر روى او كشيدند و مردم مشغول شدند به بيعت كردن با برادرش (متوكل ) و از جنازه (واثق ) غفلت نمودند. از بستان خانه، چند موشى بيرون آمد و چشمان (واثق ) را از كاسه بيرون آوردند و كسى نفهميد تا گاهيكه او را غسل دادند.

و نيز در اين روز، سنه 511، وفات كرد در اصفهان، (محمد بن ملكشاه بن الب ارسلان سلجوقى ).

روز: 25

روز شريفى است و روزيستكه (هل اتى ) در حق اهل بيت عليهم‌السلام نازل شده بجهت آنكه سه روز، روزه گرفتند و افطار خود را در هر سه شب به مسكين و يتيم و اسير دادند و بآب خالص، افطار نمودند.

شايسته است كه شيعيان اهل بيت در اين ايام، تأسى بموالى خود نمايند در تصدق بر مساكين و ايتام و سعى در اطعام ايشان و روزه بدارند و چون بعض علما، اين روز را، روز مباهله مى دانند، زيارت جامعه و دعاى مباهله را در اين روز خواندن، مناسب است.

روز: 26

در اين روز، سنه 23، (ابو لولو)، (عمر) را زخم زد و اين بسبب آن بود كه گويند:

او غلام (مغيره ) بود و (مغيره ) ضريبه بر او بسته بود كه هر ماه صد درهم باو بدهد. (ابو لولو) نزد (عمر) از (مغيره ) شكايت كرد و درخواست كرد كه عمر شفاعتى در تخفيف ضريبه او كند.

(عمر) گفت صنعت تو چيست؟. گفت: درودگرم و نقاشم و آهنگرم و آسياى بادى را نيكوتر، توانم ساخت. (عمر) گفت: بايد اين همه صنعت كه تو دارى اين قرار داد بر تو زياد نيست. پس از او خواست كه آسياى بادى براى او بسازد.

(ابو لولو) گفت: از براى تو آسيائى بسازم كه آوازه آن گوش تا گوش جهان را فرو گيرد. اين بگفت و برفت.

عمر گفت: كه اين غلام مرا تهديد بقتل كرد و سينه او را از كينه خويش آكنده يافتم. پس روزى چند نگذشت كه (ابو لولو) تصميم قتل عمر كرد و خنجر را كه دو سر داشت و دسته اش در ميان بود، با خود برداشت و چيزى بر سر پيچيده كه كمتر شناخته شود و صبح زود بمسجد آمد، در صف اول از براى نماز بامداد بايستاد. و بقولى در سر راه (عمر) در كمين نشست، تا (عمر) رسيد. خود را باو رسانيد و او را از چپ و راست، شش ضربت زد و بازو و شكم و از آن زخمها، زخمى گران بزير ناف آمد و (عمر) از پاى در آمد.

(ابو لولو) فرار كرد. مردم از قفاى او بتاختند و بانگ بگيريد بگيريد در دادند. هر كس باو نزديك مى شد، (ابو لولو) روى بر مى تافت و او را خنجرى مى زد تا سيزده كس را خنجر زد، كه شش تن از ايشان بمردند و از اينجا حديث ذوشجون مى شود كه آخر الامر مأخوذ و بدست خود، مقتول شد يا آنكه فرار كرد از راه و بيراه، خود را بكاشان رسانيد و ببود تا بمرد.

كلمات فريقين در اين مقام مختلف است و در بيرون دروازه كاشان قبرى را باو نسبت دهند و او را (بابا شجاع الدين ) گويند و (ميرزا مخدوم شريفى ) در (نواقض الروافض ) قضيه اى از عادت اهل كاشان در اين مقام ذكر كرده كه ذكرش در اينجا مناسب نيست.

(عمر) را پس از زخمى شدن، بخانه بردند و طبيب حاضر كردند. طبيب هر چه باو خورانيد از شربت (47) و شير، بعينه بدون تغيير از همان زخم بيرون آمد.

لاجرم طبيب گفت اين زخم بهبودى ندارد. وصيت خود بكن. (عمر) تصديق او كرد و سخت بگريست.

آنگاه پسرش، (عبدالله ) را گفت كه مردم را بخواند تا در آيند. چون اصحاب در آمدند، در امر خلافت گفتگو كرد. پس امر خلافت را در ميان شش نفر بشورى افكند و ايشان: امير المؤ منين (عليه‌السلام )، عثمان، طلحه، زبير، سعد، و عبدالرحمن بن عوف بودند.

پس (ابو طلحه انصارى ) را بخواند و گفت: از پس آنكه مرا بخاك سپردند، پنجاه مرد از انصار، انتخاب كن تا با شمشيرهاى كشيده حاضر باشند و اين شش تن را در سراى (عائشه ) بازدار و سه روز مهلت گذار تا مشورت كنند و يكتن را بخلافت بردارند. اگر پنج تن در امرى متفق شدند و يك نفر مخالفت كرد، سر او را از گردن دور كن. اگر چهار كس در كارى همدست شدند و دو تن بر خلاف شد، آندو تن را بكش. اگر سه تن براهى رفت و سه تن طريق ديگر گرفت آن سه تن كه (عبدالرحمن بن عوف ) در آن است بر صواب باشند، طرف ديگر را گردن بزن. اگر سه روز بنهايت شد و هنوز ايشان در امرى اتفاق نكردند، هر شش تن را گردن بزن و بگذار مسلمين را تا از براى خود، اختيار كنند.

پس به نزد (عائشه ) فرستاد و خواستار شد كه اذن بدهد در رواق رسول خدا(ص ) بخاك رود. (عائشه ) قبول كرد. (عمر) وصاياى خود را كرد و در اواخر ماه، وفات نمود.

امير المؤ منين عليه‌السلام در خطبه شقشقيه كه بعضى دردهاى دل خود را اظهار فرموده از جمله از شوراى عمر درد دل كرده در قول خود كه فيالله و للشورى الخ. روز: 27

در اين روز، سنه 132، (مروان بن محمد بن مروان بن الحكم ) بقتل رسيد و دولت آل مروان منقرض شد و اين (مروان ) كه آخر خلفاى (مروانيه ) است ملقب به (حمار) است و سبب اين لقب را مختلف گفته اند و در (اخبار الدول ) است كه (مروان ) ملقب به (حمار) بود بجهت كثرت صبر او بر شدائد و مكاره حروب و هيچگاه از جنگ روى بر نمى تافت و از اين باب است مثلى كه مى گويند: (( فلان اصبر من حمار فى الحروب. ))

در اين واقعه (عبدالحميد) كاتب مروان نيز بقتل رسيد و (عبدالحميد) همان است كه در كتابت و ادبيت مهارتى تمام داشته و در بلاغت باو، مثل مى زنند.

(( حتى قيل فتحت الرسائل بعبد الحميد و ختمت بابن العميد(48) و من كلامه لمن كان خطه رديا اطل جلفة قلمك و اسمنها و حرف قطك و ايمنها ففعل فجاد خطه. ))

در اين روز، سنه 212، بروايت شيخين ولادت با سعادت حضرت ابى الحسن هادى (عليه‌السلام ) واقع شده و امروز، روز سرور و روزه و نماز و شكر و صدقات است.

روز: 28

در اين روز، سنه 63، واقعه (حره ) اتفاق افتاد و مجمل آن واقعه آن است كه چون اهل (مدينه ) بر شنائع اعمال (يزيد بن معاويه ) اطلاع يافتند، عامل او را با (مروان بن الحكم ) و ساير امويين از (مدينه ) بيرون كردند و بيعت (يزيد) را از خود خلع نمودند و با (عبدالله بن حنظله ) غسيل الملائكه، بيعت كردند.

اين خبر چون به (يزيد) رسيد، (مسلم بن عقبه ) را كه از او بمجرم و مسرف نيز تعبير كنند، با لشكرى فراوان از شام بمدينه فرستاد. چون لشكر (يزيد) به سنگستان مدينه كه معروف به (حره ) واقم است رسيدند، اهل مدينه بدفع ايشان بيرون شدند. اهل شام شمشير در ميان ايشان كشيدند و جماعت بسيارى از اهل مدينه را بكشتند و حربى عظيم فيما بين واقع شد. اهل مدينه ديدند تاب مقاومت آن لشكر را ندارند، بمدينه گريختند و پناه به روضه رسول (ص ) بردند.

لشكر شام، مردم مدينه را تعاقب كردند و اصلا از خدا و رسول شرم نكردند با اسبان خود داخل روضه منوره شدند و پيوسته از مردم كشتند تا روضه و مسجد پر از خون شد و تا قبر مطهر نبوى (ص ) خون رسيد.

(مدائنى ) از (زهرى ) روايت كرده كه هفتصد نفر از وجوه ناس از قريش و انصار و مهاجر و موالى كشته شد و از ساير مردمان غير معروف از مرد و زن و حر و عبد، عدد مقتولين ده هزار تن بشمار رفت.

(مسرف ) پس از فراغ از حرب، اموال و زنان اهل مدينه را تا سه روز بر لشكر خويش مباح داشت. لشكر شام كه اصلا دين نداشته و بحكم: الناس على دين ملوكهم آئينى جر آئين (يزيد) نميدانستند، دست تعدى بر اعراض و اموال مسلمانان گشودند و فسق و فساد و زنا را مباح ساختند بحديكه نقل شده كه در مسجد نبوى، زنا كردند و بعد از واقعه (حره ) هزار زن بى شوهر، فرزند زنا متولد كرد كه اولاد ايشان را اولاد الحره ناميدند.

پس از اين قتل و غارت و زناها، از مردم اقرا گرفت بعبوديت (يزيد) و اين واقعه معروف است و شيعه و سنى آنرا ذكر كرده اند.

در اين روز، سنه 285، (محمد بن يزيد) معروف به (مبرد) عالم لغوى نحوى بصرى وفات كرد و نيز در سنه 334، (جعفر بن يونس خراسانى بغدادى ) معروف به (شبلى ) در بغداد وفات كرد و (شبلى ) از جمله ارباب طريقت و عرفان است و (جنيد) و (حلاج ) را مصاحبت كرده و قضاياى او بسيار است.

روز: 29

در اين روز، سنه 23، (عمر بن خطاب ) وفات كرد. (صهيب رومى ) بروى نماز گذاشت و نعش او را در جنب (ابوبكر) بخاك سپردند و قبر او را چنان حفر كردند كه سر او با كتف (ابوبكر) محاذى و برابر واقع شد. مدت خلافتش ده سال و شش ماه و كسرى بوده.

شيخ بهائى فرموده كه در اين روز، سنه 252، (مستعين بالله ) عباسى هلاك شده و حقير قول (مسعودى ) را اختيار كردم و قتل او را در ششم شوال نگاشتم و نزد اهل دانش مسلم است كه در امثال اين مقام كلام (مسعودى ) و امثال او از مورخين معتمدين بر عقيدت فقيه، مقدم است.

روز: 30

آخر سال عرب است. بروايت (سيد) دو ركعت نماز وارد است در هر ركعت (حمد) يكمرتبه و (توحيد) و (آية الكرسى ) هر يك ده مرتبه و بعد از سلام بخواند:

(( اللهم ماعملت فى هذه السنه من عمل نهتينى عنه و لم ترضه و نسيته و لم تنسته و دعوتنى الى التوبه بعد اجترائى عليك اللهم فانى استغفرك منه فاغفرلى و ماعملت من عمل يقربنى اليك فاقبله منى و لا تقطع رجائى منك يا كريم. ))

(شيخ كفعمى ) اين نماز را باين نحو روايت كرده كه در ركعت اول بعد از (حمد) ده مرتبه (توحيد) و در دوم بعد از (حمد) ده مرتبه (آية الكرسى ) بخواند و بعد از نماز همان دعا را بخواند.

در اين روز، سنه 206، (نضر بن شميل ) نحوى بصرى در (مرو) وفات كرد و او از اصحاب (خليل بن احمد) و صاحب فنونى از علم است. گويند در (بصره ) امر معيشت بر او تنگ شد به عزم مسافرت بخراسان حركت كرد، قريب سى هزار نفر از اهل علم بصره مشايعت او كردند.

(نضر) چون به (مربد) رسيد گفت: اى اهل بصره! دشوار است بر من مفارقت شماها و بخدا قسم اگر روزى يك كيله باقلا ميافتم از شماها مفارقت نمى كردم. در ميان آن همه جماعت كسى پيدا نشد كه اين مقدار را متحمل شود. لاجرم بخراسان رفت و در (مرو) مقيم شد. روزى در مجلس (ماءمون ) يك كلمه تعليم او كرد، پنجاه هزار درهم از ماءمون و سى هزار درهم از (فضل بن سهل ) باو رسيد و آن كلمه اين بود كه ماءمون حديثى مسند خواند از رسولخدا(ص ) كه فرمود:

(( اذا تزوج الرجل المراءة لدينها و جمالها كان فيها سداد من عوز. ))

و سداد را بفتح خواند و (نضر) بكسر خواند و گفت بفتح، لحن و غلط است. ماءمون گفت: مرا نسبت بلحن مى دهى. گفت شما قرائت كرديد بهمان نحو كه (هيثم ) راوى براى شما روايت كرده و او مردى لحان بوده.

(( قال فما الفرق بينهما قال السداد بالفتح القصد فى الدين و السبيل و السداد بالكسر البلغه و كل ما سددت به شيئا فهو سداد ثم تمثل ببيت العرجى اضاعونى واى فتى اضاعوا ليوم كريهه و سداد ثغر. ))

اين قضيه را (حريرى ) در (درة الغواص ) مفصلا ذكر كرده است.

در اين روز، سنه 338، (احمد بن محمد مصرى ) معروف به (ابن النحاس ) نحوى وفات كرد.

و نيز در سنه 606، (ابن اثير) صاحب جامع الاصول در موصل وفات كرد. (ابن اثير) بر چند نفر اطلاق ميشود: يكى، همين شخص كه مبارك بن محمد بن محمد بن عبدالكريم صاحب نهايه و انصاف فى الجمع بين الكشف و الكشاف و جامع الاصول است. و جامع الاصول، كتابى است كه جميع احاديث صحاح ست كه عبارت است از صحيح بخارى و مسلم و مؤ طا مالك و سنن نسائى و جامع ترمذى و سنن ابى داود سجستانى در آن جمع است و ديگر برادرش (على ) صاحب كتاب كامل التواريخ و اسدالغابه فى معرفة الصحابه است كه در سنه 630 وفات كرد و ديگر برادرش (ضياءالدين نصرالله ) است كه در سنه 637، در بغداد وفات كرد.

## باب پنجم: وقايع و اعمال ماه محرم

بدانكه چون درهم اين ماه، جناب سيد الشهداء عليه‌السلام بمرتبه شهادت فايز گرديده و در اكثر اين دهه، آنجناب و اهل بيتش محزون و غمگين بوده اند و اخبار موحشه بايشان مى رسيده، بايد شيعيان از وقت رويت هلال، محزون و غمگين شوند و به لوازم تغريب آنحضرت قيام نمايند.

در روايت معروفه (رضويه ) است كه فرمود: پدرم امام موسى (عليه‌السلام ) چون ماه محرم داخل ميشد كسى آن حضرت را خندان نمى ديد و اندوه و حزن پيوسته بر او غالب مى شد تا عاشر محرم و چون روز عاشوراء مى شد آنروز، روز مصيبت و حزن و گريه او بود و مى فرمود: امروز، روزيستكه حسين عليه‌السلام شهيد شده است.

شب: 1

در آن چند نماز وارد است:

1. صد ركعت نماز به (حمد) و (توحيد).

2. دو ركعت نماز، در ركعت اول (حمد) و (انعام ) و در دوم (حمد) و (يس ).

3. نماز وارده از رسولخدا(ص ) كه فرمود: هر كه در اين شب دو ركعت نماز كند به (حمد) و يازده (توحيد) و صبحش را كه اول سال است روزه بدارد مثل كسى است كه تمام سال را مداومت بخير كرده و در آن سال محفوظ باشد و اگر بميرد، ببهشت برود.

(سيد) براى هلال اين ماه دعاهاى مبسوطى در (اقبال ) ذكر كرده است.

روز: 1

بدانكه اول محرم، اول سال است و در آن دو عمل است:

1. روزه، روايت شده كه (ريان بن شبيب ) دائى (معتصم عباسى ) در مثل چنين روز، بر حضرت رضا عليه‌السلام وارد شد. آن جناب فرمود: اى پسر شبيب! اين روز، روزه هستى؟ عرض كرد: خير. فرمود: امروز روزيستكه حق تعالى دعاى (حضرت زكريا) را در آن مستجاب فرموده، پس هر كه در اينروز، روزه بدارد و خدا را بخواند، خداوند دعاى او را مستجاب كند، چنانچه دعاى (زكريا) را مستجاب فرموده، الخ.

2. دو ركعت نماز، كه از رسولخدا (ص ) روايت شده و بعد از فراغ دست به دعا بر دارد و سه دفعه بخواند دعاى (( اللهم انت الاله القديم الخ. ))

(شيخ طوسى ) در (مصباح ) فرموده كه مستحب است روزه دهه اول محرم و لكن روز عاشوراء را امساك نمايد از طعام و شراب تا بعد از عصر، آنوقت بقدر كمى تربت تناول نمايد.

در اين روز، حضرت (ادريس ) پيغمبر، به آسمان بالا برده شده و آن حضرت بعد از وفات (آدم ) به دويست سال، مبعوث برسالت شد. پس مردم را بحق دعوت كرد و با آنكه سلطنت و نبوت براى آنجناب جمع شده بود در مسجد سهله اقامت نمودى و خياطت فرمودى و اول كس است كه بسوزن جامه دوخت و بقلم نگاشتن آموخت و شهرهاى بسيار در جهان، بنيان فرمود و از بناهاى آن جناب است (هرمان ) در غربى مصر و آن دو بناى عظيم است مربع مخروط، مشتمل بر چهار مثلث كه هر ضلعى تا ضلعى چهار صد ذراع مسافت دارد و ارتفاع هر يك بهمين مسافت است و اين بنا را در شش ماه بپايان آورده. گويند بر آن نوشتند:

(( قل لمن ياتى بعد مايهدمها فى ستماة عام و قد بنيتها فى ستته اشهر و الهدم ايسر من البنيان. ))

در اين روز، بفرمايش (شيخ بهائى ) سال چهارم، غزوه (ذات الرقاع ) واقع شده فقير گويد كه مورخين اين غزوه را در جمادى الاولى سال ششم ذكر كرده اند. بهر جهت در اين غزوه، پيغمبر، (ابوذر) را در مدينه گذاشت و با جماعتى كه متجاوز از هفتصد نفر نبودند بجانب (نجد) رفت و در (ذات الرقاع ) فرود آمد. كفار آنجا از هول و ترس بكوهها فرار كردند و از غايت دهشت، بسيارى زنان خود را نتوانستند حركت بدهند، لاجرم مسلمانان زنان ايشان را اسير كردند. چون هنگام نماز رسيد، مسلمانان خواستند نماز بخوانند، از كفار ايمن نبودند كه مبادا، در وقت نماز بر سر ايشان بتازند. اين هنگام نماز خوف نازل شد و ايشان نماز خوف گذاشتند و اين اول نماز خوفى بود كه بجا آورده شد.

(جابر بن عبدالله ) كه در اين سفر همراه بوده، روايت كرده كه زنى كافره از اسيران از ترس بمرد. شوهرش كه چنين فهميد سوگند ياد كرد كه از قفاى پيغمبر مى روم تا يكتن از مردمش را بكشم. هنگام مراجعت پيغمبر در دره اى فرود آمد. دو نفر از مهاجر بخفت و انصار براى حراست بالاى كوه شدند. نخست از اول شب نوبت گذاشتند. مرد مهاجر بخفت و انصارى بنماز ايستاد و آن كافر برسيد و صداى نماز انصارى را شنيد. تيرى بجانب او افكند. انصارى تير را بكشيد و نماز را قطع نكرد. آن كافر تير ديگر انداخت، باز نماز را نشكست در ضربت سوم، نماز را بنهايت برده بود، مهاجرى را بيدار كرد تا از پى كافر شتافت و او را بيافت. پس چون برگشت و زخم سه تير در انصارى ديد، باوى گفت كه چرا در ضربت نخستين مرا بيدار نكردى. گفت: آن وقت سوره اى از قرآن مى خواندم و نخواستم قطع كنم و بخدا سوگند كه اگر نه آن بود كه ماءمور بحراست بودم اگر هزار تير بر من مى آمد، قطع سوره نمى كردم تا جان بدهم.(49)

از براى (جابر) نيز مكالماتى است با رسولخدا(ص ) در اين سفر، هنگاميكه شترش در راه ماند و خوابيده بود، مقام را گنجايش نقل نيست.

اين غزوه را (ذات الرقاع ) گويند از جهت آنكه در آن اراضى، تلهاى بسيار و پستى و بلنديهاى رنگ و رنگ بود، چون جامه مرقع، نه آنكه بعضى اصحاب پاهايشان مجروح شده بود و صلها و رقعه ها بر پاى خود بسته بودند.

و نيز در غره محرم، سنه 20، فتح (مصر) بر دست (عمروعاص ) شد و بعد از آن (اسكندريه (50) عنوه ) مفتوح شد و (عمروعاص ) را اسكندريه پسند خاطر افتاد. شرح فتوحات را به (عمر) نوشت و خواستار شد كه در (اسكندريه ) سكون اختيار كند. (عمر) جواب نوشت كه ما بين من و خود، آب را حاجر نكنيد تا هر گاه بخواهم، بتوانم بر راحله خود سوار شوم و بى مانعى بر شما وارد شوم. پس (عمروعاص ) آهنگ (فسطاط) مصر كرد و اين شهر از اين روى (فسطاط) نام يافت كه (عمروعاص ) هنگام فتح (مصر) در اين موضع فسطاط برافراشته بود و در تحت قبه آن نشيمن داشت. چون آهنگ (اسكندريه ) نمود، بفرمود تا فسطاط را بر كنند و با خود حمل دهند. گفتند: كبوترى بر بالاى آن بچه نهاده است. گفت: حرام است كه آن را بر كنيم و بچگان كبوتر را بهم بزنيم. فسطاط را بگذاشت و طريقه اسكندريه برداشت. در آنوقت كه مراجعت كرد هم بجاى فسطاط آمد و آنجا را نشيمن كرد و لشكريان نيز در گرد آن فسطاط، خانه ها بنا كردند. پس آنجا شهرى شد موسوم به (فسطاط).

جامع اين كتاب (عباس قمى ) گويد كه از اينجا معلوم شود كه جلافت و قساوت و كفر (عمر سعد) و لشكرش ‍ بچه حد و مرتبه بوده كه در كربلا باين مقدار كه (عمروعاص ) كافر، مراعات بچه كبوتران كرد، ايشان مراعات اهلبيت و اطفال سيد الشهداء را نكردند، بلكه آتش بخيمه هاى ايشان زدند و آن مظلومان شكسته دلان را چه صدمه ها كه زدند. چنانچه (حضرت رضا) عليه‌السلام فرموده: (( و اضرمت النيران فى مضاربنا. ))

و چه خوب گفته شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آتش بآشيانه مرغى نمى زنند |  | گيرم كه خيمه، خيمه آل عبا نبود |

و نيز در غره محرم، سنه 81، (محمد بن حنفيه ) فرزند (اميرالمؤ منين عليه‌السلام ) وفات كرد و در بقيع، بخاك رفت و بعضى گفته اند كه از فتنه (ابن زبير) فرار كرد بجانب طائف و در آنجا وفات كرد.

جماعت (كيسانيه ) او را امام ميدانستند و او را مهدى آخر زمان مى خواندند و باعتقاد ايشان آنكه: (محمد) در جبال رضوى كه كوهستانى يمن است، جاى فرموده است و زنده است تا گاهى كه خروج كند. الحمدالله كه اهل آن مذهب، منقرض شدند.

از قوت (محمد) نقل شده كه وقتى زره اى چند بخدمت (اميرالمؤ منين ) آوردند، يكى از آنها از اندازه قامت بلندتر بود. حضرت فرمود تا مقدارى از دامان آنرا قطع كند. (محمد) دامان زره را بدست جمعكرد و از آنجا كه (اميرالمؤ منين ) علامت نهاده بود بيك قبضه بگرفت و مثل آنكه بافته حريرى را قطع كند دامنهاى درع آهنين را از هم دريد و كثرت شجاعت و دليرى او از سير در تاريخ حرب (جمل ) و (صفين ) معلوم ميشود.

(شيخ كشى ) از حضرت رضا (عليه‌السلام ) روايت كرده كه فرمود: (امير المؤ منين عليه‌السلام ) مى فرمود كه (محامده ) يعنى (محمدها) ابا دارند از معصيت خداى عزوجل. راوى پرسيد كه اين محامده كيانند. فرمود: (محمد بن جعفر)، (محمد بن ابى بكر)، (محمد بن ابى حذيفه ) و (محمد بن امير المؤ منين ).

فقير گويد كه (محمد بن جعفر بن ابيطالب ) در صفين شهيد شد و (محمد بن ابى بكر) در نيمه جمادى الاولى، قتلش بيايد و (محمد بن ابى حذيفه ) پسر دائى (معاويه ) و از اتباع و انصار (امير المؤ منين ) است و او همانستكه معاويه او را بگرفت و در زندان حبس كرد، مدتى مديد در زندان او بود تا شهيد شد.

در اين روز، سنه 161، (سفيان بن سعيد ثورى ) در بصره وفات كرد و در احاديث اماميه رواياتى در ذم او وارد شده است و او است كه خطبه رسول (ص ) را در مسجد خيف از (حضرت صادق ) (عليه‌السلام ) اخذ كرد و چون تأمل در كلمه: (والنصيحه لائمه المسلمين ) نمود و فهميد مراد (امير المؤ منين ) (عليه‌السلام ) و اولاد او است، آنرا پاره كرد.

در اين روز، سنه 632، (شهاب الدين عمر بن محمد سهروردى ) شافعى صوفى وفات كرد و نسبش به (محمد بن ابى بكر) منتهى مى شود و او مرجع ارباب طريقت بوده و از كسانى كه درك خدمت او را نموده (شيخ سعدى ) است و دو كلمه از قضاياى او نقل نموده كه بعضى آن را در ضمن شعر آورده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بطرف بستانش گفته سعدى |  | دو پندم داد شيخ سهرودى |
| يكى بر عيب مردم ديده مگشا |  | پرهيز كن از خودپسندى |

در اين روز، (واقدى ) و (شيخ حسين ) پدر (شيخ بهائى ) متولد شده اند.

در اين روز، سنه 1101، شيخ اجل (شيخ حسن ابن زين الدين الشهيد الثانى ) وفات كرد و اين شيخ از وجوه علما و فقهاى اماميه و اولاد و احفاد او از فقها مى باشند و او را مصنفات رشيقه است در حديث وفقه، مانند، منتهى الجمان و معالم و اثنى عشريه و غيرها.

روز: 2

در اين روز، سنه 61، حضرت امام حسين عليه‌السلام به زمين كربلا ورود فرمود و چون به آن زمين رسيد، پرسيد كه اين زمين چه نام دارد؟ گفتند: كربلا مينامندش.

چون نام كربلا شنيد گفت:

(( اللهم انى اعوذبك من الكرب و البلاء ))

پس فرمود: اين موضع كرب و بلاء و محل محنت و عنا است، فرود آئيد كه اينجا منزل و محل خيام ما است. اين زمين جاى ريختن خون ما است و در اين مكان واقع خواهد شد قبرهاى ما. خبر داد مرا جدم رسولخدا(ص ) باينها. پس در آنجا فرود آمدند.

در اين روز، سنه 605، به قول (ابن اثير) وفات كرد به (حله ) شيخ زاهد عالم (ورام بن ابى فراس ) صاحب (تنبيه الخواطر) و او از بزرگان علماى اماميه و از احفاد (مالك اشتر) و جدامى (سيد ابن طاووس ) است.

(( قال السيد رحمه الله فى فلاح السائل كان جدى ورام بن ابى فراس قدس الله جل جلاله روحه ممن يقتدى بفعله و قد اوصى ان يجعل فى فمه بعد وفاته فص عقيق عليه اسماء ائمته صلوات الله عليهم )).

روز: 3

حضرت يوسف صديق را سياره از چاه عميق بيرون آوردند.

در اين روز، (عمر بن سعد) با چهار هزار سوار به كربلا وارد شد و فرستاد نزد امام حسين (عليه‌السلام ) كه براى چه به اين جا آمده ايد. آن حضرت جواب داد: براى آنكه اهل كوفه به من نامه ها نوشتند و مرا به اينجانب طلبيدند، به تفصيلى كه در مقاتل نوشته شده و روز به روز لشكر به جهت يارى او وارد شد تا در روز ششم محرم به روايت (سيد) بيست هزار سوار نزد او جمع شد.

در اين روز، سنه 252، (مستعين بالله ) را از خلافت خلع كردند.

روز: 4

اول خلافت (عثمان ) است. بدانكه گاهى كه (عمر بن الخطاب ) در جناح سفر آخرت بود، امر خلافت را در ميان شش نفر به شورى افكند و مدت آنرا سه روز قرار داد چنانكه روز بيست و ششم ذيحجه معلوم شد. پس از آنكه (عمر) در سلخ ماه ذى الحجة درگذشت تا سه روز كار خلافت بجهت شورى تأخير افتاد و عاقبت بر (عثمان ) قرار گرفت. پس روز چهارم (عثمان ) لباس خلافت برتن پوشيد و مورخين ثبت كرده اند كه بعد از استقرار امر خلافت بر (عثمان ) بسراى خويش آمد. جماعت بنى اميه، صغير و كبير به شادمانى گرد او فراهم شدند و در خانه را از بيگانگان مسدود داشتند. در اين وقت (ابوسفيان ) بانگ برداشت كه آيا غير از بنى اميه كس ديگر در اين سراى مى باشد؟ گفتند: نه. گفت: اى جماعت بنى اميه از در نشاط و بازى، اين منصب خلافت را مانند گوى در ميان خود، دست بدست دهيد. قسم بآنكه (ابوسفيان ) را سوگند بارور است كه نه عذابى است و نه حسابى و نه بهشتى است و نه جهنمى و نه حشرى است و نه قيامتى.

(عثمان ) چون اين كلمات را شنيد، بيمناك شد كه اگر اين كلمات گوشزد مسلمانان شود، فتنه اى بزرگ پديد آيد. فرمان داد تا او را از مجلس بيرون كردند. گويند اول مسامحتى بود از (عثمان ) در اجراى حكم خداوند. چه حكم مرتد قتل است نه اخراج از مجلس.

بالجمله، پس از آن (عبدالرحمن بن عوف ) بر (عثمان ) وارد شد و (عثمان ) را امر كرد بمسجد رود و بر منبر صعود كند. (عثمان ) بمسجد رفت و بر منبر صعود كرد و خواست تا خطبه اى ايراد كند، راه سخن بر او مسدود شد و نتوانست چيزى بگويد. لاجرم گفت: اى مردم همانا (ابوبكر) و (عمر) ساخته اين مقام مى شدند و از آن پيش كه بالاى منبر شوند خطبه اى پرداخته و از بر مى كردند و بر بالاى منبر قرائت مى كردند و من تدارك اين كار نكردم و عاجز ماندم و شما آن را خرده نگيريد چه احتياج شما بامام عادل (51) افزون است از امام خطيب و زود باشد كه خطبه ها برحسب مراد اصغا نمائيد. اين كلمات بگفت و از منبر فرود آمد و بسراى خويش رفت.

در روايت (روضه الاحباب ) است كه (عثمان ) در اول جمعه از خلافت خويش بر منبر رفت. راه سخن بر او بسته شد و نتوانست اداء خطبه كند، لاجرم ترك خطبه كرد و اين كلمات بگفت و از منبر فرود آمد:

(( بسم الله الرحمن الرحيم ايها الناس سيجعل الله بعد عسر يسرا و بعدعى نطقا و انكم الى امام فعال احوج منكم الى امام قوال اقول قولى و استغفر الله لى ولكم. ))

روز: 5

حضرت موسى (ع ) با بنى اسرائيل از دريا عبور كردند و (فرعون ) و جنودش غرق شدند.

روز: 6

در اين روز، سنه 406، وفات كرد در بغداد سيد اجل شريف و عنصر لطيف (محمد بن الحسين ) معروف به (سيد رضى ) ذوالحسبين نقيب علويه و شريف اشراف بغداد و اين سيد بزرگوار برادر (سيد مرتضى ) است كه وفاتش در روز 25 ربيع الاول ذكر مى شود و آن جناب بعظمت شاءن و علو همت و فصاحت زبان، معروف است. وفاتش قبل از (سيد مرتضى ) واقع شد و (فخر الملك ) وزير (بهاء الدوله بن عضد الدوله ديلمى ) و جميع اعيان و اشراف و قضات بغداد بجنازه او حاضر شدند. (سيد مرتضى ) نتوانست از كثرت جزع و غصه، جنازه برادر را مشاهده كند، لاجرم در تشييع و دفن او حاضر نشد بلكه در حرم مطهر جدش حضرت موسى كاظم (عليه‌السلام ) رفت و (فخر الملك ) بر جنازه (سيد رضى ) نماز خواند و در خانه خود، سيد سعيد را دفن كردند و آخر روز بود كه (فخر الملك ) بحرم رفت و (سيد مرتضى ) را از حرم بخانه آورد و بعد از چندى جسد شريف (سيد رضى ) را بكربلا حمل كردند و در نزد قبر والدش در جوار امام حسين عليه‌السلام دفن نمودند.

(سيد رضى ) را تصنيفات رائقه است از جمله: مجازات قرآن، مجازات النبويه و كتاب معانى القرآن و از مجهوعات آنجناب كتاب (نهج البلاغه ) است و اشعار بسيار گفته و جماعتى از فضلاء آن اشعار را جمع كردند و تدوين نموده اند و فضلا را باشعار او عنايتى تمام است و او را اشعر قريش گفته اند.

روز: 7

روزيستكه حق تعالى تكلم فرموده با (حضرت موسى ) در كوه طور.

در اين روز، (عمر بن سعد)، (عمرو بن حجاج ) را با پانصد سوار بر شريعه فرات موكل كرد و امام حسين (عليه‌السلام ) را از آب منع كرد، بجهت نامه اى كه (ابن زياد) در اين باب براى او نوشته بود.

روز: 8

در اين روز، سنه 686، وفات كرد (بدرالدين محمد بن محمد بن مالك ) اندلسى نحوى معروف به (ابن ناظم ) شارح الفيه پدرش و صاحب شرح كافيه و غيره.

روز: 9

روز تاسوعا است و روزيستكه (شمر بن ذى الجوشن ) با نامه (ابن زياد) در باب قتل امام حسين (عليه‌السلام ) وارد كربلا شد و (ابن سعد) بر حسب آن نامه، مهياى قتل آنحضرت شد. لاجرم وقت عصر بود كه لشكر خود را بانگ زد كه: (( يا خيل الله اركبى و بالجنة ابشرى. ))

جنود نامسعود او سوار شد ورو بعسكر سيد الشهداء آوردند در حاليكه آن حضرت در پيش خيمه، شمشير خود را در بر گرفته بود و سر بزانو نهاده بود و بخواب رفته بود. جناب (زينب ) چون هياهوى لشكر را شنيد، بنزد برادر دويد، عرض كرد: برادر مگر صداهاى لشكر را نميشنويد كه نزديك شده اند. پس حضرت سر از زانو برداشت و خواهر را فرمود كه ايخواهر اكنون رسولخدا را در خواب ديدم كه بمن فرمود: تو بسوى من خواهى آمد.

حضرت (زينب ) تا اين خبر را شنيد، طپانچه بر صورت زد و واويلا گفت. حضرت فرمود كه ايخواهر ويل و عذاب از براى تو نيست، صبر كن و ساكت باش، خدا ترا رحمت كند.

پس جناب عباس را فرستاد تا تحقيق كند چه مطلب شده چون معلوم كرد كه بناى قتل است، آنشب را حضرت از ايشان مهلت خواست كه قدرى نماز و دعا و استغفار بجا آورد و بالجمله اين روز، روز اندوه و حزن اهل بيت (ع ) است.

(شيخ كلينى ) از جناب (صادق عليه‌السلام ) روايت كرده كه آنجناب فرمود: تاسوعا روزى بود كه جناب حسين عليه‌السلام و اصحابش را در كربلا محاصره كردند و سپاه شام بر قتال آنحضرت اجتماع كردند و (ابن مرجانه ) و (عمر سعد) خوشحال شدند بسبب كثرت سپاه و بسيارى لشكر كه براى آنها جمع شده بود و جناب حسين (عليه‌السلام ) و اصحابش ضعيف شمردند و يقين كردند كه ياورى از براى آن حضرت نخواهد آمد و اهل عراق او را مدد نخواهند نمود. پس فرمود پدرم:

فداى آن ضعيف غريب.

شب: 10

شب عاشورا است و در اين شب جناب سيد الشهداء اصحاب خود را جمع كرد و خطبه اى خواند و كلماتى با آنها فرمود كه حاصلش آنكه من بيعت خود را از شما برداشتم و شما را باختيار خودتان گذاشتم تا بهر جانب كه خواهيد كوچ دهيد و اكنون پرده شب، شما را فرو گرفته. شب رامطيه رهوار خود قرار دهيد و بهر سو كه خواهيد برويد. اهل بيتش عرض كردند: براى چه اين كار بكنيم آيا براى اينكه بعد از تو زندگى كنيم. خداوند هرگز نگذارد كه ما اين كار نا شايسته را ديدار كنيم و اصحاب نيز هر يك باين نحو كلماتى گفتند و شهادت در خدمت آن حضرت را بر زندگى دنيا اختيار نمودند.

از جناب على بن الحسين (عليه‌السلام ) روايت است كه فرمود: در آن شبى كه پدرم در صباح آن شهيد شد من بحالت مرض نشسته بودم و عمه ام زينب پرستارى من مى كرد و كه ناگاه ديدم، پدرم كناره گرفت و بخيمه خود رفت و با آن جناب بود (جون ) آزاد كرده (ابوذر) و شمشير آنجناب را اصلاح مى نمود. پدرم مى گفت: (( ياد هراف لك من خليل الخ. )) و اين ابيات را دو دفعه يا سه مرتبه انشاد فرمود و من حفظ كردم. پس چون دانستم كه از خواندن آنها چه اراده كرده، گريه گلويم را گرفت، بر آن صبر نمودم و اظهار جزع ننمودم و لكن عمه ام (زينب ) چون اين كلمات را بشنيد خويشتن دارى نتوانست كرد، چه زنها را حالت رقت و جزع بيشتر است.

پس برخاست و بيخودانه با سر و پاى برهنه بجانب آنحضرت شتافت و گفت: ايكاش مرگ، مرا نابود ساختى و اين زندگى از من برداختى. اين وقت زمانى را ماند كه مادرم و پدرم على و برادرم حسن از دنيا رفته، چه اى برادر! تو جانشين گذشتگان و فريادرس بازماندگانى.

حضرت بجانب او نظر كرد و فرمود: ايخواهر نگران مباش كه شيطان حلم ترا نربايد و اشگ در چشمهاى مباركش ‍ بگشت و باين مثل تمثل جست:

لو ترك القطا لنام: يعنى اگر صياد، مرغ قطارا بحال خود گذاشتى، آن حيوان در آشيانه خود، شاد بخفتى.

(زينب ) گفت: يا ويلتاه، آيا بستم جان شريفت گرفته خواهد شد. پس اين مطلب بيشتر دل مرا مجروح خواهد كرد و غصه آن بر من سخت تر اثر خواهد نمود. پس لطمه بر صورت خود زد و بر رو افتاد و غش كرد.

پس جناب امام حسين (عليه‌السلام ) آب بر صورت او بپاشيد تا بهوش آمد و او را بكلماتى چند تسليت داد. پس از آن فرمود: اى خواهر من! ترا قسم مى دهم و بايد كه بقسم من عمل كنى. گاهى كه من كشته شوم، گريبان در مرگ من چاك مزنى و چهره خويش را بناخن نخراشى و از براى شهادت من بويل و ثبور فرياد نكنى. پس (سيد سجاد)( عليه‌السلام ) فرمود كه پدرم عمه ام را آورد و در نزد من نشانيد.

روايت است كه حضرت امام حسين عليه‌السلام در آن شب فرمود كه خيمه هاى حرم محترم را بيكديگر متصل كردند و بر دور آنها خندقى حفر كردند و از هيزم پر كردند كه جنگ از يكطرف باشد و دشمن نتواند متعرض خيام حرم شود.

خدا داند كه آن خداپرستان در آن شب آخر عمرشان چه زحمتها كشيدند از حفر خندق و جمع كردند هيزم و تحصيل آب براى وضو و غسل و شستن جامه هاى خويش كه كفنهاى ايشان بود و چه عبادتها و تضرعات و مناجات با قاضى الحاجات كه در آن شب بجا آوردند و پيوسته صداى تلاوت و عبادت از عسكر سعادت اثر آن نور ديده خيرالبشر بلند بود و شايسته است كه شيعيان بآن سعادتمندان تأسى كنند و اين شب را بعبادت و تلاوت و گريه و اندوه احياء دارند.

(سيد) در (اقبال ) از براى اين شب، دعا و نمازهاى بسيار با فضيلت هاى بسيار نقل كرده و از جمله، چهار ركعت نماز است در هر ركعت (حمد) و پنجاه مرتبه (توحيد) و اين نماز مطابق است با نماز (امير المؤ منين ) ( عليه‌السلام ) كه فضيلت بسيار دارد و بعد از نماز فرموده ذكر خدا بسيار كند و صلوات بفرستد بر رسولخدا(ص ) و لعن كند بر دشمنان ايشان، آنچه ميتواند.

در فضيلت احياى اين شب، روايت كرده كه مثل آنست كه عبادت كرده باشد خدا را بعبادت جميع ملائكه و اگر كسى را توفيق شامل حال شود و در اين شب در كربلا باشد و زيارت امام حسين (عليه‌السلام ) كند و بيتوته نزد آن جناب نمايد تا صبح، خدا او را محشور فرمايد در جمله شهداء و ملطخ بخون سيد الشهداء(عليه‌السلام ) چنانچه (شيخ مفيد) فرموده.

در روايت جناب صادق عليه‌السلام است كه:

(( من بات عند قبر الحسين عليه‌السلام ليلة عاشوراء لقى الله يوم القيمه ملطخا بدمه و كانما قتل معه فى عرصه كربلا. ))

بدانكه در همان شب قتل امام حسين عليه‌السلام، اعمش و عمر بن عبدالعزيز و هشام بن عروه و زهرى و قتاده متولد شدند.

در شب عاشورا، سنه 361، سلطان محمود سبكتكين نيز متولد شد.

روز: 10

روز عاشوراء و روز شهادت امام حسين عليه‌السلام است و در اين روز در كربلا در وقت صباح حضرت امام حسين (عليه‌السلام ) دست به دعا برداشت و گفت:

(( اللهم انت ثقتى فى كل كرب و انت رجائى فى كل شده الخ. ))

پس صف آرائى لشكر خود نمود و امر فرمود تا آتش در هيزم هاى خندق زدند كه آن خندق آتش حاجب باشد از رفتن لشكر بجانب خيمه هاى زنان.

از آنطرف (عمر سعد) نيز صفوف لشكر خود را آراست.

در آن زمان، حضرت سوار بر شترى شد و ما بين دو لشكر ايستاد و اهل عراق را ندا كرد و بعد از حمد(52) و صلوة، نسب خود را اظهار نمود و بيان فرمود كه آيا شما نيستيد كه نامه هاى متواتر بمن نوشتيد و مرا بدينجا دعوت كرديد. الحال چه شده؟ آيا من كسى را كشته ام يا كسى را آسيبى زده ام يا مالى از كسى برده ام؟

براى چه براى كشتن من جمع شده ايد؟

(عمر سعد) تيرى بچله كمان گذاشت و با لشكر گفت كه شهادت دهيد نزد امير كه من بودم اول كسى كه تير بجانب حسين افكند. همينكه آن تير را افكند، لشكر او نيز سيد الشهداء را تير باران كردند.

حضرت فرمود باصحاب خود كه خدا رحمت كند شماها را، مهيا شويد مرگى را كه چاره نداريد و در همان ساعت جماعتى از اصحاب آنجناب شهيد شدند و پيوسته يك يك بميدان رفتند و شهيد شدند تا وقت ظهر شد. (ابو ثمامه ) عرض كرد وقت زوال است مى خواهيم يك نمازى ديگر با شما بجا بياورم. از لشكر (عمر سعد) مهلت نماز خواستند. آن كافران بى حيا، مهلت ندادند. لاجرم (زهير بن قين ) و (سعيد بن عبدالله ) خود را وقايه آن جناب كردند و هر تير و نيزه كه وارد مى شد بر بدن خود مى خريدند تا آن جناب نماز خود را تمام كرد.

بالجمله، يك يك اصحاب بميدان رفتند و شهيد شدند تا نوبت بجوانان هاشمى رسيد. ايشان نيز يك يك، بجهاد رفتند و بنحوى جهاد كردند و شهيد شدند كه از تصور حالشان، جگرها آتش ميگيرد.

جناب على اكبر، چون خواست بميدان برود، پدر نگاه ماءيوسانه بقامت او كرد، گريه او را فرو گرفت و كلمات معروفه (( اللهم اشهد على هولاء القوم )) را فرمود. على اكبر چون بميدان رفت و جنگ كرد و تشنگى در او خيلى تاءثير كرد، برگشت نزد پدر و گفت: (( يا ابا العطش قد قتلنى و ثقل الحديد اجهدنى. ))

خدا داند كه در اين حال چه بر آن پدر مهربان گذشت كه آبى نداشت كه جگر تفته فرزندش را خنك كند. لاجرم سخت بگريست و على بميدان برگشت و جهاد كرد تا او را شهيد كردند. همينكه پدر بالاى سر او آمد و آن بدن پاره پاره و صورت شبيه رسولخدا(ص ) را بخون و غبار آلوده ديد، صورت بآنصورت نهاد و فرمود:

(( قتل الله قوما قتلوك ما اجرئهم على الرحمن و على انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك العفاء. ))

و هكذا ملاحظه نمود شهادت قاسم و واقعه قطع شدن دستهاى جناب ابوالفضل و كيفيت شهادت آنمظلوم و ساير شهداء كه مجال ذكر نيست.

بالاتر از همه تذكر شهادت آن طفل رضيع است. نمى دانم كه سيد مظلومان چه حالى داشته آنوقتى كه آن طفل را بآنجناب دادند كه آبى براى او بگيرد عوض آنكه آن قوم بيحيا آنطفل را آب دهند تيرى بگلوى نازك او زدند كه آنطفل در دست پدر، جان داد و تاءمل كن در حال عبدالله بن الحسن آن هنگامى كه عموى خود را در قتلگاه ميان لشكر تنها ديد از خيمه نزد آن جناب دويد، وقتى رسيد كه ظالمى شمشير بلند كرده بود كه آنحضرت زند. (عبدالله ) گفت واى بر تو، اى فرزند خبيثه مى خواهى عموى مرا بكشى. پس دست خود را سپر كرد. شمشير دست مقدس او را قطع كرد و بپوست آويزان شد. پس آن مظلوم ناله اش بلند شد كه يا اماه (عماه ).

حضرت او را در دامن گرفت و او را تسلى ميداد كه (حرمله ) او را تيرى بزد و شهيد كرد.

ملاحظه كن و كيفيت شهادت خود آن مظلوم را ببين كه چه گذشته بر آن حضرت و بر اهل بيت او. خصوص آنوقتى كه بجهت وداع ايشان بخيام آمد و آنها را صدا زد و با يكيك وداع كرد و امر بصبر فرمود و آن لباس كهنه را طلبيد و در زير جامه هاى خود پوشيد و بميدان رفت و رجز خواند و با آن حال تشنگى و داغهاى كمرشكن كه آن حضرت ديده بود، چه نوع مبارزت و شجاعتى از آنحضرت ظاهر شد تا آنكه پيشانى مقدسش را شكستند. جامه بلند كرد كه خون از چهره پاك نمايد، تير زهر آلود سه شعبه بقلب مباركش رسيد، همينكه آن تير را از قفا بيرون كشيد، مانند ناودان خود از جاى آن جارى شد. حضرت دستها را از آن پر ميكرد و بجانب آسمان ميريخت و هم بسر و صورت خويش ميماليد.

در اينوقت بواسطه آن زخم و زخمهاى فراوان ديگر كه بر بدنش بود ضعف و ناتوانى عارض آن جناب شد، از كارزار ايستاد. (مالك بن يسر) بجانب آن جناب روان شد و ناسزا گفت و شمشيرى بر سر مباركش زد كه كلاه زير عمامه آن حضرت مملو از خون شد و (صالح بن وهب ) نيزه بر پهلوى مباركش زد كه از اسب بر روى زمين افتاد.

جناب زينب چون اين بديد، از خيمه بيرون دويد و فرياد برداشت (( واخاه و اسيداه وا اهل بيتاه. )) اى كاش ‍ آسمان خراب مى شد و بر زمين مى افتاد و كاش كوهها از هم مى پاشيد و (عمر سعد) را فرمود: اى عمر! (ابو عبدالله ) را مى كشند و تو او را نظاره مى كنى. آن ملعون جواب نگفت.

(زينب ) با لشكر فرمود: واى بر شما مگر ميان شما يكنفر مسلمان نيست. احدى جواب او را نداد و بالجمله (شمر) لشكر را ندا كرد كه مادر بر شماها بگريد چه انتظار مى بريد، چرا كار حسين را تمام نميكنيد. پس همگى بر آن حضرت از هر سو حمله كردند.

(حصين بن نمير) تيرى بر دهان مقدسش زد و (ابو ايوب غنوى ) تيرى بر حلقوم شريفش زد و (رزعة بن شريك ) ضربتى بر شاءنه چپش زد و (سنان بن انس ) نيزه بر گلوى مباركش فرو برد و تيرى بر نحر شريف آن مظلوم زد.

پس آن جناب را شهيد كردند بنحوى كه ذكرش را شايسته نمى دانم. پس از آن، بدن مقدسش را برهنه كردند و لشكر بخيام محترمش ريختند و آنچه در خيمه ها بود، بردند و زنهاى داغديده را بيازردند. زنها ناله هاشان بلند شد. (عمر سعد) بجانب خيام آمد. زنها نزديك او جمع شدند و چنان صيحه كشيدند و گريستند كه (ابن سعد) بحال آنها رقت كرد. فرياد زد كه كسى متعرض ايشان نشود. زنها خواهش لباسهاى ربوده خود را نمودند. (عمر سعد) حكم به رد كرد، لكن كسى بر ايشان رد نكرد و اين واقعه، مفصل است و مقام را گنجايش بيش از اين نيست (( والى الله المشتكى و هو المستعان. ))

شايسته است كه شيعيان در اين روز مشغول كارى از كارهاى دنيا نشوند و از براى خانه خود چيزى ذخيره نكنند و مشغول گريه و نوحه و مصيبت باشند و تعزيت حضرت امام حسين عليه‌السلام را اقامه نمايند و بماتم اشتغال نمايند چنانچه در ماتم عزيزترين اولاد و اقارب خود اشتغال مى نمايند و زيارت كنند (حضرت سيد الشهداء) را بزيارات عاشوراء و سعى كنند بر نفرين و لعن بر قاتلان آن حضرت و تعزيت گويند يكديگر را در مصيبت آنحضرت و بگويند:

(( اعظم الله اجورنا و اجوركم بمصابنا بالحسين عليه‌السلام و جعلنا و اياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدى من آل محمد عليهم‌السلام. ))

و اگر كسى در اين روز در نزد قبر (امام حسين ) ( عليه‌السلام ) باشد و مردم را آب دهد مثل كسى باشد كه لشكر آن حضرت را آب داده باشد و با آن جناب در كربلا حاضر شده باشد.

خواندن هزار مرتبه (توحيد) در اين روز فضيلت دارد.

از حضرت صادق عليه‌السلام مرويستكه هر كه در روز عاشوراء هزار مرتبه سوره (اخلاص ) بخواند، خداوند رحمن نظر كند به او و كسى را كه خداوند رحمن نظر فرمايد عذاب نكند هرگز. ظاهرا مراد، نظر رحمت و شفقت است.

و نيز شايسته است كه شيعيان در اين روز امساك كنند از خوردن و آشاميدن بى آنكه قصد روزه كنند و در آخر روز، بعد از عصر افطار كنند بغذائيكه اهل مصيبت مى خورند مثل ماست (53) يا شير و امثال آنها، نه مثل غذاهاى لذيذه و آنكه جامه هاى پاكيزه بپوشند و بندها را بگشايند و آستين ها را بالا كنند بهيئت صاحبان مصيبت.

(شيخ طوسى ) در (مصباح ) از (عبدالله بن سنان ) روايت كرده است كه گفت: من در روز عاشوراء بخدمت حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام رفتم، ديدم كه رنگ مباركش متغير و آثار حزن و اندوه از روى شريفش ظاهر است و مانند مرواريد آب از ديده هاى مباركش ميريزد. گفتم: يابن رسول الله! سبب گريه شما چيست؟ هرگز ديده شما گريان مباد. فرمود: مگر غافلى كه امروز چه روزيست. مگر نمى دانى كه در مثل اين روز، جد من حسين، شهيد شده است. گفتم: يابن رسول الله! چه مى فرمائيد درباره روزه اين روز. فرمود روزه بدار، بى نيت روزه، و در روز افطار كن نه از روى شماتت و تمام روز را روزه مدار و بعد از عصر بيكساعت بشربتى از آب افطار كن كه مثل اين روز در اين وقت جنگ از آل رسول منقضى شد و سى نفر از ايشان باموالى ايشان بر زمين افتاده بودند كه هر يك از ايشان اگر در حيات حضرت رسول (ص ) فوت مى شد، آنحضرت صاحب تعزيه او بود. پس حضرت آنقدر گريست كه محاسن شريفش تر شد. الخ.

در اواخر روز عاشوراء سزاوار است كه ياد آورى از حال حرم (امام حسين ) و دختران و اطفال آنحضرت كه در اين وقت در كربلا اسير اعدا و مشغول بحزن و بكاء بودند و مصيبتهائى بر ايشان گذشته كه در خاطر هيچ آفريده خطور نكند و قلم را تاب نوشتن نباشد. پس برخيزى و سلام كنى بر رسولخدا و على مرتضى و فاطمه زهرا و حسن مجتبى و ساير امامان از ذريه سيد الشهداء عليهم‌السلام و ايشان را تعزيت گوئى بر اين مصائب عظيمه با قلب محزون و چشم گريان.

بدانكه در اين روز، سنه 226 (بشر بن حارث حافى ) عارف معروف وفات كرد. گويند اصلش از (مرو) است و در ابتداء امر، مردى بوده پيوسته بشرب خمر و استماع ساز و غنا و طرب و ساير ملاهى اشتغال داشته تا آنكه روزى (حضرت موسى بن جعفر) (عليه‌السلام ) از در خانه او عبور مى فرمود، يكى از كنيزان (بشر) از خانه بيرون آمده بود. حضرت باو فرمود: آقاى تو آزاد است يا بنده. گفت: حرو آزاد است. فرمود: چنين است، اگر بنده بود بشرائط عبوديت و بندگى رفتار ميكرد.

چون كنيز وارد خانه شد اين سخن را براى (بشر) نقل كرد. كلام آنجناب در دل او اثر كرد. پا برهنه دويد تا بخدمت آنحضرت رسيد و بر دست آنجناب توبه كرد و ترك خانه و زندگى گفت و پيوسته پا برهنه راه مى رفت بجهت آنكه باين حال بسعادت و خدمت امام رسيده بود و باين سبب او را (حافى ) لقب دادند و او را سه خواهر بود و هر سه بر طريقه او بودند و صوفيه را اعتقاد تمامى است باو.

در اين روز، سنه 352، (معزالدوله ديلمى ) مردم بغداد را امر كرد كه دكاكين و بازارها را ببنديد و طباخين طبخ نكنند و قبه هائى در بازارها نصب كنند. پس زنها با موهاى آشفته بيرون شدند و لطمه بر صورت زدند و اقامه ماتم براى جناب (حسين بن على ) نمودند و اين اول روزى بود كه نوحه گرى شد براى آنحضرت در بغداد.

در اين روز، سنه 656، (هلاكو) وارد بغداد شد و واقعه او در بغدد معروف است و در روز بيست و هشتم بآن اشاره خواهد شد.

پاورقى ها:

44- روايت شيخ، (آية الكرسى ) مقدم بر (انا انزلناه ) است.

45- در شب بيست و سوم ذى الحجة بسال 1359 در نيمه شب، مؤ لف اين كتاب - مرحوم محدث قمى - در نجف اشرف وفات يافت و در روز 23 در صحن جنب قبر مرحوم نورى استاد معظمش مدفون شد. رضوان الله عليه (على بن المؤ لف )

46-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((ابا حسن نفديك نفسى و مهجتى |  | و كل بطى ء فى الهدى و مسارع |
| فانت الذى اعطيت اذكنت راكعا |  | فدتك نفوس القوم يا خير راكع |
| فانزل فيك الله خير ولايه |  | و بينها فى محكمات الشرايع )) |

(منه ره )

47- (( و فى كامل ابن اثير: ودعى له طبيب من بنى الحرث بن كعب فسقاه نبيذا فخرج غير متغير فسقاه لبنا فخرج كذلك ايضا فقال له اعهد يا امير المؤ منين قال قد فرغت الخ. ))

(منه )

48- ابن العميد ابوالفضل محمد بن عميد قمى معروف باد بيت و كمال است كه در 19 محرم مختصرى از حال او ذكر مى شود و احسن از كلام عبدالحميد بجهت صباحت خط كلام امير المؤ منين (عليهم‌السلام ) است كه بكاتب خود عبدالله بن ابى راقع تعليم فرموده (( قال (عليهم‌السلام ) الق دوانك و اطل جلفه قلمك و فرج بين السطور و قرمط بين الحروف فان ذلك اجدر بصباحه الخط. ))

(منه عفى عنه )

49- در كتاب (امان الاخطار) سيد ابن طاوس است كه آنكه تير خورد، (عباد بن بشر) بود و رفيقش (عمار ياسر) بود و سوره اى را كه ميخواند سوره (كهف ) بوده است.

(منه )

50- بدانكه در تواريخ است كه چون اسكندريه مفتوح شد از كتب حكمت در خزائن ملوكيه او بسيار جمع شده بود. عمروعاص براى عمر نوشت كه با آن كتابها چه عمل نمايد. جواب آمد كه اگر در ميان آنها كتابهائى است كه موافق با قرآن است ما را كتاب خدا كافى است و اگر مخالف با قرآن است كه حاجتى بآن نيست آنها را معدوم كن. عمروعاص ‍ آن كتابها را بر حمامى هاى اسكندريه تفريق كرد كه عوض هيزم در زير خزانه آنها بسوزانند و گفته اند هزار حمام داشته و مدت شش ماه حمامها بآتش آن كتابها گرم مى شدند و از بعض كتابهاى نصارى نقل شده كه عدد آن كتابها كه سوخته شد، هفتصد هزار مجلد بوده.

(منه )

51- والحق عجب بعدالت رفتار كرد. بنى اميه و آل حكم و بنى ابى معيط را بر مردم مسلط نمود. وليد شارب الخمر را حكومت كوفه داد و ابن عامر را در بصره و معاويه را در شام و عبدالله بن ابى سرخ كافر را در مصر والى گردانيد و حكم بن العاص طريد رسول خدا را بمدينه برگردانيد.

اموال مسلمانان را بر آل حكم و بنى اميه قسمت نمود. خمس افريقيه را بمروان داد و فدك را تيول وى كرد و چراگاه مدينه را خاص مواشى بنى اميه نمود و بر بزرگان اصحاب رسول (ص ) چه ستمها نمود. ابوذر را با آن جلالت شاءن نفى بلد كرد. ابن مسعود را چندان بزد كه بعض اضلاعش شكست و عمار را چندان زد كه مرض فتق پيدا نمود و جمع كرد مردم را بر قرائت زيد بن ثابت عثمانى و قرآنها را سوزانيد و چندان بنى اميه، بسبب او بر مردم مسلط شده بودند، ستم كردند كه بزرگان اصحاب تظلم بر مردمان كردند و بر كارهاى او انكار نمودند. عاقبت او را محاصره كردند و كردند آنچه كردند و عمار علنا مى گفت كه سه چيز است كه شهادت مى دهد به كفر عثمان و من چهارم ايشانم و مى خواند سه آيه (( و من لم يحكم بما انزل الله )) را. عايشه در عداوت عثمان از همه بالاتر بوده و او را نعثل مى گفت و مكرر قميص پيغمبر(ص ) را در آورد و گفت اين پيراهن پيغمبر است هنوز پوسيده نشده است كه عثمان تغيير داد شريعت او را، (( اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا. ))

(منه )

52- سيد بحرالعلوم رحمه الله چه خوب فرموده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( كم قام فيهم خطيبا منذرا و تلى |  | ايا فما اغنت الايات و النذر |
| قال انسبوتى فجدى احمد وسلوا |  | ما قال فى و لم يكذبكم الخبر |
| دعوتمونى لنصرى اين نصر كم |  | و اين ما خطت الاقلام و الزبر |
| حلا تمونا عن الماء المباح و قد |  | اضحت تناهله الاوعار والغمر |
| هل من مغيث يغيث الال من ظماء |  | بشربة من نمير ماله خطر |
| هل راحم يرحم الطفل الرضيع وقد |  | جف الرضاع و ما للطفل مصطبر |
| هل من نصير محام اواخى حسب |  | يرعى النبى فما حاموا و لا نصروا |

(منه عفى عنه )

53- شيخ فرموده كه بقدر كمى تربت تناول كنند.

(منه )

روز: 11

بدانكه چون روز عاشوراء (عمر سعد) از كار قتل امام حسين (ع ) بپرداخت سر مبارك آنحضرت را به (خولى ) و (حميد بن مسلم ) سپرد و در همان روز عاشوراء ايشان را بنزد (ابن زياد) روانه كرد و بقيه سرها را نيز در ميان قبائل پخش كرد تا بنزد (ابن زياد) برند و بسوى او تقرب جويند.

(خولى ) بتعجيل تمام حركت كرد، شب يازدهم بكوفه وارد شد، چون در آن وقت شب، ممكن نبود ملاقات پسر زياد، لاجرم بخانه خود رفت و سر پسر پيغمبر را در زير اجانه جاى داد.

از آنطرف (عمر سعد) شب يازدهم را در كربلا بماند و روز يازدهم تا وقت زوال نيز در كربلا اقامت كرد و بر كشتگان سپاه خويش نماز گذاشت و همگى را بخاك سپرد و چون روز از نيمه بگذشت، امر كرد كه دختران پيغمبر را بر شتران بى وطاء، سوار كردند و ايشان را چون اسيران ترك و روم روان داشتند. چون ايشان را بقتلگاه عبور دادند زنها را كه نظر بر جسد امام حسين و كشتگان افتاد، لطمه بر صورت زدند و صدا بصيحه و ندبه بر داشتند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه بر مقتل رسيدند آن اسيران |  | بهم پيوست نيسان و حزيران |
| يكى مويه كنان گشتى بفرزند |  | يكى شد موكنان بر سوك فرزند |
| يكى از خون بصورت غازه ميكرد |  | يكى داغ على را تازه مى كرد |
| بسوك گلرخان سرو قامت |  | بپا كردند غوغاى قيامت |
| نظر افكند چون دخت پيمبر |  | بنور ديده ساقى كوثر |
| بنا گه نعره هذا اخى زد |  | بجان خلد نار دوزخى زد |

در حديث معتبر كامل الزياره است كه حضرت سيد سجاد به (زائده ) فرمود: همانا چون روز عاشوراء رسيد بما آنچه رسيد از دواهى و مصيبات عظيمه و كشته گرديد پدرم و كسانيكه با او بودند از اولاد و برادران و ساير اهل بيت او. پس حرم محترم و زنام مكرم آنحضرت را بر شتران سوار كردند براى رفتن بجانب كوفه. پس من نظر كردم بسوى پدر و ساير اهل بيت او كه در خاك و خون آغشته گشته و بدنهاى طاهره ايشان بر روى زمين است و كسى متوجه دفن ايشان نشده، سخت بر من گران آمد و سينه من تنگى گرفت و حالتى مرا عارض شد كه همى خواست جان از تن من پرواز كند. عمه ام - زينب كبرى - چون مرا بدينحال ديد، پرسيد: اين چه حالت است كه در تو مى بينم اى يادگار جد و پدر و برادر من! مى نگرم ترا كه مى خواهى جان تسليم كنى. گفتم: اى عمه! چگونه جزع نكنم و اضطراب نداشته باشم و حال آنكه مى بينم سيد و آقاى خود و برادران و عموها و عموزادگان و اهل و عشيرت خود را كه آغشته بخون در اين بيابان افتاده اند و تن ايشان عريان و بى كفن است و هيچكس بر دفن ايشان نمى پردازد و بشرى متوجه ايشان نمى گردد، گويا ايشان را مسلمان نميدانند.

عمه ام گفت: از آنچه مى بينى دلگران مباش و جزع مكن. بخدا قسم كه اين عهدى بود از رسولخدا بسوى جد و پدر و عم تو صلوات الله عليهم اجمعين و رسولخدا مصائب هر يك را بايشان خبر داد و بتحقيق كه حق تعالى در اين امت پيمان گرفته از جماعتى كه فراعنه ارض ايشان را نمى شناسد لكن در نزد اهل آسمانها معروفند كه ايشان اين اعضاى متفرقه و جسدهاى در خون طپيده را جمع كنند و دفن نمايند و در ارض طف بر قبر پدرت سيد الشهداء علامتى نصب كنند كه اثر آن هرگز بر طرف نشود و بمرور ايام و ليالى محو و مطموس نگردد و هر چند كه سلاطين كفره و اعوان ظلمه در محو آثار آن سعى و كوشش نمايند ظهورش زياده گردد و رفعت و علوش بالاتر خواهد گرفت و بقيه اين حديث از جاى ديگر اخذ شود.

در اين روز، سنه 259، (محمد بن عيسى ترمذى ) صاحب صحيح معروف وفات كرد:

روز: 12

در اين روز، سنه 95، بقول (شيخ شهيد)، حضرت سيد سجاد وفات فرموده.

شيخ بهائى فرموده كه در اين روز، سنه 735، قطب الاقطاب (شيخ صفى الدين اسحق اردبيلى ) وفات و حالات و كرامات او بين خاص و عام مشهور است و كتبى در اين باب نوشته شده از جمله (صفوة الصفا) است كه (ابن بزاز) نوشته.

فقير گويد كه اين (شيخ صفى ) از اولاد (حمزه بن موسى الكاظم ) عليه‌السلام و از اجداد سلاطين صفويه است كه باو منسوبند.

روز: 14

وفات يافت سيد اجل (آسيد صدر الدين محمد بن سيد صالح عاملى اصفهانى ) داماد مرحوم شيخ كبير جناب (آشيخ جعفر) و در نجف بخاك رفت.

روز: 15

بقول (شيخ بهائى ) فتح خيبر شده و ما، در روز 24 رجب اشاره بآن خواهيم كرد.

در اين روز، سنه 589، سيد اجل (سيد ابن طاوس ) متولد شد.

در اين روز، بقول (شيخ بهائى ) حرب عظيمى واقع شد ما بين سلاطين اوزبك و سلطان اعظم (شاه طهماسب صفوى ) در جام خراسان و حق تعالى نصرت داد عساكر ايمان و مخذول كرد جنود كفر و طغيان را.

روز: 16

تحويل قبله از بيت المقدس بسوى كعبه شده چنانچه (شيخ كفعمى ) و (بهائى ) فرموده اند و در نيمه رجب خواهد آمد.

روز: 17

شيخنا الاجل (شيخ بهاءالدين العاملى ) كه در اين روز، سنه 953، در (بعلبك ) متولد شده فرموده كه در اين روز عذاب بر اصحاب فيل نازل شده (54) چنانچه حق تعالى در قرآن مجيد خبر داده است.

روز: 18

در اين روز، سنه 419، (امام الحرمين ) متولد شده و در روز 25 ربيع الثانى مختصرى از حال او خواهد آمد.

در اين روز، وفات (حضرت سجاد عليه‌السلام ) بوده بقولى.

روز: 19

در اين روز، سنه 366، (ركن الدولة حسن بن بويه ) امير عراق عجم پدر عضد الدولة ديلمى در (رى ) وفات كرد و او همانستكه (ابوالفضل بن عميد قمى كاتب ) وزير او بوده و (ابن عميد) در علم فلسفه و نجوم و ادب او حد عصر خويش بود و او را (جاحظ ثانى ) ميگفتند و در حق او گفته اند: (( بدئت الكتابة بعبد الحميد و ختمت بابن العميد. ))

(عبد الحميد) كاتب (مروان حمار) و در ادبيت و بلاغت معروف بود و از اتباع (ابن عميد اسماعيل صاحب ابن عباد) است و بملاحظه مصاحبت با او، او را (صاحب ) ميگفتند و (ابن عميد) را (استاد) نيز ميگفتند وقتى (صاحب ) ببغداد سفر كرد چون مراجعت نمود گفتند بغداد چگونه بلدى بود. گفت: (( بغداد فى البلاد كالاستاد فى العباد. ))

شب: 21

در سنه 2، بقول مشهور شب عروسى فاطمه زهرا عليهما‌السلام بوده است و آنچه از روايات شيعه و سنى ظاهر مى شود آنستكه فاطمه را در وقت بردن بخانه امير المؤ منين بر (بغله شهبا) يا ناقه سوار كرده بودند و جبرئيل و ميكائيل با هفتاد هزار ملك نازل شده بودند.

جبرئيل زمام بغله را بگرفت و اسرافيل ركاب و ميكائيل دنبال آنرا داشت و پيغمبر جامه هاى (فاطمه ) را مستوى مى كرد و آن ملائك با ديگر فرشتگان تكبير مى گفتند.

اما بحسب ظاهر (سلمان ) زمان بغله را گرفته بود و (حمزه ) و (عقيل ) و (جعفر) و اهل بيت از قفاى (فاطمه ) سير مى كردند و بنى هاشم با تيغ ‌هاى كشيده بودند و زوجات رسول (ص ) از پيش روى رجز ميخواندند و من از رجزها يكى دو بيت بيشتر ذكر نمى كنم.

ام سلمه مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( سرن بعون الله جاراتى |  | واشكرنه فى كل حالات |
| و سرن مع خير نساء الورى |  | تفدى بعمات و خالات )) |

عايشه مى گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يا نسوة استترون بالمعاجر |  | و اذكرن ما يحسن فى المحاضر )) |

حفصه مى گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( فاطمه خير نساء البشر |  | و من لها وجه كوجه القمر |
| زوجك الله فتى فاضلا |  | اعنى عليا خير من الحضر )) |

زنهاى ديگر، اول بيت رجزها را ميخواندند و تكبير مى گفتند تا داخل خانه شدند.

پيغمبر (على ) را طلبيد بمسجد و (فاطمه ) را نيز طلبيد و دست (فاطمه ) را در دست (على ) نهاد و فرمود: (( بارك الله فى ابنة رسول الله )) و كاسه اى طلبيد و جرعه اى از آن مضمضه فرمود و در آن ريخت. پس از آن آب، بر سر و سينه و ميان دو كتف (فاطمه ) پاشيد و دعا كرد در حق او و (على ) و در حق نسل ايشان و هم فرمود:

(( مرحبا ببحرين يلتقيان و نجمين يقترنان ))

پيغمبر از نزد ايشان بيرون شد و عضاده در را بگرفت و فرمود:

(( طهر كما و طهر نسلكما انا سلم لمن سالمكما و حرب لمن حاربكما استودعكما الله و استخلفه عليكما. ))

پس هر كس بمنزل خود رفت و از زنان كسى نماند نزد (فاطمه ) جز (اسماء بنت عميس ) بجهت معاهده با (خديجه ) و آن معاهده چنين بود كه (اسماء) گفته:

(خديجه ) را در وقت وفات ديدم كه مى گريست. گفتم: اى بى بى براى چه مى گريى. فرمود: براى فاطمه. چون كه زن در وقت زفاف محتاج است بزنى كه محرم اسرارش باشد و اعانت بجويد بر آن بر حوائج خود و (فاطمه ) تازه عهد بصباوت است و مى ترسم در شب زفاف، چنين زنى براى او نباشد. گفتم: اى سيده من! با خدا عهد كردم كه اگر زنده بمانم در شب عروسى (فاطمه ) من از شما نيابت كنم در اين امر. لهذا در آن شب، (اسماء) بعهد خود وفا كرد و قضيه را چون براى رسولخدا(ص ) نقل كرد، حضرت ياد (خديجه ) كرد و گريست و دعا در حق (اسماء) فرمود.

فقير گويد: حديث (اسماء بنت عميس ) در (كشف الغمه ) و غيره نقل شده و گنجى شافعى گفته: اين اسماء، (اسماء بنت يزيد ابن سكن انصارى ) است كه احاديثى از رسولخدا(ص ) نقل كرده نه (اسماء بنت عميس ) زيرا كه او در آنوقت زوجه (جعفر طيار) بود و با شوهرش در (حبشه ) بوده است.

شيخ مفيد فرموده كه روزه روزش مستحب است بجهت شكر الهى بر آنكه جمع فرمود ما بين حجه و صيفه خودش.

در اين شب، سنه 726، وفات يافت آية الله فى العالمين جمال الملة و الحق و الدين ابو منصور حسن بن شيخ فقيه سديد الدين يوسف بن المطهر الحلى معروف به (علامه حلى ) رفع الله مقامه و آن جناب پسر خواهر (محقق حلى ) است و تصانيف آن بزرگوار در علوم با آنكه تمام در نهايت احكام و اتقان است بمرتبه ايست كه حساب كردند اگر تقسيم شود بر ايام عمر شريفش از مهد تا لحد، نصيب بر روزى كراسى شود و علما و فقها از بحر علم او مغترف و بعظمت و بزرگوارى آن معظم مقر و معترفند.(55)

حكايت مباحثه آن جناب با علماء مذاهب اربعه در مجلس (شاه خدابنده ) معروف و تشيع آن سلطان و اتباع او ببركات (علامه ) و امر كردن سلطان به خطبه خواندن باسم ائمه اثنى عشر و سكه زدن بنام ايشان معروف است.

آن بزرگوار بر جماعتى از علماء تلمذ كرده كه از جمله ايشان است (محقق طوسى ) و (كاتبى قزوينى ) صاحب شمسيه و دائيش (محقق ) و پدرش (شيخ يوسف ).

وفات آن جناب در (حله ) واقع شد. جنازه اش را به نجف حمل كردند و در ايوان مقدس (حضرت امير المؤ منين عليه‌السلام ) او را بخاك سپردند.

(( و محامد شيخنا العلامه رفع الله مقامه اكثر من ان يحصى و يحصر ولا يسع ذكر بعضه هذا المختصر.

و ان قميصا خيط من نسج تسعه

و عشرين حرفا عن معاليه قاصر ))

روز: 21

در اين روز، سنه 430، وفات يافت حافظ احمد بن عبدالله اصفهانى معروف به (ابو نعيم ) بضم نون، صاحب كتاب (حلة الاولياء) و او از علم محدثين و از اكابر حفاظ ثقات است و از علماء عامه بشمار رفته و لكن احتمال تشيع او مى رود و او از اجداد مجلسيين است و معلوم باشد كه حافظ در اصطلاح محدثين كسى را گويند كه صد هزار حديث با سند آن حفظ داشته باشند و حجه بر كسى گويند كه سيصد هزار حديث در حفظ او باشد و اما استعمال حافظ در (حافظ شيرازى ) ظاهرا جارى بر اين استعمال نباشد بلكه مراد حافظيت او است قرآن را، چنانچه خودش خبر داده از حفظ داشتن قرآن را در اين شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نديدم خوشتر از شعر تو حافظ |  | بقرآنى كه اندر سينه دارى |

شب: 22

شب دوشنبه، سنه 460، شيخ طايفه و رئيس اماميه فخر الاعاجم ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى نورالله ضريحه، در نجف اشرف وفات يافت.

(( و كان الشيخ ره جليل القدر عظيم المنزله عارفا بالرجال و الاخبار و الفقه و الاصول و الكلام و الادب و جميع الفضائل تنسب اليه صنف فى كل فن من فنون الاسلام و كان جامعا لكمالات النفس فى العلم و العمل و كان مرجع فضلاء الزمان و مربيهم حتى حكى ان فضلاء تلامذته الذين كانوا مجتهدين يزيدون على ثلثماءه فاضل من الخاصه و من العامة لا يحصى و الخلفاء اعطوه كرسى الكلام و كان ذلك لمن كان وحيد عصره و علامه دهره و كان ذلك ببغداد ثم هاجرالى مشهد امير المؤ منين صلوات الله عليه خوفا من الفتن التى تجددت ببغداد و احرقت كتبه و كرسى كان يجلس ‍ للكلام و له تاءليفات كثيره فى التفسير و الاصول و الفروع و غيرها منها كتابا التهذيب و الاستبصار المشهورين فى جميع الاعصار دفن ره بداره و هى الان مسجد معروف بمسجد الطوسى بقرب الحضره العلويه صلوات الله عليه. ))

روز: 22

در اين روز، سنه 792، وفات كرد محقق مدقق ملاسعد تفتازانى هروى شافعى در (سمرقند) و مدفون گرديد به (سرخس ) مصنفات او بسيار است مانند (شرح شمسيه ) و (مقاصد) و شرح آن و (شرح تصريف ) و (حاشيه كشاف ) و (شرح مطول ) كه در سن بيست سالگى نوشته است.

در اين روز، سنه 1140، بامر سلطان اشرف افغانى، شاه سلطان حسين صفوى را در مجلس اصفهان هلاك كردند. پس، از اصفهان حركت كرد و بدن سلطان را بدون غسل و كفن بگذاشت و اهل و عيالش را اسير كرد و اموالش را بغارت برد پس از زمانى مردم نعش سلطان را بقم حركت دادند و در جوار حضرت فاطمه (( (لازالت مهبطا للفيوضات الربانية ) )) نزديك پدرانش بخاك سپردند.

روز: 23

در اين روز، سنه 169، (مهدى عباسى ) پسر (منصور) در ماسبذان كه از بلاد دينور و حدود كلهر است وفات كرد. گويند وفاتش بسبب آن شد كه سوار اسب بود، اسب او دويدن گرفت و او را بدر خرابه اى بكوفت كه از صدمت آن هلاك شد. پس (هادى ) پسرش بخلافت رسيد و (مهدى ) همانستكه در صدد كشتن (عيسى بن زيد بن امام زين العابدين ) بود و (عيسى ) از او در كوفه متوارى گشته بود و نسب خود را از مردم پوشيده بود و بلباس ‍ سقائى خود را در آورده بود و سقائى مى كرد و هيچكس حتى عيال و اولادش او را نمى شناختند. وقتى دختر او را براى پسر مردى از سقايان خواستگارى كردند، عيالش گفت بيا دختر خود را باو بدهيم تو مردى سقائى و او هم مردى سقا است جرئت نكرد بعيال خود بگويد كه من از نواده امام زين العابدينم و دختر من، خانم است و كفو و همشاءن پسر فلان مرد سقا نيست. هر چه زن او بملاحظه فقر و افلاس او در اين باب اصرار كرد او ساكت بود و جرئت بيان نسب خود نداشت تا از خدا كفايت امر خود را خواست. بعد از چندى دخترش مرد و از آن غصه راحت شد لكن اين اندوه و غصه در دلش ماند كه ماداميكه دخترش زنده بود، نتوانست خود را باو بشناساند و با او بگويد كه اى نور ديده! تو از فرزندان پيغمبرى و خانم ميباشى نه آنكه دختر يكمرد فعله خود را گمان كنى و او بمرد و شان خود را ندانست و نفهميد كه كى بود و چه جلالت داشت.

بالجمله (عيسى ) در كوفه بمرد و چون چيزى نداشت كه خرج يتيمان او كنند، لاجرم يتيمان او را براى (مهدى عباسى ) بردند كه شايد بحال آنها ترحمى كند و از او امان طلبيدند كه آن كودكان را اذيت و آزارى نرساند. (مهدى ) چون ايشان را ديد بگريست و گفت اطفال كوچك را چه تقصير است كه من ايشان را آسيبى برسانم آنكه با سلطنت من معارض بود، پدر ايشان بود و اگر او نيز با من منازعت نمى داشت و بنزد من مى آمدى مرا كارى با وى نبود تا چه رسد بكودكان يتيم. پس آن يتيمان را بسينه چسبانيد و ايشان را بكفالت خود در آورد.

در اين روز، حدود سنه 438، احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبى مفسر مشهور وفات كرد.

شب: 25

در سنه 198، (محمد امين ) برادر (مأمون ) را در بغداد بقتل رسانيدند و سر او را براى (مأمون ) بخراسان فرستادند. (مأمون ) دنيا پرست امر كرد كه سر برادر را در صحن خانه بر چوبى نصب كردند و لشكر و جنود خود را طلبيد و شروع كرد بعطا دادن و هر كدام را كه جايزه مى داد، امر مى كرد كه ابتداء بر آن سر لعن كنند پس جائزه خويش بستانند. مردم نيز لعن كردند و جايزه گرفتند و از اين كار (ماءمون ) معلوم مى شود كثرت شقاوت و دنيا دارى (ماءمون ) كه بجهت امر خلافت بدون تقصير برادر خود را بكشد و با سر او اين نحو عمل كند و با اين حال تا دو ماه اصرار كند بحضرت رضا(عليه‌السلام ) كه من مى خواهم خلافت را بتو تفويض كنم. آيا هيچ عاقلى تصور مى كند كه جز شيطنت و مكر چيز ديگرى مقصود (ماءمون ) بوده است؟

برادرش (امين ) خوب او را مى شناخت. هنگاميكه او را دستگير كرده بودند به (احمد بن سلام ) گفت كه من شكى ندارم كه مرا بنزد برادرم (ماءمون ) مى برند، لكن نمى دانم كه مرا مى كشد يا عفو مى كند. گفت: تو را نمى كشد بلكه علاقه رحم دل او را با تو مهربان خواهد كرد. (امين ) گفت: (( هيهات الملك عقيم لارحم له. ))

روز: 25

سال نود و پنجم كه آن سال را (سنة الفقهاء) ميگفتند از كثرت مردن فقهاء و علماء، حضرت على بن الحسين عليه‌السلام از دنيا رحلت كرد و قاتل آنحضرت را (وليد بن عبدالملك ) گفته اند. روايت شده كه در شب وفاتش آب وضو طلبيد، چون آب برايش آوردند فرمود: در اين آب ميته است چون نزديك چراغ بردند، موش مرده اى در آن بود، آنرا ريختند و آب ديگر برايش آوردند پس خبر فوت خود را داد و هم در آن شب مدهوش شد، چون بهوش آمد سوره (واقعه ) و (انا فتحنا) خواند و گفت: (( الحمدلله الذى صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنه حيث نشآء فنعم اجر العاملين ))

آن حضرت در وقت وفات حضرت باقر را بسينه چسبانيد و اين وصيت را كه پدر در وقت شهادت باو كرده بود، به پسر كرد كه زنهار، ستم مكنيد بر كسى كه ياورى بر تو بغير از خدا نداشته باشد.

پس بروايت (راوندى ) اين كلمات را مكرر نمود تا وفات فرمود:

(( اللهم ارحمنى فانك كريم اللهم ارحمنى فانك رحيم ))

بعد از وفات تمامى مردم بجز (سعيد بن المسيب ) بر جنازه آنجناب حاضر شدند و آنحضرت را ببقيع بردند و در نزد عمش (حضرت مجتبى ) عليه‌السلام دفن نمودند.

روايت شده كه چون جسد مباركش را از براى عسل برهنه كردند و بر مغسل نهادند بر پشت مباكرش از آن انبانهاى طعام و ساير چيزها كه بر دوش كشيده بود براى فقراء وارامل و ايتام، اثرها ديدند كه مانند زانوى شتر پينه بسته بود و آنجناب را ناقه اى بود كه بيست و دو حج بر آن گذارده بود و يك تازيانه بر او نزده بود.

بعد از دفن آنحضرت، آن ناقه از خطيره خود بيرون آمد و بنزديك قبر آنجناب رفت بى آنكه آن قبر را ديده باشد و سينه خود را بر آن قبر گذاشت و فريا و ناله كرد و آب از ديدگان خود ريخت. خبر بحضرت باقر(عليه‌السلام ) دادند. تشريف آورد و بناقه فرمود: ساكت شو و بر گرد، خدا بركت دهد براى تو. ناقه بجاى خو برگشت و بعد از اندك زمانى بنزد قبر آمد و باز شروع بناله و اضطراب كرد و تا سه روز، چنين بود تا هلاك شد. بالجمله، حضرت سيد سجاد بسن پنجاه و هفت بود كه وفات كرد و بعد از واقعه كربلا قريب و سى و پنجسال زندگى كرد و اين قطعه از زمان شدت استيلاء بنى اميه بوده كه اهل بيت نبوت را تمكن ارشاد و دعوت و هدايت عباد نبود، باين ملاحظه، از معاشرت مردم، بزهد و عبادت پرداخته و عبادات شاقه براى خود مقرر فرموده بود.

بعد از شهادت پدرش، چند سالى در باديه اقامت كرد و خانه اى از موى كه سياه چادر باشد از براى خود اتخاذ كرد و در آن اوقات گاه گاهى بزيارت جد و پدرش بجانب عراق ميرفت و از صدمات و مشقتهاى سفر كربلا، خيلى ضعيف و ناتوان شده بود بنحوى كه باندك سردى هوا متأثر ميشد و بايد پوستين و لباسهاى پشمينه بپوشد و با اين ضعف بدن در شبانه روزى هزار ركعت نماز ميگذاشت و كفالت مينمود اهل بيت صد خانه از فقراى مدينه را و يكى از عبادت موظفه آنمظلوم گريستن بر پدر بزرگوارش بود. كثرت گريستن آنحضرت بر پدر، خصوص در وقت ديدن طعام و آب و كلمات غلام آنجناب با وى و بيان كردن آنحضرت حال (يعقوب ) را در فراق (يوسف ) و بيان حال خود، معروف است.

در اين روز، سنه 354، (محسن بن على قاضى تنوخى امامى ) وفات كرد و او همان كس است كه قصيده (ابن معتز) را در مفاخر بنى عباس رد كرده.

روز: 26

در اين روز، سنه 146، وفات كرد (على بن الحسن المثلث ) در زندان.

بدانكه يك پسر (امام حسن مجتبى ) عليه‌السلام را (حسن مثنى ) ميگفتند و او داماد (حضرت سيدالشهداء) ( عليه‌السلام ) بود و آنحضرت (فاطمه ) دختر خود را كه شبيه به (فاطمه زهرا) ( عليه‌السلام ) بود باو تزويج فرموده بود.

(حسن مثنى ) ده اولاد داشت كه پنج تن از آنها از (فاطمه ) بودند: (عبدالله )، (ابراهيم )، (حسن مثلث )، (زينب ) و (ام كلثوم ).

(عبدالله ابن حسن ) را (عبدالله محض ) ميناميدند و او شيخ بنى هاشم و اجمل و اكرم و اسخاى ناس بود و او را شش پسر بود:

1 - (محمد) معروف به (نفس زكيه ).

2 - (ابراهيم ) قتيل با خمرى و اين هر دو را (منصور) در جنگ بكشت.

3 - (موسى الجون ).

4 - (يحيى ) صاحب ديلم كه در واقعه (فخ ) حضور داشت و بعد از آن واقعه ببلاد ديلم گريخت و بود تا زمان (رشيد) كه شهيد گرديد.

5 - (سليمان ) كه در (فخ ) شهيد شد.

6 - (ادريس ) كه در (فخ ) حضور داشت و بعد از آن واقعه در زمان (رشيد) مسموم شد.

و اما (ابراهيم بن الحسن ) را يازده فرزند بوده كه از جمله (اسماعيل طباطبا) است و من شرح حالات بنى الحسن را در (منتهى الامال ) نگاشتم.

و اما (حسن بن الحسن ) كه او را (حسن مثلث ) گويند بواسطه آنكه پسر شوم است كه بلاواسطه (حسن ) نام دارد. او را شش پسر بو از جمله (على ) است كه او را (على الخير) و (على العابد) ميگفتند و او پدر (حسين بى على ) شهيد (فخ ) معروف است و بالجمه در زمان (منصور) با امر و (على ) را با پدرش (حسن ) و عموهايش: (عبدالله ) و (ابراهيم ) و (ابوبكر) با (عباس ) برادرش و (محمد) و (اسحق ) پسران عمش (ابراهيم ) و (سليمان ) و (عبدالله ) و (على ) و (عباس ) پسران عمر ديگرش (داود بن الحسن ) با بعضى ديگر كه قريب بيست نفر باشند، اين جمله را در سنه 140 بگرفتند و در مدينه، در زندان و قيد و بند كردند تا سه سال در محبس مدينه بودند تا سنه 144، (منصور) حج كرد و در مراجعت از مكه داخل مدينه نشد و به (ربذه ) رفت.

(منصور) فرستاد كه (بنى الحسن ) را حركت دهند. ايشان را با (محمد ديباج ) برادر مادرى (عبدالله محض ) در سلاسل واغلال كرده بكمال شدت و سختى ايشان را به (ربذه ) حركت دادند و در وقت حركت ايشان حضرت صادق عليه‌السلام از وراء سترى اياشن را نگريست و سخت بگريست و بر طايفه انصار نفرين كرد كه وفا نكردند به شرايط بيعت با رسولخدا(ص ) در حفظ و حمايت فرزندان او. پس داخل خانه شد و تب كرد بيست شب در تب و تاب بود.

چون ايشان را به (ربذه ) وارد كردند، (منصور) امر كرد: (محمد ديباج ) را چندان تازيانه زدند كه صورتش ‍ مانند زنگيان شد و يك چشمش نيز را كاسه بيرون شد و از بدنش خون بسيار آمد. پس امر كرد كه جامه درشتى بر او پوشانيدند و بسختى آن جامه را از تن او بيرون كردند، آن جامه، با پوست تن او از بدن كنده شد. پس ايشان از با لب تشنه و شكم گرسنه باغل و زنجير بر شتران برهنه سوار كردند و در ركاب (منصور) بجانب كوفه حركت دادند.

شتر (محمد) را در پيش شتر برادرش (عبدالله ) قرار دادند (عبدالله ) پيوسته نگاهش به پشت (محمد) مى افتاد و آثار تازيانه را ميديد و جزع ميكرد و (منصور) در ميان محملى بود كه رو پوش آن از حرير و ديباج بود وقتى از نزد ايشان عبور كرد، (عبدالله ) فرياد كشيد كه اى (ابوجعفر)! آيا ما با اسيران شما در (بدر) چنين كرديم و از اين سخن اشارتى بود با سيرى (عباس ) جد (منصور) در (بدر) و ترحم پيغمبر بر او و فرمودن آنكه (عباس ) نگذاشت امشب خواب كنم.

پس ايشان را با سوء حال بكوفه بردند و در محبس هاشميه در سردابى حبس نمودند كه سخت تاريك بود بحديكه شب و روز معلوم نبود. (مسعودى ) فرموده كه محبس ايشان بر شاطى فرات رقرت قنطره كوفه بود و الحال مواضع ايشان در كوفه در زمان ما كه سنه 332 است معلوم و زيارتگاه است و تمامى در آن موضع ميباشند و قبور ايشان همان زندان است كه سقف آنرا بر روى ايشان خراب كردند و گاهيكه ايشان در زندان بودند، ايشان را از براى قضاء جت بيرون نميكردند. لاجرم در همان محبس قضاء حاجت مى نمودد و بتدريج رائحه آن منتشر گشت و بر ايشان از اين جهت سخت ميگذشت. بعضى از موالى ايشان مقدارى غاليه بر ايشان ببردند تا ببوى خوش او، دفع بوهاى كريهه كنند.

بالجمله بسبب آن رائحه كريهه و بودن در حبس و بند، ورم در پاهايشان پديد گشت و بتدريج ببالا سرايت ميكرد تا به دل ايشان ميرسيد و صاحبس را هلاك ميكرد و چون محبس ايشان مظلم و تاريك بود، اوقات نماز را نمى توانستند تعيين كنند. لاجرم قرآن را پنج جزء كرده بودند و بنوبت در هر شبانه روزى يك ختم قرآن قرائت ميكردند و هر خمسى كه تمام ميگشت يا نماز از نماز پنج گانه بجا ميآوردند.

هرگاه يكى از ايشان مى مرد، جسدش پيوسته در بند و زنجير بود تا گاهى كه بو بر ميداشت و پوسيده ميگشت و آنها كه زنده بودند او را بدينحال ميديدند و اذيت ميكشيدند و (سبط ابن جوزى ) نيز شرحى از محبس ايشان بدون ذكر غاليه نقل نموده و ما نيز در كتاب (منتهى ) در ذكر حال (حسن مثلث ) و تعداد فرزندان او اشاره بدين محبس نموديم.

در ميان ايشان (على بن الحسن العابد) در عبادت و ذكر و صبر بر شدائد ممتاز بود و در روايتى وارد شده كه (بنوالحسن ) اوقات نماز را نميدانستند مگر به تسبيخ و او راد او، چه او پيوسته مشغول ذكر بود و بحسب او را در خود كه موظف بود بر شبانه روز، ميفهميد دخول اوقات نماز را. وقتى عمويش (عبدالله ) از ضجرت حبس و ثقالت قيد و بند (على ) را گفت كه مى بينى ابتلاء و گرفتارى ما را، از خدا نميخواهى كه ما را از اين زندان و بلا نجات دهد. (على ) زمان طويلى پاسخ نداد، آنگاه گفت: اى عم! همانا از براى ما در بهشت درجه ايست كه نميرسيم بآن درجه مگر به اين بليه يا بچيزيكه اعظم از اين باشد. و هم از براى (منصور) در كه ايست در جهنم كه نميرسد بآن مگر آنكه بجا آورد بما آنچه را كه مى بينى از بلايا. پس اگر ميخواهى صبر ميكنيم بر اين بلايا و شدائد و بزودى راحت ميشويم چه آنكه مرگ نزديك شده است و اگر ميخواهى دعا ميكنيم بجهت خلاصى، لكن (منصور) بآن در كه، كه در جهنم دارد نخواهد رسيد.

گفتند: صير ميكنيم. پس سه روز بيشتر نگذشت كه در زندان جان دادند و راحت شدند و (على ين الحسن ) بحالت سجده از دنيا رخت كشيد. (عبدالله ) گمان آنكه او را خواب ربوده، گفت: فرزند برادرم را بيدار كنيد، چون او را حركت دادند، ديدند بيدار نميشود. دانستد كه وفات كرده و سنين عمرش در آنوقت بچهل و پنج رسيده بود.

در اين روز، سنه 1021، وفات يافت در اصفهان عالم زاهد كامل (ملا عبدالله بن حسين تسترى ) ساكن در اصفهان و صاحب مدرسه كبيره خود در جنب مسجد (نقش جهان ).

گويند قريب صد هزار نفر در تشييع جنازه او جمع شده بودند و مثل روز عاشواء مردم نوحه و گريه ميكردند و در جوار (اسماعيل بن زيد بن الحسن )( عليه‌السلام ) او را بخاك سپردند و بعد از يكسال او را به كربلا حمل كردند.

او شاگرد (مقدس اردبيلى ) و استاد (مجلسى اول ) است و از تأليفات او است كتاب شرح قواعد و از زهد آن بزرگوار نقل شده كه هيچگاه مرتكب مباحات نگشت بلكه هر علمى كه ميكرد با واجب وبده يا مستحب و گفته اند كه عمامه اى بچهارده شاهى خريده بود و چهارده سال بر سر داشت.

(مجلسى اول ) گفته كه من با استادم (ملا عبدالله ) روزى رفتيم خدمت (شيخ ابوالبركات ) واعظ، در جامع عتيق اصفهان و او مردى معمر بود و قريب صد سال عمر كرده بود چون بر او وارد شديم، تكلم كرد از جمال حرفهاى او آن بود كه گفت: من از (شيخ على محقق ) بغير واسطه روايت ميكنم. آنگاه اجازه داد بجناب مولانا. بعد امر كرد يك كاسه شربت قند آوردند و در نزد مولانا نهادند، چون نظر مولى بر آنان افتاد، فرمود: منكه مريض نيستم و اين شربت هم مال مريض است. (ابوالبركات ) آيه قل من حرم الله خواند پس عرض كرد شما رئيس مومنين ميباشيد و اينها بجهت مؤ منين خلق شده است. مولانا عذر خواست و فرمود من هنوز خيال نميكردم كه آب قند را غير از مريض ‍ هم ميخورد.

اين (ملا عبدالله ) غير از (ملا عبدالله بن محمود تسترى ) خراسانى، عالم زمان (شاه طهماسب صفوى ) است كه درس سنه 997، طايفه او زبكيه بمشهد ريختند او را گرفتند و به بخارا و ماوراء النهر بردند و با علماى آنجا مباحثه كرد و بر همه غالب شد آنگاه فرمود: من شافعى ميباشم، قبول نكردم، و او را شهيد كردند و بدنش را آتش زدند. رحمة الله عليه.

روز: 27

در اين روز، سنه 64، لشكر شام بسر كردگى (حصين بن نمير) وارد مكه شدند بجهت محاربه با (ابن زبير) و كردند و آنچه كردند از احراق بيت و هدم آن چنانچه در روز سوم ربيع الاول خواهد آمد. انشاءالله تعالى.

روز: 28

در اين روز، سنه، 656، واقعه (هلاكو) و قتل (مستعصم ) روى داد و دولت بنى عباس در عراق منقرش شد. گويند كه لشكر (هلاكو) زياده از دو هزار هزار و سيصد هزار از مردم بغداد بكشتند و نهرها از خون مردم جارى شد و در دجله ريخت.

(دمرى ) گفته كه امر چندان سخت بود مردمان كه كسى فرصت نوشتن تاريخ مرگ (مستعصم ) و دفن كردن جسد او را نداشت.

(ذهبى ) گفته كه گمان نميكنم خليفه را كسى دفن كرده باشد و بليه چندان عظيم وبده كه هيچگاه مثال آن ديده نشده بود.

(سيد) در (اقبال ) فرموده كه اين واقعه در دوشنبه 28 محرم بود و من نيز در بغداد در خانه خودم بمفيديه بودم و ظاهر شد در اين واقعه تصديق اخبار نبويه (56) و معجزات باهره محمديه (ص ) و ما آن شب را كه شب خوف و وحشت بود، بيتوته كرديم و خداوند ما را سالم نگاه داشت از آن هولها و پيوسته در حمايت الهى بوديم تا آنكه پادشاه زمين در ماه صفر مرا طلبيد و مرا والى گردانيد بر علويين و علما و زهاد و با من هزار نفر از جانب خود همراه كرد كه ما را نگاهدارى كنند تا به (حله ) برسيم. پس شما را بسلامتى به (حله ) رسانيدند و من قرار دادم با خودم كه در هر سال مثل چنين روز، دو ركعت نماز شكر بجا آورم بجهت سلامتيم از اين محذور و بجهت تصديق جد ما محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اخبار خود از متجددات دهور دعا و كنم براى ملك ارض بدعاء مبرور. پس فرموده كه در اين روز، زائل شد، دولت بنى عباس همچنانكه مولاى ما على عليه‌السلام خبر داده و از زوال آن در اخباريكه شايع است ما بين مردم.

پاورقى ها:

54- مؤ لف اين كتاب - عباس قمى عفى عنه - گويد: واقعه هلاك اصحاب فيل را خداوند در سوره (الم تر كيف فعل ) خبر داده كه ظاهر معنيش آنستكه آيا نديدى كه چگونه كرد پروردگار تو باصحاب فيل كه مراد ابرهه و لشكر او مى باشند آيا نگردانيد مكر ايشان را در ابطال و تباهى و مراد از مكر ايشان ترويج كنيه خودشان و خراب كردن خانه خدا بوده و فرستاد برايشان يعنى از طرف ساحل درياى هند فرستاد مرغان گروه گروه كه مى انداختند ايشان را بسنگى از سنگ گل يعنى گل سنگ شده مانند دانه هاى تسبيح پخته. پس گردانيد خدا ايشان را مثل برگ كاه خورده شده كه مراد هلاكت و استيصال ايشان است از آن گل مهره ها كه از نخود كوچكتر و از عدس بزرگتر بوده.

بدانكه جمعى هستند كه خود را از دين و مذهب گسسته مهار و خليع العذار نموده و عقيده كرده اند كه اين جهان رامدار بر طبع خويش بوده و هيچكس را آنقدرت نيست كه طبيعت جهان را بگرداند و در اجرام فلكى تاءثير نمايد و معجزات انبياء و كرامات اوليا را حمل بر كذب و بهتان كنند. لكن قصه اصحاب فيل باطل مى سازد اعتقاد و خرافات ايشان را چه آنكه آن خرق عادتى است بغايت بزرگ كه بيشك از جانب خدا است و نتوان نسبت داد آنرا بطبيعت و دهر، زيرا كه از جمله بديهيات است كه مرغان ابابيل با سنگ گلهاى كوچك بقدر عدس يكدفعه براى هلاكت جماعتى بيايند و بر بالاى سر آنها بيايستند و آن گل مهره ها را بر سر آنها بيافكنند چنانكه فرق را سوراخ كند و از مقعدشان بيرون شود و اگر بر مركب و فيل برسد او را نيز سوراخ كرده و گذر كند و استخوان و آهن را درهم شكند. البته اين مطلب بطبيعت دهر نيست و بودن آن از جانب خدا و صاحب خانه كعبه بمرتبه اى واضح و روشن است كه از روز روشن تر است و محتاج به بيان نيست (( متى احتاج النهار الى دليل. ))

و اما وقوع آن پس از مسلميات هر مسلم و كافر است و بمرتبه اى مشهور و مسلم است كه آنرا مبدء تاريخ قرار دادند كه پيش از هجرت بناء تاريخ را بر آن نهاده بودند و اين قصه را شعراء زمان جاهليت و اسلام در اشعار خود مكرر ذكر نموده اند. مراجعه شود بشعر (امية بن ابى الصلت ) و (عبدالله بن مخزوم ) و (ابن الرقباء) و (نفيل ) و غيره كه مقام را مقتضى ذكر آن اشعار نيست و از همه بالاتر ذكر آن در قرآن مجيد است و معلوم است كه كسى آنرا بقرآن نيافزوده بلكه از زمان رسولخدا تا بزمان ما بتواتر نقل شده و (مسيلمه كذاب ) بمقابل آن، خرافات خود را ساخته (( الم تر كيف فعل ربك بالحيلى اخرج منها نسمة تسعى الخ. )) و اين هم مسلم است كه چون رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) اين سوره را بر اهل مكه خواند هيچكس انكار او ننمود با وجود شدت حرص ايشان بر تكذيب آنحضرت و غالب و بيشتر مردم كه پيغمبر(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) اين سوره را برايشان خواند، واقعه فيل را بچشم خود معاينه كرده بودند چه آنكه از آن واقعه چندان نگذشته بود ولادت رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) در همان سال كه عام الفيل مى گفتند واقع شد در چهل سالگى مبعوث برسالت شد و در اوائل بعثت كه در مكه بود اين سوره بر آنحضرت نازل شد و بر مردم خوانده و هنوز يكى از آن سنگ ريزه ها در خانه (ام هانى ) بود كه (ابن عباس ) گفته كه در هنگام كودكى با آن بازى مى كرديم و هر كه را اندك حصافتى باشد داند كه هر كس خواهد او را به پيغمبرى باور دارد و از روى صدق به دين او در آيد چنين قصه بزرگ را تكذيب نتواند گفت.

(منه عفى عنه )

55- (( و ذكر الميرزا فى الرجال الكبير و الشيخ ابو على فى منتهى المقال وفات شيخنا العلامة فى ليلة حادى عشر المحرم و نقل الثانى (اى ابو على ) عن مجمع البحرين فى ماده علم ان بعض الفضلاء و جد بخط العلامه ره خسماءه مجلد من مصنفاته غير خط غيره ثم قال بل فى كتاب روضة العارفين نقل بعض شراح التجريد ان للعلامه نحوا من الف مصنف الخ. ))

(منه عفى عنه )

56- مرا اخبار آنحضرت است از اين واقعه.

روز: 30

در اين روز، سنه 189، (جعفر بن يحيى برمكى ) با هر (هارون رشيد) بقتل رسيد و بقتل او، دولت برامكه رائل شد و (رشيد) و (يحيى بن خالد) و (فضل بن يحيى ) را در حبس كرد و پيوسته در حبس بودند تا هلاك شدند و مدت دولت برامكه در زمان (رشيد) هفده سال و هفت ماه و پانزده روز بوده و در اين مدت امر وزارت و امور مملكت و رعيت و سياست تمام با ايشان بود و رياست ايشان بمرتبه اى بود كه در حق ايشان گفتند:

(( ان ايامهم عروس و سرور دائم لايزول )).

حكايات عطايا و بخششهاى اشيان و اشعار و شعراء در مدحشان معروف و مشهور است و (ابن خلكان برمكى ) ببرخى از حال ايشان اشاره كرده و كيفيت بدبختى ايشان و نكبت روزگار با ايشان طويل است و من در اينجا اكتفا ميكنم بذكر يك حكايت مشهور كه در آن پند و عبرتى است براى دانايان غير مغرور.

از (محمد بن عبدالرحمن هاشمى ) منقول است كه گفت: روز عيد قربانى بود كه داخل شدم بر مادرم. ديدم زنى با جامه هاى بسيار كهنه نزد او است و تكلم ميكند.

مادرم بمن گفت اين زن را مى شناسى. گفتم: نه. گفت: اين (عباده ) مادر (جعفر برمكى ) است. پس من رو بجانب (عباده ) كردم و با او مقدارى تكلم نمودم و پيوسته از حال او تعجب مى نمودم تا آنكه از او پرسيدم كه اى مادر! از اعاجيب دنيا چه ديدى. گفت اى پسر جان! روز عيدى مثل چنين روز بر من گذشت در حاليكه چهار صد كنيز بخدمت من ايستاده بودند و من ميگفتم پسرم (جعفر) حق مرا ادا نكرده و بايد كنيزان و خدمتكاران من بيشتر از اينها باشد و امروز هم يك عيد است بر من ميگذرد كه منتهى آرزوى من دو پوست گوسفند است كه يكى را فرش خود كنم و ديگر يرا لحاف خود نمايم. (محمد) گفت من پانصد درهم باو دادم، چنان خوشحال شد كه نزديك بود قالب تهى كند و گاه گاهى (عباده ) نزد ما ميآمد تا از دنيا برفت.

بس است از براى عاقل دانا، همين يك حكايت در بيوفائى دنيا.

## باب ششم: وقايع و اعمال ماه صفر

بدانكه اين ماه معروف به نحوست است و شايد سبب آن، واقع شدن وفات رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) است در آن. همچنانكه نحوست دوشنبه به اين سبب است و يا بجهت آنست كه اين ماه بعد از سه ماه حرام واقع شده كه در آن سه ماه حرب وقتال نبوده و در اين ماه، شروع بقتال مينمودند و خانه ها و منازل از اهلش خالى ميشد و اين هم يك سبب است در وجه تسميه آن به صفر.

بهر حال از براى رفع نحوست هيچ چيز بهتر از تصدقات و ادعيه و استعاذات وارده نيست و اگر كسى خواهد محفوظ بماند از بلاهاى نازله در اين ماه در هر روز ده مرتبه بخواند اين دعائى را كه (محدث فيض ) روح الله روحه، در (خلاصة الاذكار) ذكر فرموده:

(( يا شديد القوى يا شديد المحال يا عزيز يا عزيز يا عزيز ذلت بعضمتك جميع خلقك فاكفنى شر خلقك يا مجمل يا منعم يا مفضل يالااله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين فاستجباله و نجبيناه من الغم و كذلك ننجى المومنين و صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم الطبين الطاهرين )).

(سيد) در (اقبال ) دعائى براى هلال اين ماه روايت كرده.

روز: 1

شروع بجنگ (صفين ) شد و داستان جنگ صفين طويل است و در اين جنگ از لشكر (اميرالمؤ منين )( عليه‌السلام ) و لشكر (معاويه ) بسيار كشته شد و در عدد ايشان خلاف است. (مسعودى ) گفته كه صد و پنجاه هزار سوار بغير از خدم و اتباع كشته گشت و با ايشان سيصد هزار.

در اين جنگ از لشكر (اميرالمؤ مين )( عليه‌السلام ) (عمار ياسر)، (هاشم مرقال )، (خزيمة بن ثابت )، (صفوان )، (سعد) پسران (حذيقة بن الميان ) و (عبدالله بن حارث ) برادر (اشتر نخعى ) بقتل رسيدند و از طرف (معاويه )، (ذوالكلاع ) و (عبيدالله بن عمر) و (حوشب ذى ظليم ).

در اين جنگ واقع شد، (ليلة الهرير) و آن شب جمعه بوده و در آن شب چندان جنگ مغلوبه شد كه مردم يكديگر را نمى شناختند و آلات حرب تمام شد و در پايان كار، لشكر همديگر را در بر ميگرفتند و مشت و سيلى بر هم ميكوفتند.

(اميرالمؤ منين )( عليه‌السلام ) پانصد و بيست و سه تن از ابطال رجال را بخاك افكند و هر كه را ميكشت، تكبيرى ميگفت و آن شب تا روز ديگر، جنگ ادامه داشت و از بسيارى غبار، هوا تار شده بود و مواقيت نماز معلوم نبود.

(اشتر) جنگ نمايانى نمود و در آنروز كه روز جمعه بود، نزديك شد كه لشكر (اميرالمؤ منين )( عليه‌السلام ) فتح كنند كه مشايخ اهل شام فرياد كشيدند شما را بخدا قسم ملاحظه زنان و دختران نمائيد كه تمام بيوه و يتيم ميشوند.

(معاويه )، (عمروعاص ) را گفت كه هر حيله كه در نظردارى بكار بر، كه هلاك شديم و او را نويد ايالت مصر داد. عمروعاص كه ضمير ماهى خديعت و مكيدت بود، لشكر را ندا كرد كه: ايها الناس! هر كه را قرآنى باشد بر سر نيزه كند. پس قريب بپانصد قرآن بالاى نيزه ها رفت و صيحه از لشكر (معاويه ) بلند شد كه كتاب خدا، حاكم باشد ما بين ما و شما. لشكر (اميرالمؤ منين ) (عليه‌السلام) چون اين مكيدت بديدند بسيارى از ايشان فريب خوردند و خواهان موادعه شدند و با آنحضرت گفتند:

ياعلى! معاويه حق ميگويد. ترا بكتاب خدا خوانده. او را اجابت كن. اشعث بن قيش از هم در اين كار شديدتر بود.

(اميرالمؤ منين )( عليه‌السلام ) فرمود: اين كار از روى خدعه و مكر است. گفتند: ما را ممكن نيست كه بسوى قرآن خوانده شويم و اجابت نكنيم. آنحضرت فرمود: واى بر شما. من با ايشان جنگ مى كنم كه بحكم قرآن متدين شوند و ايشان نافرمانى كردند و كتاب خدا را طرح كردند. برويد جنگ دشمنان خودتان و فريب ايشان مخوريد.

همانا (معاويه )، (عمروعاص )، (ابن معيط)، (حبيب بن سلمه ) و (بنى النابغة ) اصحاب دين و قرآن نيستند و من ايشان را بهتر از شماها مى شناسم و از اين نوع كلمات بسيار گفته شد و هر چه، (اميرالمؤ منين )( عليه‌السلام ) آن بدبختان را نصحيت فرمود، نپذيرفتند و بالاخره (اشعث ) و اصحاب او. حضرت را تهديد كردند كه با تو چنان مى كنيم كه مردم با (عثمان ) كردند، يعنى ترا بخوارى تمام ميكشيم و گفتند كس بفرست و (اشتر) را از جنگ باز خوان. آن حضرت بنزد (اشتر) فرستاد كه دست از جنگ بدار و باز آى.

(اشتر) پيغام داد كه اينوقت روا نيست كه من باز آيم، چه در اين ساعت نسيم نصرت بورزد و سپاه شام هزيمت شود. چون رسول اين پيغام آورد، آن جماعت گفتند:

اگر اشتر را باز نخوانى تو را چنان بكشيم كه (عثمان ) را كشتيم و اگر نه بدشمن بسپاريم. لاجرم، رسول نزد (اشتر) رفت و گفت: كه تو رضا مديهى كه فتح كنى و چون بازشوى، (اميرالمؤ منين ) ( عليه‌السلام ) را كشته يا بدست دشمنى گرفتار ببينى.

(اشتر) در خشم شده دست از جنگ برداشت و باز شتافت و ما بين (اشتر) و ايشان كلمات بسيارى رد و بدل شد و چاره ايشان نشد. لاجرم (اميرالمؤ منين ) (عليه‌السلام ) فرمود:

(( انى كنت امس اميرا فاصبحت اليوم مامورا))

من پيش از امروز امير بودم و لكن امروز مأمورم و كس اطاعت امر من نميكند.

پس (اشعث ) بنزد (معاويه ) رفت و گفت چه اراده دارى. (معاويه ) گفت: ميخواهم ما و شما پيروى كتاب خدا كنيم. يك مردى را شما اختيار كنيد و يك نفر را ما اختيار ميكنيم و از ايشان عهد ميثاق ميگيريم كه از روى قرآن عمل كنند و يكتن را برگزينند كه امر امت از براى او باشد. (اشعث ) اينمطلب را پسنديد.

پس بناى انتخاب شد. اهل شام، (عمروعاص ) را براى تحكيم انتخاب كردند و (اشعث ) و كسانى كه را خوارج داشتند، (ابوموسى اشعرى ) را اختيار كردند.

(اميرالمؤ منين ) ( عليه‌السلام ) فرمود كه شما در اول نافرمانى من نموديد. الحال نافرمانى من ننمائيد. من (ابوموسى ) را براى اينكار نمى پسندم. (اشعث ) و اصحاب او گفتند: ما هم جز او را نميخواهيم.

حضرت فرمود: كه او موثق نيست و از من مفارقت جست و بر طريق خذلان من رفت و چنين و چنان كرد. (عبدالله بن عباس ) را اختيار كنيد. (اشعث ) و اصحابش قبول نكردند. فرمود: اگر (ابن عباس ) را نمى پسنديد، (اشتر) را اختيار كنيد. گفتند: ما جز (ابوموسى ) كس ديگر را نمى پسنديم. لا جرم، (اميرالمؤ منين )( عليه‌السلام ) از روى لاعلاجى فرمود هر چه خواهيد بكنيد.

پس كس فرستادند بنزد (ابوموسى ) و از براى تحكيم او را طلبيدند و در سنه 38، در (دومة الجندل ) حكمين تلاقى كردند و داستان حكمين و فريب دادن (عمروعاص ) و (ابوموسى ) را وخلع (اميرالمؤ منين ) ( عليه‌السلام ) و نصب (معاويه ) مشهور است و مقام گنجايش ذكر ندارد.

در اين روز، بقول (كفعمى ) و (بهائى ) و (فيض ) سر مبارك سيدالشهداء را وارد دشمق كردند و بنى اميه آنروز را عيد قرار دادند.

در اين روز، و بقولى روز سوم در سنه 131، (زيد بن على بن الحسين ) شهيد شد. بدانكه (زيد) بعد از برادر خود، امام محمد باقر عليه‌السلام از بقيه برادران خويش افضل و اشرف بود و بعبادت و ورع تقوى و فقه و سخاوت و شجاعت معروف و موصوف بود و با شمشير خروج كرد. بسيارير از مردم در حق او اعتقاد امامت نمودند و چنين گمان كردند كه خروج او با شمشير بجهت ادعاى امامت است و لكن چنين نبوده و بلكه عرض او، امر بمعروف و طب خون حضرت (سيدالشهداء) و خواندن مردم بسوى آل محمد(عليه‌السلام ) بوده و (زيد) اجل شاءن بوده و از آنكه نداند كه او مستحق امامت نيست و امر امامت با حضرت باقر و حضرت صادق است.

روايات بسيار وارد شده در باب اخبار بشهادت (زيد) و گريستن ائمه عليهم‌السلام براى او و روايت شده كه رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) وقتى نظر فرمود به (زيد بن حارثه ) و فرمود همنام اينست آنكه شهيد خواهد شد در راه خدا و بدار كشيده شود در امت من و مظلوم باشد از اهل بيت من. پس به (زيد) اشاره كرده نزديك بيا همانا اسم تو زياد كرد نزد من محبت ترا و تو همنام حبيب اهل بيت من ميباشى.

اخبار (على بن الحسين ) ( عليه‌السلام ) از مصائب (زيد) به (ابوحمزه ثمالى ) و گريستن آن حضرت براى او در (فرحة الغرى ) مسطور است نيز گريستن (حضرت صادق ) ( عليه‌السلام) بر (زيد) و اخبار او (حمزة بن حمران ) را بآنچه بر (زيد) گذشته بود از مصائب در روايت (شيخ صدوق ) مذكور است.

واقعه شهادت او بنحويكه (مسعودى ) در (مروج الذهب ) ذكر فرمود چنانستكه چون (زيد) اراده خروج كرد، با برادر خود (حضرت امام محمد باقر)( عليه‌السلام ) مشورت كرد. حضرت فرمود: اعتماد بر اهل كوفه نشايد چه ايشان اهل غدور مكر مبياشند و در كوفه شهيد شد جد تو (اميرالمؤ منين ) و زخم زده شد بر عم تو (حسن بن على ) شهيد شد پدرت (حسين بن على ) عليهم‌السلام و در كوفه و اعمال آن ما اهل بيت را شتم كردند. پس اخبار فرمود (زيد) را بمدت دولت (بنى مروان ) و آنچه متعقب ميشود ايشان را از دولت (بنى عباس ).

(زيد) ابا كرد از قبول نصيحت آنحضرت و پيروى عزم خود نمود در مطالبه حق از (بنى مروان ).

(حضرت باقر) ( عليه‌السلام ) فرمود: همانا من ميترسم بر تو اى برادر! كه ترا در كناسه كوفه بدار كشند. پس با او وداع كرد و خبر داد كه ديگر همديگر را ملاقات نخواهيم نمود.

آغاز خروج (زيد) از آن شد كه در (رصافه ) كه از اراضى (قنسرين ) است بر (هشام ) وارد شد. در مجلس جائى از براى خود نيافت كه بنشيند و هم از براى او جائى نگشودند. لا جرم در پائين مجلس بنشست و رو به (هشام ) كرد و گفت:

(( ليس احديكبر عن تقوى الله و لا يصغردون تقوى الله )).

(هشام ) گفت: ساكت باش، لاام لك، توئى آنكسى كه بخيال خلافت افتاده اى و حال آنكه تو فرزند كنيزى ميباشى. زيد گفت: از براى حرف تو جوابى است اگر ميخواهى بگويم و اگر و اگر نه ساكت باشم. گفت: بگو. گفت:

(( ان الامهات لايقعدن بالرجال عن الغايات )).

پس فرمود: مادر (اسماعيل )( عليه‌السلام ) كنيزى بود از براى مادر (اسحق ) و با آنكه مادر كنيز بود، حق تعالى او را مبعوث بنبوت فرمود و قرار داد او را پدر عرب و بيرون آورد از صلب او پيغمبر خاتم، خير البشر صلوات الله عليه و آله. اينكه تو مرا بما در طعن ميزنى و حال آنكه من فرزند (على ) و (فاطمه ) عليهما‌السلام ميباشم.

پس بپا خواست و اشعارى خواند كه صدرش اين بيت است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شرده الخوف وازرى به |  | كذاك من يكره حر الجلاد |

پس از نزد (هشام ) بيرون شد و بجانب كوفه برفت. قرآء و اشراف كوفه با او بيعت كردند. پس (زيد) خروج كرد و (يوسف بن عمر ثقفى ) عامل عراق از جانب (هشام ) حرب او را آماده گشت.

زمانيكه تنور حرب تافته شد، اصحاب (زيد) بناى غدر نهادند و نكث بيعت نموده، فرار كردند و باقى نماند يا زيد مگر جماعت قليلى و پيوسته قتال سختى كرد تا شب داخل شد و لشكريان دست از جنگ كشيدند و (زيد) زخم بسيار بر داشته بود و تيرى هم بر پيشانيش رسيده بود. پس حجامى را از يكى از قراى كوفه طلبيدند تا پيكان تير را از جبهه او بيرون كشد. همينكه حجام، آن تير را بيرون آورد، (زيد) دنيا را وادع كرد. پس جنازه او را برداشتند و در جوى آبى دفن نمودند و قبر او را از خاك و گياه پر كردند و آب بر روى آن جارى نمودند و از آن حجام نيز پيمان گرفتند كه اين مطلب را آشكار نكند.

چون صبح شد، حجام بنزد (يوسف ) رفت و موضع قبر (زيد) را نشان او داد. (يوسف ) قبر (زيد) را شكافت و جنازه او را بيرون آورد و سر مباركش را جدا كرد براى (هشام ) فرستاد. (هشام ) او را مكتوب كرد كه (زيد) را برهنه و عريان بردار كشد.

(يوسف ) او را در كناسه كوفه برهنه بردار آويخت و بهمين قضيه اشاره كرده بعض شعراى بنى اميه لعنهم الله و خطاب بآل ابوطالب و شيعه ايشان نموده و گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبلنا لكم زيدا على جذع نخلة |  | و لم ارمهديا على الجذع يصلب |

آنگاه بعد از زمانى (هشام ) براى (يوسف ) نوشت كه جثه (زيد) را بآتش بسوزاند و خاكسترش را بباد دهد و او (ابوالفرج ) روايت كرده كه (زيد) بردار آويخته بود تا ايام خلافت (وليد بن يزيد). پس همينكه (يحيى بن زيد) خروج كرد، (وليد) نوشت براى (يوسف ):

(( اما بعد فاذااتاك كتابى فانزل عجل اهل العراق فاحرقه وانسفه فى اليم نسفا والسلام ))

(يوسف ) بر حسب آن مكتوب (حراش بن حوشب ) را امر كرد تا (زيد) را از دار بزير آورده و سوزانيد و خاكسترش را در فرات بباد داد. در جمله اى از روايات است كه چهار سال بردار آويخته بود، پس از آن، او را فرود آوردند و سوزانيدند و هم روايت است كه شخصى در خواب ديد: رسولخدا ص را كه تكيه بردار (زيد) كرده بود و يا مردم ميفرمود آيا با فرزند من چنين مى كنيد؟

روز: 3

مستحب است چنانچه (سيد) فرموده كه دور ركعت نماز كند در ركعت اول (حمد) و (انا فتحناه ) و در دوم (حمد) و (توحيد) بخواند و بعد از سلام صد مرتبه (صلوات ) بفرستد و صد مرتبه بگويد: اللهم العن آل ابى سفيان و صد مرتبه اسثغفار كند، پس حاجت خود را بخواهد.

در اين روز، سنه 57، در مدينه طيبه (حضرت امام محمد باقر)( عليه‌السلام ) متولد شد و بعضى روز ولادت غره رجب گفته اند. ولده ماجده اش حضرت فاطمه دختر (امام حسن مجتبى ) ( عليه‌السلام ) بوده كه او را (ام عبدالله ) ميگفتند و آنحضرت ابن الخير تين و علوى بين علويين بود.

(شيخ كلينى ) از (ابوالصباح ) روايت كرده كه (حضرت امام محمد باقر)( عليه‌السلام ) فرمود:

روزى مادرم در زير ديوارى نشسته بود كه ناگاه صدائى از ديوار بلند شد و از جا كنده شد، چون خواست كه بر زمين افتد، مادرم بدست خود اشاره كرد بديوار و فرمود نبايد فرود آئى، قسم بحق مصطفى (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) كه حق تعالى رخصت نميدهد ترا در افتادن. پس آن ديوار معلق در ميان زمين و هوا باقى ماند تا آنكه مادرم از آنجا گذشت. پس پدرم، (امام زين العابدين ) ( عليه‌السلام ) صدا شرفى براى او تصديق كرد.

و نيز راوى از (حضرت صادق )( عليه‌السلام ) روايت كره كه روزى آنجناب ياد كرد جده اش مادر (حضرت امام محمد باقر)( عليه‌السلام) را و فرمود كه جده ام صديقه بود و در آل (حضرت حسن ) زنى بدرجه و مرتبه او نرسيد و مخفى نماند كه آنچه از اخبار و آثار در علوم دين و تفسير قرآن و فنون آداب و احكام از (حضرت باقرالعلم ) روايت شده زياده از آن است كه در حوصله عقل بگنجد و بقيه صحابه و وجوه تابعيت و وروساء فقهاء مسلمين پيوسته از علم آنجناب اقتباس ميكردند.

(شيخ مفيد) از (عبدالله بن عطاء مكى ) روايت كرده كه ميگفت هرگز نديدم علماء را نزد احدى احقرواصغر چنانچه ميديدم آنها را در نزد (جناب محمد باقر) و هر آينه ديدم (حكم بن عتيبه ) را با آن كثرت علم و جلالت شان كه در نزد مردم داشت، گاهيكه در نزد آنجناب بود چنان مى نمود كه طفل دبستانى است كه در نزد معلم خود نشسته و (جابر بن يزيد جعفى ) هر گاه از آنحضرت روايتى ميكرد، ميگفت حديث كرد مرا وصى اوصياء و وراث علوم انبياء (محمد بن على بن الحسين ) صلوات الله عليهم اجمعين.

(شيخ كشى ) از (محمد بن مسلم ) روايت كرده كه گفت در هر امر مشكلى كه رو - ميكرد از (حضرت امام محمد باقر) (عليه‌السلام ) سوال ميكردم تا آنكه سى هزار حديث از آن جناب سئوال كردم و از (حضرت صادق ) شانزده هزار حديث.

(شيخ مفيد) از (جابر بن عبدالله انصارى ) روايت كرده است كه گفت (حضرت رسول )( صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) بمن فرمود: اى (جابر)! اميد است كه تو در دنيا بمانى ملاقات كنى فرزندى از من كه از اولاد حسين خواهد بود كه او را (محمد) نامند. يبقر علم الدين بقرا يعنى او ميشكافد علم دين را شكافتنى. پس هر گاه او را ملاقات كردى سلام مرا باو برسان.

و هم (مفيد) روايت كرده از (حضرت صادق ) (عليه‌السلام ) از پدر بزرگوارش كه فرمود: داخل شدم بر (جابر بن عبدالله انصارى ) پس سلام كردم، جواب سلام مرا داد و گفت تو كيستى و در آن وقت چشم (جابر) نابينا شده بود. گفتم: منم (محمد بن على بن الحسين ) پس گفت اى پسر جان من! نزديك من بيا، چون من نزديك او رفتم، دست مرا بوسيد. آنگاه خود را روى پاهاى من افكند و قدمهاى مرا بوسيد. من چون چنين ديدم خود را كنارى كشيدم. آنگاه (جابر) گفت رسولخدا(ص ) ترا سلام رسانيد. گفتم: بر رسولخدا(ص ) باد سلام و رحمت و بركات خدا. پس گفتم اى (جابر)! بيان كن از براى من چگونه آنحضرت مرا سلام رسانيد. (جابر) گفت كه روزى من در خدمت آن حضرت بودم كه به من فرمود: اى (جابر)!اميد ميرود كه تو زنده باشى تا درك كنى مردى از فرزندان مرا كه او را (محمد بن على بن الحسين ) گويند. يهب الله له النور و الحكمة حقل تعالى نور و حكمت خويش را باو عطا خواهد فرمود. پس او را از جانب من سلام برسان. فقير گويد كه احاديث بسيار باين مضمون در كتب شيعه و سنى روايت شده.

در اين روز، بروايت شيخين در سنه 64، (مسلم بن عقبه ) ثياب كعبه را آتش زد و از آسيب آتش، ديوار خانه، شكافته شد و اين بسبب آن بود كه با (عبدالله بن زبير) مقاتله ميكرد از جانب (يزيد بن معاويه ). فقير گويد كه من مجمل اين واقعه را در سوم ربيع الاول ذكر ميكنيم انشاءالله تعالى.

در اين روز، سنه 333، (متقى بالله ) خليفه بيست و يكم عباسى را از خلافت خلع كردند و چشمان او را كور نمودند و با (مستكفى بالله ) بيعت نمودند.

در اين روز، سنه 405 (محمدبن عبدالله نيشابورى ) معروف به حاكم و ابن البيع صاحب المستدرك على الصحيحين و غيره وفات كرد.

در اين روز، سنه 323، (ابراهيم بن محمد بن عرفه نحوى ) معروف به (تفطويه ) تلميذ (سيويه ) وفات كرد و او از احفاد (مهلب بن ابى صفره ازدى ) معروف است.

روز: 7

در اين روز، بقول (شهيد) و (كفعمى ) و ديگران شهادت حضرت امام حسن مجتبى عليه‌السلام واقع شد.

بدانكه بعد از شهادت امير المؤ منين عليه‌السلام مردم با فرزند آن جناب، امام حسن (عليه‌السلام ) بيعت كردند و آن جناب قريب شش ماه بر سرير خلافت مستقر بود پس از آن با (معاويه ) صلح فرمود بشرحى كه در جاى خودش رقم گشته و اين در پنج روز بآخر ربيع الاول مانده، سنه 41، بود و بعد از مصالحه، (معاويه ) داخل كوفه شد و بر گردن آرزو و آمال خويش سوار گشت.

امام حسين عليه‌السلام بمدينه رفت و پيوسته كظم غيظ فرموده و ملازمت منزل خويش داشت و منتظر امر پروردگار خود بود تا آن كه ده سال از مدت امارت (معاويه ) بگذشت و (معاويه ) عازم شد كه بيعت بگيرد براى فرزند خود (يزيد) چون اين خلاف شرايط معاهده و مصالحه بود كه با (امام حسن ) كرده بود لاجرم بدين سبب و هم به ملاحظه حشمت و جلال (امام حسن ) و اقبال مردم بآنجناب، از آنحضرت بيم داشت، پس يكدل و يكجهت تصميم عزم قتل آنحضرت نمود و زهرى از پادشاه روم طلبيده با صدهزار درهم براى (جعده ) زوجه آنحضرت، دختر (اشعث ابن قيس ) فرستاد و ضامن صدهزار درهم براى (جعده ) بطمع مال و آن وعده كاذبه، (امام حسن ) را بشربتى مسموم ساخت و آن حضرت، چهل روز به حالت مرض مى زيست و پيوسته، زهر در وجود مباركش اثر ميكرد تا در ماه صفر پنجاهم هجرى، بسن چهل وهشت از دنيا رحلت كرد و برادرش، امام حسين عليه‌السلام متولى تجهيز و تفسيل و تكفين او گشت و در نزد جهده اش، (فاطمه بنت اسد) رضى الله عنها، در بقيع مدفون گشت.

در اين مدت كه با (معاويه ) صلح كرده بود، دوست و دشمن خون بسيار در دل نازنينش كردند پيوسته دوستانش ‍ بخدمتش ميرسيدند او را از اين كار ملامت ميكردند و گاهى تعبير مى كردند از آنجناب به (مذل المؤ منين ) و امثال آن، و حضرت هر كدام را بنحوى جواب ميفرمود، حتى در اين اوقات كه زهر خورده بود و نالان و بيحال در خانه نشسته بود، چنانچه در كتاب (احتجاج ) روايت شده كه مردى بخدمت (امام حسن ) رفت و گفت: يا ابن رسول الله! گردنهاى ما را ذليل كردى و ما شيعيان را غلامان (معاويه ) گردانيدى حضرت فرمود: بچه سبب؟ گفت، بسبب آنكه خلافت را به (معاويه ) گذاشتى آنجناب فرمود: بخدا سوگند كه ياورى نيافتم و اگر ياورى ميافتم، شب و روز با او جنگ مى كردم تا خدا ميان من و او حكم كند، لكن شناختم اهل كوفه را و امتحان كردم ايشانرا و دانستم كه ايشان بكار من نمى آيند، عهد و پيمان ايشانرا وفائى نيست و برگفتار و كردار ايشان اعتمادى نيست زبانشان با من است و دل ايشان با بنى اميه است.

آنحضرت، سخن مى گفت ناگاه خود از حلق مباركش فرو ريخت طشتى طلب كرد و در زير آن خونها گذاشت و پيوسته خون از حلق مباركش مى آمد تا آن كه آن طشت مملو از خون شد.

راوى گفت: يا ابن رسول الله! اين چيست؟ فرمود كه (معاويه ) زهرى فرستاد و بخورد من داده اند آن زهر بجگر من رسيده است و اين خونها كه در طشت مى بينى قطعه هاى جگر من است گفتم چرا مداوا نميكنى فرمود: كه دو مرتبه ديگر مرا زهر دادند و مداوا شده و اين مرتبه سوم است و قابل معالجه و دوا نيست.

و فرمود مهياى سفر آخرت شو و توشه اين سفر را پيش از رسيدن اجل تحصيل نما و بدانكه تو طلب دنيا ميكنى و مرگ ترا طلب مى كند كلماتى چند از راه موعظه و نصيحت با وى فرمود كه ناگه نفس مقدسش منقطع گشت و رنگ مباركش زرد شد.

در اين هنگام، حضرت امام حسين عليه‌السلام با (اسودبن ابى الاسود) از درآمد برادر بزرگوار خود را در برگرفت و سر مبارك او را و ميان دو ديده اش را بوسيد و نزد او نشست و راز بسيار با يكديگر گفتند پس (ابوالاسود) گفت:(انالله و انا اليه - راجعون ) گويا كه خبر فوت (امام حسن ) به او رسيده است پس حضرت امام حسين عليه‌السلام را وصى خود گردانيد و اسرار امامت را به او گفت و ودائع خلافت را به او سپرد و روح مقدسش برياحين قدس پرواز كرد در روز پنجشنبه آخرماه صفر در سال پنجاهم هجرى و عمر مباركش در آنوقت چهل وهفت سال بود و در بقيع مدفون گرديد و وقايعى كه رخ داد در وقت بردن جنازه مطهره را بروضه منوره نبويه مقام ذكرش نيست (57) و واقعه تير باران كردن جنازه در مناقب قطب المحدثين (ابن شهر آشوب ) مذكور است و در زيارت جامعه ائمة المؤ منين كه مشايخ از ائمه عليهم‌السلام نقل كرده اند اشاره باين مصيبت شده در آنجا كه فرموده:

(( يا موالى فلوعا ينكم المصطفى و سهام الامة مغرقة فى اكبادكم و دما حهم مشرعة فى نحوركم و سيوفهم مولعة فى دمائكم الى ان قال و انتم بين صريع فى المحراب قد فلق السيف هامته و شهيد فوق الجنازه قد شكت بالسهام اكفانه و قتيل بالعرآء قدر فع فوق القناة راسه و مكبل فى السجن قدرضت بالحديد اعضائة و مسموم قد قطعت بجرع السم امعائه.))

در روايت است كه چون بدن (امام حسن ) ( عليه‌السلام ) در لحد نهاده شد، (امام حسين )( عليه‌السلام ) در مرثيه برادر اشعارى بگفت كه از جمله اين دو بيت است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ء ادهن راسى ام اطيب محاسنى |  | وراسك معفور و انت سليب |
| بكائى طويل و الدموع غيرة |  | و انت بعيد و المزار قريب |

و نيز در اين روز، سنه 128، ولادت باسعادت حضرت موسى بن جعفر عليهما‌السلام واقع شد در بين الحرمين در موضع معروف به (ابواء) كه منزلى است ميان مكه و مدينه والده آنجناب، (حميده ) است كه حضرت باقر عليه‌السلام در حق او فرموده:

(حميدة فى الدنيا محمودة فى الاخرة )

و را (حميده مصفاة ) ميگويند به جهت آنكه (حضرت صادق )( عليه‌السلام ) در حق او فرموده:

(( حميدة مصفاة من الادناس كسبيكة الذهب ما زالت الاملاك تحرسها حتى اديت الى كرامة من الله لى و الحجة من بعدى.))

مشايخ حديث از (ابوبصير) روايت كرده اند كه گفت: در سالى كه حضرت امام موسى عليه‌السلام متولد شد، من در خدمت حضرت صادق عليه‌السلام بسفر حج رفتم.

چون به منزل (ابواء) رسيديم، حضرت براى ما چاشت طلبيد و بسيار و نيكو آوردند در اثناى طعام خوردن، پيكى از جانب (حميده ) بسوى آن حضرت آمد كه (حميده ) مى گويد اثر وضع حمل در من ظاهر شده و فرموده بويد كه چون اثر آن ظاهر شود ترا خبر كنم كه اين فرزند مثل فرزندان ديگر نيست.

پس حضرت، شاد و خوشحال برخاست و متوجه خيمه حرم شد و بعد از اندك زمانى معاودت نمود شكفته و خندان و آستينهاى مبارك خود را برزده بود گفتيم خدا هميشه دهان ترا خندان و دل ترا شادمان بدارد، حال (حميده ) چگونه شد فرمود كه حق تعالى بمن پسرى عطا فرموده كه بهترين خلق خدا است و (حميده ) مرا بامرى خبر داد كه من از او اطلاعم بيشتر بود بآن.

(ابوبصير) گفت: فداى توشوم چه خبر دادترا (حميده )؟ فرمود: گفت كه چون آن مولود مبارك بزمين آمد: دستهاى خود را بر زمين گذاشت و سر خود را بسوى آسمان بلند كرد من باو گفتم كه چنين است علامت ولادت حضرت رسالت - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - واوصياء بعد از آن حضرت، الخ.

از (منهال قصاب ) مرويستكه حضرت صادق عليه‌السلام بمدينه مراجعت نمود و براى آن مولود مسعود سه روز اهل مدينه را وليمه داد.

(شيخ مفيد) از (سراج، روايت كرده كه گفت داخل شدم بر حضرت صادق عليه‌السلام در حاليكه آنحضرت ايستاده بود در بالاى سر پسرش موسى عليه‌السلام و با او راز ميگفت و در آنوقت حضرت موسى در گهواره بود پس زمان طويلى (حضرت صادق ) با او راز گفت و من نشستم تا فارغ شد پس من برخاستم (حضرت صادق ) بمن فرمود: نزديك مولاى خود برو و بر او سلام كن من نزديك گهواره شدم و سلام كرد م (حضرت موسى ) ( عليه‌السلام ) بزبان فصيح، جواب مرا داد پس فرمود: برو تغيير بده اسم دخترت را كه ديروز نام گذاشتى، همانا آن نامى است كه خداوند دشمن ميدارد او را پس (حضرت صادق ) ( عليه‌السلام ) فرمود: اطاعت كن امر مولاى خود را كه نيكبخت و ارشاد شوى.

يعقوب گفت دخترى براى من متولد شده بود و من نام او را (حميرا) گذاشته بودم، پس تغيير دادم نام او را.

روز: 8

در اين روز، سنه 233، (متوكل ) بر (محمد بن عبدالملك زيات ) وزير، غضبناك شد و او را بگرفت و از وزارت معزول ساخت و اموال او را خالصه كرد و (محمد) كاتبى بليغ و شاعرى مجيد بوده و در ايام وزارت خود تنورى از آهن ساخته بود و او را ميخكوب كرده بود بطورى كه سرهاى ميخها در باطن تنور بود و هر كه را ميخواست عذاب كند، امر ميكرد آن تنور را بهيزم زيتون سرخ مى كردند و او را در آن تنور مى افكندند تا بصدمت آن ميخها وضيق مكان بسختتر وجهى معذب و هلاك ميشد و چون (متوكل ) بر (محمد) غضبناك شد امر كرد تا او را در همان تنور آهن افكندند (محمد) چهل روز در همان تنور معذب ود تا بهلاكت رسيد و در روز آخر عمر خود كاغذ و دوانى طلبيد و اين دو بيت را نوشت و براى (متوكل ) فرستاد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( هى السبيل فمن يوم الى يوم |  | كانه ما تريك العين فى نوم )) |
| (( لا تجزعن رويدا انها دول |  | دنيا تنقل من قوم الى قوم )) |

(متوكل ) را آنروز فرصتى نبود كه آن مكتوب را به او برسانند، روز ديگر كه بوى رسانيدند فرمان داد او را از تنور بيرون آوردند، چون نزد تنور رفتند او را مرده يافتند.

روز: 9

در اين روز سنه 37، موافق تاريخ مسعودى و تذكره سبط، شهادت عمار ياسر در صفين واقع شده.

بدانكه چون روز پنجشنبه نهم صفر شد جناب (امير المومنين )( عليه‌السلام ) در صفين بمبارزت بيرون شد و جنگ سختى شد و در آن روز (عمار ياسر) دادمرد و مردانگى ميداد و ميفرمود:

(( انى لارى وجوه قوم لايز الون يقاتلون حتى يرتاب المبطلون والله لوهزمو ناحتى يبلغوا بناسعفات هجرلكنا على الحق و هم على الباطل.))

پس حمله كرد و جنگ نمايانى نمود و برگشت به موضع خود و طلب آبى نمود زنى از (بنى شيبان ) كاسه شير از براى او آورد (عمار) چون كاسه شير را ديد گفت الله اكبر، امروز روزى است كه شهيد شوم و دوستان خود را در آن سراى، ملاقات نمايم.

پس رجز خواند و مقاتله كرد تا آنكه (ابوالعاويه ) (الهاويه خ ل ) عاملى و (ابوحراءسكسكى ) در آخر روز او را شهيد كردند و در آنوقت از سنين عمر شريفش، نودوسه سال گذشته بود.

شهادت (عمار) بر (اميرالمؤ منين ) ( عليه‌السلام ) خيلى اثر كرد و آنحضرت بر او نماز بگذاشت و در صفين مدفون گرديد رضوان الله عليه.

در (در مجالس المؤ منين ) است كه چون (عمارياسر) شربت شهادت نوشيد، (امير المؤ منين ) (عليه‌السلام ) بر بالين او آمد و سر او را بر زانوى مبارك نهاده و فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((الا ايها الموت الذى لست تاركى |  | ارحنى فقد افنيت كل خليلى )) |
| (( اراك بصيرا بالذين احبهم |  | كانك تنحو نحوهم بدليل )) |

پس زبان بكلمه (انالله و انااليه راجعون ) گشود و فرمود: هر كه از وفات (عمار ياسر) دلتنگ نشود او را از مسلمانى نصيب نباشد خداى تعالى بر (عمار) رحمت كند در آن ساعت كه او را از نيك و بد سئوال كنند هر گاه كه در خدمت رسول (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) سه كس ديدم، چهارم ايشان (عمار) بوده و اگر چهار كس ديده ام، (عمار )پنجم ايشان بود، نه يكبار (عمار) را بهشت واجب شده، بانكه بارها استحقاق آنرا پيدا كرد جنات عدن او را مهيا و مهنا باد كه او را بكشتند و حق با او بود و او يار حق بود چنانكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شان او فرمود: (( يدورمع عمار حيث دار))

بعد از آن على عليه‌السلام گفت: كشنده (عمار) و دشنام دهنده و رباينده سلاح او با آتش دوزخ معذب خواهد شد آنگاه قدم مبارك پيش نهاده بر (عمار) نماز گذارد و بدست همايون خويش او را در خاك نهاد رحمة الله ور ضوانه عليه و طوبى له و حسن مأب.

شيخ ما، (محدث نورى ) نورالله مرقده، در (نفس الرحمن ) فرموده: واقعه (نهروان ) در اين روز، سنه 38 بوده و خوارج (نهروان ) تمام كشته گشتند بجز نه نفر و از مقتولين (ذوالئديه ) جد (احمد بن حنبل ) بوده از لشكر امير المؤ منين (عليه‌السلام ) ده نفر كشته نگشت چنانچه آن حضرت خبر داده بود از تمام آنچه ذكر شد.

روز 10

در اين روز، سنه 99، در اراضى (قنسرين )، (سليمان بن عبدالملك ) وفات يافت.

مدت سلطنت او قريب دو سال و نه ماه بوده و او را به فصاحت لسان مشهور و به كثرت اكل معروف است. (مسعودى ) نقل فرموده كه غذاى هر روز او صد (رطل )(58) عراقى بوده. از تاريخ نيشابور نقل شده كه صبحگاهى، (سليمان ) چهل مرغ پخته و چهارصد تخم و هشتاد و چهار قلوه با پى هاى آن با هشتاد كرده نان بخورد و چون طعام آوردند به عادت هميشه طعام خورد.

بالجمله او داهيه دهيا و اعجوبه دنيا بوده در پر خورى و از محاسن كارهاى او آنكه نمازها را در اول وقت بجا مى آورد و در سابق خلفاى بنى اميه تاءخير مى انداختند و آخر وقت بجا مى آوردند.

از كارهاى او آنكه (عمر بن عبدالعزيز) را بعد از خود خليفه گردانيد و (ابوحازم اعرج ) او را موعظتى بليغ كرده كه شايسته باشد در اينجا ذكر شود.

نقل است كه (ابو حازم ) وقتى بر (سليمان ) وارد شد (سليمان ) گفت: بچه سبب ما از مردن كراهت داريم گفت بسبب آنكه دنيا را تعمير كرديد و آخرت را خراب نموديد، لاجرم از آبادانى ميل نداريد بجاى خراب منتقل شويد. گفت ورود ما بر آخرت در معرض الهى بچه نحو است گفت اما نيكوكار حالش حال مسافرى است كه از سفر بوطن ميرود و باهل و عيال خويش ميرسد و از رنج و تعب سفر، راحت ميشود و اما بدكار حالش حال غلام گريخته اى ميماند كه او را گرفته بنزد آقايش ميبرند گفت بگو چه عملى افضل اعمال است گفت اداء واجبات و اجتناب از محرمات گفت كلمه عدل چيست؟ گفت كلمه حقى كه بر زبان برانى نزد كسى كه از او ترس و هم از او اميدى داشته باشى (سليمان ) گفت عاقل ترين مردم كيست؟ گفت آنكه اطاعت كند خدا را گفت جاهل ترين مردمان كيست؟ گفت آنكه آخرت خود را براى دنياى ديگرى بفروشد گفت مرا موعظه موجزه كن. گفت سعى كن كه خدا نبيند ترا در جاهائيكه نهى از آن فرموده و به بيند ترا در جاهائيكه امر بآن فرموده است.

در اين وقت، (سليمان ) گريه سختى كرد يكى از حاضرين به (ابوحازم ) گفت اين حرفها چه بود كه در محضر امير گفتى گفت ساكت باش، خاى تعالى از علماء عهد و پيمان گرفته كه علم خويش را ظاهر كنند بر مردم و كتمان ننمايند.

اين بگفت و از نزد (سليمان ) بيرون شد (سليمان ) مالى از براى او فرستاد، او رد كرد و گفت و الله من اين مال را در نزد تو نمى پسندم تا چه رسد بخودم.

در اين روز، سنه 1263: عالم جليل جناب (حاجى ملاجعفر استرآبادى ) در طهران وفات يافت جنازه اش را بنجف اشرف حمل كردند و در صحن مطهر در ايوان شريف بخاك رفت.

سيد اجل در (اقبال ) فرموده كه در اينروز، سنه 656، من حاضر شدم در نزد سلطان زمين كه مراد (هلاكو) باشد در آن واقعه قتل وقمع او بغداد را و عنايات و احسانش شامل حال من گرديد و خون ما مصون و حريم و اطفال ما محفوظ ماند و بجهت خواطرما، بسيارى از اصدقاء و اخوان داخل در امان او شدند، چنانچه در اواخر ماه محرم بيان شد پس اينروز، روز عيد بزرگ من است كه بايد شكر و دعا كنم تا زنده هستم و همچنين ذريه من بسبب بقاء من كه سبب بقاء ايشان است.

روز:11

در اين روز، سنه 421، بقولى، (سلطان محمد بن سبكتكين غزنوى ) در (غزنه ) وفات كرد و او را از سلطنت حظ عظيمى بوده و بسيارى از بلاد را تسخير كرد و از بلا (هند) نيز بسيار فتح كرد و بت معروف به (سومنات ) را كه ده هزار قريه موقوفات او بوده، او بشكست و بسلطنت او دولت سامانيه منقرض شد.

(ابن خلكان ) و ديگران نقل كرده اند كه (سلطان محمد سبكتكين ) حنفى مذهب بود و ميل بطريقه شافعى كرد و در (مرو) فقها را جمع كرد و التماس نمود كه ترجيح دهند يكى از دو مذهب را علماء اتفاق كردند كه در خدمت سلطان دو ركعت نماز موافق مذهب شافعى و دو ركعت موافق مذهب ابوحنيفه بخوانند هر كدام را كه سلطان پسنديد، آن مذهب ترجيح داشته باشد.

پس (قفال مروزى ) كه يكى از فقهاء (مرو) بوده و برخاست ووضو گرفت و دو ركعت نماز با شرايط و اركان از طهارت وستر و قبله با سنن و آداب بجا آورد و گفت اين نماز شافعى است آنگاه براى نماز خواندن به مذهب ابوحنيفه برخاست و پوست سگ دباغى كرده را بر خود پوشيد و ربع آنرا بجاست آلوده كرد و با شراب خرما وضوء منعك و منك گرفت و چون تابستان بود، مگس و پشه بسيار بر او جمع شد پس رو بقبله كرد و احرام بست و بفارسى تكبير گفت و قرائت كرد، عوض يك آيه بفارسى دو برگ سبز پس دو دفعه سر بزمين زد مانند خروس كه منقار بر زمين زند بدون فصلى و بدون ركوعى و تشهد خواند و ضرطه در آخر داد و گفت اين نماز ابوحنيفه است.

سلطان گفت: اگر اين نماز او نباشد ترا ميكشم بجهت آنكه هيچ صاحب دين و مذهبى اين نماز را تجويز نميكند طائفه حنفيه نيز انكار كردند.

(قفال ) گفت كتابهاى ابوحنيفه را آوردند سلطان امر كرد يكى از كتاب را كه بر مذهب نصرانيت بود قرائت مذهبين كند چون تحقيق كردند معلوم شد مذهب ابوحنيفه در نماز همان طريق است كه (قفال ) بجا آورده (سلطان محمود) از مذهب ابوحنيفه اعراض كرد و در مذهب شافعى داخل شد.

روز: 12

در اين روز، سنه 102، (يزيدبن مهلب بن ابى صفره ) بقتل رسيد در جنگى كه واقع شد فيما بين او ولشكر (يزيد بن عبدالملك بن مروان ) پس از آن به امر (يزيدبن عبدالملك ) هر كه از (آل مهلب ) بحد بلوغ رسيده بود، گردن زدند و (آل مهلب ) در زمان بنى اميه نظير (آل بر مك )بودند در زمان بنى العباس.

گويند بناى (جرجان ) كه (استرآباد) باشد از بناهاى (يزيد بن المهلب ) است و (مهلب ) همان كس ‍ است كه در زمان (عبدالملك مروان ) از جانب (حجاج )، عامل خراسان بود و (ابى صفره ) پدر (مهلب )، (ظالم بن سراق ازدى ) است كه از شيعيان امير المومنين (ع ) و از رجال آنحضرت است و در بصره وفات يافت و،جناب بر وى نماز گذاشت و (( وقدم يوم الجمل فقال لعلى عليه‌السلام اما والله لوشهدتك ماقاتلك ازدى )).

روز: 13

در اين روز، سنه 303، بنابر قولى (احمد بن على بن شعيب نسائى ) محدث معروف صاحب كتاب (سنن ) كه از جمله صحاح ست است وفات يافت و (نساى ) منسوب است به (نساء) بفتح نون كه از بلاد خراسان است.

(( حكى انه لما اتى دمشق وصنف بها كتاب الخصائص فى مناقب على عليه‌السلام انكر عليه ذلك و قيل له لم لاصنفت فى فضائل الشيخين فقال دخلت على دمشق و المنحرف عن على بها كثير فصنفت كتاب الخصائص رجاء ان يهديهم الله تعالى به فدفعوا فى حضنيه واخرجوه من المسجد ثم مازالوا به حتى اخرجوه من دمشق الى الرملة فمات بها.))

روز: 14

در اين روز، سنه 127، اول سلطنت (مروان حمار) بوده و ما مختصرى از حال او را در 27 ماه ذيحجه ذكر كرديم.

روز: 15

در اين روز، سنه 411، وفات كرد وجه الشيعه و شيخ مشايخهم (حسين بن عبيدالله - بن ابراهيم الغضائرى ) و او همان (ابن غضائرى ) است كه اقوال او در كتب علماء رجال خصوص در جرح و تضعيف روات شايع است و گفته اند كه كم است ثقه كه از جرح او سالم بماند و بسيارى گفته اند كه (ابن غضائرى ) مطلق )، (احمد) نجل جليل او است و صاحب كتاب (روضات الجنات ) در اين مقام، كلام را بسط داده است.

روز: 17

در اين روز، بقول (كفعمى ) شهادت حضرت رضا عليه‌السلام واقع شده، مجملى از شهادت آنحضرترا در 23 ذيقعده، ذكر كرديم.

روز: 19

(شيخ بهائى ) در (توضيح المقاصد) اين روز را روز اربعين امام حسين عليه‌السلام قرار داده و علماء همه اتفاق دارند كه اربعين بيستم است و شايد نظر (شيخ ) باين مطلب باشد كه روز قتل (امام حسين (عليه‌السلام ) كه حساب شود تا نوزدهم صفر، چهل روز ميشود، نه بيستم.

(سيد ابن طاوس ) نيز اين مطلب را ايراد فرموده كه چگونه ميشود روز بيستم، روز اربعين باشد با آنكه روز قتل، از جمله اربعين است، لكن جواب فرموده كه شايد ماه محرم آن سال، ناقص بوده لاجرم اربعين بيستم شده يا آنكه چون شهادت (امام حسين ) ( عليه‌السلام ) در آخر روز عاشورا شده آنروز را حساب نكرده اند بهر جهت، روز اربعين باتفاق روز بيستم صفر است.

روز: 20

روز اربعين و بقول شيخين روز رجوع حرم امام حسين (عليه‌السلام ) است از شام بمدينه و نيز روز ورود (جابربن عبدالله انصارى ) است بكربلا بجهت زيارت (امام حسين (عليه‌السلام ) و او اول زائر آن حضرت است و زيارت آنحضرت در اين روز مستحب است.

از حضرت عسكرى عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: علامت مؤ من، پنج چيز است:

پنجاه و يك ركعت نماز از فريضه و نافله در شب و روز گذاردن.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زيارت اربعين نمودن |  | انگشتر بر دست راست نمودن |
| جبين رادرسجده بر خاك گذاشتن |  | بسم الله الرحمن الرحيم رابلند گفتن |

زيارت مخصوصة اين روز را (شيخ ) در (تهذيب ) از حضرت صادق عليه‌السلام نقل كرده است.

بدانكه (سيد) در كتاب (لهوف ) نقل كرده كه زمانيكه اهل بيت امام حسين (ع ) از شام بمدينه مراجعت ميكردند بعراق رسيدند، بدليل راه فرمودند: ما را از راه كربلاببر پس ايشانرا از راه كربلا سيردادند چون بسر تربت پاك حضرت سيدالشهدا رسيدند، (جابربن عبدالله انصارى ) را با جماعتى از طايفه بنى هاشم و مردانى از آل پيغمبر يافتند كه بزيارت آنحضرت آمده بودند پس در يكوفت بآنجا رسيدند و يكديگر را ملاقات كردند و بناى نوحه وزارى و تعزيه دارى را گذاشتند و زنان قبائل عرب كه در آن اطراف بودند، جمع شدند و چند روز اقامه ماتم و عزادارى نمودند.

فقير گويد: كه اين مطلب خيلى مستبعد است و خود (سيد) در (اقبال ) نيز استبعاد فرموده و مقام را گنجايش ‍ نقل نيست و شيخ ما در (لؤ لؤ و مرجان ) كلام را در اين مقام بسطى داده است طالبين بآنجا رجوع نمايند.

در اين روز، سنه 352، (ابوالقاسم على بن اسحق بغدادى ) شاعر امامى وفات كرد و در مقابر قريش بخاك رفت و اتفاقا در همين روز، سنه 310، ولادت او واقع شده بود و اكثر شعر او در مدح اهل بيت عليه‌السلام و در حق (سيف الدوله ) و (وزير مهلبى ) و غير ايشان از اعيان شيعه اماميه بوده.

پاورقى ها:

57- در كامل بهائى تفصيلى در باب زهرهائى كه به حضرت مجتبى عليه‌السلام داده اند نقل كرده ملخصش آنكه مروان حكم بتوسط كنيزك عبيدالله بن عمر كه بخانه ها مشاطكى ميكرد و خواجه او عبيدالله رامحمد حنفيه در صفين كشته بود زهرى براى جعده فرستاد باهدايا و نويد كه امام حسن را مسموم كند آنملعونه پاره اى از آن زهر در انگبين سفيد كرد كه امام حسن دوست ميداشت و از آن بخورد امام داد در دزهار در آنحضرت پديد آمد و قتى بسيار كردومداواى بشير جوشنانيده كرد شربتى براى او بساختند، جعده كفچه زهر الودبميان شربت در آورد چون از آن اشاميد درد زيادتر شد آنجناب بروضه مطهره رفت و از خاك روضه فرمود در شربت ريختند و خورد درد ساكن شد و نيز آنملعونه زهر در رطب كرد بانحضرت دادالاخر الامر معاويه صوفى كور را بخواند و چند دينار باو داد و صوفى لعين باعضاى سنان زهر آلود بيامد و دعوى محبت مى كرد و در خدمت امام رفت و آمد مينمود روزى بعزم زيارت چنانكه عادت صوفيان باشد كه دست شيخ ببوسند نزديك رفت و به بهانه دست بودسيدن سنان به پشت پاى او فروبر دو چندانكه قوت داشت زور كرد مردم خواستند كه صوفى لعين باعضاى سنان زهر آلود بيامد و دعوى محبت مى كرد و در خدمت امام رفت و امد مينمود روزى بعزم زيارت چنانكه عادت صوفيان باشد كه دست شيخ ببوسند نزديك رفت و به بهانه دست بوسيدن سنان به پشت پاى او فرو بر دو چندانكه قوت داشت زور كرد مردم خواستند كه صوفى را بكشند آنجناب نگذاشت از آنجا بيرون رفت و سوار شد بقصد دمشق عبدالله گفت؛ راه گردن او بزدند آخر الامر جعده سوده الماس بر سر كوزه افساند و دست بماليد تا داخل آب شدو امام از آن بخورد و شهيد شد.

پس تقلكرده حكايت آمدن مروان و فلانه را با جماعتى بسيار در وقت حركت داده جنازه و آنكه فلانه كمان از مروان بخواست و تير بجنازه امام انداخت و گفت دشمن زاده مرا از خانه من بيرون كنيد.

58- رطل عراقى شصت و هشت مثقال و ربع مثقال صيرفى است و نه رطل عراقى يك صاع است كه ششصدوچهارده مثقال و ربع مثقال باشد و يكصاع ازيكمن تبريز كه ششصدوچهل مثقال باشد بيست و پنج مثقال و سه ربع مثقال كمتر است.

شب: 24

در سنه 385، كافى الكفاة (اسمعيل بن عباد طالقانى ) وفات كرد و او را (صاحب ) ميگفتند بجهت مصاحبتش با (استادابن عميد قمى ) و او و پدرانش در زمان (ديالمه ) وزارت داشتند.

(ابوسعيد رستمى ) در حق او گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ورث الوزارة كابرعن كابر |  | موصولة الاسناد بالاسناد )) |
| (( يروى عن العباس عباد وزا |  | رته و اسمعيل عن عباد )) |

جناب صاحب، يگانه عصر بوده و در فضل و ادبيت و كمال و علماء و فضلاء نزد او مكانيتى عظيم داشتند و بجهت خاطر او تاءليف كرده شيخ فاضل (حسن بن محمد قمى ) كتاب (تاريخ قم ) را و (شيخ صدوق )، (عيون اخبار الرضا)( عليه‌السلام ) و صاحب را اشعار بسيار است از جمله ده هزار بيت در منقبت اهل بيت و تبرى از اعادى ايشان فرموده و كتاب (محيط - اللنعة ) كه هفت مجلد است از تصنيفات او است.

صاحب (روضات ) فرموده كه قبر (صاحب ) در اصفهان در محله ايست معروف بباب طوقچى در ميدان كهنه و قبه دارد و در زمان ما چون منهدم شده بود، شيخ علامه (حاج محمد ابراهيم (59) كرباسى ) امر به تجديد عمارت آن نمود و بر زيارت او مداومتى داشت و عامه مردم تجربه كرده اند كه هر كس بزيارت قبر او رود يك هفته نميگذرد كه خير عاجل نصيب او ميگردد، انتهى.

(( و للصاحب من المفاخر فى العلم و الجود و الكتابة و سياسة الملك ما اعترف الثعالبى و غيره بالعجزعن توصيفه و هو استاد الشيخ عبدالقاهر قيل انه يحمل فى سفره من الكتب و قر اربعماءة حمل.

و كان فى التشيع و حب اهل البيت عليهم‌السلام او حدى الزمان حتى ان اهل اصبهان كانوا ينسبون مذهب التشيع اليه و يقولون فلان على دين عباد.

و حكى من سخائه انه انشده ابوالقاسم الزعفرانى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايا من عطاياه تهدى الغنى |  | الى راحتى من ناى اودنى |
| كسوت المقيمين و الزائرين |  | كسالم تخل مثلها ممكنا |
| و حاشيه الدار يمشون فى |  | صنوف من الخز الا انا |

فقال صاحب قرات فى اخبار معن بن زائدة الشيبانى ان رجلا قال له احملنى ايها الامير فامر اله بناقة و فرس و بغل و حمار و جارية قم قال لو علمت ان الله خلق مركوبا و منديل و مطرف ورداء و كساء و جورب و كيسا و لو علمنا لباسا اخر يتخذ من الخز لا عطيناكه و اجتمع عنده الشعراء مالم يجتمع عند غيره و مدحوه بغرر المدائح.

حكى انه امر فخر الدولة بحفر بئر و امر الصاحب احد الكتاب ان ينشى بذلك كتابا و لما كان الصاحب لا يفصح عن حرف الراء و يلثغ و له سوء مزاج مع ذلك الكتاب عمدالكاتب الى كتاب لم تخل كلمة من كلماته عن الراء و هو هذا امر امير الامراء عمره الله ان يحفر يئرفى طريق المارة ليشرب منه الصادر و الواردو حر رذلك فى رابع شهر رمضان المبارك بورك فيه الى يوم المحضر فقراه الصاحب بعبارة لم يوجد فيه راء اصلا و هى هذه حكم اعدل الحكام طول الله مدة حيوته ان يعمل قليب فى سبيل المسلمين لينتفع منه العادى و الزائح و كتب ذالك فى اوائل ايام الصيام الميمون لازال ميمونا الى يوم القيام.))

روز: 25

رد اين روز، سنه 356، سيف الدولة عى بن عبدالله بن حمدان، سلطان حلب وفات كرد.

(( و كان بنوحمدان ملوكا و سيف الدولة مشهور بسيادتهم و واسطة قلادتهم و كان اديبا شاعرا))

و نيز در همان سال (معزالدولة ديلمى ) و (سلطان كافور اخشيدى ) ممدوح (متنبى ) و (ابوعلى قالى ) و (ابوالفرج اصفهانى ) وفات كردند لاجرم گفتند در اين سال، دو عالم بزرگ و سه نفر از ملوك كبار وفات كردند.

روز: 26

در اين روز، سنه 288: (ثابت بن قره حرانى ) ماهر در طب و فلسفه مهذب اقليدس وفات كرد.

روز: 28

بنابر مشهور، روز وفات حضر خاتم الانبياء صلوات الله عليه واله است و روز وفات دوشنبه بوده بالاتفاق در وقت وفات، عمر مباركش بشصت و سه سال رسيده بود، چهل ساله بود كه وحى بر آنحضرت نازل شد و بعد از آن سيزده سال در مكه مردم را دعوت بخدا پرستى نمود و پنجاه و سه سال داشت كه بمدينه هجرت فرمود و در سال دهم هجرت وفات فرمود.

بعد از وفات آنحضرت، (امير المومنين (عليه‌السلام ) متوجه غسل و كفن و هنوط آنحضرت شد و (فضل بن عباس ) با چشم بسته، آب بدست امير المؤ منين (عليه‌السلام ) ميداد و او را بر غسل آنحضرت اعانت ميكرد و بعد از تغسيل و تكفين، (امير المؤ منين (عليه‌السلام ) پيش ايستاد و بتنهايى بر آنحضرت نماز گذاشت پس دسته دسته اصحاب مى آمدند و بدون امام، نماز بر آنحضرت مى گذاشتند و بعد از فراغ از نماز فرستادند نزد (ابو عبيده جراح ) كه قبر كن اهل مكه بود و (زيد بن سهل ) قبر كن مدينه، كه بيايند و قبر آن جناب را بكنند اتفاقا (زيد بن سهل ) ملاقات شد و او موفق بحفر قبر آنسرور شد.

چون (زيد) از كار قبر بپرداخت: (امير المؤ منين ) ( عليه‌السلام ) (عباس ) (فضل ) و (اسامة بن زيد) داخل در قبر شدند براى دفن بدن مبارك طائفه انصار خواهش كردند كه يك نفر از انصار را با خود مصاحب كند بجهت آنكه اين شرف در طائفه انصار نيز باشد آن حضرت (اوس بن خولى ) را اذن دخول در قبر داد.

سپس، (اميرالمومنين (عليه‌السلام ) بدن رسولخدا(ص ) در در خاك سپرد و صورت آن: حضرت را از كفن ظاهر گردانيد و گونه آنجناب را بر زمين مقابل قبله نهاد پس خشت لحدچيد و قبر مطهر را از خاك انباشته كرد و بيشتر مردم حاضر نبودند بر نماز و دفن آن حضرت بجهت مشاجره در امر خلافت كه ما بين مهاجر و انصار واقع بود.

نقل است چون اصحاب از دفن آنحضرت فارغ شدند از كنار قبر، بدرخانه فاطمه (عليه‌السلام ) آمدند و تسليت و تغريت گفتند: (فاطمه ) فرمود: رسولخداى را بخاك سپرديد.

عرض كردند چنين كرديم فرمود: شما را چگونه دل داد كه بر روى آن جسد پاك خاك ريختيد، نه او بنى الرحمه و مصداق: لولاك لما خلقت الافلاك بود. گفتند يا بنت رسول الله! مانيز مصيبت زده و غمناكيم، لكن از حكم خداى بزرگ گريزى نيست پس (فاطمه ) سخت بگريست و بزيارت قبر پدر شتافت و مشتى از خاك قبر بر گرفت و برديده گان گذاشت و بسيار بناليد و بزاريد و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ماذا على من شم تربة احمد |  | ان لايشم مدى الزمان غواليا |
| صبلت على مصائب لوانها |  | صبت على الايام صرن لياليا)) |

و هم نسبت به (فاطمه )( عليه‌السلام ) داده اند در مرثيه پدر فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( نفسى على زفراتها محبوسة |  | ياليتها خرجت مع الزفرات |
| لاخير بعدك فى الحيوة و انما |  | ابكى مخافة ان تطول حياتى )) |

و هم در مرثيه پدر گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اذااشتد شوقى زرت قبرك باكيا |  | انوح و اشكولا اراك مجاوبى |
| فياساكن الصراء علمتنى البكاء |  | و ذكرك انسانى جميع المصائب |
| فان كنت عنى فى التراب مغيبا |  | فما كنت عن قلب الحزين بغائب)) |

روايت شده كه بعد از رسول خدا(ص )، اهل بيت بنا خوشتر وجهى شب بروز آوردند و چنان پنداشتند كه ديگر آسمان برايشان سايه نيفكند و زمين حمل ايشان نكند ناگاه گوينده اى بر ايشان بر آمد كه او را ديدار نمى نمودند و سخن او را مى شنودند:

(( فقال السلام عليكم اهل البيت و رحمة اله و بركاته و ان فى الله عزآء من كل مصيبة و نجاة من كل هلكة و دركا لمافات. كل نفس ذائقة الموت، الخ. ))

و نيز در اين روز بروايت شيخين وفات حضرت مجتبى عليه‌السلام واقع شد و من در روز هفتم ذكر كردم.

بالجمله امروز، روز مصيبت و احزان آل محمد و شيعه ايشان است و زيارت اين دو بزرگوار از نزديك و دور مناسب است.

در اين روز، سنه 157، (عبدالرحمن اوزاعى ) اعلم اهل شام در بيروت وفات كرد و در سنه 392، (عثمان ) معروف به (ابن جنى ) موصلى نحوى، صاحب، (لمع ) و غيره در بغداد وفات كرد.

روز: 30

در اين روز، سنه 203، بقولى شهادت حضرت امام رضا عليه‌السلام واقع شده و در روز ذيقعده شرح آن گذشت.

در اين روز، سنه 848، (ميرزا اسپند) امير بغداد وفات كرد. (قاضى نورالله ) او را در آخر جند دوازدهم مجالس ‍ ذكر و نموده و فرموده كه در سنه 840، (شيخ احمد بن فهدحلى ) و باقى علماء شيعه را از حله و ديگر مواضع طلبيد و با علماء عامه بغداد بمناظره انداخت و چون علماء شيعه در مناظره غالب آمدند و اثبات حقيقت مذهب اهل بيت (عليه‌السلام ) نمودند، (اسپند ميرزا) ترويج آن مذهب نموده و امر كرد تا سكه و خطبه بنام نامى دوازده امام كردند.

وفات او در بغداد واقع شده و از غرائب آنكه از آن زمان كه بغداد را بنا كرده بودند تا زمان وفات (اسپند ميرزا) هيچ خليفه و سلطانى سواى او در آنجا وفات نيافته و ظاهرا بهمين جهت بغداد را (درالسلام ) ميگويند و بغداد از بناهاى (منصور دوانيقى ) است و اميرالمومنين (عليه‌السلام ) در خطبه لؤ لؤ يه و غيرها از آن خبر داده.

(مسعودى ) گفته كه روزى پنجاه هزار عمله در آن كار ميكردند والله العالم.

## باب هفتم: وقايع و اعمال ماه ربيع الاول

شب: 1

حضرت رسول (ص ) هجرت فرمود از مكه معظمه بسوى مدينه و در آن شب در غار (ثور) پنهان شد و حضرت اميرالمومنين (عليه‌السلام ) جان شريف خود را فداى جان مقدس برادر و پسر عم خود، حضرت رسول (ص )، نموده و در فراش ‍ آنحضرت خوابيده از شمشيرهاى قبايل مشركين پروا نكرد و فضل خود و مواسات و برادرى را بر جميع عالم ظاهر گردانيد و شرافت دنيا و آخرت را خريد و حق تعالى با ملائكه سموات بآنحضرت مباهات نمود و آيه كريمه:

(( و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله )).

در شان او نازل شد.

چون حق تعالى آن دو جان كليد مقدس را از كليد كافران، حفظ كرد، گفته اند كه روزش را كه روز اول ماه است، مستحب است كه براى شكر سلامتى رسولخدا(ص ) و اميرالمومنين (عليه‌السلام ) روزه بدارند و هر چند، علماء در اينروز، زيارت ذكر نكرده اند، اما زيارت اين دو بزرگوار در اينروز، مناسب است و سيد در (اقبال ) براى اينروز، دعائى نقل فرموده است.

در اين روز، بقول (شيخ ) و (كفعمى )، حضرت عسكرى (عليه‌السلام) وفات كرده و مشهور هشتم و لكن و در چنين روز، اول مرض آنحضرت بوده.

در اين روز، سنه 258، (معتمد عباسى ) برادر خود (موفق ) را با (مفلح ) به (بصره ) فرستاد بجهت محاربه با (صاحب زنج ) و در آنواقعه، (مفلح ) كشته گشت و (موفق ) نيز از محاربه دست كشيد و گذشت تا ماه صفر، سنه 267، كه باز (موفق ) بجنگ (صاحب زنج ) بيرون و در (بصره ) با او جنگ كرد، تا او را بكشت و مدت ايام تسلط قهر (صاحب زنج ) چهارده سال و چهارده ماه بوده و در اين مدت قليل بسيار از مردم را بكشت و بر زن و طفل، رحم نميكرد و ايشان را بقتل ميرسانيد و خانه هاى بسيار، خراب كرد و آتش زد و مردم در حق مقتويلن او، بر دو نوعند: مكثر و مقلل. مكثر گفته اند كه جز (عالم الغيوب ) نداند عدد آن كسانى را كه صاحب زنج از بلاد و امصار و قرى بكشت، چه از كثرت بمرتبه ايست كه ممكن نيست در شمار آيد. مقلل گفته اند كه فانى كرد از مردم پانصد هزار نفس و كلام هر دو فرقه، مبتنى بر ظن و حدس است.

نقل شده كه در يك واقعه در (بصره ) سيصد هزار نفس از مردم بكشت و فتنه او بر مردم (بصره ) سخت عظيم بود و مرد (بصره ) در ايام او، بغير از قليلى كه سالم ماندند، بعضى مقتول و بعضى غريق گشتند و بسيارى از ايشان مخفى پنهان شده بودند.

مردم (بصره )، روزها پنهان بودند و شبها بيرون ميآمدند و سگها و گربه ها را ميگرفتند و از گرسنگى ميخوردند، تا آنكه سگ و گربه و موش را تمام كردند.

پس هر گاه يك نفر از ايشان مى مرد، گوشت او را بر خود قسمت ميكردند و ميخوردند و چنان كار بر مردم تنگ شد كه گفته اند: زنى را ديدند كه سرى بر دست گرفته و ميگريد. سبب پرسيدند. گفت: مردم دو خواهرم جمع شدند تا بميرد تا گوشت او را بخوردند. هنوز خواهرم جان نداده بود كه او را پاره پاره كردند و گوشت او را قسمت كردند و از گوشت او قسمت بمن نداند جز سرش را و در اين قسمت بر من ظلم نمودند.

فقير گويد: اميرالمومنين (عليه‌السلام ) در اخبار غيبيه خود مكرر اشاره فرموده به خرج (صاحب زنج ) و قتل مردم (بصره ) و گرسنگى و گرفتاريهاى ايشان و در (نهج البلاغه ) است كه فرموده:

(( فتن كقطع الليل المظلم لا تقوم لها قائمة الى ان قال عليه‌السلام فويل لك يا بصرة من جيش من نقم الله لار هج له و لا حس و سيبتلى اهلك بالموت الاحمر و الجوع الاغبر. ))

و نيز در اين روز، سنه 562، وفات كرد در (مرو)، (ابوسعيد عبدالكريم بن محمد سمعانى مروزى ) شافعى، مورخ نساب صاحب انسان و تواريخ مشهور و تذئيل تاريخ بغداد و غيرها و سمعان بطن من تميم.

روز: 2

در اين روز، سنه 1260، وفات يافت در (اصفهان ) سيد سند و فقيه نبيه و عالم جليل جناب (آسيد باقر رشتى حجة الاسلام ) رضوان الله عليه. جلالت شأنش زياده از آنست كه ذكر شود و آن جناب را مؤ لفات نفسيه است در فقه و غيره.

روز: 3

در اين روز، سنه 64، واقعه احراق (مكه ) شد. بدانكه چوم (مسلم بن عقبه ) بالشكر شام بقصد قتل اهل (مدينه ) آهنگ كرد و به (مدينه ) آمد و كرد آنچه كرد چنانچه در روز 28 ذيحجه بآن اشارت رفت. پس از آنكه از كار مدينه پرداخت بقصد دفع (عبدالله بن زبير) به امر (يزيد) آهنگ (مكه ) برداشت و (ابن زبير) از كسانى است كه بعد از مرگ (معاويه ) سر در بيعت (يزيد) در نياورد و ملازمت كعبه را اختيار كرده و مردم را به بعيت خويش ميخواند.

چون (ابن عقبه ) بموضع معروف (بقديد) رسيد، بدركات دوزخ شتافت (60) (حصين بن نمير) پس از او، امير لشكر شد و با آن گروه به (مكه ) رفت و دور مكه را احاطه كرد. (عبدالله بن زبير) با (مختار بن ابى عبيده ) و جمعى ديگر كه باوى بعيت كرده بودند، پناه بخانه خدا بردند.

لشكر (شام ) در بالاى كوههاى (مكه ) كه مشرف بر خانه ها و مسجدالحرام است، اجتماع كردند و تعبيه منجنيق نمودند و پيوسته سنگ و نفط بر (مكه ) و مسجد ميافكندند و جامه ها از پنبه و كتاب به نفط آلوده ميساختند و بر خانه خدا مى انداختند تا آنكه كعبه معظمه بسوخت و بناى آن منهدم گشت و ديوارهاى آن بر هم ريخت و شاخهاى گوسفندى كه بجهت فداى اسماعيل (عليه‌السلام ) آمده بود و بر سقف آويخته بودند، هم سوخته شد.

(ابوحره مدينى ) گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ابن نمير بئس ماتولى |  | قد احرق المقام والمصلى )) |

بالجمله، خداوند منتقم قهار، (يزيد) را مهلت نداده بجهنم پيوست. خبر مرگش به (مكه ) رسيد. (ابن نمير) دست از جنگ برداشت و در طريق مهاربه با (ابن زبير) پانگذالشت و با لشكر خويش بجانب (شام ) روانه شد.

در اين روز، سنه 449، وفات كرد، (احمد بن عبدالله ابن سليمان ) معروف به (ابوالعلاء معرى ) شاعر، اديب ماهر، اعجوبه دهر. گفته اند كه در سن سه سالگى يا چهار سالگى بود كه چشمش از آبله نابينا شد و در باب كورى او گفته شده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ابوالعلاء بن سليمانا |  | ان العمى اولاك احسانا |
| لوابصرت عيناك هذا الورى |  | لم يرانسانك انسانا)) |

(( و كان على المشهور مرميا بالزندقة و الالحاد و مكث مدة خمس و اربعين سنة لاياكل اللحم تدينا و مناظرته مع السيد المرتضى و حكايات جودة فهمه و علمه مشهورة )).

(( و نقل انه دخل ذات يوم على السيد فعثر برجله فقال الرجل من هذالكلب فقال ابوالعلاء الكلب من لا يعرف للكلب سبعين اسما فقر به المرتضى فوجده علامة ثم انه قدجرى فى بعض الايام ذكر المتنبى فى خدمة السيد فتنقصه المرتضى و ذكر معايبه فقال المعرى لولم يكن للمتنبى من الشعر الاقوله لك يا منازل فى القلوب منازل لكفاه فضلا و شرفا فغضب المرتضى و امر باخراجه من مجلسه ثم قال اتدرون اى شئى اراد بذكر هذه القصيده فان للمتنبى اجود منها انما اراد قوله و اذا اتتك مذمتى من ناقص فهى الشهادة لى بانى كامل و بالجمه كان المعرى نسيج وحده فى العربية ضربت اباط الابل اليه و كان يقول اتمن ان ارى المآء الجارى و كواكل السماء حيث كان اعمى )).

(( والمعرى نسبة الى معرة النعمان و هى قرية من قرى ارض الشام بالقرب من حماه )).

شب: 4

حضرت رسول (ص ) از عار (ثور) بيرون آمد و بجانب مدينه حركت فرمود. مدت مكثش در آن جبل، سه روز و سه شب بوده.

روز: 4

بقولى، روز وفات حضرت عسكرى (عليه‌السلام ) است، لكن مشهور هشتم است.

در اين روز، سنه 1186، وفات كرد عالم اجل و شيخ افقه اعظم عالم ربانى (شيخ يوسف بن شيخ احمد) (61) آل عصفور بحارنى، صاحب كتاب الحدائق الناظره فى احكام العترة الطاهرت و در النجفيه و لؤ لوة البحرين و كشكول سلاسل الحديد فى تقييد ابن ابى الحديد و كتاب النفحات الملكوتيه فى الرد على الصوفيه.

قبر شريفش در روضه مطهره در رواق پائين پاى شهداء واقع است، قريب بقبر (استاد اكبر وحيد بهبهانى ) و سيد اجل اكمل (آسيد على ) صاحب (رياض ) رضوان الله عليهم.

روز: 5

در اين روز، سنة 117، عقيله قريش، حضرت سكينه (ع )(62) دختر امام حسين عليه‌السلام، در مدينه وفات يافت.

و اتفاقا در همان سال، خواهرش جناب (فاطمه ) نير وفات يافت. (ابوالفرج ) گفته كه جناب (سكينه ) در شب وفات كرد. حركت جنازه از شب تا صباح تاءخير افتاد، (محمد بن عبدالله ) نفس زكيه، چهار صد دينار، عطارى را داد و عطر وعود خريد و در پيرامون سرير (سكينه ) در مجمره ها گذاشت و سوزانيد و هم روايت كرده از آن مخدره كه فرموده: پدرم با عمم (حسن ) در حق من و مادرم فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( لعمرك اننى لاحب دارا |  | تكون بها سكينة و الرباب |
| احبهما و ابذل جل مالى |  | و ليس لعاتب عندى عتاب )) |

والده اش (رباب ) دختر (امرءالقيس ) (63) است كه او نيز مادر همان طفل رضيع است كه در كربلا، بزخم تير، شهيد گشت و (رباب ) را بعد از شهادت امام حسين (ع )، اشراف قريش، خواستگارى كردند كه ابدا اجابت نكرد و گفت: من بعد از مواصلت با پيغمبر با كس ديگر، مواصلت نكنم و بعد امام حسين (عليه‌السلام ) شوهرى ديگر نخواهم و در مجلس (ابن زياد) چون نظرش بر سر شوهرش افتاد، بى تاب شده و آن سر را گرفت و بوسيد و در كنار خود نهاد و نوحه سرائى كرد و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( واحسينا فلا نسبت حسينا |  | قصدته اسنة الا عدآء |
| غادروه بكربلا صريعا |  | لاسقى الله جانبى كربلاء)) |

بعد از واقعه كربلا، يكسال زياده زنده نماند و لايزال در گريه و سوگوارى گذرانيد و از آفتاب، به سايه نيامد تا وفات يافت.

(ابن اثير) در (كامل ) گفته كه قولى است كه رباب يكسال سر قبر امام حسين (عليه‌السلام ) اقامت نمود و پس آن، عود كرد به (مدينه ) و از غصه و حزن بر آنحضرت وفات يافت.

روز: 7

در اين روز، سنه 342، وفات كرد (على بن محمد ابوالقاسم تنوخى انطاكى ) عالم باصول معتزله و نجوم، قاضى (بصره ) و (اهواز) و بجهت كثرت علم و فضل او (وزير مهلبى ) او را بسيار احترام ميكرد و بمجلس منادمه او را مى طلبيد و او را (ريحانة الندماء) و (تاريخ ‌الظرفاء) ميگفتند و (سيف الدوله ) نيز او را بزيارت احترام ميكرد و او جد (محسن بن على قاضى تنوخى امامى ) است و همان كس است كه بر (ابن معتز عباسى ) زد كرده قصيده او را در مفاخر (بنى عباس ).

روز: 8

در اين روز، سنه 260: بنابر مشهور، وفات كرد سيد ما حضرت ابى محمد حسن بن على - عسكرى سلام الله عليه و آن در ايام خلافت (معتمد على الله احمد بن جعفر متوكل ) بوده و در وقت وفات از سن شريف آنحضرت، بيست و هشت و سال گذشته بود و آنجناب را دفن نمودند در همان خانه كه پدر بزرگوارش حضرت هادى عليه‌السلام، مدفون ست و صدمات و گرفتاريها كه براى جوارى و زنان آنحضرت روى داد از حبس و اعتقال و شدت صعوبت طلب سلطان زمان در پيدا كردن حجة بن الحسن زمام عليه‌السلام و تفتيش خانه ها و اخافه شيعيان و تشريد ايشان به سعايت (جعفر كذاب ) در (ارشاد مفيد) و غيره مسطور است.

(شيخ صدوق ) در حديث (احمد بن عبدالله خاقان ناصبى ) كه از جانب خلفاء والى اوقات و صدقات بوده در (قم )، روايت كرده، گفت: بخدا سوگند در هنگام اوقات حسن بن على (عليه‌السلام ) حالتى بر خليفه ديگران عارض شد كه من گمان نداشتم كه در وفات هيچكس چنين امرى تواند شد و اين واقعه چنان بود كه روزى براى پدرم كه وزير خليفه بود خبر آوردند كه ابن الرضا(عليه‌السلام ) رنجور شده. پدرم بسرعت تمام بنزد خليفه رفت و خير را به خليفه داد. خليفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را او همراه كرد، يكى از ايشان (نحرير خادم ) بود كه از محرمان خاص خليفه بود، امر كرد ايشان را كه پيوسته ملازم خانه آنحضرت باشند و بر احوال آنحضرت مطلع گردند و چند نفر طبيب را مقرر كرد كه هر بامداد و پسين نزد آنجناب بروند و از احوال با خبر باشند.

بعد از دو روز براى پدرم، خبر آوردند كه مرض آنحضرت، صعب شده است و ضعف بر او مستولى گرديده است، پس ‍ بامداد سوار شد و نزد آنحضرت رفت و اطباء را امر كرد كه از خدمت آنحضرت دور شوند و قاضى القضاة را طلبيد و گفت: ده نفر از علماى مشهور را حاضر گردان كه پيوسته نزد آنحضرت باشند(64) و پيوسته ايشان ملازم خانه آنحضرت بودند تا آنكه بعد از گذشتن از ايامى از ماه ربيع الاول، سنه 260، آن حضرت وفات كرد.

چون خبر وفات آنحضرت در شهر (سامره ) منتشر شد، قيامتى در آن شهر برپا شد. از جميع مردم، صداى ناله و شيون بلند گرديد. خليفه در صدد تفحص فرزند سعادتمند آن حضرت در آمد. جمعى را فرستاد كه بر دور خانه آن حضرت حراست نمايند و جميع حجره ها را تفحص كنند و - مهر نمايند، شايد آن حضرترا بيابند و زنان قابله را فرستاد كه كنيزان آن حضرترا تفحص كنند كه مبادا، حملى در ايشان باشد، پس يكى از زنان گفت كه يكى از كنيزان آن جناب را احتمال حملى هست. خليفه، (نحرير خادم ) را بر او موكل گردانيد كه بر احوال او مطلع باشد، تا صدق و كذب آن سخن، ظاهر شود.

بعد از آن، در تهيه جنازه بر آمدند و جميع بازارها بسته شد، صغير و كبير، وضيع و شريف خلايق در جنازه آن برگزيده خالق جمع آمدند. پدرم با ساير وزراء و نويسندگان و اتباع خليفه و بنى هاشم و علويان به تجهيز آن جناب حاضر شدند و در آنروز، (سامره ) مانند صحراى قيامت بود از كثرت ناله و شيون و گريه.

مردم چون از غسل و كفن آن جناب فارغ شدند، خليفه (ابوعيسى ) را فرستاد كه بر آن جناب نماز كند، چون جنازه شريف را براى نماز بر زمين گذاشتند (ابوعيسى ) نزديك آمد و كفن را از روى مبارك آن حضرت دور كرد و براى رفع تهمت خليفه، جماعت حاضرين را نزديك طلبيد و گفت: بيائيد و نظر كنيد، اين حسن بن على، فرزند زاده (امام رضا) است كه بر فراش خود، بمرگ خود مرده است و كسى آسيبى باو نرسانيده است و در مدت مرض او، اطباء و قضاة معتمدان و عدول حاضر بوده اند و بر احوال او مطلع گرديده اند و بر اين معنى، شهادت ميدهند، پس پيش ‍ ايستاد و بر آن حضرت نماز كرد و بعد از نماز، آن حضرت را در پهلوى پدر بزرگوار خود دفن كردند.

بعد از آن، خليفه متوجه تفحص و تجسس فرزند آن حضرت شد، زيرا كه شنيده بود كه فرزند آن جناب بر عالم، مستولى خواهد شد و اهل باطل را منقرض خواهد كرد. چندانكه تفحص كردند، خبرى از آن حضرت نيافتند و آن كنيز را كه گمان حمل باو ميبردند، تا دو سال تفحص احوال او ميكردند و اثرى ظاهر نشد.

فقير گويد كه موافق روايت (ابوالاديان ): در وقت نماز بر جنازه امام حسن (عليه‌السلام) (جعفر كذاب ) پيش ايستاد كه بر آن حضرت نماز بخواند، چون خواست كه تكبير بگويد، طفلى گندمگون، پيچده موى، گشاده دندان و مانند پاره ماه، بيرون آمد و رداى (جعفر) را كشيد و او را از آن موقف دور كرد و بر پدر بزرگوارش نماز كرد. چون (جعفر) اين واقعه را براى (معتمد) خليفه نقل كرد، (معتمد) خدمتكاران خود را فرستاد و آنان (صيقل ) كنيز حضرت امام حسن (ع ) را گرفتند كه آن طفل را بما نشان ده. او انكار كرد و از براى رفع مظنه ايشان، گفت: من حملى دارم از آن حضرت. باين سبب او را به (ابن ابى الشوارب ) قاضى سپردند كه چون آن فرزند متولد شد، بكشند. بناگاه (عبدالله ابن يحيى ) وزير، مرد و (صاحب الزنج ) در (بصره ) خروج كرد و ايشان بحال خود، در ماندند و كنيز از خانه قاضى بخانه خود آمد.

در روايت ديگر است كه امام حسن (عليه‌السلام) در شب وفات خود، نامه هاى بسيار بدست مبارك، به اهل (مدينه ) نوشت و در وقت وفات، نزد حضرت حاضر نبود، مگر جاريه او (صيقل ) و (عقيد) غلام او و آنكسى كه مردم بر او مطلع نبودند، يعنى صاحب الامر(عليه‌السلام).

(عقيد) گفت كه در آنوقت، حضرت آبى طلبى كه با مصطكى جوشانيده بودند و خواست كه بياشامد، چون حاضر كرديم، فرمود كه اول آبى بياوريد كه نماز كنم، چون آب آورديم، دستمالى در دامن خود گسترد و وضوء ساخت و نماز بامداد را ادا كرد و قدح آب مصطكلى جوشانيده بودند، گرفت كه بياشامد از غايت ضعف و شدت مرض، دست مباركش ميلرزيد و قدح بر داندنهاى شريفش ميخورد، چون آب را بياشاميد و (صيقل ) قدح را گرفت، روح مقدسش به عالم قدس پرواز كرد. صلوات الله عليه.

در اين روز، سنه 984، وفات كرد (شيخ بن عبدالصمد) والد شيخنا (البهائى ) و (عبدالصمد) در (بحرين ) در قريه (هجر) معروف به (مصلى ) بخاك رفت و (شيخ بهائى ) قصيده لطيفه در مرثيه او گفته كه در اين جا، چند شعر از آن ذكر ميشود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((قف با لطلول و سلها اين سلماها |  | ورو من جرع الاجفان جرعاها |
| ياجيرة هجروا و استوطنسوا هجرا |  | واها لقلب المفتى بعدكم واها |
| رعيا لليلات وصل بالحمى سلفت |  | سقيالا يامنا بالخيف سقياها |
| لفقدكم شق حبيب الصبروانصدعت |  | اركانه و بكم ماكان اقواها |
| ياثا و يا بالمصلى من قرى هجر |  | كسيت من حلل الرضوان اصفاها |
| اقمت يا بحر بالبحرين فاجتمعت |  | ثلثة كن امثالا و اشباها |
| حويت من درر العلياء ماحويا |  | لكن درك اعلاها و اغلاها)) |

روز: 9

روزى عظيم الشاءن و روز سرور شيعه و عيد بزرگ آنها است. از كتاب (مسارالشيعه ) نقل شده كه فرموده اين روز، عيد بزرگ و روز عيد (بقر) يعنى شكافتن است و از براى آن شرح بزرگى است كه در غير اين موضع ذكر شده و حضرت رسول - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - اين روز را عيد فرمود و امر كرده كه مردم نيز اين روز را عيد قرار دهند و تريد درست كنند.

(شيخ كفعمى ) از صاحب كتاب (مسارالشيعه ) روايت كرده كه هر كه در اين روز، چيزى انفاق كند گناهايش آمرزيده شود و گفته كه مستحب است در اين روز، اطعام برادران مؤ من و خوشنود گردانيد ايشان و توسعه دادن در نفقه و پوشيدن جامه هاى نو و شكر و عبادت حق تعالى كردن و اين روز، روز بر طرف شدن غمها است و روز روزه داشتن نيست و بالجمه روز بسيار شريفى است و شرح آن مناسب نيست، هر كه طالب است، رجوع به (زادالمعاد) و غيره نمايد و چون روز هشتم وفات امام حسن عسكرى (عليه‌السلام ) واقع شده، امروز، روز اول امامت حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام است و اين جهت نيز باعث تعظيم و شرافت اين روز شده است.

روز: 10

روزى است كه تزويج فرموده در آن، حضرت رسول - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - ام المؤ منين (خديجه ) بنت (خويلد) را در حاليكه آن مخدره چهل ساله بود و سن شريف آنحضرت به بيست و پنج رسيده بود و (سيد) فرموده كه مستحب است روزه آن بجهت شكرانه اين نعمت.

در اين روز، سال هشتم مولد رسولخدا(صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم )، حضرت (عبدالمطلب )در (مكه ) وفات نمود.

و نيز در اين روز، سنه 329، (راضى بالله بن مقتدر) بعلت استسقاء وفات نمود و در (رصافه ) بخالك رفت. نام مادرش (ظلوم ) بوده و او خليفه بيستم بنى عباس و مردى اديب و شاعر و ظريف و سخى وجواد و عارف به ايام ناس بوده و از محاسن كارهاى او رد (فدك ) است به ورثه حضرت فاطمه عليهما‌السلام و تا زمان او، نه (9) دفعه (فدك ) غصب شده ورد شده، چنانچه (آية الله علامه ) رفع الله مقامه در (نهج الحق ) فرموده كه (ابوهلال عسكرى ) در كتاب (اخبار الاوائل ) گفته كه اول كسيكه (فدك ) را به ورثه حضرت فاطمه (عليه‌السلام ) رد كرد، (عمربن عبدالعزيز) بود بعد از آنكه (معاويه ) او را خالصه كرده بود و بر (مروان حكم ) و (عمربن عثمان ) و (يزيد) فرزند خود بخش كرده بود.

پس از (عمربن عبدالعزيز) ديگر باره (فدك ) را غصب كردند، (سفاح ) رد كرد، ديگر باره غصب كردند و (مهدى ) رد كرد، باز غصب كردند، (ماءمون ) بر ايشان رد كرد، (ابوهلال ) گفته كه پس از آن بازه مغضوب شد و (واثق ) برگردانيد، ديگر باره غصب شد(65)، (منتصر) رد كرد، باز غصب شد، (معتمد) رد كرد، باز غصب شد، (معتضد) رد كرد، ديگر باره مغضوب شد و (راضى بالله ) برگردانيد.

فقير گويد كه در احوال (مهتدى بالله ) خليفه چهاردهم عباسى نوشته شده كه او نيز فدك را رد كرد از پس آنكه بعد از (منتصر) غصب شده بود، پس تا زمان (راضى بالله ) ده دفعه، (فدك ) غصب شده ورد شده است.

و نيز در اين روز، سنه 465 بقتل رسيد (آلب ارسلان محمد بن داود بن ميكائيل بن سلجوق ) و در (مرو) نزد قبر (طغرلبك ) و پدرش (داود) بخاك رفت و او همانست كه بر قبر (ابوحنيفه ) مشهدى بنا كرده و مدرسه اى نيز در (بغداد) بنا نموده و اموال بسيار صرف آن كرده و (آلب ارسلان ) لفظ تركى است بمعنى (شجاع اسد).

روز: 11

در اين روز، سنه 153، بنا بر قولى كه در (عيون الاخبار) است ولادت حضرت امام رضا عليه‌السلام واقع شده ولكن مشهور بين علما، يازدهم ذى القعده است.

و نيز در اين روز، سنه 769، وفات كرد قاضى القضاة (عبدالله بن عبدالرحمن ) معروف به (ابن ابى عقيل ) منسوب به (عقيل بن ابيطالب ) شافعى، فقيه نجوى، شارح (الفيه ) و مدفون در نزد (شافعى ) و (سيوطى ) حاشيه بر شرح مذكور نوشته و ناميده آنرا به (السيف العقيل على عنق ابن عقيل ) و او غير از (ابن ابى عقيل ) امامى شيخ اقدم افقه است كه نامش (حسين بن على ) معروف به (عمانى ) است.

روز: 12

بقول (شيخ كلينى ) و (مسعودى ) و (آقا رضى قزوينى ) و مشهور بين عامه، روز ولادت با سعادت حضرت رسول - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - است و مستحب است در اين روز دو ركعت نماز، در ركعت اول بعد از (حمد) سه مرتبه (جحد) و در دوم، سه مرتبه (توحيد).

و در اين روز نيز آنحضرت به (مدينه ) ورود فرمود و روايت است كه در وقت ورود آن جناب به (مدينه ) زنان وصبيان انصار خوشحالى ميكردند و مى گفتند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((طلع البدر علينا من ثنيات الوداع |  | وجب الشكر علينا مادعالله داع |

ايها المبعوث فينا جئت بالامر المطاع ))

در اين روز، سنه 227، وفات كرد (معتصم ) عباسى در (سامره ) كه از بناهاى او است و او را (ثمانى ) مى گفتند بجهت آنكه خليفه هشتم بود و هشت پسر و هشت دختر از او بماند و بيشتر چيزهائيكه بدو نسبت دهند، به هشت ميرسد.

در اين روز، سنه 241، وفات كرد (احمد بن حنبل ) و در (بغداد) در باب حرب، مدفون شد و در تشييع جنازه او، دوست و دشمن جمع شده بودند دشمنان، كسى را گماشته بودند كه پيوسته، ندا ميكرد كه ايمردم! لعن كنيد اين كس را كه بضد احكام شريعت حكم ميداد و از طرف دوستان او يكى در پيش جنازه، بصوت بلند مى گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و اظلمت الدنيا لفقد محمد |  | و اظلمت الدنيا لفقد ابن حنبل )) |

و (احمد) چهارم ائمه اربعه اهل سنت است و ايشان: (ابوحنيفه ) و (مالك بن انس ) و (محمد ابن ادريس شافعى ) ميباشند و مراد از (محمد) در اين شعر، (شافعى ) است كه (احمد) از خواص اصحاب او است و در آخر رجب، سنه 204، وفات كرد و (احمد) نسبش به (ذى الثديه ) رئيس خوارج منتهى ميشود و لهذا بشهرت پيوسته، انحراف او از شاه مردان.

(( فان الحب و البغض يتوارثان و هو الذى جمع المسند و قال قدجمعت فى المسند احاديث انتخبتها من اكثر من سبعماة الف و خمسين الفا فما اختلفتم فارجعوا اليه و مالم تجدوا فيه فلپس بحجة ))

(احمد) تجويز ميكرد لعن (يزيد) را بعكس (غزالى ).

در اين روز، سنه 358، (ناصر الدوله حسن بن عبدالله بن حمدان بن حمدون ) والى (موصل ) و توابع آن، و فات كرد و در (موصل ) بخاك رفت و او برادر (سيف الدوله ) وفات كرد، از مفارقت او، عقلش ضعيف شد، پسرش او را گرفت و حبس كرد و در حبس بود تا وفات كرد.

و در اين روز، سنه 1161، متولد شد جناب سيد سند (آسيد على بن سيد محمد) صاحب رياض المسائل فى بيان احكام الشرع بالدلائل شرح نافع، معروف به (شرح كبير) مقابل شرح ديگرش كه مختصر است آنجناب پسر خواهر استاد اكبر (محقق بهبهانى ) است در سنه 1231 وفات كرد و در رواق مطهر حسينى نزديك قبر خال ماجدش بخاك رفت.

(( والعجب انه كان اصوليا و اشتهر كتابه فى الفقه بعكس معاصره المحقق القمى صاحب القوانين عغعع.

و نيز در اين روز، سنه 1300، وفات كرد سيد العلماء و الفقهاء، صاحب تصنيفات رائفه (آسيد مهدى قزوينى حلاوى ) شيخ ما، (محدث نورى ) نورالله مرقده، در خاتمه مستدرك ببرخى از جلالت اين بزرگوار اشاره فرموده از جمله نقل كرده كه بعد از آنكه (سيد) به (حله ) مهاجرت كرد و مشغول شد به هدايت مردم ببركات انفاس قدسيه او قريب صد هزار نفر، شيعه امامى مخلص شدند و شيعيانيكه از مراسم مخصوص شيعه، چيزى نميدانستند مگر حمل مردگان به (نجف اشرف ) به بركت هدايت او، صلحاء و ابرار و اتقياء و علماء شدند.

(( و قال ايضا فى ترجمته و بالجملة فقد كان فى مراقبة النفس و مواظبة الاوقات و النوافل و السنن و اتقرائة مع كونه طاعنا فى السن اية فى عصره و قدكنت معه فى - الطريق الحج ذهابا و ايابا و صلينا معه فى مسجد الغدير و الجحفة و توفى 12 ربيع الاول سنه 1300 قبل الوصول الى سماوه بخمس فراسخ تقريبا و قد ظهر منه عند الاحتضار من قوة الايمان و الطمانينة و الاقبال و اليقين الثابت ما يقضى منه العجب و ظهر منه حينئذكرامة باهرة بمحضر من جماعة من الموافق و المخالف.))

روز: 13

در اين روز، سنه 132، (عبدالله سفاح ) لباس خلافت پوشيد و مردم باوى بيعت كردند و آن روز جمعه بود، پس سوار شده بجانب مسجد رفت و بر منبر صعود كرد و ايستاده خطبه جمعه خواند، صداى مردمان بلند شد كه احياء كردى سنت رسول خدا را و از اين سخن، كنايتى با (بنى اميه ) بود، چه ايشان نشسته خطبه ميخواندند و در (اخبارالدول ) است كه در مبايعت (سفاح ) اين قدر از (بنى اميه ) و جند ايشان كشته شد كه بشمار در نمى آيد و (سفاح ) امر كرد كه قبرهاى (بنى اميه ) را شكافتند و مردگان ايشان را از گور در آوردند و سوزانيدند و عدد خلفاى بنى عباس، سى و هفت و مدت سلطنت ايشان پانصد و بيست و چهار سال بوده و بقتل (مستعصم ) منقرض شد دولتشان.

شب: 14

و بقولى شب 18، سنه 170: (موسى هادى ) وفات كرد و خلافت ببرادرش (هارون الرشيد) رسيد و اتفاقا در آن شب (ماءمون ) نيز متولد شد.

روز: 14

در اين روز، سنه 64، (يزيد بن معاويه ) بدركات جحيم شتافت و در (حوارين ) كه نام محلى است، بخاك رفت و اشاره به قبر او شده در اين شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يا ايها القبر بحوارينا |  | ضمنت شرالناس اجمعينا)) |

و در (اخبارالدول ) است كه به مرض ذات الجنب (66) در (حوران ) از دنيا رفت، جنازه اش را به (دمشق ) آوردند و در باب صغير او را دفن كردند و قبرش اينك مزبله ميباشد سنين عمرش به سى و هفت رسيده بود و خلافتش ‍ سه سال و نه ماه طول كشيد.

شرح كفر و زندقه و الحاد (يزيد) و اشعار كفرآميز او و لعنت كردن (ابوالفرج - بن جوزى ) او را در منبر (بغداد) در كتب، مشهور است و جماعتى از اهل سنت اعتقاد بكفر او كرده اند و (احمد بن حنبل ) و جماعت بسيارى تجويز لعن او نموده اند بلكه (ابن الجوزى ) در اين باب كتابى نوشته موسوم به كتاب (الردعلى المتعصب العنيد المانع عن لعن يزيد).

احقر در تاريخ خود آنچه شايسته اين مقام است نگارش دادم و بس است در كفر او، واقعه حره و انتهاك او حرمت رسول الله (ص ) و هتك او كعبه معظمه را چنانچه در اين مختصر اجمالا بهريك از آنها اشاره شد.

(مسعودى ) گفته كه (فرعون ) در رعيت خود، اعدال از (يزيد) بود و ولايت او ننگ بزرگى بر اسلام شد.

(ابوالعلاء معرى ) گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ارى الايام تفعل كل نكر |  | و ما انا فى العجائب مستزيد |
| اليس قريشكم قتلت حسينا |  | و كان على خلافتكم يزيد)) |

بالجمله، اين روز، روز سرور مؤ منين است و سزاوار است بجهت شكر اين نعمت آنكه اين روز را روزه بدارند.

در اين روز، سنه 552، (سلطان سنجربن ملكشاه بن آلب ارسلان سلجوقى ) وفات كرد(67) و سلطنت (خراسان ) و (ماوراءالنهر) با او بوده و در عراقين بنام او خطبه ميخواندند و او را سلطان اعظم معزالدين مى گفتند و گفته اند كه در خزانه او چندان اموال جمع شده بد كه در خزانه هيچيك از ملوك اكاسره نبوده و بموت او استبداد (سلجوقيه ) بر (خراسان ) تمام شد و (خوارزمشاه ) مستولى شد.

روز: 15

در اين روز، سنه 148، (ابو محمد سليمان بن مهران كوفى ) معروف به (اعمش ) وفات كرد و (اعمش ) با آنكه شيعى مذهب است، علماء جمهور او را تجليل و تبجيل نموده اند و در حفظ و قرائت حديث مشهور است و او را مقارن (ذهرى ) در (حجاز) گرفته اند و از (شريك قاضى ) مرويستكه من در روز آخر عمر (اعمش ) نزد او بودم كه (ابن شبرمه ) و (ابن ابى ليلى ) و (ابوحنيفه ) بعيادت او آمدند و احوال او را پرسيدند گفت: ضعف شديدى در خود مى بينم، پس يادگناهان خود كرد و گريه او را روى داد، پس قدرى گريست. (ابوحنيفه ) گفت: اى (ابومحمد) از خدا بپرهيز و فكرى بحال خود كن، چه آنكه تو در آخر روز از ايام دنيا و اول روز از ايام آخرت ميباشى، همانا تو احاديثى در فضيلت (على بن ابيطالب ) نقل كرده اى كه اگر از آنها بر ميگشتى براى تو بهتر بود گفت: مثل چه يا (نعمان ) گفت:

مثل حديث (اناقسيم النار). (اعمش ) گفت از براى مثل من اين را ميگوئى اى يهودى! اقعدونى سندونى گفت: مرا بنشانيد و بجائى تكيه دهيد.

پس روايت كرد مسندا از حضرت امير المؤ منين عليه‌السلام كه فرمود:

(( انا قسيم النار اقول هذا وليى دعيه و هذا عدوى خذيه ))

و هم گفت: حديث كرد مرا (ابوالمتوكل ناجى ) در زمان امارت (حجاج ) از (ابوسعيد خدرى ) كه رسولخدا (ص ) فرمود: چون روز قيامت شود، از كند خداوند عزوجل، من و على را كه بر صراط بنشينيم و فرمايد كه داخل كنيد در بهشت هر كه را كه ايمان بمن آورده و شما را دوست داشته و داخل كنيد در آتش هر كه بمن كافر شده و شما را دشمن داشته، پس (ابو سعيد) گفت كه حضرت رسول (ص ) فرمود كه ايمان بخدا نيآورده كسى كه بمن ايمان نيآورد و ايمان بمن نياورده كسيكه على را دوست ندارد پس اين آيه را قرائت فرمود:

(( القيا فى جهنم كل كفار عنيد)).

(ابو حنيفه ) چون اين حديث را شنيد از خود بر سر كشيد و گفت: برخيزيد، برويم.

(( لاجئيات ابو محمد باطم من هذا فما امسى الاعمش حت فارق الدنيا رحمه الله )).

(( اقول و كان حاضر الجواب لطيف الخلق مزا حاقيل قال له و ولود بن الحائك ما تقول فى الصلوة خلف الحائك فقال الاباس بها على غير وضوء قال فما تقول فى شهادة الحائك قال تقبل مع عدلين و حكى انه قيل عنده يوما قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من نام عن قيام الليل بال الشيطان فى اذنه فقال ما عمشت (68) عينى الامن بول الشيطان. و حكى ايضا انه قال له ابو حنيفة يوما يا ابا محمد سمعتك تقول ان الله سبحانه اذا سلب نعمة عوضه نعمة اخرى قال نعم قال فما الذى عوضك بعدان عمش عينيك و سلب صحتهما قال عوضنى ان لاارى نعثلا مثلك قيل و كان اصل سليمان من دماوند.))

و در اين روز، سنه 174: (عبد الله بن لهيعة ) (كربيعة ) قاضى (مصر وفات كرد.

و در اين روز، سنه 323، (عبيدالله مهدى ) وفات كرد و او اول كسى است كه از (آل اسمعيل ) در ديار مغرب و مصر خليفه شدند در زمان دولت بنى عباس و مدت دويست و هفتاد و چهار سال پادشاهى كردند و عدد ايشان چهارده است و ايشان را (اسماعيليه ) و (عبيديه ) ميگفتند و حضرت امير المؤ منين عليه‌السلام در اخبار غيبيه خود اشاره بايشان نموده در آنجا كه فرموده:

)) ثم يظهر صاحب (القيروان ) الى قوله من سلالة ذى البداء المسجى باالرداء))

(قيروان ) همانجاست كه (عبيدالله مهدى ) در حدود آن قلعه بنا كرده موسوم به (مهديه ) و مراد از (ذى البداء) و (مسجى برداء) اسمعيل بن جعفر صادق (عليه‌السلام ) است و وجهش (69) هم معلوم است و نسب (عبيدالله ) را (خواجه نصير طوسى ) باين نحو نگاشته: (هوا بن محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن اسمعيل بن جعفر الصادق عليه‌السلام ).

پاورقى ها:

59- مراد از حاج محمد ابراهيم علامه عصره و فريددهره صاحب كتاب اشاراتالاصول و نخبه فارسيه است و كرباسى لقب و الدماجدش حاج محمد حسن خراسانى كاجى است و وجهش آن است كه مدتى در محله حوض ‍ كرباس هرات توطن فرموده بود و اين محله را حوض كرباس مى گفتند بجهت آنكه زنى از شيعيان از مزد كرباسى كهبدست خود عمل آورده بود حوضى درست نموده و وقف بر شيعيان قرار داده بود.

60- و بروايت كامل (ابن اثير) در (ثنبه هرشى ) بدرك رفت و اين مسرف نظير بسر بن ارطاة بوده كه در صحنه حجاز كرد آنچه كرد عليهما لعائن الله.

61- (( كان الشيخ يوسف المذكور عديم النظير فى تخلفة باكثر المكارم من سلابة الجنبة وجودة السليقه و متانة الطريقه و رعاية الاخلاص فى العمل و التحلى بالصفات الشريفه و التخلى عن الرذائل الدنية و كتابه الحدائق كتاب جليل لم يعمل مثله و كتابه سلاسل الحديد فى الرد على ابن ابى الحديد فى شرحه على النهج و ذكر فى اوله مقدمة شافية فى الامامة يصلح ان يكون كتابا مستقلا نظير مقدمة كاشف الغطاء للشيخ جعفر الكبير رحمة الله )). (منه عفى عنه )

62- از مشارق الانوار (شيخ حسن عدوى حمراوى ) نقل شده كه او از (ابن صباغ ) نقل ميكند كه (حسن مثنى ) از عم بزرگوارش امام حسين (ع ) خواستگارى كرد يكى از دو دختران او را. حضرت فرمود (فاطمه ) را برگزيدم كه او بمادرم (زهرا) شبيه تر است تا (سكينه ) اما در دين همه شب در قيام است و هر روز در صيام و امام در حسن مانند حورالعين است و از سنخ نسوان خلد برين و اما سكينه فغلب عليها الاستغراق مع اله و لا تصلح لرجل و اما دخترم سكينه او رابهمه احوال در مشاهده حضرت ذوالجلال مستغرق است زنيكه حالت استغراق مع الله بر اوقات وى مستوعب و غالب باشد مرد را نشايد.

(منه )

63- ان (امراءالقيس ) غير از (امراءالقيس ) شاعر معروف است و (ابوالفرج ) در (اغانى ) آورده كه او شخص معتبرى بود از عيسويان در زمان خلافت (عمر) ايمان آورد و سه دختر داشت (محيات ) و (سلمى ) و (رباب ). محيات را تزويج اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) كرد و سلمى را بامام حسن (عليه‌السلام) و رباب را بامام حسين (عليه‌السلام ) تزويج نمود و از اين سه دختر، رباب برگزيده و ممتاز بود، الخ (منه )

64- اين ظالمان اين كارها را براى آن ميكردند كه آن زهرى كه بآنحضرت داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر سازند كه آنحضرت بمرگ خود از دنيا رفته است (منه )

65- بعد از واثق بالله، متوكل فدك را غصب كرد و او را تيول عبدالله بن عمر بازيار، نمود. ابن ابى الحديد آورده كه در فدك يازده درخت خرما بود كه رسولخدا (ص ) آنها را بدست خويش غرس فرموده بود و بنى فاطمه خرماى آنها را نگه ميداشتند و در موسم حج كه حاجيها بمدينه مى آمدند از آن خرماها براى ايشان هديه ميفرستادند ايشان نيز در عوض مالى ميفرستادند و باين سبب مال بسيارى براى بنى فاطمه جمع ميشدچون فدك به عبدالله بن عمر، رسيد آن درختان خرما را قطع نمود و بشران بن ابى اميه ثقفى قاطع آن نخلها چون ببصره عود نمود، مفلوج گشت.

(منه )

66- و در روايت (شيخ صدوق ) است كه ببلاء ناگهانى، (يزيد) هلاك گشت شب بحالت مستى بيتوته نمود صبح او را مرده يافتند و چنان تغيير كرده بود كه گويا او را قير ماليده بودند و (مسعودى ) در (مروج الذهب ) نقل فرموده كه چون بنى عباس گورهاى بنى اميه را نبش كردند و مرده هاى آنها رادر آوردند و آتش زدند در قبر يزيد چيزى نبود جز يك استخوان، در لحدش خطى سياه طولانى بود مثل آنكه در طول لحد خاكستر ريخته باشند در (كامل بهائى ) است كه گويند بيست طشت خون و غير آن از حلق يزيد بر آمد و برمد و گويند كه آن لعين بمستراح افتاد مست و گويند كه ظاهر است آنموضع و گويند كه آن لعين بصيد رفته بود در صحرا گم شد خسر الدنيا و الاخرة.

67- در تاريخ سلطان سنجر گفته شده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جهان دار سنجر كه در باغ ملك |  | سافراز بودى بكردار سرد |
| چه در مرو ميبود و آنجا بمرد |  | بجو سال تاريخ وى از شاه مرد |

(منه )

68- العمش بالتحريك ضعف الرويه مع سليمان الدمع فى اكثر الاوقات.(منه )

69- (( روى عن الصادق (عليه‌السلام ) انه قال ما بدالله امر كما بدالله امر كما بداله فى اسمعيل و روى الصدوق ره عنه (عليه‌السلام ) قال لمامات اسمعيل امرت به و هو مسيحى بان يكشف عن وجهه فقبلت جبهته و ذقنه و نحره ثم امرت به فغطى ثم قلت اكشفوا عنه فقبلت ايضا جبهته و ذقنه و نحره ثم امر تهم فغطوه ثم امرت به فغسل ثم دخلت عليه و قد كفن فقلت اكشفوا عن وجهه فبلت جبهته و ذقنه نحره و عوذته قال الراوى باى شئى عوذته قال (عليه‌السلام ) بالقران.(منه )

روز: 16

در (كامل بهائى ) است كه اهل بيت امام حسين عليه‌السلام، در اين روز، وارد (شام ) شدند و بعد از شهادت امام حسين عليه‌السلام تا ورود ايشان به (شام ) شصت و شش روز طول كشيد.

و در اين روز، بقول (شيخ بهائى )، (راضى بالله ) وفات كرد و ما در دهم او را ذكر كرديم.

و در اين روز: سنه 1071، (ملا عبدالله تونى بشروى ) ساكن (خراسان ) در (كرمانشاهان ) وفا كرد و در آنجا بخاك رفت و اين شيخ، صاحب وافيه در اصول است كه (سيد صدرالدين قمى ) و (سيد محسن اعرجى ) او را شرح كرده اند و برادر او (شيخ احمد) نيز از علماء و صاحب تأليف است.

شب: 17

شب تولد حضرت خاتم الانبياء صلوات الله عليه و شب بسيار مباركى است و (سيد) نقل كرده كه در مثل چنين شب نيز معراج آنحضرت بوده.

بدانكه آيات و اخبار متواتره از طرق خاصه و عامه دلالت دارد بر آنكه عروج فرمود رسولخدا(ص ) در يكشب به همان جسد شريف از مكه معظمه به بيت المقدس و از آنجا تا بآسمانها، تا به (سدرة المنتهى ) رسيد و عجايب ملكوت اعلى و پيغمبران و ملائكه آسمانها را مشاهده كرد و انكار معراج يا تاءويل آن به عروج روحانى يا به حال منام، ناشى از قلت تدين و ضعف يقين و عدم تتبع در آثار ائمه طاهرين صلوات الله عليهم - اجمعين است.

(( فعن الصادق (عليه‌السلام ) ليس من شيعتنا من انكر اربعة اشياء المعراج و المسائلة فى القبر و خلق الجنة و النار و الشفاعة ))

روز: 17

بنا بر مشهور بين علماى اماميه، روز ولادت حضرت خاتم الانبياء، محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و معروف آن است.

ولادت باسعادت در مكه معظمه، در خانه خود آنحضرت واقع شد در روز جمعه در وقت طلوع فجر در سال عام الفيل در ايام سلطنت انوشيروان و عام الفيل، همان سالى است كه كفار (حبشه ) فيل آوردند براى خراب كردن كعبه معظمه و به (حجاره سجيل ) معذب و هلاك شدند.

روايت شده كه در صبيحه ولادت آنجناب، هربتى كه بر روى زمين بود، بررو در افتاده بود و ايوان كسرى بلرزيد و چهارده كنگره از آن ساقط شد و درياچه ساوه، آبش فرو رفت و در وادى (سماوه ) آب جارى شد و آتشكده فارس ‍ خاموش شد و حال آنكه هزار سال بود كه خاموش نشده بد و نورى در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و منتشر گرديد تا به مشرق عالم رسيد و سرير هرسلطانى از سلاطين دنيا در آن صبح سرنگون شده بود و در آن روز، هيچ سلطانى نتوانست تكلم كند و تمامى گنگ شده بودند و علم كهنه و سحر سحره باطل شد و هر كاهنى كه بود ميان او و همزادش ‍ - كه خبرها به او مى گفت - جدائى افتاد و ابليس در آنوقت صيحه زد و ابالسه خود را جمع كرد ابالسه گفتند: اى سيد ما! چه ترا بفزع در آورده گفت: واى بر شما همانا حادثه عجيبى در زمين واقع شده كه از زمان رفع عيسى (عليه‌السلام ) تا بحال واقع نشده: برويد و بگرديد به بينيد چه واقع شده براى من خبر آريد. برفتند و برگشتند و گفتند: چيزى نيافتيم ابليس گفت: استعلام اين امر، كار من است، پس فرو رفت در دنيا و جولانى كرد تا برحرم مكه رسيد: ديد كه اطراف حرم را ملائكه فرو گرفته اند، خواست داخل حرم شود، او را صيحه زدند، برگشت و از طرف كوه (حرا) داخل شد جبرئيل او را صيحه زد كه بر گرد، لعنت خدا بر تو باد گفت: اى جبرئيل! از تو سئوالى دارم، بگو كه امشب چه حادثه رو كرده.

فرمود: ولادت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واقع شده گفت از براى من در او نصيبى هست؟ فرمود: نه گفت: در امت او، من بهره دارم فرمود: بلى گفت:

راضى شدم.

روايت شده است كه چون آنحضرت متولد شد، بتهائى كه بر كعبه گذاشته بودند، همه بر رو در افتادند و چون شب داخل شد، صيحه اى از آسمان بلند شد كه:

(( جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا))

در آن شب، جميع دنيا روشن شد و هر سنگ و كلوخ و درختى كه بود بخنديد و هر چيزى كه در آسمان و زمين بود، تسبيح كرد خدا را و شيطان گريخت و ميگفت:

بهترين امت ها و بهترين خلايق و گرامى ترين بندگان و بزرگترين عالميان، محمد(ص ) است.

بالجمله، امروز، روز بسيار شريفى است و از براى آن چند عمل است:

1 - غسل.

2 - روزه و از براى آن، فضيلت بسيار است و روايت شده كه هر كه اين روز را روزه بدارد، ثواب روزه يكسال براى او، خدا بنويسد و امروز يكى از چهار روز است كه در تمام سال بفضيلت روزه، ممتاز است.

3 - زيارت رسولخدا(ص ) نزديك و دور و علماء گفته اند كه اگر در غير مدينه طبيه باشى و خواهى زيارت كنى آنحضرت را، غسل بكن و بايست و دل خود را متوجه آنحضرت گردان و بگو: اشهدان لا اله الا الله، الخ.

4 - زيارت اميرالمؤ منين (عليه‌السلام) بهمان زيارتيكه حضرت صادق (عليه‌السلام ) كرده و تعليم (محمد بن مسلم ) فرموده و اين دو زيارت در (زادالمعاد) و ديگر كتب موجود است.

5 - در وقتيكه روز بلند شود، دو ركعت نماز كند در هر ركعت بعد از (حمد) ده مرتبه (اناانزلناه ) و ده مرتبه (توحيد) بخواند و بعد از سلام در مصلاى خود بنشيند و اين دعا بخواند اللهم انت حلى لا يموت، الخ.

6 - آنكه مسلمانان اينروز را تعظيم بدارند و تصدق و خيرات بنمايند و مؤ منين را مسرور كنند و بزيارت مشاهد مشرفه روند و (سيد) در (اقبال ) شرحى از لزوم تعظيم اين روز ذكر نموده و فرموده كه من يافتم طايفه نصارى و جمعى از مسلمين را كه تعظيم بزرگى را روز ولادت عيسى (عليه‌السلام ) مى نمايند و تعجب كردم كه چگونه مسلمانان قانع شدند كه روز مولود پيغمبرشان كه اعظم از همه پيغمبران است باين مرتبه از تعظيم باشد كه ادون از تعظيم نصارى است مولود عيسى را، انتهى.

و هم در اين روز شريف، سنه 83، بروايت جمعى از علماء ولادت حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام واقع شده و باعث مزيد فضل و شرافت اين روز گرديده. (( فهو كنور ذر فوق نور)).

روايت شده كه از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام پرسيدند كه امام بعد از تو كيست؟ گفت: (محمد باقر) كه علم را ميشكافد شكافتى. پرسيدند كه بعد از او، امام كه خواهد بود؟ گفت: (جعفر) كه نام او نزد اهل آسمانها (صادق ) است. گفتند: چرا بخصوص او را (صادق ) مى نمامند و حال آنكه همه شماها، صادق و راستگوئيد.

امام فرمود: خبر داد مرا پدرم از پدرش از رسولخدا (ص ) كه آنحضرت فرمود: چون متولد شود فرزند من: (جعفر بن على بن الحسين ) او را (صادق ) ناميد، زيرا كه پنجم از فرزندان او (جعفر) نام خواهد داشت و دعوى امامت خواهد كرد بدروغ از روى افتراء بر خدا و نزد خدا (جعفر كذاب ) افتراء كننده بر خدا است، پس حضرت امام زين العابدين (عليه‌السلام ) گريست و فرمود: گويا مى بينم (جعفر كذاب ) را كه برانگيخته است خليفه جور زمان خود را بر تفتيش ‍ و تفحص امام پنهان، يعنى حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام.

والده ماجده حضرت صادق (عليه‌السلام )، (ام فروه ) دختر (قاسم بن محمد بن ابى بكر) است و آن، مخدره از پرهيزكاران و نيكوكاران بوده و (قاسم ) از فقهاء شيعه مدينه و از معتمدان و مخصوصان حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام و سبط (يزدجرد) پادشاه عجم است و با جناب على بن الحسين (عليه‌السلام ) پسرخاله است.

در اين روز، سنه 377، (حسن بن احمد) معروف به (ابوعلى فارسى فسوى ) نحوى مشهور، در بغداد وفات كرد و در مقابر قريش بخاك رفت.

(( و كان ابوعلى امام وقته فى النحو و صحب عضد الدولة الديلمى و علت منزلته عنده حتى قال به اناغلام ابى على الفسوى فى النحو و صنف له ابوعلى التكلمة فى النحو و قصته فيه مشهورة و كذاقصة مساير ته مع عضد الدولة فى ميدان شيراز و سئوال الملك عنه عن نصب المستثنى و جوابه بجواب ميدانى.

روز: 18

در اين روز، سنه 1009، وفات كرد سيد اجل، شمس الدين (محمد بن على الموسوى الجيعى العاملى ) صاحب مدارك الاحكام فى شرح عبادات شرايع الاسلام و او پسر خواهر (شيخ حسن ) صاحب (معالم ) است و با هم نزد (مقدس اردبيلى ) تلمذ كرده اند و بعد از وفات، صاحب معالم بر قبر او نوشت: (( رجال صدقوا ماعاعدوالله...)) و مرثيه هم براى (سيد) گفت و بر قبرش نوشت.

روز: 22

در اين روز، سنه 4، غزوه بنى النضير واقع شد و سوره مباركه حشر در بيان اين غزوه است و مقام گنجايش نقل ندارد.

در شب اين روز، سنه 638، وفات كرد قدوة العارفين (ابوعبدالله محمد بن على ) المغربى الاندلسى ثم المكلى ثم الشامى الملقب بمحى الدين بن العربى ).

(( كان من اركان سلسلة العرفاء و اقطاب ارباب المكاشفة و الصفاء مماثلاللشيخ عبدالقادر الجيلانى و المدفون بصالحية دمشق صاحب فصوص الحكم و كتاب فتوحات المكية و غيرها و لعلمائنا فيه كلمات فراجع اخر كتاب بشارة الشيعه للمحقق الفيض و كتاب مقامع الفضل و غيره و قيل انه كان له يد طولى فى علم الحروف و من استخراجه اذا دخل السين فى الشين ظهر قبر محى الدين فلما دخل السلطان سليم الشام تفحص عن قبره و عمره بعد الاندراس )).

و منه ما انشدفى ظهور القائم عليه‌السلام:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اذا دارالزمان على حروف |  | بسم الله فالمهدى قاما |
| و اذدار الحروف عقيب صوم |  | فاقروالفاطمى منى السلاما)) |

و ذكر ففى باب 336 من الفتوحات صفات امامنا المهدى عليه‌السلام و علامات ظهوره فى قوله ان الله خليفة يخرج من عترة رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من ولد فاطمة يواطى اسمه اسم رسول الله و نقله الشيخ سليمان القشبندى فى ينابيع المودة.

و له فى باب 318 و غيره منها كلام فى الرد على اهل الراءى و القياس كابى حنيفة و اضرابه لا يناسب المقام نقله.

روز: 25

در اين روز، سنه 438، وفات كرد سيد اجل، نحرير ذوالمجدين، ابوالقاسم الشريف على بن الحسين بن موسى بن محمد بن موسى بن ابراهيم بن موسى بن جعفر عليهما‌السلام، مشهور به (سيد مرتضى ) و ملقب به (علم الهدى ).

آنجناب، شريف عراق و مجتهد على الاطلاق و مرجع فضلاى آفاق بوده و علماى اماميه از زمان او تا اين زمان از علوم استفاده مى نمايند و او ركن ايشان و معلم ايشان است و كتابهاى بسيار تأليف فرمود و كتاب (غررودرر) او را علماء عامه تمام توصيف و مدح كرده اند چندانكه هيچ كتابى از علماء شيعه را بآن حد، وصف نكرده اند و هم علماء عامه تمامى (سيد) را مدح و تجليل كرده اند و او را اعلم مردم بعربيت گفته اند و (عمرى ) نسابه امامى، بيت پدران سيد را اجل بيت بنى الكاظم (عليه‌السلام ) گفته و صاحب جامع الاصول آنجناب را مجدد مذهب اماميه را رأس مأة رابعه شمرده.

(( و ذكر ابن ابى الحديد فى شرحه النهج ان الشيخ المفيد راى فى منامه ان فاطمة عليهم‌السلام جاءت بالحسن والحسين عليهم‌السلام وقالت له ياشيخى علم و لدى هذين الفقه ثم جاءت الصباح فاطمة ام السيد المرتضى و الرضى بهما اليه و قالت ذلك و هى مشهورة )).

(( و حكى انه كان للسيد من الاموال و الاملاك ما يتجاوز عن الوصف و كان يدخل عليه من املاكه فى كل سنة اربعة و عشرون الف دينار و خلف من كل شئى ثمانين حتى ان عمره كان ثمانين شنة و ثمانية اشهر)).

(( و عن الشهيد الثانى قال ذكر ابوالقاسم التنوخى صاحب السيد حصرنا كتبه فوجدناها ثمانين الف مجلد من مصنفاته محفوظاته و مقرواته فمن اجل ذلك سمى بالثمانينى )).

(( و بالجمله هو فى جمعه بين الدنيا و الاخرة مصداق قول جده الصادق - عليه‌السلام لا سحق بن عمار و اخيه اسمعيل و قد يجمعهما الله لا قوام يعنى الدنيا و الاخرة و كان رحمة الله نحيف الجسم حسن الصورة و يدرس فى علوم كثيرة و يجرى على تلامذته رزقا كان للشيخ الطوسى ايام قرائته عليه كل شهراثنى عشر دينار و للقاضى ابن البراج كل شهر ثمانية دنابير و كان وقف قرية على كاغذ الفقهاء و تولى ثقابة النقباء و امارة الحاج بعد اخيه الرضى و هو منصب و الدهما)).

(( و قد تلمذ عليه الجم الغفير من العلماء كالشيخ الطوسى و سلار الديلمى و ابى الصلاح الحلبى و السيد عماد الدين و الشيخ الكر اجگى و الصهر شتى الدوريستى و المفيد الثانى و غير هم من الاجلة رضوان الله عليهم اجمعين )).

(( و بالجملة فضائل السيد اكثرمن ان يحصر و يعد و كان نصير الدين الطوسى كما حكى عنه انه اذاجرى ذكر السيد فى درسه صلوات الله عليه و يلتفت الى القضاة و المدرسين و يقول كيف لا يصلى على السيد المرتضى - و مات السيد فى بلدة الكاظمين و دفن فى داره ثم نقل الى جوار جده الحسين عليه‌السلام و دفن عند اخيه المرتضى و ابيه الحسين فى المحل المعروف بابراهيم المجاب وهوجده و ابن الامام موسى الكاظم عليه‌السلام و قبر ابراهيم فى الحاثر مشهور كذا نقل العلامة الطباطبائى بحر العلوم و كانه القبر الواقع فى اواخر رواق فوق الراس من الحرام المطهر)).

روز: 26

در اين روز، سنه 41، جناب امام حسن عليه‌السلام با (معاويه ) مصالحه فرمود بنحويكه در جاى خود بشرح رفته است.

روز: 27

در اين روز، سنه 271، (بوران ) دختر (حسن بن سهل ) زوجه (ماءمون ) وفات كرد و حكايت تزوج (مأمون ) او را و مخارجى كه در عروسى او صرف شده، مشهور است.

روز: 28

در اين روز، سنه 407، (ابوغالب محمد بن على واسطى ) ملقب به (فخر الملك ) وزير (بهاءالدولة بن عضد الدولة ديلمى ) در (اهواز) بدست يكى از محاريم خود، بقتل رسيد و گفته شده كه بعد از (ابن ابى عميد) و (صاحب ابن عباد) از براى (آل بويه ) وزيرى بعظمت (فخر الملك ) نيامده و او مردى باذل و نيكو نهاد و كثير الصلات و الصدقات بوده و او است اول كسى كه در شب نيمه شعبان، قسمت حلوا بفقراء نمود و سور حاثر شريف حضرت امام حسين (ع ) را بنا نهاد و نوا در حكايات او بسيار است.

(( قيل ان رجلا شيخا وقع الى فخر الملك المذكور قصة سعى بهلاك شخص فلما وقف فخر الملك عليها قلبها و كتب فى ظهرها السعاية قبيحة و ان كانت صحيحة فان كنت اجريتها مجرى النصح فخسر انك فيها اكثر من الربح و معاذ الله ان نقبل من مهتوك فى مستور و لو لا انك فى خفادة من شيبك - لقا بلناك بما يشبه مقالك - و يردع به امثالك - فاكتم هذا العيب - و اتق ممن يعلم الغيب.

روز: 30

در اين روز، سنه 3، بقول (شهيد) و (بهائى ) ولادت امام حسين عليه‌السلام واقع شده ولكن مشهور در ماه شعبان است، چنانچه بيايد.

و در اين روز، سنه 450، (على بن محمد بصرى ) معروف به (ماوردى ) فقيه شافعى صاحب حاوى و ادب الدين والدين والدنيا و غيره، وفات كرد و گفته شده كه تا زنده بود تصانيف خود را ظاهر نكرد، مبادا كه نيت قربت او مشوب شود.

## باب هشتم: وقايع و اعمال ماه ربيع الثانى

روز: 1

بخواند دعائى را كه (سيد) نقل كرد: (( اللهم انت اله كل شى ء الخ ‌)).

روز 2:

در اين روز، سنه 296، (مونس خادم ) بامر (مقتدر بالله ) عباسى، (عبدالله بن معتز) را بكشت و بسبب آنكه (مقتدر) را از خلاف خلع كرده بود و مردم را به بيعت خو خوانده بود و (ابن معتز) درادبيت و شعر، معروف بوده و صاحب تصنيفات است و نزد (مبرد) و (ثعلب )تملذ كرده بود و با اهل بيت اطهار در طريق نصب و عناد بوده و قصيده گفته در مفاخرت (آل عباس ) بر (آل ابوطالب ) و رد كرده آنرا بقصيده خود (قاضى ابوالقاسم على بن محمد تنوخى ).

روز: 4

در اين روز، سنه 232، بقول (كفعمى ) و (فيض ) ولادت حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام واقع شده و مشهور هشتم و دهم است.

روز: 5

در اين روز، سنه 248، (منتصر بالله ) خليفه عباسى وفات كرد. (مسعودى ) گفته كه (منتصر) مردى عطوف و رؤ ف بر اهل بيت و رسولخدا(ص ) و آل على عليه‌السلام بود و بعكس پدرش (متوكل ) بود در حالات خود، و با (آل ابوطالب ) احسان ميكرد و بهيچوجه متعرض ايشان نميگشت و مانع نشد احدى را از زيارت قبر حسين عليه‌السلام و امر كرد (فدك ) را باولاد امام حسن عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام رد كنند و اوقاف (آل ابواطالب ) را اطلاق نمايند و كسى متعرض شيعيان على نشود و از براى علويين و علويات (مدينه ) اموالى فرستاد كه بر ايشان بخش كنند.

روز: 6

در اين روز، سنه 125، (هشام بن عبدالملك مروان ) بسن پنجاه و سه در (رصافه قنسرين ) وفات كرد. مدت سلطنتش قريب بيست سال بوده و او مردى احول و غليظ و بد خو و موصوف بحرص و بخل بوده و آنچه از اموال در خزينه جمع آورد هيچيك از خلفاى سابقين بر اندوخته نكرده بوند و چون وفات كرد، (وليد بن يزيد) طريق احتياط پيش داست و از مالهاى اندوخته او صرف كفن و دفن او ننمود، بلكه از قرض و عاريه او را تجهيز كرد و در (اخبارالدول ) است كه ما بين (هشام ) و (وليد) منافرت بود، لاجرم پس از مرگ (هشام )، (وليد) او را غسل نداد و كفن نكرد و بعنوان احتياط تا آنكه جيفه او گنديد و (هشام ) مردى با تدبير و سياس بوده.

گويند كه از بنى اميه سه نفر در امور سياسى، بى نظير بودند: (معاوية بن ابى سفيان ) و (عبدالملك مروان ) و (هشام ) و از بنى عباس (منصور دوانيقى ) در امور سياسى تقليد (هشام ) ميكرد و زمانى سخت تر از زمان او بر رعيت نگذشت.

و در اين روز، سنه 816، وفات كرد در (شيراز)، (شريف الدين على بن محمد الحسينى الجرجانى الاسترآبادى ) مشهور به (مير سيد شريف ) فاضل معروف، صاحب شرح مواقف قاضى عضد و تعليقات بر شمسيه و بر مطول و غيره معاصر (سعدالدين تفتازانى ) و تمليذ (قطب الدين رازى ) بوده و در مذهب او اختلاف است، اكثر علماء شيعه او را سنى ميدانند و (قاضى نورالله ) او را حكماء و علماء مذهب شيعه شمرده و استشهاذ كرده و بتصريح تلميذ او (سيد محمد نوربخش ) و تنصيص (شيخ محمد بن ابى جمهور احسائى ) و گفته: (به ما هتاب چه حاجت شب تجلى را) ولكن فرزند او (سيد شمس الدين محمد) شيعى امامى است و فرزندش (ميرزا محمد على )معروف به (ميرزا مخدوم شريفى ) سنى بلكه ناصبى است و او است كه (سلطان شاه اسماعيل ثانى ) را، سنى كرد و كتاب هم در رد شيعه نوشته موسوم به (نواقص الروافض ) و (قاضى نورالله ) نورالله مرقده، ردى بر آن نوشته، مسمى به (مصائب النواصب ) و پسر ميرزا مخدوم، ابوالفتح شريفى، صاحب آيات الاحكام شيعه و امامى و مصداق: (( يخرج الحى من الميت ))، چنانچه پدرش مصداق: (( يخرج الميت من الحى )) است.

بالجلمه گويند كه چون (مير سيد شريف ) خواست دنيا را وداع كند، پسرش باوى گفت: بابا! مرا وصيتى كن. (مير سيد شريف ) گفت: (بابا بحال خود باش ).

پسر مضمون كلام پدر را بشعر در آورده و گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرا مير سيد شريف آن بحرز خار |  | كه رحمت برروان پاك او باد |
| وصيت كردو گفت ارزانكه خواهى |  | كه باشد در قيامت جا تو شاد |
| چنان مستغرق احوال خود باش |  | كه از حال كسى نايد ترا ياد |

روز: 8

در اين روز، سنه 232، بقول جمعى از علماء، ولادت حضرت عسكرى عليه‌السلام، واقع شد.

و در اين روز، سنه 357، (حارث بن سعيد ابن حمدان بن حمدون ) معروف به (ابوفراس ) پسر عم (سيف الدوله ) و (ناصرالدوله ) وفات كرد و بنوحمدون در زمان بنى عباس امارت و رياست داشتند و ديار (ربيعه ) و (موصل ) در اداره ايشان بوده و (ابوفراس ) در ادبيت و فضل و كمال شجاعت و شعر مشهور بوده و در فصاحت و حلاوت و عذوبت شعر، ممتاز بوده و نظيرى از براى او نبود جز (عبدالله بن معتز بالله ) و اهل صنعت، (ابوفراس ) را اشعر از او گفته اند و (متنبى ) شاعر، تصديق داشت او را و (صاحب ابن عباد) در حق او گفته:

(( بدء العشر بملك و ختم بملك )).

يعنى (امرءالقيس ) و (ابافراس ) و اشعار او معروف است و از جمله قصيده ميميه او است كه در مظلوميت اهل بيت اطهار عليهم‌السلام و ظلم بنى عباس و هجو ايشان گفته و معروف است به (شافيه ) و در آن تشفى خاطر خود و ساير مؤ منان نموده و قصيده شرالعباد، (عبدالله بن معتز) را كه در فخريه بنى عباس و ذم آل ابوطالب گفته، جواب داده و قصيده (ابى فراس ) را بعضى از فضلاء حائر شرح كرده اند.

نقل است كه چون (ابوفراس ) آن قصيده را گفت چونكه در زمان تسلط و خلافت بنى عباس بود، امر كرد لشكر را كه شمشيرها را بكشند و از غلاف و پانصد شمشير در يارى او كشيده شد، آنوقت در ميان لشكر، شروع كرد بخواندن قصيده مباركه كه مطلعش اين است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( الحق معتضم و الدين مخترم |  | و فى آل رسول الله مغتتم )) |

و نيز در اين روز، سنه 566، (مستنجد بالله ) خليفه 32 عباسى وفات كرد و او مردى بوده موصوف بعدل و ساعى در اخذ مفسدين و حبس ايشان. گويند: مرد نمام مفسدى را بگرفت و در بند كرد، وقتى مردى بشفاعت او بيرون شد و ده هزار دينار تقديم خليفه كرد كه او را رها كند. (مستنجد) گفت: كه من ده هزار دينار ميدهم كه يكى ديگر از قبيل او براى من پيدا كنى كه من او را نيز در زندان كنم و مردم را از شر او آسوده نمايم و (مستنجد) را معرفتى تمام بود بعلم اسطرلاب و عمل آلات فلك و گفتن شعر بديع و نثر بليغ از اشعار او است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( عيرتنى بالشيب وهو وقار |  | ليتها عيرت بما هو عار |
| ان يكن شاب الذاوائب منى |  | فالليالى تزينها الاقمار)) |

(ابن خلكان ) گفته كه (مستنجد) در حيات پدرش در خواب ديد كه ملكى از آسمان فرود آمد و بر كف دست او چهار لفظ (خ ) نوشت، چون بيدار شد، معبرى طلبيد و خواب خود را باوى گفت. معبر گفت: تعبيرش آنستكه بتو خواهد رسيد خلافت در سنه خمس و خمسين و خمسماءة و چنان شد كه تعبيرش كرده بود.

و در اين روز، سنه 555، بعد از پدرش، (مقتضى لامرالله ) بخلافت رسيد.

و در شب اين روز، سنه، 616، (شيخ ابوالبقاء عبدالله بن الحسين عكبرى ) بغداد ضرير نحوى حنبلى وفات كرد و (ابوالبقاء) از آبله نابينا شده بود و با وجود نابينائى كتابها و شرح بسيار تأليف كرده از جمله كتاب (التبيان فى اعراب القرآن ) است كه معروف است به (تركيب ابوالبقاء).

روز: 9

در اين روز، سنه 663، وفات كرد (هلاكوخان ابن تولى خان بن چنگيز خان ) مفتى دولت بنى عباس، چنانچه در 28 محرم بآن اشاره شد.

روز: 10

در اين روز، سنه 232، بقول (سيد) و (شيخين ) حضرت ابى محمد حسن بن على عسكرى عليه‌السلام متولد شد. نام مادر آنجناب (حديث ) و بقولى (سوسن ) است و بعضى (سليل ) گفته اند و آن عفيفه كريمه در نهايت عفت و صلاح و ورع و تقوى بوده است.

بالجمله، علماء گفته اند كه اين روزى است شريف و عظيم البركة و مستحب است روزه آن و (علامه مجلسى ) گفته كه زيارت آنحضرت و ساير اعمال خير در اين روز با بركت، مناسب است.

و در شب اين روز، سنه 291، (قاسم بن عبدالله ) وزير (مكتفى بالله ) وفات يافت و او مردى عظيم الهيبة و سفاك و خونريز بوده، لاجرم و صغير و كبير از او ترسان بودند و راحت نبودند تا بمرگ او راحت شدند. بعض از اهل ادب در مرثيه او گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( شربنا عشيته مات الوزير |  | سرور او نشرب فى ثالثه |
| فلا قدس الله تلك العظام |  | و لا بارك الله فى وارثه )) |

واين احقير، مناسب ديدم كه در اين جا اين سه شعر را از (سعدى ) نقل كنم كه خوب پندى فرموده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منه دل بر اين دولت پنج روز |  | بدود دل خلق، خود را مسوز |
| چنان زى كه ذكرت بتحسين كنند |  | چه مردى نه بر گورت نفرين كنند |
| نبايد برسم بد، آيين نهاد |  | كه گويند لعنت بر او كاين نهاد |

روز: 11

در اين روز، سنه 385، (محمد بن عبدالله ) معروف به (ابن سكره بغدادى ) شاعر، وفات كرد و او از احفاد (مهدى بن ابيجعفر) منصور عباسى است و معاصر است با (ابن حجاج ) شاعر امامى و او همان (ابن سكره ) است كه ابن حجاج در بعض اشعار خود او را هجو كرده.

روز: 12

در اين روز سنه 1، كه يك ماه از هجرت گذشته باشد ركعات نماز زياده شد و آنچنان بود كه نمازهاى پنجگانه هر كدام دو ركعت فرض بود در سفر و حضر، اين جمله را كه ده ركعت است واجب مى شمردند و سفر را با حضر فرقى نميگذاشتند، پس حضرت رسول (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) بفرمان خداوند تعلى هفت ركعت در هنگام حضر بر اين ركعات بيفزود.

(( فالصلوة كلها فى السفر الفريضه ركعتان كل صلوة الاالمغرب فانها ثلت ليس فيها تقصير وانه تركها رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى السفر و الحضر ثلث ركعات ))

روز: 13

در اين روز، سنه 218، (عبدللملك بن هشام ) صاحب (سيره نبويه ) وفات كرد و در اين روز، سنه 312، (على بن محمد) معروف به (ابن الفرات ) وزير را با پسرش (محسن ) بقتل رسانيدند و (ابن الفرات ) سه مرتبه وزير (مقتدر بالله ) شد بعد از آنكه او را عزل كرد و نوا در حكايات او بسيار است و (صاحب ابن عباد) از (ابوالحسن - بن ابوبكر علاف ) معروف به (كثرة الاكل ) نقل كرده كه پدرم (ابوبكر) قصيده اى را كه در مرثيه كربه گفته مرادش (محسن ) پسر (ابن الفرات ) بوده كه در ايام محنت ايشان گفته و بقولى مرادش ‍ (ابن المعز) بوده و از ترس خليفه نتوانست اظهار كند و بكنايه او را مرثيه گفت و آ، قصيده را (فاضل دمير) در (حيوة الحيوان ) در لفظ (هر) ذكر نموده و مطلعش اين بيت است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ياهر فارقتنا و لم تعد |  | و كنت عندى بمنزلة الولد)) |

و برادر (ابن الفرات )، (بوالعباس احمد بن محمد بن الفرات ) اكتب اهل زمان و اضبط ايشان در علوم بوده و (فضل بن جعفر) پسر برادر او معروف به (ابن خنزايه ) نيز كاتب بوده و در زمان خلفاء وزارت و رياست داشته.

روز: 16

در اين روز، سنه، 465، (شيخ ابوالقاسم عبدالكريم بن هوازن قشيرى صوفى ) تلميذ و داماد (ابو على دقاق ) وفات كرد و در (نيشابور) نزديك قبر (ابو على ) به خاك رفت و (قشيرى ) مؤ لف رساله كبيره (قشيريه ) است كه براى طوايف عرفاء و صوفيه نوشته است و قشير كزبير ابوقبيله من العرب.

روز: 17

در اين روز، سنه 356، (معزوالدوله احمد بن بويه ) وفات كرد و در مقابر قريش بخاك رفت و قريب بيست و دو سال سلطنت كرد و او عموى (عضدالدوله ديلمى ) است و (معزالدوله ) را اقطع ميگفتند بجهت آنكه اكراد در ناحيه (كرمان ) بر او ريختند و زخمها بر او زدند، دست چپش با بعض انگشتن دست راستش قطع شد و (معزالدوله ) اميرالاامراء بغداد بوده و بسيار ترويج مذهب شيعه نموده و او همانستكه امر كرد تا بر ديوارهاى مساجد بغداد و ساير عمارات آنجا لعن (معاويه ) و ظالمين آال محمد (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) را نوشتند (سيف الدوله حمدانى ) امير (حلب ) نيز اقتداء باو كرد و امر نمود كه در (حلب ) نيز همان كار را بجا آوردند.

روز: 18

در اين روز، سنه 498، (ركن الدين بر كيا روق بن ملكشاه بن الب ارسلان سلجوقى ) برادر (سلطان سنجر) در (بروجرد) وفات كرد و (بركياروق ) را ممالك بسيارى در تحت فرمان بوده.

روز: 22

در اين روز، سنه 354، (فخر الملك ) وزير متولد شد، وفاتش در روز 28 ربيع الاول، گذشت.

شب: 23

در اين شب، سنه 289، (معتضد بالله ) احمد بن طلحة بن متوكل، خليفه 16 عباسى، وفات كرد و (معتضد) را (سفاح ثانى ) ميگفتند بجهت آنكه تجديد كرد دولت بنى عباس را پس از آنكه كهنه و ضعيف شده بود، چه از زمان (متوكل ) پيوسته سلطنت ايشان در ضعف بود تا ايام او، و او مردى سفاك و خونريز بوده و لكن با علويين و آل ابوطالب مهربان بود و سببش آن بوده كه در اياميكه در حبس پدرش بود، حضرت امير المؤ منين (عليه‌السلام ) را در خواب ديده بود كه باوى فرموده بود: اى احمد! امر سلطنت بر تو مستقر خواهد گشت: چون بسلطنت رسيدى متعرض اولادهاى من مشو. (معتضد) هم باين مطلب عهد كرده بود، لهذا در ايام خلافت خود بعهد خود پاينده بود و معترض ‍ اولادهاى آنحضرت نميشد و بر ايشان انعام ميكرد و ظاهرا فرمايش امير المؤ منين (عليه‌السلام) در اخبار غيبيه خود در آ،جا كه بنى عباس رانام ميبرد تا آنكه مى فرمايد:

(( وسادس عشر هم اقضاهم للذقم و اوصلهم للرحم ))، اشاره بهمين مطلب باشد.

روز: 25

در اين روز، سنه 478، امام الحرمين (عبدالملك بن شيخ عبدالله جوينى ) شافعى استاد (غزالى ) و غيره در (نيشابور) وفات كرد و بعد از چند سال جنازه او را به (كربلا) حمل دادند و در نزد پدرش بخاك سپردند (ابن خلكان ) گفته كه در روز فوت او بازارها را به بستند و منبر او را شكستند و شاگردان او كه قريب بچهارصد نفر بودند، دوات و قلم خود را شكستند و يكسال كامل، عزاى او را گرفتند و نقل شده كه پدرش مادر او را كه جاريه بوده از پول حلال خريده بود و از كسب يدخود او را طعام ميداد و چون (امام الحرمين ) را متولد كرد باو وصيت كرد كه شير ديگرى را باو مده كه شير در طفل اثر دارد، اتفاقا وقتى مادرش كسالتى داشت و آن طفل ميگريست، يكى از زنان همسايه بحال او رفت كرد و مقدارى شير باو داد، در اين حال پدرش وارد شد و چون برخوردن او، شير غير را اطلاع يافت همان وقت او را سرازير كرد و پيوسته دست بدلش كشيد تا آن شر را قى كرد و گفت: مردن طفل من آسانتر است بر من از فساد طبع او به شير غير گويند: گاهى در حين مناظره، فترتى براى (امام الحرمين ) حاصل ميشد، ميگفت: اين از بقيه همان شير است.

فقير گويد: مسلم است كه شير در طبيعت طفل خيلاثردارد و در كلمات جامعه حكمتيه رسول خدا (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) است كه (الرضاع يغير الطباع ).

در باب فصاحت و بلاغت (حسن بصرى ) نقل شده كه مادرش (خيره ) كنيز (ام سلمه ) زوجه رسولخدا (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) بود و گاهى كه (خيره ) پى حاجتى ميرفت و (حسن ) ميگريست، (ام سلمه ) پستان خود را در دهان او ميگذاشت و او را مشغول ميساخت گاهى شير از پستانش بيرون ميامد و (حسن مى مكيد، لاجرم گفتند: حكمت و فصاحت او از بركت پستان (ام سلمه ) بوده.

در حال (شريك قاضى ) در غره ذى القعده، دانستى كه لقمه حرام نيز تاءثير غريبى دارد.

روز: 30

دراين روز: سنه 463، (يوسف بن عبدالبر شافعى ) صاحب (استيعب ) وفات كرد.

(( قيل كان ابن عبدالبر حافظ المغرب و الخطيب البغدادى حافظ المشرق و ماتا فى نة واحدة )).

## باب نهم: وقايع و اعمال ماه جمادى الاول

روز: 1

بخوان دعاى راكه (سيد) نقل فرموده: اللهم انت الله، الخ.

روز: 2

در اين روز، بقولى، (ابو فراس ) بقتل رسيد و در روز 8 ربيع الثانى گذشت.

و در اين روز، سنه 423، (على بن هلاك ) كاتب، در بغداد وفات كرد و او همانكس است كه خط را از كوفيت تغيير داد و (على بن هلال ) تهذيب و تنقيح آن نمود و (على ) را (ابن البواب ) گويند بجهت آنكه پدرش بواب بنى بويه، بوده.

شب: 4

در اين شب، سنه 879: وفات كرد (محى الدين محمد بن سليمان رومى ) معروف به (شيخ كافيجى ) استاد (ملاجلال سيوطى )، صاحب تصنيفات كثيره.

(( قال السيوطى لازمته اربع عشر سنة فما جئته مرة الاوسمعت منه من التحقيقات و العجائب مالم اسمعه قبل ذلك )).

روز: 5

در اين روز، سنه 322، (قاهر بالله ) را از خلافت عزل كردند چنانچه در روز 28 شوال بآن اشاره شد و چون او را از خلافت خلع نمودند، روز ديگر، يعنى در روز ششم، مردم با (راضى بالله ) بيعت كردند وفاتش در روز دهم ربيع الاول گذشت.

روز: 9

در اين روز، سنه 416، (ابوالحسن على بن محمد تهامى ) شاعر مشهور در ديار مصريه در زندان وفات كرد گويند: او را بعد از موت در خواب ديدند از او پرسيدند كه خدا با تو چه كرد؟ گفت: خدا مرا آمرزيد بجهت اين شعريكه در مرثيه ولد صغيرم گفته بودم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( جاورت اعدائى و جاور ربه |  | شتان بين جواره و جوارى )) |

فقير گويد كه قصيده اى كه در مرثيه پسرش گفته، معروف است و مشتمل است بر اشعار لطيفه و از جمله آنمرثيه است اين يك بيت كه بعضى از روضه خوانان بى اطلاع نسبت بسيدالشهداء(ع ) دهند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يا كوكبا ما كان اقصر عمره |  | و كذالك عمر كواكب الاسحار)) |

و در اين روز، و بقولى در روز 19، سنه 786، واقع شده شهادت:

(( شيخنا الاعظم فخر الشيعة و تاج الشريعة و الركن العميد تاج الفقهاء شمس الملة و الدين ابو عبدالله الشيخ محمد بن مكى العاملى الشهيد احله الله اعلى غرف الجنان قتل بالسيف ثم صلب ثم رجم ثم احرق بالنار ببلدة دمشق فى دولة بيدمرد و سلطنة برقوق بفتوى المالكى يسمى برهان الدين و عباد بن جماعة الشافعى بعدان حبس فى القلعة الدمشقية سنة كاملة و مصنفاته طاب ثراه فى الفقه و الاصول و غير هما كالذكرى و الدروس و البيان و القواعد و الالفيه و النفليه و المراد و شرح الارشاد جليلة الفوائذ متداولة بين اهل العلم و هى فى اعلى مراتب التحقيق و التنقيح و منها اللمعة الدمشقيه التى صنفها فى سبعة ايام و ماكان يحضره غير المختصر النافع و منها المجاميع الثلثة رايت احديها بخط الشيخ محمد الجبعى جدشيخنا اليهايى الى غير ذلك و هو رحمة الله اول من لقب بالشهيد و اول من هذب كتاب الفقه عن نقل اقاويل المخالفين و كان من نعم الله تعالى عليه ان جعل العلم و الفضل و التقوى فيه و فى اهله و اولاده ذكور اواناثا و كان عمره الشريف اثنين و خمسين سنة و له شعر جيد و من قوله )).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( عظمن مصيبة عبدك المسكين |  | فى نومه عن مهر حورالعين |
| الاولياء تمتعوابك فى الدجى |  | بتهجد و تخشع و حنين |
| فطرد تنى عن قرع بابك دو نهم |  | اترى لعظم جرائمى سبقونى |
| اوجدتهم لم يذنبوا فرحمتهم |  | ام اذنبوا فعفوت عنهم دونى |
| ان لم يكن للعفو عندك موضع |  | للمذنبين فاين حسن ظنونى )) |

شب: 10

در اين شب و بقولى روز 11 سنه 7، (شيرويه ) شكم پدر خود (كسرى ) را چاك زد و او را هلاك كرد و رسولخدا(ص ) از اين واقعه برسولان (كسرى ) خبر داد و اين بعد از آن بود كه نامه رسولخدا(ص ) را بدريد و آنحضرت در حق و نفرين كرد، چنانچه در تواريخ و سير، مسطور است.

روز: 10

در اين روز، سنه 199، (ابوالسرايا) در (كوفه ) خروج كرد و مردم را به بيعت (محمد بن ابراهيم طباطبا) دعوت كرد بتفصيليكه من در كتاب تاريخ خلفا ذكر كرده ام.

و در اين روز، سنه 282، (محمد بن القاسم ) معروف به (ابوالعيناء) در (بصره ) وفات كرد و اين بعد از آن بود كه از(بغداد) بر زورقى نشسته بود باهشتاد نفر ديگر كه به (بصره ) آيند و آن زورق غرق شد و آن جماعت هلاك شدند جز (ابوالعيناء) با آنكه كور و نابينا بود، خود را بتخته پاره اى چسبانيده و نجات يافت و چون داخل (بصره ) شد وفات يافت و او مردى خوش مشرب و ظريف و حفوظ و اديب و فصيح اللسان و عذب - البيان بوده و نوادر حكايات و مكالمات او در مجلس (متوكل ) و غيره، معروف است.

و در اين روز، سنه 458، وفات كرد (احمد بن الحسين ) معروف به (امام بيهقى ) شافعى، صاحب سنن و غيره و (بيهق ) نزديك (نيشابور) بمسافت بيست فرسخ.

و در اين روز، سنه 36، واقعه جمل اتفاق افتاد و از اصحاب جمل سيزده هزار و از اصحاب امير المؤ منين (ع ) پنجهزار نفر كشته شد و شايسته است كه مجمل آن واقعه، در اين مختصر، ذكر شود:

بدانكه بدو حرب جمل از (طلحه ) و (زبير) شد كه نكث بيعت كردند و بعنوان عمره از (مدينه ) بيرون شدند و بجانب (مكه ) شدند و(حميرآء) يعنى (عايشه ) در آن وقت در (مكه ) بود (عبدالله بن عامر) كه عامل (بصره ) بود از قبل (عثمان ) او نيز پس از قتل (عثمان ) و بيعت مردم با امير مؤ منان و قرار دادن آنحضرت (عثمان ابن حنيف ) عامل (بصره )، از (بصره ) فرار كرد و به (مكه ) شتافت و مدد كرد (طلحه ) و (زبير) و (حميرآء) را. او جمل عسكر نام را كه در (يمن ) بدويست دينار خريده شده بود براى (حميرآء) آورد و ايشان را بجانب (بصره ) حركت داد چون به (حواءب ) رسيدند، سگهاى (حواءب ) نباح كردند و بر شتر (حميرآء) حمله آوردند آنزن اسم آن موضوع را پرسيد سائق جمل او گفت: (حواءب ) است (حميرآء) استرجاع گفت و ياد فرمايش رسولخدا(ص ) افتاد كه از اين مطلب خبر داده بود و او را تحذير فرموده بود گفت: مرا به (مدينه ) برگردانيد (ابن زبير) و (طلحه ) باپنجاه نفر شهادت دادند كه اينجا (حواءب ) نيست و اين مرد غلط كرده در نام اين موضع، پس از آنجا حركت كرده به (بصره ) رفتند.

قال الجاحظ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( جات مع الااشقين فى هودج |  | ترجى الى البصرة اجنادها |
| كانها فى فعلها هرة |  | تريد ان تاكل اولادها |

چون وارد (بصره ) شدند در يكشب بخانه (عثمان بن حنيف ) عامل على عليه‌السلام ريختند و او را اسير كردند و بسيار زدند و ريش او را از جا كندند، پس قصد بيت المال كردند، خزان و موكلين مانع شدند، ايشان جمعى را مجروح و خسته كردند و هفتاد نفر از ايشان بكشتند كه پنجاه تن از ايشان صبرا مقتول شدند و هم (حكيم بن جبله عبدى ) را كه از سادات (عبدالقيس ) بود، مظلوم بكشتند.

چون چهارماه از واقعه خروج (صلحه ) و (زبير) بگذشت، جناب امير المؤ منين (عليه‌السلام) با هفتصد سوار كه جمله اى از ايشان از اهل (بدر) از طايفه انصار بودند، بجهت دفع ايشان از (مدينه ) حركت فرمود و پيوسته بجهت يارى انحضرت از (مدينه ) و (طى ) لشگر آمد و ملحق شد.

چون آنحضرت به (ربذه ) رسيد، كاغذى به (ابوموسى اشعرى ) نوشت كه در آنوقت عامل (كافه ) بود كه مردم را بجهاد حركت دهد (ابوموسى ) مردم را از جهاد قاعد نمود چون اين خبر بحضرت رسيد، (قرطة بن كعب انصارى ) را عامل (كوفه ) كرد و به (ابوموسى ) نوشت كه: از حكومت (كوفه )، ترا عزل كردم يابن الحائك (70) اين اول اذيت تو بمانيست بلكه بايد ما از تو مصيبتها به بينيم و اين اشاره بود ظاهرا بآنچه از (ابوموسى ) ظاهر شد در زمان صنب حكمين كه او و (عمروعاص ) باشند و چون اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) به (ذيقار) رسيد، امام حسين (عليه‌السلام ) و (عمارياسر) را به (كوفه ) فرستاد مردم آنجا را بجهاد بصريين كوچ دهند، پس ايشان به (كوفه ) شدند و قريب هفت هزار كوفى را بجهت يارى امير المؤ منين كوچ داده و بآنجناب ملحق شدند و آنحضرت باجنود مسعود داخل (بصره ) شد و با آنحضرت بود (ابوايوب انصارى ) و (خزيمة بن ثابت ذى الشهادتين ) (ابوقتاده )، (عمار ياسر)، (قيس بن سعد بن عباده )، (عبدالله ) و (قثم ) پسران (عباس )، حسنين (عليه‌السلام ) و (محمد حنفيه ) (عبدالله جعفر) و اولاد (عقيل ) و جمله اى از فقيان بنى هاشم و مشايخ بدر، از مهاجر و انصار.

چون مصاف جنگ آماده شد، حضرت امير المؤ منين (عليه‌السلام ) (مسلم مجاشعى ) را باقرآنى فرستاد بميدان كه بصريان را بحكم قرآن بخواند بصريان مسلم را هدف تير ساختند و شهيدش كردند پس جنازه او را بخدمت آنحضرت بردند، مادرش در آن واقعه حاضر بود و در مرثيه فرزند خود اين اشعار بگفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يارب ان مسلما اتاهم |  | بمصحف ارسله مولاهم |
| بخضبوا من دمه ظباهم |  | و امه قائمة تراهم )) |

امير المؤ منين عليه‌السلام فرمان داد كه هيچكس از شما ابتدا بقتال نكند و تير و نيزه بكارنبرد، لاجرم اصحاب آنحضرت منتظر بودند تا چه شود كه ناگاه (عبدالله بن - بديل ابن ورقاء خزاعى ) از ميمنه جنازه برادرش را آورد كه بصريان او را كشته اند و از مسيره نيز مردى را آوردند كه بتير بصريان كشته شده بود و هم (عمار ياسر) ما بين دو صف رفت و مردم را موعظتى كرد تا شايد از گمراهى روى بر تابند، او را نيز تير باران كردند. (عمار) برگشت و عرضكرد يا على! چه انتظار ميبريد، اين لشكر جز مقاتلك و جنگ چيز ديگر مقصدى ندارند.

على عليه‌السلام بدون سلاح از ميان صف بيرون شد و در آن وقت بر استر رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوار بود، (زبير) را ندا در داد (زبير) شاكى السلاح بنزد آنحضرت آمد، (حميرآء) از رفتن (زبير) بنزد آنحضرت وحشتناك شد و گفت: (اسماء) خواهرم بيوه گشت باو گفتند مترس امير المؤ منين بى سلاح است (حميراء) آنوقت مطمئن شد و چون (زبير) مقابل حضرت امير المؤ منين (عليه‌السلام ) رسيد، آنجناب فرمود: براى چه بجنگ من بيرون شدى؟ گفت: بجهت مطالبه خون (عثمان ) مداخله كرده باشيم هان اى (زبير) ياد مياورى آن روز يرا كه رسولخدا (ص ) را ملاقات كردى و آنجناب سوار بر حمارى بود چون مراديد تبسم كرد و سلام بر من نمود، تو نيز خنده كردى و گفتى يا رسول الله! على دست از تكبر خويش بر نميدارد فرمود: كه على تكبر ندارد آيا دوست ميدارى او را؟ گفتى: بخدا قسم كه او را دوست ميدارم فرمود: و الله بجنگ او خواهى شد از روى ظلم (زبير) چون اين بشنيد، گفت: استغفر الله من اين حديث را فراموش كرده بودم و اگر ياد ميداشتم بجنگ تو بيرون نميشدم، الحال چكنم كه كار گذشه و دو لشكر بمصاف هم در آمده اند و بيرون رفتن من از جنگ براى من عار است فرمود: عار بهتر از نار است.

پس (زبير)!برگشت و با پسر مشؤ م خود (عبدالله ) گفت: كه على ياد من آورد مطلبى را كه من فراموش كرده بودم لاجرم دست از جنگ او برداشتم. پسر گفت: نه بخدا قسم از شمشيرهاى بنى عبدالمطلب ترسيدى و حق دارى: (( فانها طوال حداد تحملها فتية انجاد.)) گفت: چنين نيست، بخدا قسم، ترس مرا فرو نگرفته، بلكه من عار را بر نار اختيار كردم.

آنگاه گفت: اى پسر! مرا بترس سرزنش ميكنى اينك ببين جلادت مرا، پس نيزه خود را حركت داد و بر ميمنه لشكر امير المومنين عليه‌السلام حمله كرد.

حضرت فرمود: كه (زبير) را كارى نداشته باشيد و از براى او كوچه دهيد كه بنايش بر جنگ نيست، پس (زبير) چون از ميمنه كرت كرد و بميسره تاخت، پس از آن بر قلب لشكر زد آنگاه بسوى (عبدالله ) برگشت و گفت اى پسر! شخص ترسان ميتواند چنين كارى كند كه من كردم؟

پس در همان وقت روى از جنگ بر تافت و به (وادى السباع ) تاخت و در آنوادى (احنف بن قيس ) باطايفه (بنى تميم ) اعتزال جسته بود شخصى با او گفت كه اين (زبير) است گفت: مرا با (زبير) چه كار وحال آنكه دو طايفه عظيمه را بهم انداخته و خود راه سلامت جسته.

پس جمعى از (بنى تميم ) به (زبير) ملحق شدند و (عمرو بن جرموز) بر ايشان پيشى گرفت بنزد (زبير) رفت، ديد ميخواهد نماز بخواند چون (زبير) مشغول نماز شد (عمرو) او را ضربتى زد و بكشت و بقولى در وقت خواب او را بكشت، آنگاه شمشير و خاتم او را برداشت و بقولى سر او را نيز حمل كرد و بنزد امير المومنين (ع ) آورد.

حضرت شمشير (زبير) را بر دست گرفت و فرمود: (( سيف طالما جلى الكرب عن وجه رسول الله )) اين شمشيريست كه غصه ها از روى پيغمبر (ص ) بر طرف كرده همانا (زبير) شخصى ضعيف نبود (( للكنه الحين و مصارع السوء و قاتل ابن صفيه فى النار))

نقل است كه چون (عمروبن جرموز) بشارت نار شنيد، اين اشعار بگفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اتيت عليا براس الزبير |  | و قد كنت ارجوبه الزلفة |
| فبشر بالنار قبل العيان |  | و بئس البشارة ذى التحفة |
| لسيان عندى قتل الزبير |  | و ضرطة عنز بذى الجمفة )) |

(زبير) بسن هفتادو پنج بقتل رسيد و قبرش در (وادى السباع ) است و (طلحه ) را (مروان بن الحكم ) تيرى براكحلش زد و چندان خون از او آمد تا بمرد و در (بصره ) مدفون گشت.

و بالجمله رايت لشكر حضرت امير المومنين عليه‌السلام در جنگ جمل بافرزندش (محمد) بود (محمد) را فرمان داد كه حمله كن بر لشكر، چون مقابل (محمد) بصريان تير مى انداختند، (محمد) توانى كرد و منتظر بود كه تيرها كمتر شود آنوقت حمله كند حضرت به (محمد) فرمود: (( احمل بين الاسنة فان للموت عليك جنة ))، پس (محمد) حمله كرد و مابين تيرها و نيزه ها توقف كرد حضرت بنزد او آمد (( فضربه بقائم سيفه و قال ادركك عرق من امك )).

پس علم را از (محمد) گرفت و حمله سختى نمود لشكر آن حضرت نيز حمله عظيمى نمودند و مثل باد عاصف كه خاكستر را ببرد، لشكر (بصره )را از جلو ميراندند و (كعب بن سور قاضى ) در آن روز قرآنى حمايل كرده بود و با طايفه (بنوضبه ) دور شتر (حميرآء) را گرفته بودند و (بنوضبه ) اين رجز ميخواندند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نحن بنوضبة اصحاب الجمل |  | تنازع الموت اذا الموت نزل |

والموت احلى عندنا من العسل ))

هفتاد دست از (بنوضبه ) در آنواقعه به جهت زمام جمل قطع شد و هر يك از ايشان كه دستش بريده ميگشت و زمام را رها ميكرد ديگرى مهار او را ميگرفت و هر چه آن شتر را پى ميكردند باز بجاى خود ايستاد بود تا آخر الامر، اعضاى او را قطعه قطعه كردند و شمشيرها بر او زدند تا از پا در آمد، آنوقت بصريان هزيمت كردند و جنگ بر طرف شد.

اميرالمومنين (عليه‌السلام ) بيامد و قضيبى بهودج (حميرآء) زد و فرمود: يا حميرآء! پيغمبر ترا امر كرده بود كه به جنگ من بيرون شوى آيا ترا امر نفرمود كه در خانه خود بنشينى و بيرون نشوى. سوگند بخدا كه انصاف ندادند آنانكه زنهاى خود را پشت پرده مستور داشتند و ترا بيرون آوردند.

پس (محمد بن ابى بكر) خواهر را از هودج بيرون كشيد. اميرالمومنين (عليه‌السلام ) فرمود: تا او را در خانه (صفيه بنت الحارث بن ابى طلحه ) بردند و اين واقعه در روز پنج شنبه دهم اين ماه، سنه 36، واقع شده در موضع معروف به (حريبة ) در (بصره ).

(زيدن بن صوحان ) با دو برادر خود (سبحان خطيب ) و (صعصعه ) در لشكر اميرالمومنين بودند و و رايت آنحضرت در دست سبحان بود، چون (سبحان ) شهيد شد علم را (زيد) گرفت چون زيد شهيد شد، (صعصعه ) علم را گرفت و او زنده بود تا ايام (معاويه ) كه در (كوفه ) وفات يافت و (زيد) از ابدال بشمار ميرفت و چون بر زمين افتاد جناب على عليه‌السلام بالاى سرش آمد و فرمود (( رحمك الله يا زيد كنت خفيف المونة عظيم المعونة.))

يعنى: اى زيد خداى رحمت كناد ترا كه مؤ نة تعقات دنيوى ترا اندك بود و معونة و امداد تو در دين بسيار.

پس حضرت داخل (بصره ) شد و خطبه اى خواند كه از كلمات آنخطبه است:

(( يا جند المراة يا اتباع البهيمة رغافا جبتم و عقر فانهز متم اخلاقكم دقاق و اعمالكم نفاق و دينكم زيغ و شقاق و مائكم اجاج و زعاق ))

آنحضرت در خطبه هاى ديگر نيز مكرر ذم (بصره ) فرموده.

و بالجمله آن جناب بعد از فراغ از حرب، پا در طريق عفود و صفح گذاشت (عبدالله بن زبير) و (وليد بن عقبه ) و اولاد (عثمان ) و ساير بنى اميه را عفو فرمود و از ايشان در گذشت و حسنين عليهما‌السلام شفاعت از (مروان حكم ) كردند حضرت از او نيز در گذشت و ايشان را از كشتن ايمن فرمود و (حميرآء) را بطريق خوشى به (مدينه ) فرستاد و از كلمات (عمروعاص ) است كه به (عايشه ) گفت اى (عايشه ) دوست داشتم كه در جنگ جمل كشته ميشدى. گفت: براى چه.

(عمرو) گفت از براى آنكه با جل خود مرده بودى و داخل ميشدى بهشت را و ما آنرا بزرگتر شناعتى ميگرفتيم بر على عليه‌السلام.

پاورقى:

70- بدانكه چون در اهل (يمن ) برد بافى شايع است لهذا ايشان را سرزنش و تعبير ميكنند بحاك چنانچه (خلدبن صفوان ) در حق ايشان گفته: (مااقول فى قوم ليس فيهم الاحائك برد او دابغ جلد او سائس قرد ملكتهم امرائة و اغرقتهم فارة ) و بهمين جهت امير المؤ منين عليه‌السلام به (اشعث بن قيس ) ملعون فرمود، چنانچه در نهج البلاغه است: (حائك بن حائك ) منافق بن كافر و چون (ابو موسى ) نيز از اهل (يمن ) است و بهمين ملاحظه كه همشهرى (اشعث ) بود، (اشعث ) در وقعه تحكيم او را انتخاب كرد امير المؤ منين عليه‌السلام نيز (با بوموسى ) نوشت يابن الحائك (منه عفى عنه ).

روز: 11

در اين روز، سنه 334، (عمادالدوله ) مستولى شد بر (بغداد) و در روز 16 باين مطلب اشاره خواهد شد.

در اين روز، سنه 384، (على بن عيسى ) معروف به (رمانى نحوى ) وفات كرد و او از اهل (سر من راى )(71) بوده است.

و نيز در اين روز، سنه 567، حجة الفرقة الناجية (خواجه نصيرالدين طوسى ) متولد شد. وفاتش در روز (غدير) گذشت.

روز: 13

اول ايام فاطميه (عليه‌السلام ) است.

و در اين روز، سنه 72، (معصب بن زبير) و (ابراهيم اشتر) بقتل رسيدند.

بدانكه چون (معصب ) از جانب برادرش (عبدالله بن زبير) بدفع (مختار) ماءمور شد و به كوفه آمد و مختار را بكشت، چنانچه در 14 ماه رمضان بآن اشاره شد، پس (كوفه ) را تحت تصرف در آورد و پيوسته در صدد جمع جنود و جيوش بود تا سنه 72 عساكر خود را جمع نموده بدفع (عبدالملك ابن مروان ) بجانب (شام ) حركت كرد.

(عبدالملك ) نيز با لشكرى عظيم جنگ او را آماده شده و بجنگ او بيرون شد و در اراضى (مسكن ) بكسر ميم كه موضعى است بر نهر دجيل قريب ببلد كه بكمنزلى سامره است تلاقى دو لشكر و حرب عظيم فيما بين واقع شد و (ابراهيم بن اشتر) كه در لشكر معصب بود در آن جنگ كشته گشت و سر او را (ثابت بن يزيد) غلام (حصين بن نمير) جدا كرد و جسدش را بنزد (عبدالملك ) حمل كردند، پس (ثابت ) هيزم جمع كرد و بدن (ابراهيم ) را بسوازنيد و (مسلم بن عمر و باهلى ) نيز در جلمه جيش (معصب ) بود و از كثرت زخم و جراحت هلاك شد و (مصعب ) نيز جراحات بسيار بر بدنش رسيد تا آنكه توانائى از او برفت و (عبدالله بن ظبيان ) ضرتبى بر او زد و او را بكشت و سرش را براى (عبدالملك ) برد. (عبدالمك ) سجده لشكر بجاى اورد و هم (عيسى ) پسر (معصب ) در آنحرب كشه گشت.

پس (عبدالملك ) امر كرد كه بدن (معصب ) و پسرش (عيسى ) را در دير جائليق دفن كردند و (مصعب ) و مردى صاحب جمال و هيبت و كمال بود.

(خطيب ) در تاريخ (بغداد) گفته كه قبر او با قبر (ابراهيم ) در مسكن واقع است. فقير گويد اينك قبر (ابراهيم ) كه مدفن بقيه اعضاء يا موضع قتل او است در اراضى (مسكن ) در طريق (سامره ) معروف است.

و بالجمله (عبدالملك ) بعد از كشتن (مصعب ) اهل عراق را به بيعت خويش خواند، مردم با او بيعت كردند آنگه به (كوفه ) رفت و (كوفه ) را تسخير كرده و داخل دارالاماره گشت و بر سرير سلطنت قرار گرفت و سر (معصب ) را در مقابل او نهاده بودند و در كمال فرح و انبساط بود كه ناگهان يكتن از حاضرين را كه (عبدالملك ابن عمير) ميگفتند لرزه فرو گرفت و گفت امير بسلامت باشد، من قصه عجيبى از اين قصر الاماره بخاطر دارم، پس ‍ قضيه معروفه راميرالمومنين نقل كرد و بعضى از شعرا آنرا بنظم آورده اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يك سره مردى ز عرب هوشمند |  | گفت بعبدالملك از روى پند |
| روى همين مسند و اين تكيه گاه |  | زير هين قبه و اين بارگاه |
| بودم و ديدم بر ابن زياد |  | آه چه ديدم كه دو چشم مباد |
| تازه سرى چون سپر آسمان |  | طلعت خورشيد ز رويش نهان |
| بعد زچندى سر آن خيره سر |  | بد بر مختار بروى سپر |
| بعد كه مصعب سر و سردار شد |  | دست كش او سر مختار شد |
| اين سر معصب بتقاضاى كار |  | تا چه كند با تو دگر روزگار |

(عبدالملك ) از شنيدن اين قضيه بلرزه در آمد و امر بهدم دارالاماره نمود.

روز: 14

(علامه مجلسى ) فرموده كه (كلينى ) بسند صحيح از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده كه حضرت فاطمه عليها‌السلام هفتاد و پنج روز بعد از حضرت رسالت (ص ) زنده بود، پس بنا بر مشهور كه وفات حضرت رسول (ص ) در 28 ماه صفر بوده بايد وفات حضرت فاطمه عليها‌السلام در 13 يا 14 يا 15 ماه جمادى الاولى باشد.

پس زيارت آنحضرت مناسب است خصوصا در 14 كه ظاهرتر است، انتهى.

احقر وفات آنمخدره را در سوم جمادل الاخر، ذكر ميكنم، انشاءالله.

روز: 15

در اين روز، سنه 306، بقول (شيخين ) فتح (بصره ) و نزول نصر شده بر اميرالمومنين عليه‌السلام و در همين روز بعينه بروايت (شيخ ) و (سيد) و (كفعمى ) ولات با سعادت حضرت على بن الحسين عليهما‌السلام واقع شده.

والده ماجده آنحضرت ( شهربانو) دختر(يزدجرد) پادشاه عجم است كه در ايام نفاس از دنيا رحلت كرد و سيد الساجدين (عليه‌السلام ) را ابن الخيرتين ميگفتند بواسطه حديثى كه از رسولخد (ص ) مرويستكه فرمود:

(( ان الله فى عباده خير تين فخيرته من العرب قريش و من العجم فارس )).

و اشاره بآنجناب كرده (ابوالاسود) در اين شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و ان غلاما بين كسرى و هشام |  | لاكرم من نيطت عليه التمايم )) |

در (بصائر) از جناب باقر عليه‌السلام روايت است كه چون آوردند دختر (يزدجرد) را نزد (عمربن الخطاب ) و داخل (مدينه ) شد، دختر مدينه براى تماشاى او بر بامها بر آمدند و چون او را در داخل مسجد نمودند، مسجد از روشنى روى او روشن شد و چون (عمر) را ديد روى خود را از او پوشانيد و گفت: آه، بيروح بادا هرمز.

(عمر) خشمناك شد و گفت اين دختر مرا دشنام داد و خواست كيفر دهد او را، اميرالمومنين عليه‌السلام به (عمر) گفت كه اين مطلب از براى تو نيست عرضه كن بر او كه اختيار كند مردى از مسلمانان را و او را در عوض ‍ قسمت او از (فى ) حساب كن. (عمر) قبول كرد و او را گفت كه مردى را اختيار كن، پس سعادتمند آمد و دست خود را بر سر جناب حسين (عليه‌السلام ) نهاد، پس حضرت اميرالمومنين (عليه‌السلام) را او پرسيد كه نام تو چيست؟ گفت جهان شاه. حضرت فرمود: بلكه (شهربانويه )، پس حضرت نظر بجانب امام حسين (عليه‌السلام) افكند و فرمود: كه ابوعبدالله هر آينه متولد خواهد شد از اين زن براى تو پسرى بهترين اهل زمين باشد.

(علامه مجلسى ) احتمال داده كه (عمر) در اين روايت تصحيف (عثمان ) باشد و فرمود: ظاهر آنستكه اسيرى اولاد يزدجرد بعد از قبل او باشد و قتلش در زمان عثمان بوده و اگر چه ممكن است بعد از فتح (قادسيه ) يا (نهاوند) بعضى از اولاد (يزدجرد) اسير شده باشند و هم فرمود كه ولاديت على بن الحسين (عليه‌السلام) در زمان خلافت اميرالمومنين بوده و تزويج (شهربانو) اگر در زمان خلافت (عمر) باشد بعيد است كه بعد از بيست سال يك اولاد از او شده باشد والله العالم.

و در اين روز، عابد قريش (محمد بن ابى بكر) بقتل رسيد. بدانكه در سنه 38 (معاويه ) و (عمروعاص ) را عامل (مصر) كرده و بجانب (مصر) فرستاد. و با او بود (معاوية بن خديج ) و (ابوالاعور سلمى ) و چهار هزار نفر لشكر.

از آنطرف اميرالمومنين عليه‌السلام، (محمد بن ابوبكر) را عامل (مصر) فرمود و به (مصر) روانه داشت. اين دو عامل چون بجانب (مصر) حركت كردند در موضع معروف به (منشاة ) با هم تلاقى نمودند و محاربه كردند، لشكر محمد دست از يارى او برداشتند و او را تنها گذاشتند. لاجرم (محمد) هزيمت كرده و در موضعى از شهر (مصر) مختفى گشت. لشكر (عمروعاص ) او را پيدا كردند و دور آنخانه را احاطه نمودند.

(محمد) با بقيه اصحاب خود از خانه بيرون شدند. (معاوية بن خديج ) و (عمروعاص ) او را بگرفتند و در موضع معروف به (كوم شريك ) او در پوست حمارى كردند و آتش زدند و بسوختند.

چون خبر شهادت (محمد) و اصحابش به (معاويه ) رسيد اظهار فرح و شادى نمود و چون اين خبر باميرالمومنين (عليه‌السلام) رسيد بسيار غم زده شد و فرمود جزع و حزن ما، بر (محمد بن ابى بكر) بقدر سرور (معاويه ) است و فرمود از زمانى كه من داخل در اين حرب شدم، يعنى حرب با (معاويه ) از براى هيچ كشته اينقدر محزون شدم كه براى (محمد) محزون گشتم.

همانا (محمد) ريبت من بود و من او را بجاى اولاد گرفته بودم و با من برو نيكوئى كرده بود.

و بالجمه، اينك در (مصر) قبر (محمد) كه مدفن بقه اعضاء آن ولى صالح با موضع قتل او است مهجور است و عادت اهل سنت چنانستكه چون بقبر او برسند پشت بجانب قبر او ميكنند و فاتحه براى پدرش، (ابوبكر) ميخوانند.

قبل از شهادت (محمد) چون ضعف او از حكومت (مصر) ظاهر شد، اميرالمومنين، (اشتر نخعى ) را با جمعى با لشكر بجانب (مصر) فرستاد. چون اين خبر گوشتزد (معاويه ) شد پيغام داد براى دهقان عريش، كه (اشتر) را مسموم كن تا من خراج بيست سال از تو نگيرم، چون (اشتر) به (عريش ) رسيد، دهقان آنجا پرسيد كه از طعام و شراب چه چيزى نزد (اشتر) محبوبتر است. گفتند: عسل را بسيار دوست ميدارد، پس آنمرد دهقان مقدارى از عسل مسموم براى (اشتر) هديه آورد و برخى از اوصاف و فوائد آن عسل را بيان كرد. اشتر شربتى از آن عسل زهر آلود ميل فرمود و آن روز را هم روزه بود، عسل در جوفش مستقر نشده بود كه از دنيا رحلت فرمود رضوان الله عليه.(72)

و در اين روز، سنه 96، (وليد بن عبدالملك مروان ) وفات كرد و او قريب ده سال بعد از پدرش سلطنت كرد و در (اخبارالدول ) از (عمر بن عبدالعزيز) نقل كرده كه گفت چون (وليد) را در لحد نهادم ديدم كه پاهاى خود را بر زمين ميكوبد و دستهايش را ديدم كه بگردنش غل كرده بودند و (وليد) همانستكه بناء مسجد اموى در شام كرد و تعمير كرد مسجد رسول را در مدينه و آنرا وسعت داد و مال بسيار در مصارف اين دو مسجد صرف كرد.

و در اين روز، سنه 647، (شيخ تقل ادين حسن بن على بن داود حلى ) صاحب رجال شاگرد (سيد احمد بن طاوس ) متولد شده.

روز: 16

در اين روز، سنه 258، (يحيى بن معاذ رازى واعظ) كه يكى از رجال طريقت و معاصر (جنيد بغدادى ) است در (نيشابور) وفات كرد.

و در اين روز، سنه 338 (عمادالدولة ين بوبه ديلمى ) وفات كرد.

شايتسه است در اين جا، اشاره اى بسلطنت دولت (ديالمه ) بشود. بدانكه اصحاب تاريخ گفته اند كه (بويه ) مردى فقير بود از اهل (ديلم ) و كنيت او (ابوشجاع بن فنا خسروبن نمام ) بوده و صيد ماهى ميكرد و منسوب بفرس بوده و ميگفته كه من از اولاد بهرام گورم و او را پنج تن پسر شد دو تن از آنها بمردند و سه ديگر بماند كه يكى (ابوالحسن على بن بويه عمادالدوله ) بوده و كه از همه بزرگتر بوده و ديگر (ركن الدوله ابوعلى الحسن ) و سوم (معزالدوله ابوالحسن احمد) بود و (عمادالدوله ) سبب سعادت و سلطنت ايشان بد تا آنكه مالك و عراقين و اهواز و فارس گشتند و مدبر امور عيت شدند و بعد سلاطين (آل بويه ) پانزده و مدت سلطنتشان صد و بيست و شش سال بوده و بدء ظهور ايشان در سنه 322، آخر سلطنت (قاهر بالله ) بود و سببش آن شد كه عمادالدوله بجانب (مردوايج )(73) رفت. و او عمارت خالى است.

(عمادالدوله ) با رعيت، خوش سلوكى كرد و قلاع بسيارى فتح كرد و ذخيره هاى بسيار جمع نمود و دل رعيت را بسوى خود مائل نمود تا آنكه اسم او بلند شد و مردم بجانبش ميل كردند و در ديده هاى مردم با عظمت نمود چه او را نهصد سوار كارى بوده كه باده هزار سوار مقابلى ميكردند، پس برادرش (ركن الدوله ) را بجانب (كازورن ) فرستاد. (ركن الدوله )، (كازورن ) را بگرفت، پس از آن (شيراز) را تحت تصرف در آورد و نامش بلند و از قضاى اتفاق آنكه در آن اوقات (مرداويج ) بر دست غلامان خود كشته شد، بيشتر لشكرش بجانب (عمادالدوله ) شدند. (عمادالدوله ) قوت گرفت و در روز شنبه 11 جمادى اولالى، سنه 334، بر بغداد، مستولى شد و دار الخلافه را نهب كرد و از براى خليفه بجز اسمى از خلافت نبود نه امرى داشت نه نهيى، پس (بصره ) و (موصل ) و تمام بلاد را تسخير كرد و برادرش (معزالدوله ) را در (بغداد) گذاشت و (ركن الدوله ) را در (اصفهان ) و خودش در (شيراز) اقامت كرد.

فقير گويد كه حضرت اميرالمؤ منين صلوات الله عليه اخبار غيبيه خود اشاره بدولت (ديالمه ) فرمود، در آنجا كه فرمود:

(( و يخرج من ديلمان بنوالصياد الى ان قال ثم يستقوى امرهم حتى يملكوا الزوراء و يخلعوا الخلفاء قال قائل يا اميرالمؤ منين فكم مدتهم فقال ماءته او تزيد قليلا)).

از غرائبى كه اتفاق افتاد براى (عمادالدوله ) آن بود كه چون در (شيراز) اقامت نمود جنود و لشكرش جمع شدند و مطالبه وظيفه و مواجب نمودند. (عمادالدوله ) را چيزى بر دست نبود كه بايشان دهد و نزديك شد كه دولتش مضمحل و زائل شود و پيوسته در غم بود تا آنكه روزى در مجلس انس خود، به قفا خوابيده بود فكر و تدبير براى رعيت ميكرد كه مارى را ديد كه از موضعى از سقف اطاق بيرون شد و بموضع ديگر رفت. (عمادالدوله ) خوف از سقوط مار كرد، فرمان نمود كه نردبان به نهند و سقف را بشكافند و آن مار را بيرون آورند، چون سقف را شكافتند و در تفحص ما بر آمدند ديدند بالاى سقف، سقف ديگرى است و در ما بين آن، صندوقهاى مال است، مالها را در آوردند، و در يافتند كه پانصد هزار دينار ميباشد، (عمادالدوله ) آن مالها را بر رعيت خود قسمت نمود.

پس خياطى را طلبيد كه براى او خياطى كند، گفتند در اين شهر خياطى است كه در سابق خياط مخصوص والى بلد (شيراز) بوده، چون آنمرد خياط را آوردند از قضا آنمرد كر بود و در نزد او مالى از صاحب بلد بوديعه بود. خياط چون حاظر شد گمان كرد كه در باب او سعايت كرده اند و او را بجهت آنمالهائيكه نزد او است، (عمادالدوله ) طلب داشته همينكه (عمادالدوله ) را او مخاطبه كرد او قسم خورد كه بيشتر از دوازده صندوق مال نزد من نيست و نميدانم در بين آنها چيست.

(عمادالدوله ) تعجب كرد، امر فرمود تا آن صندوقهاى را حاضر نمودند، چون قفل از آنها برداشتند، مالهاى بسيار و رختهاى قيمتى در آن بود.

و هم از كثرت خط و اقبال (عمادالدوله ) نقل شده كه روزى سوار بود بر اسب كه ناگاه پاهاى اسب او در زمين فرو رفت. آنموضع را شكافتند گنج عظيمى يافتند.

و بعد از اين لطائق غيبى، خزائن و دفائن (يعقوب ليث ) و برادرش (عمروليث ) كه پادشان (فارس ) و (عراق ) و (خراسان ) بودند و مقدار آن از حد و حصر فزون بود، بدست او افتاد و كار او بالا گرفت.

و بالجمله اين خوش بختيهاى او باعث سلطنت و دوام دولت او شد و نه سال سلطنت كرد و بعد از فوت او (مؤ يدالدوله ) پسرش بجاى وى نشست. پس از او برادرش (ركن الدوله حسن ) بجاى او نشست و از او (معزالدوله احمد) سلطنت كرد و پس از او (عضدالدوله فناخسروشاه حسن بن بويه ) سلطنت كرد.

دولت ايشان دست بدست گرديد تا به (ابومنصور فولادستون بن عمادالدوله ) رسيد و ما بين او و (ابوسيعد خسروشاه بن عمادالدوله ) محارباتى واقع شد تا آنكه ابومنصور مقتول گشت و (خسروشاه )، سلطان شد و با دولت آل بويه منقرض شد.

پس از آن، (بنى سلجوق ) سلطنت يافتند و اول ايشان (ميكائيل بن سلجوق ) و آخر ايشان (طغرل ابن ارسلان ) و مدت دولتشان صد و چهل سال طول كشيد.

پس از انقراض ايشان دولت بخوارزمشاهيه منتقل شد و عدد سلاطين ايشان ده نفر و مدت دولتشان صد و هشت سال و آخر ايشان (جلال الدين ) بود و سبب انقراض ايشان و فنه (تتار) شد كه اورا بكشتند و بقولى هنگاميكه لشكر (تتار) رو بحرم وزنهاى او بودند از غصه خود را از قلعه افكند و بمرد.

روز: 17

در اين روز، سنه 291، وفات كرد (ابوالعباس احمد بن يحيى نحوى ) معروف به (ثعلب بثاء مثلثه ) و سبب فوتش آن شد كه از مسجد جامع بيرون شد و كتابى در دست داشت در بين راه مطالعه ميكرد كه اسبى او را صدمه زد از پا در آمد، او را بمنزلش حمل كردند، روز ديگر وفات كرد.

روز: 18

در اين روز، سنه 328، وفات يافت (احمد بن محمد) معروف به (ابن عبد ربه قرطبى اندلسى مروانى ) صاحب كتاب (عقدالفريد) معروف.

روز: 19

در اين روز، سنه 36، بفرمايش (سپهر) (زيد بن صوحان ) از لشكر اميرالمؤ منين (ع ) و (طلحه ) از لشكر جمل بقتل رسيد.

و در اين روز، سنه 786، بنا بر قولى شيخنا الاجل (شيهد اول ) شهد شهادت نوشيد و در نهم اين ماه شهادتش ‍ گذشت.

و (شيخ بهائى ) فرموده كه در اين روز، سنه 796، متولد شد سلطان فاضل (ميرزا الغ بيك بن شاهرخ بن امير تيمور كورگان ) و در دهم شهر رمضان، سنه 853، بقتل رسيد.

شب: 20

در اين سب، سنه 682، فخر المحققين (علامه حلى ) متولد شد و وفاتش شب 25 جمادى الاخره واقع شده.

روز: 21

در اين روز، سنه 610، (ناصر بن عبدالسيد) فقيه معتزلى حنفى ادب نحوى معروف به (مطرزى ) در (خوارزم ) وفات كرد و از براى او مؤ لفاتى است كه از جمله (شرح مقامات حريرى ) است و در ماه (رجب )، سنه 538، ولادت او در (خوارزم ) واقع شد و در همان سال، (زمخشرى ) در (خوارزم ) وفات كرد باين سبب او را خليفه زمخشرى گفتند.

روز: 22

در اين روز، سنه 578، وفات كرد (احمد بن على رفاعى شافعى ) و طايفه (رفاعيه ) باومنسوبند.

(( قال ابن خلكان ولاتباعه احوال عجيبه من اكل الحيات و هى حية و النزول فى التنانير و غيرها))

روز: 25

در اين روز، سنه 64، بقول (شيخ بهائى )، (معاويه بن يزيد) وفات كرد.

معلوم باد كه چون در 14 ربيع الاول (يزيدبن معاويه ) بجهنم پيوست، (معاويه ) فرزندش بجاى وى نشست و مدت چهل روز در (شام ) سلطنت كرد، پس از آن برفراز منبر رفت و خطبه خواند و اعمال پدران خود را تذكره كرد و گريه سختى نمود آنگاه خود را از خلافت خلع نمود(74)

(مروان ابن الحكم ) از پاى منبر برخواست و گفت الحال كه طالب خلافت نيستى پس امر خلافت را بشورى بيفكن، چنانچه (عمر بن الخطاب ) كرد يا اباليلى و ابو ليلى! كنيه ايست كه مستضعفين عرب را بآن مى خوانند.

(معاويه ) در جواب (مروان ) گفت: من حلاوت خلافت را نچشيدم چگونه راضى شوم كه تلخى او زار آنرا بچشم و بقولى اين كلام را هنگام مرگ گفت در وقتى كه (بنى اميه ) از او خواستار تعيين خليفه شدند، پس ‍ (معاويه ) از منبر بزير آمد و در خانه بنشست و مشغول گريه شد، مادرش نزد او آمد و گفت ايفرزند! كاش خرقه حيضى بودم و اين كلمات منبريه ترا نميشندم و بقولى گفت: كاش خون حيض ميشدى و بوجود نيامدى تا چنين روز از تو نميديدم.

در جواب گفت: ايمادر! والله دوست ميداشتم كه چنين ميبودم و قلاده اين امر برگردن نمى افكندم آيا من وزرووبال اين كار را بر خود حمل دهم و بنواميه بحلاوت آن فائز شوند، اين نخواهد شد.

و در شب اين روز، يا شب 26، سنه 938، شيخ اجل اعظم (على بن عبدالعالى الميسى العاملى ) وفات كرد و در جبل صديق نبى بخاك رفت و اين شيخ از مشايخ (شهيد ثانى ) است و روايت مى كند از (شيخ محمد بن محمد بن داود مؤ ذن جزينى ) پسر عم (شهيد اول ) از (شيخ ضياء الدين على ) و او از پدر بزرگوارش (شهيد اول ) - رضوان الله عليهم اجمعين -

روز: 30

در اين روز، وفات كرد (ابوالعباس جعفر بن محمد) معروف به (المستغفرى نسفى سمرقندى ) خطيب حنفى و او است صاحب كتاب (طب النبى ) معروف كه (علامه مجلسى ) در (بحار) نقل فرموده و (خواجه نصيرالدين ) در (آداب المتعلمين ) متعلمين را امر بارجاع بآن فرموده است.

## باب دهم: وقايع و اعمال ماه جمادى الاخر

روز: 1

بخواند دعائى را كه (سيد) در (اقبال ) ذكر كرده: (( اللهم يالله انت الدائم القائم، الخ ‌)).

(سيد) روايت كرده كه در اين ماه در هر وقت كه خواهد چهار ركعت نماز كند يعنى بدو سالم و در ركعت اول بعد از (حمد) يكمرتبه (آية الكرسى ) بخواند و بيست و پنج مرتبه (اناانزلناه ) و در دوم (حمد) و (تكاثر) و بيست و پنجمرتبه (توحيد) و در سوم (حمد) و سوره (جحد) و بيست و پنجمرتبه سوره (فلق ) و در چهارم (حمد) و سوره (نصر) و بيست و پنجمرتبه سوره ناس بخواند و بعد از سلام از ركعت چهارم هفتاد مرتبه تسبيحات اربع و هفتاد مرتبه صلوات و سه مرتبه (( اللهم اغفر للمؤ منين و المؤ منات )) بگويد: پس سر بسجده گذارد و سه مرتبه بگويد:

(( ياحى ياقيوم يا ذالجلال و الاكرام يا الله يا رحمن يارحيم يا ارحم الراحمين ))

پس حاجت خود را بخواهد، پس هر كه اين عمل را بجا آورد: خدا او را و مال و اهل و اولاد و دين دنياى او را تا سال آينده، حفظ كند اگر در آن سال بميرد، بر شهادت بميرد يعنى ثواب شهيدان داشته باشد.

شب: 3

در اين روز، سنه 293، وفات كرد در (طوس ) در قريه (سناباد)، (هارون الرشيد - بن مهدى بن منصور). قبرش در همان بقعه منوره رضوانه - سلام الله عليه - در پشت سر آنحضرت واقع است و (دعبل ) اشاره باين دو قبر نموده در اين اشعار كه گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((قبرن فى طوس خير الناس كلهم |  | و قبر شر هم هذا على العبر |
| ماينفع الرجس من قرب الزكى ولا |  | على الزكى بقرب الرجس من ضرر |
| هيهات كل امرى رهن بما كسبت |  | له يداه فخذ ما شئت او فذر)) |

(هارون ) بيست و سه سال و چند ماه، خلافت كرد و او را از سلطنت حظ عظيمى بوده (جاحظ) گفته كه براى (رشيد) جمع شده بود چيزهائيكه براى غير از او جمع نشده بود، چه آنكه وزرايش (بر امكه ) بودند و قاضى او (ابويوسف ) و شاعرش (مروان بن ابى حفصه ) و نديم او (عباس بن محمد) پسرعم پدرش و زوجه اش ‍ (زبيده ) و مغنى او (ابراهيم موصلى ) و حاجبش (فضل بن ربيع ) و از براى هر كدام از آنها خصايص و امتيازى است.

روز: 3

در اين روز، سنه 11، موافق روايت (طبرى ) از حضرت صادق (ع ) و بنا بقول (شيخين ) و (سيد) و (كفعمى ) و (بهائى ) و غيره وفات حضرت فاطمه عليهما‌السلام واقع شده: پس بايد در اين روز، شيعيان بمراسم تعزيت آنحضرت قيام نمايند و زيارت آنمظلومه و نفرين بر ظالمان و غاصبان حق او كنند.

بدانكه در روز وفات حضرت زهراء، اختلاف بسيار است و اظهر نزد احقر، آنستكه بقاى آنمظلومه بعد از پدر بزرگوارش، نود و پنج روز بوده و در اين روز وفات كرده و از براى هفتاد و پنج، وجهى توان ذكر كرد كه جاى ذكرش ‍ نيست، لكن خوبست عمل شود بهر دو روايت در عزاى آنمظلومه و اقامه مصيبت.

بهر حال،عبد از پدر بزرگوار خود، در دنيا چندان مكث نكرد و پيوسته نالان و گريان بود بحديكه او را يكى از بكاؤن خمس شمردند و اهل مدينه زكثرت گريه او شكايت كردند و در اين مدت قليل آنقدر اذيت و درد كشيد كه خدا داند و اگر كسى تاءمل كند در اين كلمات كه امير المؤ منين عليه‌السلام بعد از دفن او با قبر پيغمبر خطاب كرده، ميداند كه چه مقدار بوده صدمات آنمظلومه، چه به سندهاى معتبر وارد شده كه چون امير المؤ منين (عليه‌السلام ) از دفن فاطمه فارغ شده، حزن و اندوه آنحضرت هيجان كرد، آب ديده هاى مباركش بر روى انورش جارى شد و رو بقبر حضرت رسالت (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) گردانيد و بر آنحضرت سلام كرد از جانب خود و فاطمه و بعض دردهاى دل خود را ذكر كرد، تا آنكه عرض كرد: امانت خود را بخود برگردانيدى و گروگان خود را از من باز گرفتى.

چه بسيار قبيح است آسمان سبز و زمين گرد آلود در نظر من يارسول الله! اندوه من بدر نخواهد رفت تا آنكه حق تعال از براى من اختيار كند آن خانه را كه اكنون تو در آنجا مقيمى در دلم جراحتى است چرگ آرنده و در سينه ام اندوهى است جا بدر آورنده، چه بسيار زود جدائى افتاد ميان ما و بسوى خدا شكايت ميكنم حال خود را.

(( و ستنبك ابنتك بتظافر امتك على هضمها فاحقه السئوال و استخبرها الحال فكم من غليل معتلج بصدرها لم تجدالى بثه سبيلا و ستقول و يحكم الله و هو خير الحاكمين ))

يعنى: و بزودى خبر خواهد داد ترا دختر تو بمعاونت و يارى كردن امت تو يكديگر را بر غصب حق من و ظلم كردن در حق او، پس از او بپرس احوال را، چه بسيار غمها در سينه او بر روز هم نشسته بود كه بكسى اظهار نمى توانست كرد و بزودى همه را بتو خواهد گفت و خدا از براى او حكم خواهد كرد و او بهترين حكم كنندگان است.

(شيخ طوسى ) از (ابن عباس ) روايت كرده است كه چون هنگام وفات حضرت رسول (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) شد، آنقدر گريست كه آب ديده اش به محاسن مباركش جارى شد.

گفتند: يارسول الله! سبب گريه شما چيست؟ فرمود: گريه ميكنم براى فرزندان خود و آنچه نسبت بايشان خواهند كرد بدان امت من بعد از من گويا مى بينم فاطمه دختر خود را بر او ستم كرده باشند بعد از واو ندا كند كه (( يا ابتاه يا ابتاه )) واحدى از امت من او را اعانت نكند.

فاطمه (عليه‌السلام) چون اين سخن را شنيد، گريست حضرت فرمود: گريه مكن اى دختر فاطمه گفت: گريه نميكنم براى، چه بعد از تو بامن خواهند كرد ولكن ميگرم از مفارقت تو يارسول الله!

حضرت فرمود: كه بشارت باد ترا اى دختر كه زود بمن ملحق خواهى شد و تو اول كسى خواهى بود كه از اهل بيت، بمن ملحق ميشود.

در (روضة الواعظين ) و غيره، روايت است كه حضرت فاطمه را مرض شديدى عارض شد و تا چهل روز ممتد شد، چون دانست موت خود را (ام ايمن ) و (اسماء بنت عميس ) و حضرت امير المؤ منين را حاضر ساخت و گفت: اى پسر عم! از آسمان خبر فوت من، بمن رسيد و من در جناح سفر آخرتم، ترا وصيت مى كنم بچيزى چند كه در خاطر دارم حضرت فرمود: آنچه خواهى وصيت كن اى دختر رسول خدا: پس بر بالين آنحضرت نشست و هر كه در آن خانه بود، بيرون كردند، پس فرمود: كه اى پسر عم! هرگز مرا دروغگو و خائن نيافتى و از روزى كه با من معاشرت كرده اى مخالفت تو نكرده ام حضرت فرمود: معاذالله، تو داناترى بخدا و نيكوكارتر و پرهيزكارتر و كريم تر و از خداترسان ترى از آنكه ترا سرزنش كنم به مخالفت خود و بر من بسيار گران است مفارقت تو ولكن مرگ امريست كه چاره از آن نيست بخدا سوگند كه تازه كردى بر من، مصيبت رسولخدا را و عظيم شد وفات تو بر من، پس ميگويم: (( انالله و انا اليه راجعون ))

براى مصيبتى كه چه بسيار درد آورنده است مرا و چه بسيار سوزنده و بحزن آورنده است مرا بخدا سوگند كه اين مصيبتى است كه تسلى دهنده ندارد و رزيه اى است كه هيچ چيز عوض آن، نمى تواند شد.

پس ساعتى هر دو گريستند، پس امير المؤ منين سرفاطمه را ساعتى بدامن گرفت و بسينه خود چسبانيد، فرمود: هر چه مى خواهى وصيت بكن كه آنچه فرمائى بعمل مياورم و امر ترا بر امر خود اختيار ميكنم، پس فاطمه گفت: خدا جز اى خير دهد ترا اى پسر عم رسولخدا! وصيت مى كنم ترا اول كه بعد از من (امامه ) را بعقد خود در آورى، زيرا كه مردان را چاره اى از زن گرفتن نيست او براى فرزندان من، مثل من است، پس گفت:

كه براى من نعشى قرار ده، زيرا كه ملائكه را ديدم كه صورت نعش براى من ساختند.

حضرت فرمود: وصف آنرا براى من بيان كن، پس وصف آنرا بيان كرد.- حضرت براى او درست كرد و اول نعشى كه در زمين ساختند، آن بود - پس گفت: كه باز وصيت مى كنم ترا كه نگذارى بر جنازه من حاضر شوند يكى از آنانيكه بر من ستم كردند و حق مرا گرفتند، چه ايشان دشمن من و دشمن رسولخدايند و نگذارى كه احدى از ايشان و اتباع ايشان بر من نماز كنند و مرا در شب دفن كن در وقتيكه ديده ها در خواب باشد(75)

در (كشف الغمه ) و غيره روايت كرده اند كه چون وفات حضرت فاطمه عليه‌السلام نزديك شد، (اسماء بنت عميس ) را فرمود كه آبى بياور كه من وضو بسازم، پس وضو ساخت و بروايتى غسل كرد، نيكوترين غسلها و بوى خوش طلبيد و خود را خوشبو گردانيد و جامه هاى نو طلبيد و پوشيد و فرمود:اى اسماء! جبرئيل در وقت وفات پدرم چهل درهم كافور آورد از بهشت، پدرم آنرا سه قسمت كرد يكحصه را براى خود گذاشت و يكى از براى من و يكى از براى على، آن كافور را بياور كه مرا بان حنوط كنند، چون كافور را آورد، فرمود: نزديك سر من بگذار، پس پاى خود را رو بقبله كد و خوبيد و جامه بر روى خود كشيد و فرمود: اى اسماء! ساعتى صبركن، بعد از آن مرا بخوان اگر جواب نگويم على را طلب كن و بدانكه من بپدر خود ملحق گرديده ام.

(اسماء) ساعتى انتظار كشيد بعد از آن آنحضرترا ندا كرد صدائى نشنيد، پس گفت: اى دختر مصطفى اى دختر بهترين فرزندان آدم! ايدختر بهترين كسيكه روى زمين راه رفته است اى دختر آنكسى كه در شب معراج بمرتبه قاب قوسين اوادنى رسيده است! چون جواب نشنيد جامه را از روى مباركش برداشت ديد كه مرغ روحش برياض جنت پرواز كرده است، پس بر روى آنحضرت افتاد و آنحضرت را ميبوسيد و ميگفت: چون بخدمت حضرت رسول برسى، سلام (اسماء) بنت عميس را بآنحضرت برسان

در اين حال (حسنين ) از در در آمدند و گفتند: اى (اسماء)! مادر ما، در اين وقت چرا بخواب رفته است؟ (اسماء) گفت: مادر شما بخواب نرفته وليكن برحمت رب - الارباب واصل گرديده است، پس حضرت امام حسن خود را بر روى مادر افكند و روى انورش را ميبوسيد و ميگفت: ايمادر بامن سخن بگو، پيش از آنكه روحم از جسد مفارقت كند و حضرت امام حسين بر پايش افتاد و ميبوسيد آنرا و ميگفت: ايمادر بزرگوار منم، فرزند تو حسين، بامن سخن بگو پيش از آنكه دلم شكافته شود و از دنيا مفارقت كنم.

پس (اسماء) گفت: اى دو جگر گوشه رسولخدا! برويد و پدر بزگوار خود را خبر كنيد و وفات مادر خود را باو برسانيد، پس ايشان بيرون رفتند چون نزديك بمسجد رسيدند، صدا بگريه بلند كردند، پس صحابه باستقبال ايشان دو يدند، گفتند سبب گريه شما چيست! ايفرزندان رسولخدا! حق تعالى هرگز ديده شما را گريان نگرداند مگر جاى جد خود را خالى ديده ايد و گريان شده ايد از شوق ملاقات او.

گفتند: مادر ما از دنيا مفارقت كرد چون حضرت امير، اين خبر وحشت اثر را شنيد بر رو در آمد و فرمود: بعد از تو خود را به كه تسلى دهم، پس اين دو شعر را در مصيبت آنحضرت ادا فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( لكل اجتماع من خليلين فرقة |  | و كل الذى دون الفراق قليل |
| و ان افتقادى واحدا بعدواحد |  | دليل على ان لايدوم خليل )) |

چون خبر وفات حضرت فاطمه در (مدينه ) منتشر گرديد، مردان و زنان همه گريان شدند در مصيبت آنحضرت و صداى شيون از خانه هاى (مدينه ) بلند شد زنان و مردان بسوى خانه آنحضرت دويدند و زنان بنى هاشم در خانه آنحضرت جمع شدند و نزديك شد كه از صداى شيون ايشان مدينه بلرزه در آيد و ايشان مى گفتند: اى سيده و خاتون زنان اى دختر پيغمبر آخر زمان! مردم فوج فوج بتعزيه بسيوى حضرت امير المؤ منين (عليه‌السلام ) مى آمدند آنحضرت نشسته بود و حسنين (عليه‌السلام) در پيش آنحضرت نشسته بودند و ميگريستند و مردم از گريه ايشان ميگريستند (ام كلثوم ) بنزد قبر رسولخدا (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) آمد و گفت: يا ابتاه يارسول الله! امروز مصيبت تو بر ما تازه شد و امروز تو از دنيا رفتى. دختر خود را بسوى خود بردى.

مردم جمع شده بودند و گريه ميكردند و انتظار بيرون آمدن جنازه را ميكشيدند، پس ابوذر بيرون آمد و گفت اى مردم! بيرون آوردن جنازه تاءخير افتاد پس مردم متفرق شدند و برگشتند.

چون پاسى از شب گذشت و ديده ها بخواب رفت، جنازه را بيرون آوردند و حضرت امير المؤ منين و حسنين و (عمار) و (مقداد) و (عقيل ) و (زبير) و (ابوذر) و (سلمان ) و (بريده ) و گروهى از بنى هاشم و خواص آنحضرت بر حضرت فاطمه نماز كردند و در همان شب او را دفن كردند.

حضرت امير بر دور قبر او هفت قبر ديگرى ساخت كه ندانند قبر آنمظلومه كدام است و بروايتى ديگر چهل قبر ديگر را آب پاشيد كه قبر فاطمه در آنها مشتبه باشد و بروايت ديگر، قبرآنمظلومه را بازمين هموار كرد كه علامت قبر معلوم نباشد اينها براى آن بود كه عين موضوع آنقبر منور را ندانند و بر آن قبر نماز نكنند و خيال نبش قبر آنحضرت ترا بخاطر نگذرانند و باين سبب در موضع قبر آنمظلومه اختلاف واقع شدهاست بعضى گفته اند كه در بقيع است و بعضى گفته اند مابين قبر حضرت رسول (ص ) و منبر آنحضرت مدفون است، زيرا كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند مابين قبر من و منبر من باغى است از باغهاى بهشت و منبر من، درى است از درهاى بهشت و بعضى گفته اند كه آنحضرت را در خانه خود دفن كردند و اين اصح اقوال است و چنانچه روايت صحيحه بر آن دلالت ميكند و (ابن شهر آشوب ) و غيره روايت كرده كه چون،نحضرت را خواستند در قبر گذارند دو دست از ميان قبر پيدا شد شبيه بدستهاى پيغمبر و آنحضرت را گرفت و بقبر برد.

و نيز در اين روز سنه 211 وفات يافت (اسماعيل بن قاسم ) شاعر معروف به (ابوالعتاهيه ) و او عاشق (عتبه ) كنيز خيزران بود و اشعار او در تعشق با (عتبه ) و نوادر قضاياى او باوى در زمان (مهدى ) و (هادى ) و (رشيد) بسيار است و از اشعار او است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ان اخاك الصدق من كان معك |  | و من يضر نفسه لينفعك |
| و من اذا ريب الزمان صدعك |  | شتت شمل نفسه كى يجمعك )) |

واله ايضا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( المراء فى تأخير مدته |  | كالثوب يبلى بعد جدته |
| عجبا المنيته يضيع ما |  | يحتاج فيه ليوم رقدته )) |

روز: 5

در اين روز، سنه 404، سلطان (بعاءالدولة بن عضدالدولة ديلمى ) از دينا در گذشت و پسرش (سلطان الدوله ) بجاى وى نشست.

و در اين روز، سنه 428، مهيار ديلمى شاعر امامى معروف وفات كرد و (مهيار) از اولاد (انوشيروان ) است و مجوسى بوده و بر دست (سيد رضى ) اسلام آورده.

و در اين روز، سنه 661 بنا بر قولى، وفات كرد در قصبه (قونو)، (المولى جلال - الدين محمد بن محمد) معروف به (مولى رومى ) صاحب كتاب (مثنوى ).اصلش از (بلخ ) است ولكن چون هجرت كرده ببلاد (روم ) و در قصبه (قونو) توقف كرده، معروف به (رومى ) شده و او درك كرده صحبت (شيخ عطار) و (حكيم سنائى ) و (شمس الدين تبريزى ) را.

(مثنوى ) را بامر (مير حسام الدين چلپى قونوى رومى ) نوشته و اشاره باو است در اين بيت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر نبودى خلق محجوب و كثيف |  | ور نبودى حلقها تنگ وضعيف |
| در مديحت داد مردى دادمى |  | غير از اين منطق درى بگشادمى |

پاورقى ها:

71- (سرمن راى ) بلده ايست كه (معتصم عباسى ) بنا كرده قبر امامين همامين حضرت هادى و عسكرى عليهما‌السلام در آنجا است. صاحب قاموس گفته كه چن (معتصم عباسى ) شروع كرد به بناى (سامراء) بر لشكر او اين مطلب ثقيل آمد و چون تمام گشت و بآنجا منتقل شدند و هر كس برؤ يت ان مسرور شد از اين جهت (سرمن راى ) ناميده شد. (منه ).

72- و بعضى گفته اند كه شهادت (اشتر) در (قلزم ) واقع شد و (نافع ) غلام (عثمان ) او را مسموم كرد چون خبر شهادت (اشتر) به (معاويه ) رسيد چندان خوشحال شد كه در پوست خود نمى گنجيد و دنياى وسيع از خوشحالى بر او تنگ گرديد و گفت همانا از براى خداوندى جندى است از عسل و چون اميرالمومنين (عليه‌السلام ) از قتل (اشتر) خبر دار شد بسى تاسف خورد و زياده اندوهناك و كوفته خاطر گرديد و كلماتى در مدح (اشتر) گفت و از جمله فرمود:

(لقد كان لى كما كنت لرسول الله ) يعنى (مالك اشتر) براى من چنان بود كه من از براى رسول خدا بودم و هم فرمود (رحم الله مالكاوما مالك لو كان صخرالكان صلدا و لو كان جبلا لكان فندا و كانه قد قد منى قدا) (منه عفى عنه )

73- مرداويج عموى شمس العمالى الامر ابن الامير قابوس بن و شمگير است كه در گيلان و طبرستان و استرآباد بعد ازداعى كبير و ساير سادات بسلطنت و قابوس همانستكه بفصاحت و بلاغت معروف بوده و خطش خط نسخ بر اوراق خوش نويشان كشيده بود و هر گاه صاحب بن عباد را نظر بر خط وى افتادى گفتنى هذا خط قابوس ام جناح طاوس.(منه عفى عنه )

74- شيخ احمد بن فهد حلى (ره ) در عدة الداعى سبب خلع معاويه خود را از خلافت بمناسبتى چنين نگاشتته كه روزى معاويه شنيد دو تن از كنيزانش با هم منازعه ميكنند و يكى از آن دو كنيز در نهايت حسن و جمال بود آن ديگرى با وى گفت كه جمال تو تكبر سلاطين را براى تو حاصل كرد كنيزك خوش صورت گفت كه چه سلطنتى است بهتر از سلطنت حسن و جمال بلكه واقع سلطنت در او است چه او بر تمام ملوك و سلاطين حكمران است و تمام ايشان مقهور جمال ميباشند كنيز ديگر گفت مگردر سلطنت چه خوبى و خير است و حال آنكه سلطان تا ايستادگى مى كند بحقوق رعيت و توجه از ايشان مى كند پس با اينحال لذت و راحتى از براى او نيست و پويسته عيش او منقص ‍ ست و يا متابعت شهوات و اختيار لذات خويش مى كند و تضييع حق سلطنت و رعيت مى نمايد، پس چنين سلطانى مكانش در آتش است، پس از براى سلطان راحت دنيا و آخرت جمع مى نمايد، پس چنين سلطانى مكانش در آتش ‍ است، پس از براى سلطان راحت دنيا و آخرت جمع نخواهد شد حرف كنيزك در دل معاويه اثر كرد و باين سبب خود را از خلافت خلع نمود (منه ).

75- و در روايت مصباح الانوار ازائمه مروى است كه فاطمه مظلومه در وقت احتضار وصيت كرد با امير المؤ منين و گفت هر گاه من وفات كردم مرا غسل بده و تجهيز كن و نماز كن بر من و مرا داخل در قبر نما و در لحد گذار و قبر مرا از خاك بپوشان و بنشين بالاى سر من مقابل رويم و قرآن و دعا بسيار بخوان، زيرا كه آن ساعتى است كه ميت احتياج دارد انس با زنده ها را و من ميسپرم ترا بخدا و وصيت ميكنم ترا در حق اولادم بنيكى، پس ام كلثوم را در برگرفت و گفت يا امير المؤ منين چون ام كلثوم بالغ شود آنچه در خانه من است از براى او باشد ديگر خدا كافى او است و چون وفات نمود آن مخدره، امير المؤ منين عليه‌السلام بجا آورد آن وصيت را، الخ.

روز: 6

در اين روز (محمد بن على واعظ) معروف به ابوطالب مكى صاحب (قوت - القلوب ) در (بغداد) وفات كرد.

روز: 7

در اين روز، سنه 13 اول مرض (ابوبكر) بود (مسعودى ) در سبب موت او فرموده كه يهود، زهرى در طعام داخل كردند، (ابوبكر) و (حارث بن كلده ) از آن بخوردند (حارث ) از اثر زهر، كورشد و در (ابوبكر) اثر كرد ور نجورشد و پانزده روز بحالت مرض بود تا وفات كرد و در حال احتضار گفت: سه كار در دنيا كردم كه كاش بجا نياورده بودم و يكى از آن سه چيز را كه ذكر كرده اين است كه كاش تفتيش خانه فاطمه نميكردم.

و در اين روز، سنه 544، (قاض عياض مغربى ) محدث اديب نحوى وفات كرد و از براى او است تصنيفاتى در شرح (صحيح مسلم ) و تفسير (غريب صحاح ثلثه ) يعنى موطا و صحيح شيخين.

شب: 9

در اين شب سنه 1135، وفات يافت در (بهبهان )، (ملا عبدالله بن شيخ صالح سماهيجى بحرانى ) و اين شيخ، اخبارى است بعكس والدش و صاحب مؤ لفات است كه از جمله كتاب (صحيفه علويه ) است كه شيخ ما (محدث نورى ) - نورالله قبره - استدراك آن نموده و صحيفه ثانيه علويه را نوشته.

روز: 10

در اين روز، سنه 640: (مستنصر بالله(76)) وفات كرد و او همانستكه در (بغداد) در جانب شرقى دجله مدرسه اى بى مثل و مانند بنا كرد و موقوفه بسيار براى آنمدرسه قرار داد و چهار مدرس براى او تعيين كرد كه به چهار مذهب درس بگويند. بدانكه مورخين گفته اند كه هر ششم از خلفاى بنى عباس يا مخلوع بوده يا مقتول، يا مخلوع و مقتول.

و اين ضابطه محكم است مگر در (مستنصر) زيرا كه او خليفه سى و ششم و ششم هر ششم است كه نه مخلوع گشت ونه مقتول، بلى اگر بعد از (مقتدرالله )، (عبدالله بن - المعتز مرتضى بالله ) در عداد خلفا شمرده شود، چنانچه (دميرى ) كرده، ضابطه بجاى خود محكم است و الا آن قاعده منتقض خواهد بود و ممكن است گفته شود چنانچه (دميرى ) گفته اگر چه (مستنصر) از خلافت خلع نشد الا آنكه چون لشكر تتار در ايام او قوت گرفتند و جلمه اى از بلاد اسلام را تسخير كردند و بگرفتند، اين اعظم و اطم از خلع خواهد بود، چه آنكه ديگر از براى بنى عباس در (عراق ) امرى نماند و بعد از (مستنصر) ديگر از بنى عباس در (عراق ) خلافت نكرد جز يكنفر كه پسرش (مستعصم ) بايد و او را بكشتند و دولت آل عباس در (عراق ) منقرض شد.

روز: 11

در اين روز، سنه 398، (بديع الزمان همدانى احمد بن الحسين فاضل ) شاعر امامى در (هرات ) وفات يافت، گويند كه سكته كرده بود، گمان كردند كه مرده است، او را دفن كردند، در قبر بهوش آمد و صدا بلند كرد، چون قبر را شكافتند: ديدند كه دست خود را بر ريش خود و گرفته و از هول قبر وفات كرد و (بديع الزمان ) مبدع مقامات است كه (حريرى ) نسج بر منوال او نموده.

(( و له الرسائل البديعة و النظم المليح فمن رسائله الماء اذا طال مكثه ظهر خبثه و اذا سكن متنه تحرك و نتنه و كذلك الضيف يسمح لقائه اذا طال ثراثه و يثقل ظله اذا انتهى محله، وقلت و يقرب من هذا المعنى قول الشاعر بالفارسيه:))

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميهمان گرچهعزيزاستولى همچه نفس |  | خفه ميسازد اگر آيد و بيرون نرود |

روز: 12

در اين روز، سنه 643: وفات يافت در (دمشق )، (ابوالحسن على بن محمد مقرى ) نحوى شافعى، ملقب به (علم الدين سخاوى )(77) شارح قصيده شاطبيه در قراء است.

روز: 14

در اين روز، سنه 505، وفات كرد (ابو حامد محمد بن محمد غزالى طوسى ) شافعى، صاحب (احياءالعلوم ) و سنين عمرش در وقت وفات به پنچاه و چهار رسيده بود، چنانچه شاعر گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نصيبحجةالاسلام ازاين سراى سپنج |  | حيات پنجه وچهاروفات پانصدوپنج |

علماء سنت از (غزالى ) تعبير بحجة الاسلام كرده اند و از او ستايش بليغ نموده اند و تصانيفش در نهايت خوبى و كامل است و (احياءالعلوم ) او، رب النوع كتاب اخلاقيه است و برادرش (احمد) آنرا مختصر كره و نام گذشته به (احياء الاحياء)، چنانچه محقق (فيض كاشانى ) آنرا مهذب نموده و ناميده به (محجة البيضاء فى تهذيب الاحياء).

مولد (غزالى ) در (طوس )، سنه 450، واقع شده و در نزد (امام الحرمين ) در (نيشابور) تلمذ كره و (نظام الملك طوسى ) كه وزير سلاطين سلجوقيه بود و عنايتى تمام بفقهاء و صوفيه داشت و اول كسى است كه انشاء مدرسه كرد، عنايتى تمام به (غزالى ) داشت و احترام او را فرو گذار نميكرد و تدريس نظاميه (بغداد) را باو تفويض نمود، پس در سنه 484، به (بغداد) رفت. اهل (عراق ) چون بر كمال و فضل او مطلع شدند، شيفته او گرديدند و مدت ده سال آنجا بود و قريب سيصد نفر از اعيان اهل علم در درسش حاضر ميشدند، آنگاه زهد ورزيد و عزلت اختيار كرد و به (دمشق ) رفت و (احياء) را تصنيف كرد، آنگاه بجانب (مصر) و (اسكندريه ) سفر كرد، پس ديگر بار به (طوس ) مراجعت نمود و مشغول تصنيف شد و در اوقاتى كه عزلت اختيار كرده بود، وزير منكوبى باونوشت و از او خواهش كرد بآمدن (بغداد). (غزالى ) استعفا كرد و جواب شافى براى او نوشت، چنانچه (قاضى نورالله ) در مجالس نوشته.

(غزالى ) به تشديد (زاى ) و بتخفيف نيز نقل شده و منسوب است به (غزاله ) كه يكى از قراى (طوس ) است.

روز: 15

بنابر قول (شيخين ) و (كفعمى )، در اين روز، سنه 73، (عبدالله بن زبير) بقتل رسيد و (كفعمى ) گفته كه در اين روز نيز (عبدالله بن زبير)، (كعبه ) را منهدم كرد و از براى آن، دو در قرار داد كه يكى از داخل شوند و از در ديگر بيرون شوند و اين بود تا (عبدالملك ) خانه را بحال اول برگردانيد.

فقير گويد كه مناسب در اينجا، بمختصرى از حال (ابن زبير) اشاره شود. بدانكه (عبدالله ) پدرش (زبير ابن العلوم بن خويلد اسدى ) است كه مادرش (صفيه ) عمه پيغمبر و پدرش برادر حضرت خديجه است و حضرت امير عليه‌السلام در حق او فرموده:

(( مازال الزبير رجلا منا اهل البيت حتى نشا ابنه المشوم عبدالله )).

اهل سنت او را از حواريين (78) حضرت رسول (ص ) و از عشره مبشره شمرده و مقتلش در جمل گذشت.

مادر (عبدالله )، (اسماء ذات النطاقين ) دختر (ابوبكر) است و او در سال اول هجرت، اولى طفلى است از مهاجرين كه بدنيا آمده و مسلمانان از ولادت او بسيار شاد شدند، چه آنكه يهود گفته بودند كه ما سحر كرده ايم كه از مسلمانان فرزندى نيايد و در واقعه جمل در ركاب خاله اش حاضر بود و مردى دلير و پر قوت بود و مبارزت او با اشتر و قول او: (( اقتلونى و مالكا و اقتلوا مالكا معى )) معروف است.

او يكى از آن چهار نفر است كه موبر صورتشان نروئيد، ايشان: (قيس بن سيعد) انصارى و (شريح قاضى ) و (احنف بن قيس ) - معروف بكثرة الحلم - و (عبدالله زبير) ميباشند و به همين جهت، اين جماعت را (سادات الطلس ) گويند و (اطلس ) كسى را گويند كه موبر صورت در نياورد و طايفه انصار از جهت ريش در نيارودن (قيس ) بسى افسوس ميخوردند و ميگفتند كه اگر ممكن بود براى (قيس ) ريشى بخريم، دوست ميداشتيم كه تمامى اموال خود را صرف ريش او كنيم و اين از جهت آن بود كه قيس و پدرش در جاهليت و اسلام سيد و بزرگ و صاحب طعام بودند و بر انصار رياست داشتند و در روز سقيفه كه عمر گفت: (اقتلوا سعدا قتله الله )، بكشيد (سعيد بن عباده ) را خدا بكشد او را. (قيس ) بر جست و ريش (عمر) را بگرفت و گفت اى پسر صهاك جشبه! اى ترسنده و گريزنده در ميدان و شير غران در وقت امن و امان اگر يكموى از سعد از جاى خود جنبش ‍ كند از اين بيهود گوئى يكدندان در دهان تو بجاى نماند از بس دهانت را با مشت بكوبند.

بالجمله، (عبدالله بن زبير) مردى بخيل و لئيم و بد خلق و حسود بوده و با اميرالمومنين (عليه‌السلام ) نهايت عدوات داشت و چهل روز خطبه خواند و صلوات بر سولخدا را كه در خطبه بايد ذكر شود، ترك كرد و گاه گاهى در خطبه هاى خود سب اميرالمومنين عليه‌السلام مينمود دو (عائشه ) او را بسيار دوست ميداشت بحديكه گفته اند بعد از (ابوبكر) هيچكس را مثل او دوست نميداشت و باسم او خود را مكباة (ام عبدالله ) كرده بود.

در سنه 60 كه (معاويه ) از دنيا، رخت بر بست و (يزيد) بجاى وى نشست چند نفر از بيعت او امتناع كردند از جمله (عبدالله بين زبير) بود كه سر از بيعت او بر تافت و بجانب (مكه ) شتافت.

(يزيد) بعد از فراغ از واقعه طف و حره، (مسلم بن عقبه ) را بجهت دفع او به (مكه ) فرستاد و در اياميكه لشكر (يزيد) با (ابن زبير) مقاتلت ميكردند و خانه (كعبه ) از آسيب ايشان خراب شده بود كه خبر مرگ (يزيد) رسيد و در اين وقت (ابن زبير) در (مكه ) بلامزاحم شد، پس دعوى خلافت كرد، جمله اى از مردم با وى بعيت كردند و چون فى الجمله خلافت بر او مستقر شد، شروع كرد در بناء (بيت الله الحرام ) در اين هنگام هفتاد نفر از شيوخ شهادت دادند كه اين خانه را وقتى كه قريش بنا كردند چون اموالشان كفايت نميكرد: هفت ذرع از سعه اساس اصلى آن كه (ابراهيم ) و (اسماعيل ) بنا نهاده بودند، كم كردند، (ابن زبير) آن مقدار كاسته را بر خانه افزود و از براى خانه دو در قرار داد؛ يكى براى دخول، ديگرى براى خروج و (مكه ) را براى اقامت خود قرار داد و پيوسته اظهار زهد و عبادت ميكرد و خود را (عائذبيت الله ) ميگفت و حرص بسيار بر خلافت داشت و بنى هاشم را بسيار اذيت ميكرد.

(مسعودى ) در (مروج الذهب ) نقل كرده كه جماعت بنى هشام را كه در (مكه ) بودند كه از جمله ايشان (محمد حنفيه ) بود در شعب محصور كرد و هيزم بسيارى جمع كرد و خواست ايشان را بسوازند كه ناگاه از جانب (كوفه ) جماعتى كه (مختار) ايشان را فرستاد بود، بيامندند و هاشميين را خلاص كردند و خواستند (عبدالله ) را بكشند كه او خود را بمسجدالحرام رسانيد و استار كعبه را گرفت و گفت: اناعائذالله.(79)

(مسعودى ) روايت كرده از (عروة ابن زبير) كه او عذر ميخواست از اين كار برادرش و ميگفت كه برادرم (عبدالله ) اراده كرده بود كه ايشان را بترساند تا در اطاعت او داخل شوند، همچنانكه ترسانيدند بنى هاشم را و جمع كردند از براى ايشان هيزم براى سوازنيدن ايشان در وقتى كه ايشان از بيعت امتناع كردند در زمان سلف يعنى از بيعت (ابى بكر) تخلف كردند در زمانى كه خليفه گشت.

پس (مسعودى ) گفته كه اين خبرى است كه ذكرش در اينجا شايسته نيست و ما در كتاب (حدائق الاذهان ) كه در مناقب اهل بيت و اخيار ايشان است، اين مطلب را شرح داده ايم.

و بالجمله (عبدالله ) در سنه 67، برادرش (مصعب ) را بدفع (مختار) به (كوفه ) فرستاد. (مصعب )، (مختار) را بكشت و كوفه را تسخير نمود و در سنه 72، بدفع (عبدالملك مروان ) بجانب (شام ) حركت كرد و در اراضى (مسكن ) با جنود (عبدالملك ) ملاقات نمود و جنگ كرد تا كشته گشت، پس (عبدالملك ) به (كوفه )آمد و مردم را به بيعت خود در آورد، چنانچه هر يك در مقام خود ذكر شده است.

(عبدالملك )، (حجاج ثقفى ) را براى قتل (عبدالله زبير) به (مكه ) فرستاد و خود با بقيه لشكر به جانب (شام ) مراجعت كرد و (حجاج ) با جنود و عساكر خويش به جانب (حجاز) شد و چند ماهى در (طائف ) بماند، آنگاه وارد (مكه ) شد و او نيز مثل (حصين نمير)، (ابن زبير) را محاصره كرد و منجنيق بر كوه (ابوقبيس ) نصب كرد و پنجاه روز مدت محاصره او و بقولى مدت چهار ماه طول كشيد، تا بر (عبدالله زبير) ظفر يافتند و بضرب سنگ او را از پا در آوردند و سرش را ببريدند. (حجاج ) سرش را براى (عبدالملك )فرستاد و بدنش را باژگونه بدار كشيد و گفت او را از دار فرود نميآوردم، تا وقتيكه مارش (اسماء) دختر (ابى بكر) شفاعت او كند.

گويند: مدت يكسال بردار آويخته بود و مرغ در سينه او آشيانه كرده بود، وقتى مادرش بر او عبور كرد و گفت وقت آن نشده كه اين راكب را از مركوبش پياده كنند، پس او را از دار بزير آوردند و دفن نمودند و سن او هفتاد و سه و مدت امارت او نه سال و ده شب بوده.

اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) در اخابر غيبيه خود اشاره بمآل كار او فرموده در آنجا كه فرمود:

(( خب صب يروم امرا و لايدر كه ينصب حبالة الدين لاصطياد الدنيا و هو بعد مصلوب قريش )).

پس (عبدالملك )، (حجاج ) را مكتوب كرد كه (عروة بن الزبير) برادر (عبدالله ) را متعرض نشود و بناى خانه كعبه را كه (عبدالله ) بنا كرده بود، منهدم سازد و بهمان طريقكه قريش بنا كرده بودند و در عصر رسولخدا(ص ) بوده، بنا كند و از براى خانه يك در قرار دهد. (حجاج ) چنان كرد كه (عبدالملك ) گفته بود.

روز: 18

در اين روز، سنه 1281، وفات كرد: شيخ اجل اعظم اعلم رئيس العلماء و المجتهدين شيخ طائفه جناب (شيخ مرتضى بن محمد ايمن تسترى ) متوطن در (نجف اشرف ) صاحب تصانيف مشهوره كه فعلا مرجع درس و مباحثه است و شيخ مطلق در السنه علماء در زمان ما منصرف باين بزرگوار است. قبر شريفش در صحن مطهر اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) در جنب باب القبله است، رضوان الله عليه.

و تاريخ و فاته بالعربيه ظهر الفساد و قد نطمته بقولى:

(( و ابن الامين شيخنا الانصارى شيخ فقيه قدوة الابرارى عنه الحسين شيخنا الاستاد لفوته قد ظهر الفساد

اى يروى عنه شيخى الحاج ميرزا حسنى النورى - نورالله مرقده - و بالفارسية:)) (سال عمر شيخ و تاريخ وفاتش شصت و هفت ) (1281).

شب: 19

ابتداء حمل حضرت (آمنه ) است برسول خدا - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - و سزاوار است كه مؤ منين اين شب مبارك را تعظيم نمايند و بعبادت احياء كنند.

روز: 19

در اين روز، سنه 310، وفات كرد: (ابراهيم بن محمد) معروف به (زجاج نحوى ) تلميذ (مبرد) و (ثعلب ).

روز: 20

در اين روز، سال پنجم از بعثت و بقول سال دوم آن، ولادت باسعادت حضرت فاطمه عليها‌السلام واقع شده و در آن چند عمل مناسب است:

1 - روزه.

2 - خيرات و صدقات بر مؤ منين.

3 - زيارت آن مخدره و (سيد) در (اقبال ) زيارتى براى آنحضرت نقل كرده كه در (زادالعماد) نيز مذكور است.

كيفيت ولادت چنان بوده كه روزى حضرت رسول (ص ) با اميرالمؤ منين (ع ) و (حمزه ) و (عباس ) و (عمار) و بعضى ديگر در (ابطح ) نشسته بود كه ناگاه جبرئيل نازل شد با صورت اصلى خود و بالهاى خود را گشود و تا مشرق و مغرب را پر كرد و ندا كرد آنحضرت را و گفت: خداوند على اعلى ترا سلام ميرساند و امر ميفرمايد كه چهل شبانه روز، از خديجه دورى اختيار كنى.

آنحضرت چهل روز بخانه (خديجه ) نرفت و روزها روزه ميداشت و شبها تا صباح عبادت ميكرد و (عمار) را بسوى (خديجه ) فرستاد و فرمود: باويگوكه نيامدن من بسوى تو از كراهت و عدوات نيست ولكن پروردگار من، چنين امر كرده است كه تقديرات خود را جارى سازد و گمان مبر در حق خود مگر نيكى و بدرستيكه حق تعالى بتو مباهات ميكند هر روز، چند مرتبه با ملائكه خود، بايد هر شب در خانه خود را به بندى و در رختخواب خود بخوابى و من در خانه (فاطمه بنت اسد) ميباشم، تا مدت وعده الهى منقضى گردد و (خديجه ) هر روز چند نوبت از مفارقت آنحضرت ميگريست.

چون چهل روز تمام شد، جبرئيل بر آنحضرت نازل شد و گفت اى محمد! خداوند اعلى، ترا سلام ميرساند و ميفرمايد كه مهيا شو براى تحفه و كرامت من، پس ناگاه ميكائيل نازلشد طبقى آورد كه دستمالى از سندس بهشت بر روى آن پوشيده بودند و در پيش آن حضرت گذاشت و گفت پروردگار تو ميفرمايد كه امشب بر اين طعام افطار كن و حضرت اميرالمؤ منين (ع ) گفت كه هر شب چون هنگام افطار آنحضرت ميشد، مرا امر ميكرد كه در را ميگشودم كه هر كه خواهد بيايد و با آنحضرت افطار نمايد و در اين شب مرا فرمود كه بر در خانه بنشين و مگذار كسى داخل شود كه اين طعام بر غير من حرام است.

چون اراده افطار نمود طبق را گشود و در ميان آن طبق از ميوه هاى بهشت يكخوشه خرما و يكخوشه انگور بود و جامى از آب بهشت، پس از آن ميوه ها تناول فرمود تا سير شد و از آن آب آشاميد تا سيراب شد و جبرئيل از ابريق بهشت آب بر دست مباركش ميريخت و ميكايئل دستش را شست و اسرافيل دستش را با دستمال بهشت پاك كرد و طعام باقى مانده با ظرفها بآسمان بالا رفت و چون حضرت بر خواست كه مشغول نماز شود جبرئيل گفت كه در اين وقت ترا نماز جائز نيست بايد الحال بمنزل (خديجه ) روى و با او مضاجعت نمائى كه حق تعالى ميخواهد كه در اين شب از نسل تو ذريه طيبه خلق نمايد.

آنحضرت متوجه خانه (خديجه ) شد. (خديجه ) گفت كه من با تنهائى الفت گرفته بودم و چون شب ميشد درها را مى بستم و پرده ها را ميآويختم و نماز خود را ميكردم و در جامه خواب خود، ميخوابيدم و چراغ را خاموش ‍ ميكردم و در اين شب در ميان خواب بودم كه صداى در خانه را شنيدم، پرسيدم كه كيست در را ميكوبد كه بغير از محمد - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - ديگريرا روانيست كوبيدن آن؟

حضرت فرمود كه منم محمد، چون صداى فرح افزاى آنحضرت را شنيدم از جستم و در را گشودم و پيوسته عادت آنحضرت آن بود كه چون اراده خوابيدن مى نمود آب ميطلبيد و وضو را تجديد ميكرد و دو ركعت نماز بجا مياورد و داخل رختخواب بر ميشد و در اين شب هيچ از اينها نكرد تا داخل شد دست مرا بگرفت و برختخواب برد و بعد از آن، من نور فاطمه (عليه‌السلام ) را در رحم خود يافتم.

(شيخ صدوق ) از (مفضل بن عمر) روايتكرده كه گفت: از حضرت صادق عليه‌السلام سؤال كردم كه چگونه بود ولادت حضرت فاطمه؟ حضرت فرمود: چون (خديجه ) اختيار مزاوجت حضرت رسول (ص ) فرمود، زنان (مكه ) از عدواتى كه با آنحضرت داشتند از (خديجه ) هجرت نمود و بر او سلام نميكردند و نميگذاشتند كه زنى بنزد او برود، پس (خديجه ) را باين سبب، وحشتى عظيم عارض شد و لكن عمده غم و جزع (خديجه ) براى حضرت رسول بود كه مبادا از شدت عدوات ايشان، آسيبى بآنحضرت برسد، چون بحضرت فاطمه حامله شد، فاطمه در شكم با او سخت ميگفت و مونس او بود و او را صبر ميفرمود.

(خديجه ) اين حالت را از خود رسالت پنهان ميداست، پس روزى حضرت داخل شد شنيد كه (خديجه ) سخن ميگويد باشخصى و كسى را نزد او نديد، فرمود: كه اى خديجه با كه سخن ميگوئى؟ (خديجه ) گفت فرزندى كه در شكم من است با من سخن ميگويد و مونس من است.

حضرت فرمود كه اينك جبرئيل مرا خبر ميدهد كه اين فرزند دختر است، او و نسل او طاهر و با ميمنت و با بركت است و حقتعالى نسل ما را از او بوجود خواهد آورد و از نسل او امامان و پيشوايان دينى بهم خواهند رسيد و حقتعالى بعد از انقضاى وحى، ايشان را خيلفه هاى خود خواهد گردايند در زمين.

و پيوسته (خديجه ) در اين حالت بود تا آنكه ولادت جناب فاطمه نزديك شد چون درد زائيدن را در خود احساس ‍ كرد بسوى زنان قريش و فرزندان هاشم كس فرستاد كه نزد او حاضر شوند، ايشان در جواب او فرستادند كه فرمان ما نبردى و قبول قول ما نكردى و زن يتيم (ابوطالب ) شدى كه فقير است و مالى ندارد و ما باين سبب بخانه تو نمى آئيم و متوجه امور تو نميشويم.

(خديجه ) چون پيغام ايشان را شنيد بسيار اندوهناك گرديد، در اين حالت بود كه ناگاه ديد چهار زن گندم گون بلند بالا نزد او حاضر شدند و بزنان بنى هاشم شبيه بودند. (خديجه ) از ايشان بترسيد، پس يكى از ايشان گفت كه مترس اى (خديجه ) كه ما رسولان پروردگاريم بسوى تو و ما ظهيران توئيم، منم (ساره ) زوجه (ابراهيم ) و دوم (آسيه ) دختر (مزاحم ) است كه رفيق تو و زن شوهر تو خواهد بود در بهشت و سوم مريم دختر (عمران ) است و چهارم (كلثوم ) خواهر موسى بن عمران است. حق تعالى ما را فرستاده است كه در وقت ولادت نزد تو باشيم و ترا بر اين حالت معاونت نمائيم.

آن چهار زن هر يك در يكطرف (خديجه ) نشستند و حضرت فاطمه (ع ) پاك و پاكيزه متولد شد و چون بزمين رسيد نور او ساطع گرديد بحديكه خانه هاى (مكه ) را روشن گردانيد و در مشرق و مغرب زمين موضعى نماند مگر آنكه از آن نور روشن شد و ده نفر از حورالعين بآن خانه در آمدند و هر كدام ابريقى و طشتى از بهشت در دست داشتند و ابريقهاى ايشان مملو بود از آب كوثر، پى زنى كه در پيش روى (خديجه ) نشسته بود جناب فاطمه را برداست و بآب كوثر غسل داد و دو جامه سفيد بيرون آورد كه از شير سفيدتر و از مشك عنبر خوشبوتر بود و فاطمه را در يكجامه پيچيد و جامه ديگر را مقنعه او گردايند، پس او را بسخن در آورد.

فاطمه گفت:

(( اشهدان لا اله الا الله و ان ابى رسول الله سيدالانبياء و ان بعلى سيد الاوصياء و ولدى سادة الاسباط ))

پس بر هر يك از آن زنان سلام كرد و هر يك را بنام ايشان خواند، پس آن زنان شادى كردند و حوريان بهشت خندان شدند و يكديگر را بشارت دادند و اهل آسمانها يكديگر را بشارت دادند به ولادت آن سيده زنان و در آسمان نور و روشنى هويدا شد كه پيشتر چنان نورى مشاهده نكرده بودند، پس آن زنان مقدسه با (خديجه ) خطاب كردند و گفتند بگير اين دختر را كه طاهر و مطهر است و پاكيزه و با بركت است حق تعالى بركت داده است او را و نسل او را.

(خديجه ) آنحضرت را گرفت، شاد و خوشحال و پستان خود را در دهان او گذاشت، پس فاطمه در روز، آنقدر نمو ميكرد كه اطفال ديگر در ماهى، نمو كنند و در ماه، آن قدر نمو ميكرد كه اطفال ديگر در سالى نمو كنند.

بدانكه آنمضلومه را نه (9) نام است نزد حقتعالى:

فاطمه يعنى بريده شده از بديها، يا بمعنى آنكه حق تعاليه او را و شيعيان او را از آتش جهنم بريده است.

صديقه يعنى معصومه،

مباركه يعنى صاحب بركت در علم و كمالات و معجزات و اولاد گرام و غيرها.

طاهره يعنى پاكيزه از هر رجس و نقصى.

زكيه يعنى نمو كننده در كمالات و خيرات.

راضيه يعنى راضى بقضاى حق تعالى.

مرضيه يعنى پسنديده خدا و دوستان خدا.

محدثه يعنى ملك با او سخن گفته.

زهراء يعنى نورانى بنور صورى و معنوى.

معلوم باد كه فضائل آن مخدره زياده از آنستكه احصاء شود و من بجهت تبرك بچند سطرى اكتفا مى نمايم

مشايخ از حديث از طريق عامه، روايت كرده اند كه حضرت رسول (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) فرمود: فاطمه، پاره تن من است، هر كه او را شادگرداند، مرا شادگردانيده است و هر كه او را آزرده كند، مرا آزرده كرده است فاطمه عزيزترين مردم است نزد من.

از(عايشه ) روايت است كه گفت: نديده ام احدى را كه در گفتار و سخن شبيه تر باشد از فاطمه برسولخدا(ص ) چون فاطمه، به نزد آنحضرت ميآمد او را مرحبا ميگفت و دستهاى او را ميبوسيد و در جاى خود مينشاند و چون حضرت بخانه فاطمه ميرفت بر مى خواست و استقبال آنحضرت ميكرد و مرحبا ميگفت و دستهاى آنحضرت را ميبوسيد از امام حسن عليه‌السلام روايت است كه فرمود در شب جمعه مادرم در محراب عبادت خود ايستاد و مشغول بندگى حق تعالى گرديد و پيوسته در ركوع وسجود و قيام و دعا بود و تا صبح طالع شد شنيدم كه پيوسته دعا ميكرد از براى مؤ منين و مؤ منات و ايشان را نام مى برد و دعا به براى ايشان بسيار ميكرد و از براى خود دعا نميكرد، پس گفتم ايمادر! چرا از براى خود دعا نكردى، چنانچه از براى ديگران كردى فرمود (( يانبى الجارثم الدار )) اى پسرجان من اول همسايه را بايد رسيد، بعد خود را. (حميرى ) از حضرت باقر روايت كرده است كه حضرت رسالت مقرر فرمود كه هر چه خدمت بيرون در باشد از آب و هيزم آوردند و امثال آنها حضرت امير المؤ منين بجا آورد و هر چه خدمت اندرون خانه باشد از آسيا كردن و نان و طعام پختن و جاروب كردن و امثال اين ها با حضرت فاطمه باشد.

(ابو نعيم ) روايت كرده كه حضرت فاطمه آنقدر آسيا گردانيد كه دستهايش آبله پيدا كرد و از اثر آسيا دستهايش پينه كرد.

(ثعلبى ) از حضرت صادق (عليه‌السلام ) روايت كرده كه روزى حضرت رسول بخانه فاطمه در آمد، فاطمه را ديد كه جامه پوشيده بود از جلهاى شتر و بدستهاى خو آسيا مى گردانيد و در آن حالت فرزند خود را شير ميداد، چون حضرت او را بر آنحالت مشاهده كرد آب از ديده هاى مباركش روان شد و فرمود اى دختر گرامى تلخيهاى دنيا را امروز بچش براى حلاوتهاى آخرت.

پس فاطمه گفت: يا رسول الله! حمد ميكنم خدا بر نعمتهاى او و شكر مى كنم خدا را بر كرامتهاى او، پس حق تعالى اين آيه را فرستاد (( ولسوف يعطيك ربك فترضى )) يعنى حق تعالى در قيامت آنقدر به تو خواهد داد كه راضى شوى.

از (حسن بصرى ) منقولستكه ميگفت حضرت فاطمه عبادت ترين مردم بود در عبادت حق تعالى،آنقدر بر پاى ايستاد كه پاهاى مباركش ورم مى كرد وقتى پيغمبر خدا باو فرمود چه چيز بهتر است از براى زن، فاطمه گفت: آنكه نه بيند مردى را و نه بيند مردى او را، پس حضرت نورديده خود را بسينه چسبانيد و فرمود:

(( ذرية بعضها من بعض ))

و هم روايت است كه روزى آنحضرت، از اصحاب خود از زن سؤ ال فرمود اصحاب گفتند كه زن عورت است فرمود: در چه حالى زن بخدا نزديكتر است؟

اصحاب جواب نتوانستند، چون فاطمه اين مطلب را شنيد گفت كه نزديكترين حالات زن بخدا آنستكه ملازم خانه خود باشد و بيرون از خانه نشود حضرت فرمود:

فاطمه پاره تن من است.

و در اين روز، سنه 367، (قاضى ابوبكر محمد بن عبدالرحمن بغدادى ) معروف به ابن قريعه در بغداد وفات كرد و او از فضلاء عصر خود بوده و بسيارى خوش قريحه و حاضر جواب بود و هر مسئله مضحك غريبى كه از او مى پرسيدند، بدون تاءمل مطابق سئوال جواب ميداده، از جمله، از او پرسيدند:

(( ما يقول القاضى و فقه الله تعالى فى يهودى زنى بنصرانية فولدت و لداجسمه للبشر و وجهه للبقر فكتب جوابه بديها هذا من اعدل الشهود على الملاعين اليهود بانهم اشربوا حب العجل فى صدور هم حتى خرج من ايورهم وارى ان يناط بر اس اليهود راس العجل و يصلب على عنق النصرانية الساق و الرجل و يسحباعلى الارض و ينادى عليهما ظلمات بعضها فوق بعض و السلام.

و از اشعار و است كه در مصيبت حضرت زهرا گفته:

(( يامن يسائل دائبا عن كل معظلة سخيفة الابيات ))

روز: 22

در اين روز، سنه 13، (ابوبكر بن ابى قحافه ) وفات كرد (ابوبكر) از (بنى تميم ابن مرة بن كعب ) است و اسم و نسبش چنين است: (عبدالله بن عثمان بن عامر بن كعب بن سعد بن تيم بن مرة بن كعب ) در سنه 6136 از هبوط بخلافت رسيد.

قبل از وفات خود، (عثمان ) را طلبيد باو امر كرد كه وصيت نامه در باب خلافت عمر بنويسد كه خلاصه معنى آن اينست كه اين وصيتى است از ابوبكر هنگامى كه از اين جهان بديگر سراى ميرود همانا من، عمر بن الخطاب را بر شما خليفتى دادم اگر كار بعدل و انصاف كند گمان من در حق او بخطا نرفته و اگر از طريق معدلت انحراف جويد، من ندانم بلكه خداوند غيب داند و ظالمان بزودى كيفر فرمايد.

چون اين وصيت نامه بنهايت رسيد، (طلحه ) با چندتن از اصحاب درآمدند و آن معنى بدانستند طلحه سر برداشت و گفت: اى ابوبكر از خداى بترس، فردا خداوند را جواب چه گوئى چون امروز بر مسلمانان حفظ غليظى را والى گردانى كه نفوس بر ماند و دلها را بر نجاند؟

(ابوبكر) بر قفا افتاده بود، امر كرد تا او را نشانيدند، پس روى با طلحه كرد و گفت: هان اى طلحه مرا بيم ميدهى كه اگر خدا از من اين پرسش كند جواب چه خواهم گفت گويم بهترين مردم را بايشان والى كردم.

(طلحه ) گفت: اى خليفه رسول خدا پسر (خطاب ) بهترين مردم است؟

ابوبكر در خشم شد و گفت: آرى والله و تو بدترين مردمى و بعضى كلمات باوى گفت و او را از مجلس خود بيرون كرد، پس روى با(عثمان ) كرد و گفت: تو در حق (عمر) چه گوئى گفت: نهان عمر از آشكارش بهتر و از ماهمگان، فاضلتر است پس، كس بطلب عمر فرستاد و گفت: اى عمر! من از براى تو عهد نامه اى نگاشته ام و ترا نائب و خليفه خويش داشته ام كتاب عهد را فرا گير و بادل قوى بكار خويش بپرداز.

(عمر) گفت: اى خليفه رسولخدا مرا بخلافت حاجت نيست ابوبكر گفت: خلافت را بتو حاجت است تو اى عمر كار روز را بشب مگذار و كار شب را بروز حوالت مكن و چند كلمه از باب موعظه و پند باوى گفت، پس رو كرد بحاضرين مجلس و گفت: ايمردمان! عمر بن الخطاب را به امامت شما كاشتم، آيا بدان راضى شديد يا كسى را استكبار و استنكارى است؟ گفتند بد،چه فرمان كنى سر از اطاعت تو بر نتابيم.

مردمان از نزد او بيرون شدند، در اينوقت عايشه را طلب كرد و گفت: اى دختر پدر تو از اين جهان در ميگذرد، او را حنوط و كفن كنيد و چون بر من نماز كردند، مرا نزديك تربت رسولخدا بخاك سپاريد اين وصيت ها را روز يكشنبه بپاى برد و روز ديگر به جهان ديگر شد.

او را بر حسب وصيت بعد از غسل و حنوط و كفن بمضجع رسولخدادر آوردند(عمر) و(عثمان ) و(طلحه ) جسدش را بقبر نهادند و چنان بخاك سپردند كه سرش محاذى كتف رسولخدا (ص ) واقع شد و ميان نماز شام و خفتن از دفن او فارغ شدند و اتفاقا همان روز (عتاب بن اسيد اموى ) كه حكومت مكه داشت نيز وفات كرد و (ابوقحافه ) پدر (ابوبكر) بعد از چند ماه ديگر بسن نودوهفت يا نودونه، در همانروز كه (هند) مادر(معاويه ) رحلت كرد او نيز وفات كرد و سن ابوبكر شصت و سه سال و مدت خلافتش دو سال و سه ماه و بيست و دو روز بوده.

روز: 23

در اين روز، بنابر قول (شيخ بهائى ) سنه 676، وفات يافت شيخ اجل افقه استاد الفقهاء و سلطان العلماء شيخنا (ابوالقاسم جعفر بن الحسن الحلى ) معروف به محقق علامه زمان و فقيه دوران يگانه عصر خويش صاحب شرايع و معتبر و نافع و غيرها و اين بزرگوار خال (علامه حلى ) است و جلالت شاءنش زياده از آنست كه در اين مختصر بگنجد.

(( فما احسن ترك مثلى لمثله المدح و التوصيف قرب مدح من مادح قادح و تزكيته مزك جارح.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تجاوز قدر المدح حتى كانه |  | ياحسن ما يتنى عليه يعياب )) |

مزار شريفش در (حله ) و تاريخ وفات او اين كلمه است: (زبدة المحققين رحمه الله )

شب: 25

در اين شب، سنه 771، وفات كرد شيخ معظم جليل فخر المحققين و المدققين (ابوطالب محمد) نجل جناب (آية الله العلامه ) رفع مقامه، صاحب كتاب (ايضاح فى شرح القواعد) و غيره.

(( و كان والده العلامه يعظمه و يثنى عليه و يعتنى بشانه كثيرا حتى انه ذكره فى صدر جملة من تصنيفاته الشريفه و قال فى حقه جعلنى الله فداه و من كل سوء و قاه الى غير ذلك قيل انه فاز بدرجة الاجتهاد فى السنة العاشرة من عمره الشريف ))

شب: 27

در اين شب، سنه 1320، وفات كرد شيخنا الاجل و استادناالاكمل خاتم الفقهاء و المحدثين غواص بحار الاخبار و محيى ما اندرست من الاثار، صاحب تصانيف رائقه، جناب حاجى ميرزا حسين نورى نورالله قده.

مقام را گنجايش نقل احوال اين شيخ معظم نيست، در خاتمه مستدرك وسائل، اشاره با حوال خود فرموده و اين احقر نيز در آخر كتاب (مزار) كه بدست حقير تمام شد، احوال آن جناب و مصنفاتش را ذكر كردم و در كتاب (فوائد الرضويه ) نيز احوال آن جناب را نگاشتم و بالجمله مؤ لفانش قريب به بيست و پنج كتاب است و غالبا بطبع رسيده و در نهايت مرغوبى و اشتهار است سنين عمرش بشصت و شش رسيده بد، قبر شريفش در صحن نجف واقع است در ايوان سوم، از ايوانهاى شرقى باب القبله، قدس الله تربته و جمعنى و آياه فى مستقر رحمته.

روز: 27

در اين روز، بقولى روز وفات امام على نقى عليه‌السلام است بدانكه سال شهادت آن جناب باتفاق سال دويست و پنجاه و چهار است و در روز وفات اختلاف است بعضى سوم رجب گفته اند و(شيخ كلينى ) و (مسعودى ) چهار روز بآخر جمادى الاخرة فرموده اند و سن شريف آن حضرت در آنوفت بچهل يا چهل و يكسال و كسرى رسيده بود و در وقت وفات والد بزرگوارش شش سال و پنج ماه تقريبا از سن شريفش گذشته بود كه بمنصب جليل امامت رسيد و قريب بسيزده سال در مدينه توقف داشت و بعد از آن متوكل آنجناب را به (سره من راى ) طلبيد و بيست سال در آنجا توقف داشت و توطن فرمود در خانه اى كه اكنون مدفن آن حضرتش و درك فرمود زمان سلطنت (معتصم ) و واثق و(متوكل ) و (منتصر) و (معتز) را و در ايام خلافت معتز آن حضرت را زهر دادند و شهيد نمودند.

در وقت شهادت آن امام غريب، غير از امام حسن عسكرى (عليه‌السلام) نزد بالين آنجناب نبود و چون رحلت فرمود جميع امراء و اشراف حاضر شدند و امام حسن در مصيبت پدر خود گريبان چاك زد و خود متوجه غسل و كفن و دفن والد بزرگوار خود شد و آنجناب را در حجره اى كه محل عبادت آنحضرت بود، دفن كرد.

جمعى از جاهلان احمق بر آنحضرت اعتزاض كردند كه گريبان چاك زدن در مصيبت شايسته نبود، حضرت بانها فرمود كه چه ميدانيد احكام دين خدا را، حضرت موسى پيغمبر خدا بود و در ماتم برادر خود هارون گريبان چاك زد.

(مسعودى ) در (مروج الذهب ) گفته كه آنحضرت در روز دوشنبه چهار روز باخر جمادى الاخرة وفات كرد و گاهيكه جنازه آنحضرت را حركت ميدادند بجانب قبر ببرند، شنيدند كه كنيزكى ميگفت: (( ماذالقينا فى يوم الاثنين قديما و حديثا )) يعنى ما چه كشيديم از نحوست روز دوشنبه از قديم الايام تا اين زمان، پس آن حضرت را در خانه خود در سامراء دفن نمودند.

فقير گويد كه صدمات و اذيتهائى كه انجناب رسيد در زمان خلفاى بنى عباس، خصوص در زمان رجس پليد (متوكل ) عنيد چه بخود آنحضرت، چه بشيعيان و دوستان و علويين و اولاد فاطمه (عليه‌السلام) چه بقبر امام حسين و زوار آن قبر مطهر كه بازگشت تمام بآنحضرت است، زياده از آنستكه در حوصله بيان بگنجد و من در غره شوال بمختصرى از شنايع اعمال (متوكل ) اشارتى كردم.

شيخ اجل (على بن الحسين المسعودى ) روايتكرده كه در باب امام على نقى (عليه‌السلام) نزد (متوكل ) سعايت كردند و گفتند كه در منزل آنجناب اسلحه بسيار و كاغذهاى زيادى است كه شيعيان او از قم براى او فرستاده اند و آنجناب عزم آن دارد كه بر تو خروج كند.

(متوكل ) جماعتى از تركان را بخانه آنحضرت فرستاد، ايشان در شب بخانه آنحضرت ريختند و هر چه تفتيش كردند، چيزى نيافتند و ديدند آنحضرت در حجره ايست و در را بر روى زمين كه رمل و ريگ ريزه بود، نشسته و توجهش بسوى حق تعالى است و مشغول خواندن آيات قرآن است.

آنحضرت را با آنحال مأخوذ داشتند و بنزد (متوكل ) حمل كردند و گفتند در خانه او ريختيم و چيزى نيافتيم و ديديم آنجناب را نشسته بود رو به قبله و قرآن تلاوت مينمود و (متوكل ) در آنحال در مجلس شرب بود، پس آن امام معصوم را در آن مجلس شوم. وارد كردند، در حاليكه (متوكل ) جام شراب در دستش بود پس از براى آنحضرت تعظيم كرد و آنحضرت را در پهلوى خود نشانيد و جام شراب را خواست بآنحضرت بدهد.

آنجناب فرمود: والله شراب داخل گوشت و خون من نشده هرگز، مرا معفو دار، پس او را معفو داشت.

متوكل گفت: براى من شعر بخوان فرمود: (( انى قليل الرواية للشعر )) من از شعر چندان روايت نشده ام گفت از اين چاره نيست پس حضرت انشاد فرمود آن اشعارى را كه مشتمل است بر بيوفائى دنيا و مرگ سلاطين و ذلت و خوارى ايشان، بعد از مرگ و صدرش اين است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((باتوا على قلل الا جبال تحرسهم |  | غلب الرجال فما اغناهم القلل )) |

(متوكل ) از شنيدن اشعار گريست باندازه ايكه اشگ چشمش، ريشش را تر كرد و حاضرين نيز گريستند و بروايت ديگر: (متوكل ) جام شراب را بر زمين زد و عيشش منقص شد و آنحضرت را مكرما بخانه اش رد كرد.

و در اين روز، سنه 391، سراج و هاج (حسين بن احمد) معروف به ابن (حجاج )، شاعر امامى و مادح اهلبيت وفات كرد و در پائين پاى حضرت امام موسى بخاك رفت، چه آنكه وصيت كرده بود كه او را در آنجا دفن نمايند و بر لوح مزارش بنويسند: (( و كلبهم باسط ذراعيه بالوصيد)) و جماعتى او را مرثيه گفته اند مانند (سيد رضى ) و غيره و او را در درجه امر القيس شمرده اند و قصيده (( يا صاحب القبه البيضا على النجف )) از انشارات او است و از براى او در باب اين قصيده، لطيفه ايست كه گنجايش نقلش نيست و شيخ ما محدث متبحر در (دارالسلام فيما يتعلق بالرؤ يا و المنام ) آن قضيه را با تمام قصيده نقل كرده، جزاه الله خير الجزاء.

روز: 28

در اين روز، سنه 590، وفات كرد: (قاسم بن قيره مقرى ) نحوى معروف به (شاطبى ) امام قرائت و صاحب قصيده معروفه موسومه به (حرزاليمانى و وجهه لنهانى در قرائت جماعتى از فضلاء آن قصيده را شرح كرده اند از جمله علم الدين سخاوى است و (شاطبى ) منسوب است به (شاطبه ) يكى از بلاد (اندلس ).

روز: 29

در اين روز، سنه 126: (وليدبن يزيد بن عبدالملك مروان ) بقتل رسيد در جنگى كه واقع شد فيما بين او و پسر عمش (يزيد بن الوليد) و (وليد) پليد، مردى ملحد و بدكيش و و معروف بفسق و فجور بود و به هيچگونه ملتزم بظواهر اسلام نبود و پيوسته بشرب خمر و غنا و طرب و انواع فسق و فجور اشتغال داشت و امر كرده بود، بركه اى مملو از شراب كرده بودند، گاهى كه طرب بر او غلبه ميكرد خود را در آن بركه مى افكند و چندان ميآشاميد كه اثر نقص در بركه پديدار ميگشت.

در جمله از كتب اهل سنت است كه يكشب مؤ ذن اذان صبح گفت، (دوليد) برخواست و شراب خورد وبا جاريه كه او هم مست بود در آويخت و با او نزديكى كرد و قسم ياد نمود كه بامردم نماز نكند جز او، پس لباس خود را بوى پوشانيد و آنجاريه مست را با آلايش جنابت و منى بمسجد فرستاد، تا با مردم نماز گذاشت.

در (حيوة الحويان ) و اكثر كتب مذكور است كه يكروز (وليد) بقرآن مجيد تفال كرد، اين آيه آمد (( و استفتحوا و خاب كل جبار عنيد)) قرآن را بر هم گذاشت و آنرا نشانه تير خود كرد و چندان كتاب خداى را تير زد كه پاره شد و اين شعر را بخواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( تهددنى بجبار عنيد |  | فها اناذاك جبار عنيد |
| اذما جئت ربك يوم حشر |  | فقل يارب مزقنى الوليد)) |

حكايت تعشق او بازن نصرانيه و قضيه ازاله كردن بكارت دختر خود و داستان او با (ابن عائشه ) مغنى در تواريخ معتبره مسطور است و از صفات معروفه او آنست كه كنيزان پدرش را كه منكوحه پدرش بودند و اولاد از وى آورده بودند، وطى كرد و معروف بود به (وليد فاسق ) و (وليد زنديق ).

در (اخبار الدول ) و (تاريخ خميس ) از رسولخدا(ص ) روايت كرده اند كه فرمود:

(( ليكونن فى هذه الامة رجل يقال له الوليد هواشد لهذه الامة من فرعون لقومه ))

و بسى عجيب است از (قاضى عياض ) كه گفته: (وليد) يكى از خلفاى اثنى عشر است كه در حديث متواتر النقل متفق عليه منصوصند.

(قرمانى ) نقل كرده كه (وليد) بسى و سه بليه مبتلا بود كه كمتر بليه اش آن بود كه از ناف خود بول مى كرد و در ايام او، يحيى بن زيد بن على السجاد عليه‌السلام در (جوزجان ) شهيد شد بنحويكه در تاريخ خود ذكر كرده ام.

روز: 30

در اين روز، سنه 198، (سفيان بن عينيه ) در (مكه ) وفات كرد و (سفيان ) از اصحاب ما نيست و معاصر و هم مشرب است با سفيان ثورى و روايت است كه وقتى ملاقات كرد حضرت صادق (عليه‌السلام) را و گفت تا كى تقيه ميكنى و حال آنكه باين سن رسيده اى؟ حضرت فرمود: قسم بآنكسى كه برانگيخت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بحق، اگر مردى در تمام عمرم خود نماز كند مابين ركن و مقام پس ملاقات كند خدا را بغير ولايت ما اهل بيت، هر آينه ملاقات كرده خدا را به مرگ جاهليت كه بر كفر باشد.

و در اين روز، سنه 501، وفات كرد: (صدقه بن منصور مزيدى اسدى ) ملقب به (سيف الدوله ) و او مردى حليم و كريم و عفيف و شجاع بوده و خانه او در (بغداد) محل امان خائفان بوده و او از شيعيان با اخلاص امير المؤ منين است بلكه سلسله جليله (بنى اسد) كه ايشان را مزيدى نيز خوانند و در عرق عرب امات داشتند، تمام شيعه بوده اند و (سيف الدوله ) همانستكه در حدود سنه 498: شهر (حله ) را بنا كرد و از اين جهت آن بلدار (سيفيه ) گويند.

از (اصبغ بن نباته ) مرويستكه در مسافرت امير المؤ منين عليه‌السلام به (صفين ) من در خدمت آنجناب بودن، بر بالاى تلى بر آمد و اشاره فرمود به نيستانى ما بين (بابل ) و تل و فرمود: مدينه و چه مدينه گفتم: اى مولاى من مى بينم شما را كه نام شهر ميبريد، آيا در اينجا شهرى بوده و آثارش محو گشته است؟

فرمود: نه ولكن بعدها، شهرى بنا شوده او را (حله سيفيه ) گويند، بنا كند او را مردى از (بنى اسد) و در آن بلد، مردمان اخيارى پديد آيند كه:

(( لو اقسم احد هم على الله لا بر قسمه )).

پاورقى ها:

76- عدد خلفاى بنى عباس:(ع ) خلع و عزل آنان است و (ل ) علامت قتل ايشان است - عبدالله السفاح 2 - ابوجعفر منصور 3 - مهدى بن منصور 4 - هادى بن مهدى 5 - هارون بن مهدى 6 - محمد امين (ع ل ) 7 - ماءمون بن هارون 8 - معتصم بن هاورن 9- واثق بن معتثم 10 - متوكل بن معتصم (ل ) 11 - مستنصر بالله بن متوكل 12 - مستعين بالله بن محمد بن معتصم (ل ع ) 13 - معتز بالله بن متوكل (ع ل ) 14 - مهتدى بالله بن الواثق 15 - معتمد على الله بن المتوكل 16 - معتضد بالله بن طلحة بن متوكل (ل ) 17 - مكنفى بالله بن المعتمد 18 - مقتدر باللهبن المعتضدر 19 - قاهر بالله بن المعتضد (ع ) 20 - راضى بالله بن المقتدر 21 - متقى بالله بن المقتدر (ع ) 22 - مستكفى بالله بن مكتفى (ع ) 23 - مطيع لله بن المقتدر(ع ) 24 - طايع لله بن مطيع 25 - قادر بالله بن اسحق بن مقتدر 26- قائم بامر الله بن القادر 27 - مقتدى بامرالله بن قائم 28 - مستظهر بامر الله بن المقتدى 29 - مستر شد بالله بن مستظهر (ل ) 30 - راشد بالله بن مستر شد (ع ل ) 31 - مقتضى لامر الله بن مستظهر 32 - مستنجدبالله بن مقتضى 33 - مستضئى بنورالله بن مستنجد 34 - ناصر الدين الله بن المستضئى 35- الظاهر بالله بن الناصر (ل ) 36 - مستنصر بالله بن ظاهر 37 - مستعصم بالله بن مستنصر (ل ).

77- (سخاوى ) منسوب است به (سخا) از اعمال (مصر). (منه )

78- اهل سنت گويند رسولخدا(ص ) را دوازده حوارى بود: 1 - ابوبكر 2 - عمر 3 - عثمان 4 - على (عليه‌السلام ) 5 - حمزه 6 - جعفر بن ابيطالب 7 - ابوعبيده جراح 8 - عثمان ابن مظعون 9 - عبدالرحمن بن عوف 10 - سعدبن ابن وقاص 11 - طلحه 12 - زبير

و نيز گويند كه رسولخدا ده نفر را بشارت به بهشت داده و آنجماعت همين حواريين ميباشند بغير از حمزه و جعفر بن عثمان بن مظعون و دهم ايشان سعيد است و سامى ايشان را چنين بنظم آورده اند:

ده يار بهشتى اند ميدان بوبكر و عمر على و عثمان

طلحه و زبير و بو عبيده سعد است و سعيد و عبدالرحمن (منه عفى عنه )

79- قال ابن الحديد المعتزلى فى شرح النهج و قد ذكر المسعودى و غيره ان عبدالله بن الزبير جمع بنى هاشم كلهم و منهم محمد بن الحنفيه فى سجن عارم و ارادان يحرقهم بالنار فجعل فى فم الشعب حطبا كثيرا اذورد ابو عبدالله الجدلى من جانب المختار فى اربعة الاف فقصد قصد الشعب فاخرج الهاشميين منه و هرب ابن الزبير فلاذ باستار الكعبة. قال المسعودى و كان عروة بن الزبير يعذر اخاه عبدالله فى حصر بن هاشم فى الشعب و جمعه الحطب ليحرقهم و يقول انما اراد بذلك الاتنتشر الكلمة و لا يختلف المسلون و ان يدخلوا فى الطاعة فتكون الكلمة واحدة كما فعل عمر بن الخطاب ببنى هاشم لما تاخروا عن بيعة ابى بكر فانه احضر الحطب ليحرق عليهم الدار (منه عفى عنه )

## باب يازدهم: وقايع و اعمال ماه مبارک رجب

در آن دو فصل است:

فصل اول - در اعمال مشتركه اين ماه شريف است.

بدانكه رجب ماه بزرگ خدا است و از ماههاى حرام است كه در جاهليت محترم بوده و در اسلام نيز تعظيم و احترام او وارد شده و آنرا (اصب ) ميگويند، زيرا كه رحمت خدا در اينماه برامت حضرت رسول بسيار ريخته ميشود و ماه استغفار امت آنحضرت است وار براى روزه گرفتن در اينماه، خصوص روز اول و وسط و آخر آن، فضيلت بسيار وارد شده و اعمال مشتركه اين ماه كه متعلق بهمه ماه است و خصوصيتى بروز معين ندارد چندامر است:

اول - در تمام ايام ماه، خصوص روز اول، بخواند: (( يامن يملك حوائج السائلين، الخ ‌)).

دوم - بخواند در هرروز: (( خاب الوافدون على غيرك، الخ.))

سوم - بخواند: (( اللهم انى اسئلك صبر الشاكرين، الخ.))

چهارم - بخواند دعاى مسجد صعصعه را: (( اللهم ياذلمنن السبغة، الخ ‌)).

پنجم - بخواند دعاى ناحيه مقدسه را: اللهم انى اسئلك بمعانى جميع مايدعوك، الخ ‌)).

ششم - بخواند دعائى را كه جناب (حسين بن روح ) نائب سوم امام عصر عليه‌السلام رسيده: (( اللهم انى اسئلك بالمولودين فى رجب، الخ ‌)).

هفتم - از آنجناب نيز رسيده كه در ماه رجب زيارت كن در هر مشهدى كه هستى باين زيارت: (( الحمدلله الذى اشهدنا مشهد اوليائه فى رجب، الخ ‌)).

هشتم - در عقب نمازهاى شبانه روز بخواند: (( يامن ارجوه لكل خير)).

نهم - در اين ماه صد مرتبه بگويد: )) استغفر الله الذى لا اله الا هو وحده لا شريك له و اتوب اليه )) و ختم كند آنرا بصدقه تا خداوند ختم فرمايد براى برحمت و مغفرت و اگر چهار صد مرتبه بگويد، ثواب صد شهيد داشته باشد.

دهم - در اين ماه هزار مرتبه (لا اله الا الله ) بگويد تا صد هزار حسنه براى نوشته شود و صد شهر براى او در بهشت بنا شود.

يازدهم - در جميع ماه در وقت صبح هفتاد مرتبه و در وقت پسين نيز هفتاد مرتبه بگويد: (( استغفر الله و اتوب اليه )) و چون تمام كرد، دستها را بلند كند و بگويد: اللهم اغفرلى و تب على )) كه هر كه چنين كند اگر در ماه رجب بميرد خدا از او خوشنود باشد و آتش باو نرسد ببركت اين ماه و نيز در جميع ماه ده هزار مرتبه (قل هو الله احد) يا هزار مرتبه بخواند كه فضيلت بسيار دارد.

دوازدهم - در يك روز جمعه اين ماه صد مرتبه (( قل هو الله احد)) بخواند تا از براى او نورى باشد در قيامت كه او را ببهشت كشد.

سيزدهم - در يك روز جمعه اين ماه چهار ركعت نماز كند ما بين ظهر و عصر در هر ركعت (حمد) يكمرتبه و (آية الكرسى ) هفتمرتبه و (توحيد) پنجمرتبه، پس ده مرتبه بگويد: (( استغفر الله الذين لا اله الا هو واسئله التوبة )) و از براى يكروز غير معين از اين ماه چهار ركعت نمازى (سيد) نقل كرده و كيفيت آن در (اقبال ) است.

چهاردهم - هر كه قادر نباشد كه در ماه رجب روزه بگيرد در هر روز آن صد مرتبه بگويد: (( سبحان الا اله الجيل سبحان من لا ينبغى التسبيح الاله سبحان الاعز الاكر سبحان من ليس العزو هو له اهل ) تا ثواب روزه آنروز را در يابد.

پانزدهم - در هر شب از اين ماه دو ركعت نماز كند در هر ركعت بعد از نماز (حمد) سه مرتبه (قل يا ايهاالكافرون ) و يكمرتبه (قل هو الله ) بخواند و بعد از سلام دستها را بلند كند و بگويد: (( لا اله الاالله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى و يميت و هو حى لايموت بيده الخير و هو على كل شيى ء قدير و اله المصير و لاحول و لا قوة الا بالله العلى - العظيم اللهم صل على محمد النبى الامى و آله ))، پس دستها را بصورت بكشد تا خداوند ثواب شصت حج و شصت عمره باو عطا فرمايد.

شانزدهم - در يكشب از اين ماه صد مرتبه (قل هوالله ) را در دو ركعت نماز بخواند كه ثواب بسيار دارد.

هفدهم - در يكشب از اين ماه ده ركعت نماز كند در هر ركعت (حمد) و عع قل يا ايهاالكافرون )) يكمرتبه و (توحيد) سه مرتبه كه فضيلت بسيار دارد.

هيجدهم - در جميع ماه هزار مرتبه بگويد: (( استغفرالله ذالجلال و الاكرام من جميع الذنوب و الاثام )) و وارد شده كه خدا فرموده اگر نيامرزم او را، پس نيستم پروردگار شما.

نوزدهم - آنكه سه روز از اين ماه كه پنجشبنه و جمعه و شنبه باشد روزه بدارد كه روايت است كه هر كه در يكى از ماههاى حرام اين سه روز را روزه بدارد، حق تعالى براى او ثواب نصهد سال عبادت بنويسد.

بيستم - (شيخ كفعمى ) در حاشيه (مصباح ) از اميرالمؤ منين (ع ) فضيلت و ثواب بسيار نقل كرده براى كسيكه در ماه رجب و شعبان و رمضان در هر روز و شب بخواند (فاتحه ) و (آية الكرسى ) و (چهار قل ) و (تسبيحات اربع ) و (لاحول ولا قوة الابالله ) و (صلوات ) را هر كدام سه مرتبه و سه مرتبه اللهم اغفر للمؤ منين و المؤ منات ) و بعد از فراغ از همه چهار صد مرتبه استغفار كند.

بدانكه شب جمعه اول ماه رجب را (ليلة الرغائب )(80) ميگويند و از براى آن عملى از حضرت رسول (ص ) وارد شده با فضيلت بسيار كه از جمله آمرزش گناهان بسيار باشد و كيفيت آن چنانستكه روز پنجشنبه اول ماه را روزه ميگيرى چون شب جمعه داخل شود ما بين نماز مغرب و عشاء دوازده ركعت نماز ميگذارى هر دو ركعت بيك سلام و در هر ركعت از آن يكمرتبه (حمد) و سه مرتبه (اناانزلناه ) و دوازده مرتبه (قل هوالله احد) ميخوانى و چون فارغشدى از نماز هفتاد مرتبه ميگوئى: (( اللهم صل على محمد النبى الامى و على آله )) پس بسجده ميروى و هفتاد مرتبه ميگوئى: رب اغفر وارحم و تجاوز عماتعلم انك انت العلى الاعظم، پس باز بسجده ميروى و هفتاد مرتبه ميگوئى: (( سبوح قدوس رب الملائكة و الروح ))، پس حاجت خود را در ميطلبى كه بر آورده خواهد شد انشاءالله تعالى.

بدانكه در ماه رجب زيارت امام رضا(عليه‌السلام ) مندوب است و اختصاصى دارد، چناچنه عمره در اين ماه مستحب است و روايت شده كه تالى حج است در فضيلت و منقولستكه جناب على بن الحسين عليه‌السلام معتمر شده بود در ماه رجب و شبانه روز نماز در نزد (كعبه ) ميگذاشت و پيوسته در سجده بود در شب و روز و اين ذكر از آنحضرت شنيده ميشد كه در سجده ميگفت: (( عظم الذنب من عبدك فليحسن العفومن عندك )).

فصل دوم - در ذكر ايام وليالى ماه رجب است:

شب: 1

شب شريفى است و در آن چند عمل سنت است:

1 - غسل.

2 - چون هلال اين ماه را به بيند بگويد: (( اللهم اهله علينا بالامن و الايمان والسلامة و الاسلام ربى و ربك الله عزوجل )).

3 - زيارت كند امام حسين عليه‌السلام را.

4 - احياء كند اين شب را بدعا و تلاوت قرآن و نماز.

5 - بعد از نماز مغرب بسيت ركعت نماز بجا آورد، هر دو ركعت بيك سلام و در هر ركعت (حمد) و (توحيد) يكمرتبه بخواند تا محفوظ بماند خود او واهل و مال و اولاد او و از عذاب قبر در پناه باشد و از صراط مانند برق خاطف بگذرد.

6 - بعد از نماز عشاء اين دعا منقول از حضرت جواد عليه‌السلام را بخواند:

(( اللهم انى اسئلك بابك مليك،الخ ‌)).

7 - بعد از هشت ركعت نمازهاى شب در سجده بخواند دعاى موسوى (( لك الحمدة ان اطعمتك،الخ ‌)).

8 - بعد از نماز (وتر) اين شب، چنانچه نشسته است اين دعا بخواند: الحمدالله الذى لا ينفذخزائنه، الخ ‌)). و بخواند نيز دعائى كه حضرت هادى عليه‌السلام ميخوانده: (يا نور النور)، الخ.

بدانكه علماء در كتب دعوات از براى هر شب اين ماه نماز مخصوصى ذكر كرده و من نيز متابعت ايشان نموده در اين مختصر ذكر مينمايم تا رجبيون از فيض آن بى بهره نمانند، پس از نماز امشب، سى ركعت است به (حمد) و سه مرتبه (جحد) و سه مرتبه توحيد و نمازهاى ديگر از براى اين شب نيز وارد شده كه (سيد) در (اقبال ) ذكر فرموده: هر كه طالب است بآنجا رجوع كند.

روز: 1

روز شريفى است و در آن چند عمل سنت است:

1 - روزه گرفتن. از حضرت باقر و صادق عليهما‌السلام مرويستكه در روز اول رجب حضرت نوح كشتى سوار شد و امر كرد جميع كسانى را كه با او بودند روزه بدارند و فرمود: هر كه اين روز را روزه بدارد آتش جهنم يكسال راه او او دور شود.

2 - غسل.

3 - زيارت امام حسين عليه‌السلام. از حضرت صادق عليه‌السلام منقولستكه هر كه زيارت كند امام حسين را در روز اول ماه رجب البته حق تعالى بيامرزد و او را و زيارت مخصوصه آنحضرترا در (هدية الزائرين ) ذكر كرده ام.

4 - بخواند: (( اللهم انى اسئلك ياالله ياالله ياالله، الخ ‌)). و اين دعاى بسيار طويلى است كه (سيد) در (اقبال ) از كتاب مختصر نقل كرده.

5 - شروع كند بنماز (سليمان ) بدينطريق كه ده ركعت نماز بجا آورد، هر دو ركعت بيك سلام و در هر ركعت يكمرتبه (حمد) و سه مرتبه (قل هوالله ) و سه مرتبه (قل يا ايهاالكافرون ) بخواند و بعد از هر سلام دستها بسوى آسمان بلند كند و بگويد:

(( لااله الاالله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحى و يميت و هو حى لا يموت بيده الخير و هو على كل شئى قدير اللهم لامانع لما اعطيت و لا معطى لما منعت و لا ينفع ذا الجد منك الجد)).

پس دستها را بر روى خود كشد و از براى اين نماز فضيلت بسيار روايت شده و از فوائد آن نبايد غفلت نمود و در روز نيمه آخر ماه نيز بايد بجا آورد بنحويكه خواهد آمد و (سيد) و در (اقبال ) از براى اين روز، چهار ركعت نمازى بكيفيتى مخصوص نقل كرده هر كه طالب است بآنجا رجوع كند.

بدانكه (محقق داماد) - عطرالله مرقده - در ساله اربعه ايام خود گفته در اعمال روز (دحوالارض ) كه 25 ذى العقده باشد فرموده كه زيارت حضرت امام رضا عليه‌السلام در اين روز افضل اعمال مستحبه واكد آداب منسونه است و همچنين زيارت آنحضرت در روز اول ماه رجب الفرد نيز بغايت موكد و محثوث عليه است.

و در اين روز، سنه 57: بروايت (شيخ ) و (ابن شهر آشوب ولادت ) با سعادت حضرت باقر عليه‌السلام واقع شده و موجب زيادتى شرف اينروز گرديده و حقير ولادت آنجانبرا در سوم صفرا ايراد كردم.

و در مثل اين روز، سنه 110، (حسن بصرى ) وفات كرد و صوفيه و اهل سنت را اعتقاد تمامى است و باو و اكثر شيعه او را منحرف ميدانند. از اميرالمؤ منين و ائمه طاهرين عليهم‌السلام و از براى او مطاعن بسيار نقل كرده اند و گفته اند كه اميرالمومنين او را الفتى (81) گفت و سامرى امت لقب داد و هم دعا كرد در حق او كه هميشه محزون و غمين باشد لاجرم پيوسته وغمنده و حزين بود تا زنده بود و (( كان كمن رجع عن دفن حميم او كخر بند ج ضل حماره )).

مكالمه (حسن ) با آنحضرت هنگام مراجعت آنحضرت از جنگ اهل (بصره ) معروفست.

(ابن ابى الحديد) گفته كه گفته اند (حسن بصرى )، على عليه‌السلام را مبغض بوده و مذمت ميكرده و بعد، چند چيزى از او در اين باب نقل ميكند، آنگاه ميگويد كه اصحاب ما منكرند اين مطلب را و ميگويند او از محبين على عليه‌السلام بوده و او را تعظيم نموده، الخ.

و بالجمله، مان بين (حسن ) و (ابن سرين ) منافرت تامى بوده بطوريكه مثل گشته (جالس الحسن او ابن سرين ) و لهذا بفاصله كمى بعد از او (ابن سرين ) نيز وفات كرد، چنانچه (فرزدق ) و (جرير) شاعر نيز با هم ضد و معاند بودند و چون خبر وفات (فرزدق ) به (جرير) رسيد بگريست و گفت: (( اوالله انى لاعلى انى قليل البقاء بعده و لقد كان نجمنا و احد او كان واحد منا مشغول بصاحبه و قل مامات ضد او صديق الاوتبعه صاحبه )) و اتفاقا در همان سال و بقولى بعد از چهل روز (جرير) وفات يافت.(82)

و بالجمله در شب وفات (حسن ) و (ابوعبيده معمر بن مشتى ) نحوى بصرى صاحب تصنيفات مفيده، متولد شد و صد سال عمر كرد و در سنه 211، وفات كرد و گفته اند كه او چون راءى خوارج ميداشت و متهم بود بميل غلمان كسى بر جنازه او حاضر كرد و گفته اند كه او چون براى حمل جنازه اش حمال كرايه كردند و (ابوعبيده ) را در مسجد (بصره ) در پاى يكى از ستونها مقامى بود كه در پاى آن هميشه مى نشسته وقتى (ابونواس ) شاعر كه با (ابوعبيده ) خيلى مزاح ميداشت بر آن ستون نوشت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( صلى الاله على لوط و شيعته |  | ابا عبيدة قل بالله امينا |
| فانت عندى بلاشك بقيتهم |  | منذا حتلمت وقدجاوزت سبعينا)) |

(ابوعبيده ) چون داخل مسجد شد و آن شعر بديد گفت: اين كار (ماجن لواط ابونواس ) است او را محو كنيد اگر چه در آن صلوات بر پيغمبر است و نوادر او بسيار است و او است اول كسيكه غريب الحديث تصنيف كرد و او غير از (ابوعبيده قاسم بن سلام ) است.

شب: 2

نمازش ده ركعت است به (حمد) و (جحد).

روز: 2

در اين روز، سنه 212 يا سنه 214، بروايت (ابن عياش ) ولادت حضرت هادى عليه‌السلام واقع شد و در روز ولادت آن حضرت كه يا نيمه ذيحجه يا 27 آن يا در ايام اين ماه است اختلاف است و از دعاى (( اللهم انى اسئلك بالمولودين فى رجب )) چنين ظاهر شود كه ولادت در اين ماه بوده و مكان ولادت موضعى است در حوالى (مدينه ) كه آنرا (صريا) گويند و اسم آنجناب (على ) و كنيتش (ابوالحسن ) است و چون امام موسى و امام رضا را نيز ابوالحسن ميگفتند از جهت تعيين، آنجناب را (ابوالحسن الثالث ) ميگويند و امام رضا را (ابوالحسن ثانى ) و گاهى هم مكان ثالث ماضى يا هادى يا عسكرى ذكر ميكنند.

مشهورترين القاب آنجناب نقى و هادى است و گاهى هم نجيب و مرتضى عالم و فقيه و ناصح و امين و موتمن و طيب و متوكل ميگفتند ولكن لقب اخير را آنحضرت مخفى ميكرد و اصحاب خود را فرموده بود كه از اين لقب اعراض كنيد، بجهت آنكه لقب خليفه (متوكل على الله ) بود در آنزمان و چون آنجناب و فرزندش امام حسن در (سامره ) سكنى فرمودند و در محله اى كه (عسكر) نام داشت از اين جهت اين دو امام را نسبت بآن مكان داده و عسكرى ميگفتند و آنجناب گندم گون بوده و نقش نگينش:

(( الله ربى و هو عصمتى من خلقه )) و بقولى (( حفظ العهود من اخلاق المعبود))

و در اين روز، سنه 368، (حسن بن عبدالله ) معروف به (سيرافى نحوى ) در (بغداد) وفات يافت و (شيرافى ) همانستكه (سيد رضى ) در زمان طفوليت بر او تملذ كرده و سؤ ال (سيرافى ) از او، از علامت نصب (عمر)، معروف است.

شب: 3

نماز ده ركعت است به (حمد) و پنج مرتبه (نصر).

روز: 3

در اين روز، سنه 254، بقول (ابن عياش ) و (على بن ابراهيم قمى )، وفات حضرت هادى واقع شده و من وفات آنحضرترا در روز 27 جمادى الاخرة نگاشتم.

شب: 4

نمازش صد ركعت است در ركعت اول (حمد) و (فلق ) و در دوم (حمد) و (ناس ).

شب: 5

نماز شش ركعت است به (حمد) و بيست و پنجمرتبه (توحيد).

روز: 5

در اين روز، سنه 244، (يعقوب بن اسحق ) معروف به (ابن السكيت نحوى ) وفات كرد و او مؤدب اولاد (متوكل ) بود. روزى متوكل از او پرسيد كه دو پسر من (معتز) و (مؤ يد) نزد تو بهتر است يا (حسن ) و (حسين ) و (ابن السكيت ) جواب داد: كه قنبر خادم على بهتر است از تو و پسران تو. متوكل امر كرد زبانش را از قفايش بيرون كشيدند و او را (ابن السكيت ) ميگفتند بجهت كثرت سكوت او.

شب: 6

نماز دو ركعت است به (حمد) و (آية الكرسى ) هفتمرتبه.

روز: 6

در اين روز بقول (شيخ كلينى ) وفات حضرت موسى بن جعفر واقع شده و مشهور 25 اين ماه است.

و در اين روز، سنه 516، (قاسم بن على بصرى ) معروف به (حريرى ) صاحب مقامات معروف و درة الغواص وفات كرد و كسيكه احاطه داشتند باشد بمقامات ميداند كه (حريرى ) در چه مقامى از فضل و كمال و كثرت اطلاع بوده و پيوسته اهل فضل بآن كتاب عناياتى داشته اند و شروحى بر آن نگاشته اند و (زمخشرى ) در مدح آن گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اقسم بالله و آياته |  | ومشعر الخيف و ميقانه |
| ان الحريرى حرى بان |  | تكتب بالتبر مقاماته )) |

و اين كتاب مشتمل بر پنجاه مقامه است كه براى (عميدالدوله شرف الدين ) شيعى وزير (مسترشد) نوشته.

شب: 7

نماز چهار ركعت است به (حمد) و (توحيد) و (معوذتين ) سه مرتبه و بعد از نماز ده مرتبه صلوات و ده مرتبه تسبيحات اربع.

شب: 8

نماز بيست ركعت است به (حمد) و هر يك از (چهارقل ) را سه مرتبه.

روز: 8

در اين روز، سنه 218، بقولى وفات (ماءمون ) واقع شده.

و در اين روز، سنه 1033، متولد شد شيخنا الاجال المحدث المتبحر (شيخ محمد بن الحسن العاملى ) معروف به (شيخ حر) يكى از محمدين ثلثه، اواخر جامع كتاب وسائل الشيعه احوال خود را در (امل الامل ) نوشته وفاتش در خراسان واقع شده و قبر شريفش در صحن حضرت رضا عليه‌السلام در يكى از ايوانها واقع است و بيت (بنى الحر) بيتى بزرگ از علما ميباشند.

و در اين روز، سنه 1191، وفات يافت: سيد اجل (سيد حسين بن سيد جعفر خونسارى ) استاد (بحرالعلوم ) و (ميرزاى قمى ) شارح دعاء ابى حمزه ثمالى و زيارت عاشوراء و غيره.

شب: 9

نمازش دو ركعت است به (حمد) و پنج مرتبه (الهيكم ).

روز: 9

در اين روز، در حدود سنه 930، براريكه سلطنت قرار گرفت (شاه طهماسب صفوى ).

بدانكه سلاطين صفويه نه نفر بودند و قريب دويست و بيست سال سلطنت كردند و ترويج بسيار از دين شيعه و مذهب جعفرى نمودند.

اول ايشان، شاه اسمعيل اول، بود.

2 - پسر او، شاه طهماسب معاصر (شيخ بهائى ) و والدش (شيخ حسين ) و دارالسطنة او (قزوين ) بوده و مدت سلطنتش پنجاه و چهار سال.

3 - پس شاه شاه اسمعيل ثانى سنى مذهب.

4 - برادرش شاه خدابنده ثانى.

5 - فرزندش شاه عباس اول معروف بماضى مدت چهل و چهار سال سلطنت كرد.

6 - حفيد او، شاه صفى اول چهارده سال سلطنت كرد و در (قم ) وفات نمود.

7 - پسرش شاه عباس ثانى صاحبقران.

8 - فرزندش شاه صفى دوم معروف بشاه سليمان.

9 - فرزندش شاه سلطان حسين و متصل شد دولت ايشان بفتنه افاغنه كه شايد در هشتم شعبان بآن اشاره شود و نسب ايشان منتهى ميشود به (شيخ صفى الدين ابى الفتح اسحق اردبيلى موسوى ) كه منتهى ميشود نسب او بحمزه بن موسى الكاظم عليه‌السلام.

شب: 10

نماز دوازده ركعت است بعد از مغرب به (حمد) و سه مرتبه (توحيد).

روز: 10

در اين روز، سنه 195، بنابر روايت (ابن عياش ) ولادت حضرت امام محمد تقى واقع شده، والده آن حضرت ام ولدى بوده نوبيه از اهل بيت ماريه قبطيه مادر ابراهيم فرزند رسولخدا و افضل زنهاى زمان خود بوده و رسولخدا اشاره باين مخدره و پسرش نموده در آنجا كه فرموده:

(( بايى ابن خيرة الاماء النوبية الطبية يكون من والده الطريد الشريد الموتور بابيه وجده صاحب الغيبة فيقال مات اوهلك اواى وادسلك )).

و اما كيفيت ولادت آنحضرت چنانستكه (ابن شهر آشوب ) از (حكميه خاتون ) دختر امام موسى روايت كرده است كه روزى امام رضا عليه‌السلام مرا طلبيد و فرمود: اى (حكيمه )! امشب فرزند مبارك (خيزران ) متولد ميشود بايد كه در وقت ولادت او حاضر شوى.

من در خدمت آنحضرت ماندم، چون در شب در آمد مرا با (خيزران ) و زنان قابله در حجره در آورد و از حجره بيرون رفت چراغى نزد ما افروخت و در را بر روى ما بست، چون او را درد زائيدن گرفت و او را بالاى طشت نشانيديم چراغ ما خاموش شد و ما بخاموشى چراغ مغموم شديم كه ناگاه ديديم كه آن خورشيد فلك امامت طالع گرديد و در طشت نزول فرمود بر آنحضرت پرده نازكى مانند جامه احاطه شده بود و نورى از آنجناب ساطع بود كه تمام آن حجره منور شد و ما از چراغ مستغنى شديم، پس آن نور مبين را بر گرفتم و در دامن خود گذاشتم و آن پرده را از خورشيد جمالش دور كرده. ناگاه امام رضا(عليه‌السلام) بحجره در آمد بعد از آنكه ابوجعفر را در جامه هاى پاكيزه پوشانده بوديم، پس آن گوشواره عرش امامت را از گرفت و در گهواره عزت و كرامت گذاشت و آن مهد شرف و عزت را بمن سپرد و فرمود كه از اين گهواره جدا مشو.

چون روز سوم ولادت آنجناب شد، ديده حق بين خود را بسوى آسمان گشود و بجانب راست و چپ نظر كرد و بزبان فصيح گفت: (( اشهدان لااله الااله و اشهدا ان محمد رسول الله )).

چون اينحالت غريبه را از آن نور ديده مشاهده كردم، بخدمت پدر شتافتم و آنچه ديده و شنيده بودم عرضكردم. حضرت فرمود كه آنچه بعد از اين از عجائب احوال او مشاهده خواهى كرد زياده است از آنچه اكنون مشاهده كرده اى.

از (كلثم بن عمران ) روايت شده كه بخدمت امام رضا عليه‌السلام عرض كردم كه دعا كن حق تعالى فرزندى بتوكرامت فرمايد، فرمود: كه حق تعالى بمن يك پسر كرامت خواهد كرد و او وارث امامت من خواهد بود، چون امام محمد تقى متولد شد حضرت فرمود كه حق تعالى بمن فرزندى عطا كرده كه شبيه است به موسى بن عمران كه درياها را ميشكافت و نظير عيسى بن مريم است كه حق تعالى مقدس گردانيده بود ما در او را و طاهره مطهر آفريده شده بود، پس حضرت فرمود كه اين فرزند من بجور و ستم كشته خواهد شد و بر او خواهند گريست اهل آسمانها و حق تعالى غضب خواهد كرد بر دشمن او و كشنده او و ستم كننده بر او بعد از قتل او از زندگانى بهره خواهد ديد و بزودى بعذاب الهى واصل خواهند گرديد و در شب ولادت آنحضرت تا صبح در گهواره با او سخن ميگفت و اسرار الهى را باو ميفرمود. بالجمله ولادت حضرت جواد(عليه‌السلام) باعث شرافت اين روز شده و (علامه مجلسى ) فرموده كه بعضى از روايات در فضيلت خصوص روز دهم واقع شده است، انتهى.

(وسيد) فرموده كه روايتى يافتم كه از براى حق تعالى در دهم هر يك از ماههاى حرام، امرى است، پس دهم ذيحجه روز نحر است و دهم محرم عاشورا است و دهم رجب يمحوالله ما يشاء و يثبت، الخ.

شب: 11

نماز دوازده ركعت است به (حمد) و دوازده مرتبه (آية الكرسى ).

روز: 11

در اين روز، سنه 271، ولادت (ابن انبارى ) واقع شده و كثر حفظ او در 10 ذيحجه گذشت.

شب: 12

نمازش دو ركعت است به (حمد) و ده مرتبه (آمن الرسول ).

روز: 12

در اين روز، سنه 32، (عباس بن عبدالمطلب ) عموى رسولخدا - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - وفات كرد. (عبدالله )، پسرش او را بخاك سپرد قبرش با قبور ائمه بقيع عليهم‌السلام در يك بقعه است.

شب: 13

نمازش ده ركعت است در هر ركعت اول (حمد) و (العاديات ) و در دوم (حمد) و (تكاثر) و بدانكه مستحب است در هر يك از ماه رجب و شعبان و رمضان آنكه در شب سيزدهم هر يك از اين سه ماه دو ركعت نماز بگذارند، در هر ركعت (حمد) و (يس ) و (تبارك الملك ) و (توحيد) بخوانند و در شب چهاردهم چهار ركعت بدو سلام بهمين كيفيت و در شب پانزدهم شش ركعت بسه سلام بهمين كيفيت. از حضرت صادق (عليه‌السلام) روايت شده كه هر كه چنين كند جميع فضيلت اين سه ماه را بيابد و جمعى گناهانش آمرزيده شود، بغير از شرك.

روز: 13

اين روز، اول (ايام البيض ) است و ثواب بسيار براى روزه اينروز و دو روز بعد وارد شده و اگر كسى خواهد عمل (ام داود) بجاى آورد بايد از امروز، روزه بگيرد.

و در اين روز، بنابر مشهور، بعد از سى سال از (عام الفيل ) ولادت حضرت اميرالمؤ منين در ميان كعبه معظمه واقع شده است.

روايت شده كه روزى (عباس بن عبدالمطلب ) با (يزيد بن قعنب ) با گروهى از بنى هاشم و جماعتى از قبيله بنى عبدالعزى در برابر كعبه نشسته بودند، ناگاه (فاطمه بنت اسد) بمسجد در آمد در حاليكه حامله بود باميرالمؤ منين و نه ما از حملش گذشته بود، او را در زائيده گرفت و آنمخدره در برابر خانه كعبه ايستاده و نظر بجانب آسمان افكند و گفت پرودگارا! من ايمان آورده ام بتو و بهر پيغمبرى و رسولى كه فرستاده اى و بهر كتابى كه نازل گردانيده اى و تصديق كرده ام گفته هاى جدم ابراهيم خليل كه خانه كعبه را بنا كرده است، پس سؤ ال ميكنم از تو بحق اين خانه و بحق آنكسى كه اين خانه را بنا كرده است و بحق فرزندى كه در شكم من است و با من سخن ميگويد و بسخن گفتن خود مويس من گرديده است و يقين دارم كه او يكى از آيات جلال و عظمت تو است كه آسانى كنى بر من ولادت را.

(عباس ) و (يزيد بن قعنب ) گفتند كه چون (فاطمه ) از اين دعا فارغ شد ديديم كه ديوار عقب خانه كعبه شكافته شد، (فاطمه ) از آن موضع داخل خانه شد و از ديده هاى ما پنهان گرديد و شكاف ديوار بهم پيوست باذن خدا، پس خواستيم در خانه را بگشائيم چندانكه سعى كرديم در گشوده نشد، دانستيم كه اين امريست از جانب خدا واقع شده و (فاطمه ) سه روز در اندرون كعبه ماند و اهل (مكه ) در كوچه و بازار و زنها در خانه اينواقعه را نقل ميكردند و تعجب مى نمودند تا روز چهار رسيد، ديگر باره همان موضع از ديوار خانه شكافته شد، (فاطمه ) بيرون آمد در حاليكه اميرالمؤ منين را در دست خود داشت و ميگفت ايگروه مردم بدرستى كه حق تعالى بر گزيده مرا از ميان خلق خود و فضيلت داد مرا بر زنان برگزيده كه پيش از من بوده اند، زيرا كه حق تعالى برگزيد (آسيه ) دختر (مزاحم ) راو او عبادت كرد خدا را پنهان در موضعيكه عبادت خدا در آنجا سزاوار نبود، مگر در حال ضرورت يعنى خانه (فرعون ) و برگزيد (مريم ) دختر (عمران ) را و ولادت عيسى را بر او آسان گردانيد و در بيابان درخت خشك را جنبانيد و رطب تازه از براى او از آن درخت فرو ريخت و حق تعالى مرا بر آن هر دو، زيادتى داد و همچنين بر جمعى زنان عالميان كه پيش از من گذشته اند، زيرا كه من فرزندى آورده ام در ميان خانه برگزيده او و سه روز در آن خانه محترم ماندم و از ميوه ها طعامهاى بهشت تناول كردم، الخ.

و در بعضى از رواياتست كه چون حضرت اميرالمؤ منين (عليه‌السلام) متولد شد، (ابوطالب ) او را بر سينه خود گرفت و دست (فاطمه ) را گرفته بسوى (ابطح ) آمد و ندا كرد باين اشعار:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يارب ياذا الغسق الدجى |  | والقمر المبتلج المضئى |
| بين لنامن حكمك المقضى |  | ماذاترى فى اسم ذا الصبى )) |

يعنى اى پروردگاريكه شب تا و ماه روشنى دهنده را آفريده، بيان كن از براى ما كه اين كودك را چه نام گذاريم. ناگاه مانند ابر، چيزى از روى زمين پيدا شد نزديك (ابوطالب )، (ابوطالب ) او را گرفت و با (على ) بسينه خود چسبانيد و بخانه برگشت، چون صبح شد ديد كه لوح سبزى در آن نوشته شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( خصصتما بالولد الزكى |  | والطاهر المنتخب الرضى |
| فاسمه من شامخ على |  | على اشق من العلى )) |

حاصل آنكه مخصوص گرديديد شما اى (ابوطالب ) و اى (فاطمه ) بفرزند ظاهر و پاكيزه پسنديده، پس نام برزگوار او (على ) است كه از نام خداوند على اعلى گرفته شده است.

(ابوطالب ) آنحضرترا (على ) نام كرد و آن لوح را در زاويه راست كعبه آويخت و چنان آويخته بود تا زمان (هشام بن عبدالملك ) كه آنرا از آنجا فرود آورد و بعد از آن ناپيدا شد.

وبالجمله ولادت باين كيفيت و فضيلت از خصايص آن حضرت است چه اشرف بقاع، حرم مكه است و اشرف مواضع حرم، مسجد است و اشرف مواضع مسجد، خانه كعبه است واحدى غير از اميرالمؤ منين (عليه‌السلام) در چنين مكانى متولد نشده و متولد نشد مولودى در روز جمعه، سيد ايام، در ماه رجب، شهر الله الحرام در خانه كعبه، بيت الله الحرام، سواى اميرالمؤ منين ابوالائمه الكرام عيه و على اولاده افضل التحية و الاف السلام.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( هذه من علاه احدى المعالى |  | و على هذه فقس ما سواها)) |
| اى سنائى بقوت ايمان |  | مدح حيدر بگو پس از عثمان |
| با مديحش مدائح مطلق |  | زهق الباطل است و جاء الحق |
| در پس پرده آنچه بود آمد |  | اسدالله در وجود آمد |
| (( مالف خرق القوابل مثله |  | الا ابن امنته النبى محمد)) |

ياابا الحسن يا اميرالمؤ منين! ميخواستيم در آن مقام بذكر چند حديثى از فضايل تو تبرك جويم، لكن كلام (خليل بن احمد) را بخاطر آوردم و با خود گفتم چه منقبتى بنويسم از كسيكه دشمنانش پيوسته سعى ميكردند در خاموش ‍ كردن نور در فضائل او و دوستانش را ياراى ذكر مناقب او نبود و از ترس اعداء و تقيه از دشمنان كتمان فضائل او مى نمودند، با اين حال اينقدر از مناقب و فضائل آن نور عالم تاب بر مردم ظاهر شد كه شرق و غرب عالم را فرا گرفت و دوست و دشمن بذكر مدائحش رطب اللسان و عذب البيان گشتند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( شهد الانام بفضله حتى العدى |  | والفضل ماشهدت به الاعدأ))(83) |

(ابن شهر آشوب ) نقل كرده كه اعرابيه را در مسجد كوفه ديدند كه ميگفت اى آنكسيكه مشهورى در آسمانها و مشهورى در زمينها و مشهورى در آخرت، سلاطين جور و جبابره زمان همت بر آن گماشتند كه نور ترا خاموش كنند خدا نخواست و روشنى آنرا زيادتر گردانيد.

گفتند: از اين كلمات چه كس را قصد كرده اى گفت: اميرالمومنين عليه‌السلام را. اين بگفت و از ديده ها غائب گشت.

بروايات مستفيضه از (شعبى ) روايت شده كه مى گفت پيوسته ميشنيدم كه خطباى بنى اميه بر منابر سب اميرالمؤ منين ميكردند و از براى آنحضرت بد ميگفتند با اين حال گويا كسى بازوى آن جناب را گرفته و بآسمان ميبرد و رفعت و مرتبت او را ظاهر مينمود و نيز ميشنيدم كه پيوسته مدائح و مناقب اسلاف و گذشتگان خويش را مى نمودند و چنان مينمود كه مردارى را بر مردم مينمودند و جيفه را ظاهر ميكردند كه بدى و عفونت آنها بشتر ظاهر ميشد.

يا اباالحسن يا اميرالمؤ منين! بابى انت وامى، فضائل ترا هيچ بيان و زبان بر نسنجد و در هيچ باب و كتاب در نگنجد و چگونه توان كلمات الله و نعمة الله را احصاء كرد (( و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها)) و فى الحقيقه فضائل ترا احصاء نمودن آب دريا را بغرفه پيمودن است.

كتاب فضل ترا آب بحر كافى نيست

كه تر كنى سرانگشت و صفحه بشمارى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( تعاليت عن مدح فابلغ خاطب |  | بمدحك بين الناس اقصر قاصر |
| اذا طاف قوم فى المشاعر والصفا |  | فقبرك ركنى طائف و مشاعرى |
| و ان ذخر الاقوام نسك عبادة |  | فحبك اوفى عدتى و ذخائرى )) |

و اين احقر كه بمورى دقيق نيارزم چگونه خود را در اين بحر عميق اندازم قلم بر دست گيرم و در اين باب چيزى نويسم و لنعم ماقيل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( قيل لى قل فى على مدحة |  | ذكرها يخمد نارا مؤ صده |
| قلت لااقدم فى مدح امرء |  | حارذوا للب الى ان عنده |
| والنبى المصطفى قال لنا |  | ليلة المعراج لما صعده |
| وضع الله على كتفى يدا |  | فاحسن القلب ان قد برده |
| و على واضع اقدامه |  | فى محل وضع الله يده )) |

و در اين روز: سنه 378، وفات كرد (امير نوح سامانى ) و بعد از او پسرش (منصور) بجاى وى نشست و در سنه 389، وفات كرد و دولت سامانيان منقرض شد.

شب: 14

نمازش سى ركعت است به (حمد) و (توحيد) و آيه (( قل انما انا بشر)).

شب: 15

شب بسيار شريفى است و در آن چند عمل است:

1 - غسل.

2 - احياء آن.

3 - زيارت امام حسين عليه‌السلام.

4 - شش ركعت نماز بنحويكه در شب سيزدهم ذكر شد.

5 - سى ركعت نماز در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه (توحيد) و اين نماز را (سيد) از رسولخدا نقل كرده بافضيلت بسيار.

6 - دوازده ركعت نماز هر دو ركعت بيك سلام و در هر ركعت هر يك از سوره (حمد) و (توحيد) و (فلق ) و (ناس ) و (آية الكرسى ) و (قدر) را چهار مرتبه بخواند و بعد از سلام چهار مرتبه بگويد: (( الله الله ربى لا اشرك به شيئا و لا اتخذ من دونه وليا)) و هر چه ميخواهد، بخواند و اين نماز را بدينطريق (سيد) از حضرت صادق روايت كرده و (شيخ ) بطريق ديگر از آنجناب نقل كرده و احتمال كلى ميرود كه دو عمل باشد و آنچنان است كه دوازده ركعت را به (حمد) و هر سوره كه خواهد بخواند و چون از نماز فارغ شود هر يك از سوره (حمد) و (معوذتين ) و (توحيد) و (آية الكرسى ) را چهار مرتبه بخواند، پس تسبيح اربع را چهار مرتبه بگويد، آنگاه بخواند: (( الله الله ربى لااشرك به شيئا و ما شاءالله لاقوة الا بالله العلى العظيم )).

و در شب بيست و هفتم مثل اين را نيز بجا آورد و شيخ از (ابن ابى عمير) بطريق ديگر نيز نقل كرده و نماز امشب و شب شانزدهم و هفدهم، سى ركعت است به (حمد) و يازده مرتبه (توحيد).

روز: 15

روز مباركى است و در آن چند عمل وارد است:

1 - غسل.

2 - زيارت امام حسين.

3 - ده ركعت نماز سلمان بكيفيتى كه در روز اول ماه گذشت، لكن در اين روز بعد از هر سلام دستها را بسوى آسمان بلند كند و بگويد:

(( لا اله الاالله وحده لاشريك له له الملك و له الحمد يحى و يميت و هو حى لايموت بيده الخير و هو على كل شيئى قدير الها احدا فردا صمدا لم يتخذ صاحبة ولا و لدا))

پس دستها را بر روى خود كشد.

4 - چهار ركعت نماز بخواند و بعد از سلام دستها را پهن كند و بگويد:

(( اللهم يا مذل كل جبار، الخ )) و اين دعا را هر كه بخواند براى رفع شدت و غمش، انشاء الله رفع ميشود.

5 - عمل (ام داود) كه عمده اعمال اين روز است و براى بر آمدن حاجات و كشف كربات و رفع ظلم ظالمان، مجرب است و (سيد) براى اين روز پنجاه ركعت نمازى از حضرت رسول روايت كرده است در هر ركعت (حمد) و (توحيد) و (فلق ) و (ناس ) هر كدام يكمرتبه و در روز 27 دوازده ركعت نمازى ذكر شود كه در اينروز نيز خوانده مى شود.

بدانكه شيخ فرموده كه در مثل اين روز پيغمبر خدا از شعب بيرون آمد و در چنين روز در ماه پنجم از هجرت عقد بست رسولخدا، فاطمه را براى امير المؤ منين عليه‌السلام.

و در اين روز، تحويل قبله شد از بيت المقدس بسوى (كعبه معظمه ) و مردم در بين نماز، بودند كه تحويل كردند، پس بعض نماز ايشان بجانب (بيت المقدس ) بوده و بعضى بجانب (مكه ).

فقير گويد: كه رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در (مكه ) سيزده سال رو به (بيت المقدس ) نماز ميكرد لكن (كعبه ) را مابين خود و (بيت المقدس ) قرار ميداد و چون به (مدينه ) هجرت فرمود، هفده ماه رو به (بيت المقدس ) نمازگذارد: يهوديان سرزنش كردند آنحضرت را و گفتند: تو تابع قبله مائى.

آنجناب از اين جهت مغموم بود و بآفاق آسمان نظر مى نمود و منتظر امر پروردگار بود در اين باب.

روز نيمه رجب در مسجد (بنى سالم ) نماز ظهر ميگذاشت و دو ركعت نماز گذاشته بود كه جبرئيل نازل شد و بازوى مباركش را گرفت و آنحضرت را بجانب كعبه گردانيد و اين آيه آورد: (( قدترى تقلب و جهك فى السماء الاية ))، و مردم كه در جماعت حاضر بودند نيز تحويل كردند، پس دو ركعت از نمازشان بجانب (بيت المقدس ) واقع شد و دو ركعت ديگر بجانب (كعبه ) و بهمين جهت اين مسجد را (ذى القبلتين ) ناميدند.

و در اين روز، سنه 60، (معاويه ابن ابى سفيان ) وفات كرد و او را در شهر (دمشق ) در باب صفير دفن كردند سنين عمرش به هشتاد رسيده بود و قريب به چهل سال مدت امارت او بوده كه نوزده سال و هشت ماه بال استقلال خلافت كرده، پدرش (ابوسفيان صخربن حرب بن اميه ) است كه حال او در نفاق و معادات بارسولخدا اظهر من الشمس است، تابود در عداوت خدا و رسول و در اجلاب حروب و سوق جنود بر آن حضرت كوشش داشت و هيچ فتنه در قريش بر پا نشد مگر آنكه ويرا، در او قدمى راسخ وسعى بالغ بود، اينكه در عام الفتح قهرا اسلام آورد و با نفاق بزيست تا سنه 30، با چشم كور و قلب اعمى از دنيا گذشت، انكار او حشر و آخرت را در چهارم محرم ذكر كرديم و بالجمله كفر و نفاق وى واضحتر از آنست كه انكار تواند شد و نص كتاب كريم در آيه رؤ يا، شاهد لعن او است چه او فى الحقيقه اصل شجره ملعونه است و مادر (معاويه )، (هند بنت عتبه ) و از زوانى معروفه بوده است و در زمان (عمر) با (ابوقحافه ) در يكروز وفات كردند و از آنروز كه جگر عموى پيغمبر (حمزه ) را مكيد، (آكلة الاكباد) لقب گرفت و اين طعن تا دامنه قيامت دامن گير فرزندانش شد و عار و آلايشى شد كه بهيچ آبى شسته نگرديد، چنانچه عقليه خدر رسالت و هدايت، در ضيعه ثدى نبوت و ولايت عليا مكرمه زينب بنت على عليه‌السلام در آن خطبه شريفه كه در شام در محضر يزيد خواند باين مطلب اشاره فرمود در اين فقره:

(( و كيف يرتجى مراقبة من لفظ فوه اكباد الازكياء و نبت لحمه من دماء الشهدا ء و لقد اجاد الحكيم النسائى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| داستان پسر هند مگر نشنيدى |  | كه ازووسه كس اوبهپيغمبرچه رسيد |
| و على واضع اقدامه |  | فى محل وضع الله يده )) |
| پدر او در دندان پيمبر بشكست |  | مادر او جگر عم پيمبر بمكيد |
| او بناحق حق داماد پيمبر بستاد |  | پسر او سر فرزند پيمبر ببريد |
| برچنين قوم تولعنت نكنى شرمت باد |  | لعن الله يزيدا و على آل يزيد. |

و آثار و اخبار وارده بر ذم (معاويه ) بسيار است و او است صاحب سلسله و بروايات مستفيضه وارد شده كه رسولخدا (ص ) فرمود: (( اذا رايتم معويه على منبرى افقتلوه )) و هم در حق او فرموده:

(( اللعين بن اللعين الطليق بن الطليق )).

و از بعض فضلاى (هند) حكايت شده كه دويست خبر از طريق معتمده اهل سنت در مذمت او نقل كرده و (ابن خلكان ) در ترجمه (نسائى ) آورده كه از او پرسيدند كه در رفضايل معاويه چه روايت دارى؟ گفت: (( لا اعرف له فضيلة الا لا اشبع الله بطنك )) و در فرمان (معتضد عباسى ) فهرستى از مطاعن و مثالب او ذكر شده اين مقام گنجايش اين مطالب ندارد طالبين رجوع كنند بهشتم (بحار الانوار).

و در اين روز، سنه 148، بقول بعضى شهادت حضرت صادق (عليه‌السلام ) واقع شده و اكثر علماء عمر شريف آنجناب را شصت و پنج گفته اند، چنانچه از ابو بصير نيز روايت شده و بعضى شصت و هشت و در (كشف الغمه ) هفتاد و يك نيز روايت شده.

(شيخ صدوق ) وديگران گفته اند كه بامر (منصور) آنحضرت را بزهر شهيد كردند و گويند كه انگور زهر آولدى بآنحضرت خورانيدند و باتفاق آن امام رفيع، در قبرستان بقيع در جنب والدبزرگوار مدفون گرديد.

(مسعودى ) در (مروج الذهب ) فرموده كه در سنه 148، شهادت آنحضرت واقع شد و در بقيع در نزد قبر پدر وجد خويش مدفون گشت و بر قبور مباركه ايشان سنگى است كه اين كلمات بر آن نقش است:

(( بسم الله الرحمن الرحيم الحمد الله مبيدالامم و محيى الرمم هذا قبر فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم سيدة نساء العالمين و قبر الحسن بن على بن ابيطالب و على بن الحسين بن على بن ابيطالب و محمد بن على و جعفر بن محمد رضى الله عنهم بل صوالت الله عليهم )).

و مشايخ حديث روايت كرده اند كه چون هنگام وفات حضرت صادق (عليه‌السلام) شديده هاى خود گشود و فرمود كه خويشان مرا جمع كنيد، چون همه جمع شدند بسوى ايشان نظر كرد و فرمود كه شفاعت ما نميرسد بكسيكه نماز را سبك شمار دو اعتناء بشاءن آن ننمايد، پس فرمود كه هفتاد دينار به (حسن افطس ) بدهيد و براى هر يك از اقارب خود وصيتى كرد، (سامله ) آزاد كرده آنحضرت گفت كه براى افطس وصيت ميكنى و او كارد بر تو كشيد واراده قتل تو كرد، حضرت فرمود كه تو ميخواهى كه من قطع رحم كنم و از آنها نباشم كه خدا مدح كرده است ايشانرا بصله رحم و در شأن ايشان گفته است:

(( والذين يصلون ماامرالله به ان يوصل و يخشون ربهم و يخافون سوء الحساب )).

پس گفت: اى (سالمه )! براى او وصيت ميكنم، زيرا كه حق تعالى بهشت را آفريد و آنرا خوشبو گردانيد و بوى آن تا دو هزارسال راه ميرسد و نميشنود بوى آنرا عاق پدر و مادر و قطع كننده رحم.

(شيخ كلينى ) از امام موسى روايت كرده است كه گفت پدر خود راكفن كردم در دو جامه سفيد مصرى كه در آنها احرام مى بست و در پيراهنى كه ميپوشيد و در عمامه اى كه از امام زين العابدين باو رسيده بود و در برديمنى كه بچهل دينار طلا خريده بود و اگر امروز ميبود بچهارصد دينار مى ارزيد.

ايضا روايت كرده است كه بعد از وفات حضرت صادق امام موسى ميفرمود كه هر شب چراغ برافروزند در حجره اى كه آنحضرت، در آن حجره وفات يافته بود. و در اين روز، سنه 276، (عبدالله مسلم ) معروف به (ابن قتيبه ) نحوى لغوى بمرگ فجاءه وفات كرد و او از معاريف و صاحبان تصنيف است و مدتى در (دينور) كه از بلاد (جبل ) و نزديك (كرمانشاهان ) بود، قضاوت كرده.

پاورقى ها:

80- بدانكه در هر يك از سه ماه شريف شبى است بسيار شريف در ماه رجب (ليلة الرغائب ) است كه شب جمعه اول ماه باشد و در شبعان (ليلة البرات ) و (ليلة الرحمه و المباركه ) است كه شب نيمه آن باشد و در ماه رمضان (شب قدر) است كه از تمامى شبها افضل و بالاتر است. (منه )

81- لفتى بزبان نبطه يعنى شيطان و اين لقبى است كه مادر حسين در زمان طفوليت او، او را بآن ميناميد و كسى بر آن مطلع نبود (منه )

82- گويند يكى مژده پيش انوشيروان آورد كه شنيدم فلان دشمن ترا، خداى برداشت گفت هيچ شنيدى كه مرا خواهد گذاشت.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگربمرد عدوجاى شادمانى نيست |  | كه زندگانى ما نيز جاودانى نيست |

83- نقل است كه يكى از سلاطين آل عثمان كه نامش سلطان مراد يا سلطان سليمان بوده وقتى توجه نمود بزيارت نجف اشرف چون دور قبه منوره اميرالمؤ منين (عليه‌السلام) پيدا شد يكى از وزراء كه در باطن شيعه مذهب بود پياده شد، سلطان سبب پياده شدن او را پرسيد گفت بجهت احترام صاحب قبر كه او يكى از خلفاء راشدين است.

سلطان گفت من هم پياده ميشوم بجهت تعظيم و احترام. يكى از ناصبى ها كه در خدمت سلطان بود گفت اگر على (عليه‌السلام) خليفه بوده تو نيز خليفه و والى مسلمانان ميباشى و احترام زنده بالاتر و بيشتر است از احترام ميت. سلطان مردد شد و در عزم خود گفت تفال ميزنيم بكتاب خدايتعالى، چون قرآن را گشودند اول صفحه اين آيه در آمد (( فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى )) سلطان چون اين آيه را ديد كه حاصل معنيش اينستكه بكن نعلين خود را از پاى خود بدرستيكه تو بوادى مقدس طوى ميباشى و قدم در وادى پاك و پاكيزه نهادى. سلطان پياده شد و امر كرد آن ناصبى را گردن زدند، آنوقت اين دو شعر را قرائت كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( تزاحم يتجان الموك ببابه |  | ويكثر عندالاستلام اذدحامها |
| اذاماراته من بعيد ترجلت |  | و ان هى لم تفعل ترجل هامها )) |

و اين دو شعر را جماعتى تخميس نموده اند از جمله علامه طباطبائى سيد بحرالعلوم (ره ) فرموده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ((تطوف ملوكالارض حول جنابه |  | و تسعى لكى تخطى بلثم ترابه |
| فكا كبيت الله بيت علابه |  | تزاحم يتجان، الخ |
| اتاه ملوك الارض طوعا و املت |  | مليكا سحاب الفضل منه عهللت |
| و مهمادنت زادت خضوعا به علت |  | اذا ماراته، الخ |

و مادح اهل البيت بالقلب و اللسان المؤ يد بروح القدس العظيم الشاءن جناب (مولى كاظم ارزى ) عليه الرحمة در تخميس آن گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( وزر مرقدالشمس العلى كقبابه |  | وجبهة دارالملك دون عتابه |
| الم تره مع عظم وسع رحابه |  | تزاحم يتجان، الخ |
| بباطنه ايات وحى تنزلت |  | ورسل و املاك به قد توسلت |
| لذاك سلاطين لديه تذللت |  | اذا ماراته، الخ |

روز: 16

در اين روز، (مهتدى بالله ) خليفه 14 عباسى بقتل رسيد و او در ميان بنى عباس مانند (عمر بن عبدالعزيز) بوده، در بنى اميه و شرح حال و مقتل او را در (نتمة المنتهى ) ذكر كردم.

روز: 17

در اين روز، و بقولى سيزدهم، سنه 218، (عبدالله ابن هرون ) ملقب به (مأمون ) وفات كرد و در (طوس ) بخاك رفت و برادرش (معتصم ) بجاى او نشست و سبب فوت او آن شد كه در سال آخر عمر خود بجنگ اهل (روم ) رفت و فتوحات بسيار نمود و در (عين بديدون ) كه برومى (رقه ) ميگفتند و موضعى بود در نهايت خوبى و لافت و زمينش در كمال خرمى و خضرت و آب بسيار سرد و صاف داشت قصد اقامه نمود و از براى او كنيسه اى بر روى آن نهر بنا كردند.

روزى (ماءمون ) نگاه در آب ميكرد، يك ماهى ديد قريب بيك ذراع مانند سبيكه نقره، ملازمان را امر كرد كه آن ماهى را بگيرند مردى در ميان آب جست و آن ماهى را بگرفت چون بيرون آورد، ماهى قوت كرده خود را در آب افكند و مقدارى آب بر سينه و نحر و ترقوه (ماءمون ) پاشيد (ماءمون ) را در همان وقت لرزه و رعده فرا گرفت آنمرد فراش ثانيا در آب رفته آن ماهى را بگرفت و در نزد (مأمون ) نهاد (مأمون ) امر كرد كه او را طبخ كنند: لكن لرزه او را سخت بگرفت چنانچه هر چه لحاف و جامه بر روى او افكندند او فرياد ميكشيد كه البرد البرد، در اطراف او آتشها افروختند و جامه هاى زمستانى هر چه براى او آوردند باز مثل برگ ميلرزيد و از سرما فرياد ميكشيد تا گاهى كه حالت مرگ بر او ظاهر شد.

(معتصم ) برادر (مأمون ) (بختيشوع ) را (ابن ماسويه ) طبيب را حاضر كرد تا معالجه (مأمون ) كنند، چون نبض او را گرفتند، گفتند: ما براى مرض او شفائى ندانيم و از بشره و تن (مأمون ) عرقى ظاهر ميشد كه مانند روغن ميشد كه مانند روغن زيت و لعاب افعى مى نمود، پس (ماءمون ) بهوش آمد و گفت مرا بيكجائى بريد كه يكدفعه نگاهى به حشم و خدم و رعيت و لشكر خويش نمايم پس او را بموضع بلندى بردند و نگاهى بر جنود خويش ‍ و خيام ايشان نمود و كثرت ايشان را ملاحظه كرد، آنگاه گفت: (( يا من لايزول ملكه ارحم من قدر زال ملكه )) چنانچه پدرش (رشيد) در وقت مرگ خويش گفت: (( ما اغنى عنى ماليه هلك عنى سلطانيه )).

چون (مأمون ) را بخوابگاه خويش برگردانيد، وفات كرد و رهين اعمال خود گرديد.

و در اين روز، سنه 1121، (شيخ سليمان ماحوزى بحرانى ) صاحب كتاب (معراج ) و غيره وفات كرد.

شب: 18

نمازش دو ركعت است به (حمد) و (توحيد) يكمرتبه و (فلق ) ده مرتبه و (ناس ) ده مرتبه

روز: 18

در اين روز، وفات (ابراهيم ) پسر رسولخدا (ص ) واقع شده، بدانكه حضرت رسول را سه پسر و چهار دختر بوده و تمام ايشان از (خديجه ) بودند بغير از ابراهيم كه از (ماريه قبطيه ) بود و اسامى ايشان را (ابونصرفراهى ) در اين قطعه ذكر كرده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرزند نبى، قاسم و ابراهيم است |  | پس طيبوطاهر از سر تعظيم است |
| لذاك سلاطين لديه تذللت |  | اذا ماراته، الخ |
| با فاطمه و رقيه، ام كلقوم |  | زينب شمرارترا سر تعليم است |

طيب و طاهر لقب (عبدالله ) است و تمامى اولاد رسول بغير از (فاطمه ) در حيات آنحضرت وفات كردند و مدت عمر (ابراهيم ) يكسال و ده ماه و هشت روز و بروايتى يكسال و شش ماه و چند روز بوده و در فوت او سه امر غريب بظهور آمد كه در جاى خود ذكر شده.

از (ابن عباس ) روايت است كه روزى حضرت رسول نشسته بود و (ابراهيم ) و (حسين ) را بر روى زانوهاى خود نشانيده بود يكمرتبه اين را ميبوسيد و يكمرتبه او را كه ناگاه حالت وحى بر آنحضرت عارض شد و چون آنحالت از اوزائل شد، فرمود: كه جبرئيل از جانب پروردگار من آمد و گفت ايمحمد! پروردگارت ترا سلام ميرساند و ميفرمايد كه اين هر دو را براى تو جمع نخواهم كرد يكى را فداى ديگرى گردان پس حضرت نظر كرد بدو نورديده خويش و گريست پس فرمود كه (ابراهيم ) مادرش (ماريه ) است چون بميرد بغير از من كسى بر او محزون نخواهد شد و مادر (حسين )، فاطمه است و پدرش (على ) است كه پسر عم من و بمنزله جان من و گوشت و خون من است و چون او ميرد و دخترم و پسر عمم هر دو اندوهناك ميشوند و من نيز بر او محزون ميگردم و من اختيار ميكنم حزن خود را بر حزن ايشان ايجبرئيل! (ابراهيم ) را فداى (حسين ) كردم پس بعد از سه روز (ابراهيم ) وفات فرمود و بعد از آن رسولخدا چون امام حسين را ميديد او را بسينه خود ميچسبانيد و لبهاى او را ميمكيد و ميگفت فداى تو شوم اى آنكسيكه (ابراهيم ) را فداى تو كردم.

از حضرت صادق (عليه‌السلام ) روايت شده كه چون (ابراهيم ) از دنيا رحلت كرد، آب از ديده هاى مبارك رسولخدا(ص ) فرو ريخت و فرمود كه ديده ميگريد و دل اندوهناك ميشود و نمى گويم چيزى كه باعث غضب پروردگار گردد، پس روى كلام با (ابراهيم ) كرد و فرمود كه ما بر تو اندوهناكيم اى (ابراهيم )، پس در قبر (ابراهيم ) رخنه اى مشاهده كرد بدست خود آن رخنه را اصلاح كرد و فرمود كه هرگاه احدى از شما عملى كند بايد محكم بكند پس فرمود كه ملحق شو بسلف شايسته خود (عثمان بن مظعون ).

و در اين روز، سنه 279: (معتمد بالله ) خليفه 15 عباسى وفات كرد و (معتضدبالله ) بجاى او نشست و (معتمد) بيست و سه سال سلطنت كرد لكن در ايام او وقايع بسيار و حوادث و فتن بيشمار رخ داد و پيوسته او در تعب و عنا بود از جمله ابتلاى او بود به (صاحب زنج ) و گرفتارى او به (يعقوب بن ليث صفار) و غيره و امير المؤ منين (عليه‌السلام ) اشاره باو فرموده: (( فى قوله و خامس عشر هم كثير العنا قليل العناء))

خود (معتمد) از مقهوريت و مغلوبيت خويش خبر داده در اين بيت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اليس من العجائب ان مثلى |  | يرى ماقل ممتنعا عليه |
| و توخذ باسمه الدنيا جميعا |  | و مامن ذلك شئى فى يديه )) |

سر گرفتارى و ابتلاى او آن شد كه چون در ايام او حضرت عسكرى (ع ) شهيد شد، (معتمد) در تفحص و تفتيش از امام زمان بر آمد حتى زنان و كنيزان خانه امام حسن را حبس و اعتقال كرد چنانچه در هشتم ربيع الاول بان اشاره شد لاجرم مشغول شد به محاربه با(صاحب زنج )) و مبتلا شد بطايفه (صفاريه ) و فرصتى براى او نشد بشرحى كه در تواريخ مسطور است.

بعد از، او چون (معتضد) باآل ابوطالب احسان ميكرد لهذا در زمان او فتنه ها تسكين يافت و مملكت بر اوصافى شد و او را (سفاح ثانى ) و مجدد سلطنت و مملكت بنى العباس گفتند، چنانچه در 23 ربيع الثانى بآن اشاره شد.

شب: 19

نمازش چهار ركعت است به (حمد) و پانزده مرتبه (آية الكرسى ) و يازده مرتبه (توحيد).

روز: 19

در اين روز: سنه 930، بقول (شيخ بهائى ) وفات كرد سلطان اعظم حامى حوزه ايمان، مروج مذهب جعفرى (شاه اسماعيل موسوى صفوى ) تاريخ وفاتش (طاب مضجمعه ) است و ولادتش در 25 اين ماه، سنه 892 بوده و ابتداء سلطنت او، سنه 906، است و تاريخ آن بعربى (مذهبنا حق ) و بفارسى (شمشيرائمه )است.

فقير گويد كه در روز نهم دانستى كه سلاطين صفويه ده نفر بودند و اول ايشان همين (شاه اسماعيل ) بوده و قريب دويست و بيست سال سلطنت كردند و ترويج دين شيعه و مذهب جعفرى نمودند و معروف است كه يكى از مخالفين بشيخ اجل (محقق كركى ) گفت: دليل بر بطلان مذهب شما آنستكه ابتداء ترويج آن، سنه 906، بوده و آن مطابقست با عدد: مذهب ناحق، (شيخ ) فرمود: زبان ما عربى است چرا تاريخ را به فارسى ميگوئى، بعربى بگو تا (مذهبنا حق ) شود.

شب: 20

نمازش دو ركعت است به (حمد) و پنج مرتبه (قدر).

روز: 20

در اين روز، سنه 501 بقولى (سيف الدوله صدقة بن منصور اسدى ) بقتل رسيد در حربى كه مابين او و (سلطان محمدبن ملكشاه سلجوقى ) واقع شده است، و (سيف الدوله ) بانى شهر حله است، چنانچه در سلخ جمادى الاخره مذكورشد.

شب: 21

نمازش شش ركعت است به (حمد) و (كوثر) ده مرتبه و (توحيد)ده مرتبه.

روز: 21

در اين روز بقول (ابن عياش ) حضرت فاطمه (ع ) وفات كرده و اين اگر چه خلاف مشهور است اما لعن بر دشمنان و ظالمان آن جگر گوشه حضرت رسالت پناه، مناسب است.

و در اين روز، سنه 571، (الحافظ ابوالقاسم على بن الحسن ) المعروف بابن عساكر، صاحب (تاريخ كبير دمشق ) وفات يافت.

شب: 22

نمازش هشت ركعت است به (حمد) و هفتمرتبه (جهد) و بعد از سلام ده مرتبه صلوات و ده مرتبه استغفار.

روز: 22

(شيخ مفيد) فرموده كه در اين روز (معاويه ) وفات كرده و مستحب است روزه اش بجهت شكرالهى بر هلاكت او.

شب: 23

نمازش دو ركعت است به (حمد) و پنج مرتبه (والضحى ).

روز: 23

در اين روز، (جراح بن سنان اسدى ) در تاريكيهاى (ساباط مدائن ) مغولى (84) و بقولى خنجرى مسموم بر ران مبارك امام حسن زد كه تا استخوان بشكافت، پس حضرت از شدت درد دست بگردن او افكند و هر دو بر زمين افتادند پس مواليان آنحضرت آن ملعون را بكشتند و امام حسن را در سريرى گذاشتند به (مدائن ) بخانه والى (مدائن ) (سعد بن مسعود) عموى (مختار) بردند (سعد) جراحى آورد و جراحت آنحضرت را باصلاح آورد زيارت امام حسن ولعن بر قاتلان و ظالمان آنحضرت در اين روز مناسب است.

شب: 24

نمازش چهار ركعت است به (حمد) و (اخلاص ).

روز: 24

رد اين روز، سنه 7، فتح خيبر و قتل (مرحب يهودى ) بردست معجز نماى حضرت اسدالله الغالب على بن ابيطالب (عليه‌السلام) واقعشد.

بدانكه چون رسولخدا با اصحاب بجنگ خيبريان رفت و قلعه قموص را محاصره كرد هر روز يكتن از اصحاب علمى برگفت و به مبارزت شتافت و شبانگاه فتح ناكرده باز شد از جمله، يك روز (ابوبكر) راءيت بگرفت و برفت و هزيمت شده برگشت و روز ديگر (عمر) علم برداشت و بى نيل مقصود بازشتافت، چنانچه (ابن ابى الحديد) كه از بزرگان علماء سنت و جماعت است در قصيده خود در فتح خيبر باين مطلب اشاره كرده و گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و ان انس الاانس اللذين تقدما |  | و فرهما و الفر قد علما حوب |
| وللراية العظمى و قد ذهبابها |  | ملابسل ذل فوقها و جلابيب |
| عذر تكما ان الحمام لمبغض |  | وان بقاء النفس النفس محبوب )). |

(شيخ ازرى ) بنحو ديگر عذر خواسته و فرموده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ان يكن فيهما شجاتة قرم |  | فلماذا فى الدين ما بذلاها |
| ذخراها لمنكر و نكير |  | ام الخبار مالك ذخراها)) |

و بالجمله شباهنگاه كه (عمر) باز آمد رسولخداى فرمود فردا اينعلم را بمردى دهم كه ستيزنده ناگريزنده است دوست ميدارد خدا و رسولرا و خدا و رسول او را دوست ميدارند و خداى تعالى خيبر را بدست او فتح كند، همه اصحاب آرزومند اين دولت شدند و نداشتند كه بهره كه شود، روز ديگر فرمود: او را حاضر كنيد (سلمة بن الاكوع ) برفت و دست آنحضرت را گرفته بنزديك پيغمبر آورد رسولخدا آنجناب را پيش خواست و سر او را در كنار گرفت و آب دهان بچشمهاى او بچكاند يا بماليد و گفت خدايا زحمت گرما و سرما از او بردار، از آن پس على مرتضى را درد چشم عارض نشد و از هيچ گرما و سرما آزرده نگشت، پس رسولخدا زره خويشتن را بر او پوشانيد و ذوالفقارش بر كمر بست و علم بدو سپرد (( واركبه بغلته ثم قال امض يا على )) جبرئيل بر يمين و ميكائيل بريسار و عزرائيل از پيش ‍ روى و اسرافيل از پشت سر و نصرت خدا بر فوق و دعاى من نيز از پشت سر تست و هم آن حضرت را فرمود كه در قتال تعجيل منماى و روان شو تا در عرصه ايشان فرود شوى، آنگاه مسلمانى برايشان عرض كن.

(( فوالله يهدى الله بك رجلا واحدا خير لك من ان يكون لك حمرالنعم )).

پس اميرالمؤ منين علم بگرفت و تا پاى حصار قموص برفت و علم را برتلى بنشاند و اشعارى در باب شجاعت خود فرمود يكتن يهودى از بالاى حصار ندا در داد كه تو كيستى فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( انا على و ابن عبدالمطلب |  | متهذب ذوسطوه و ذو حسب )). |

يهودى گفت: (( غلبتم و ما انزل على موسى )) پس (حارث جهود) برادر (مرحب ) با چند تن از قلعه بيرون شد و آغاز مبارزت نهاد و دو تن از مسلمين را شهيد ساخت.

اميرالمؤ منين چون اين بديد بر او تاخت و بيتوانى كارش بساخت.

(مرحب ) چون برادر را كشته بديد مانند ديو ديوانه از قلعه بيرون شتافت و هيچكس از جهودان به جلادت و شجاعت او نبودند دو زره در برداشت دو عمامه بسر بسته خودى بر زبر نهاده و با آنهمه سنگى مانند دست آسى از سوراخ كرده بر بالاى آن نهاده و دو شمشير حمايل كرده و نيزه بردست گرفته كه سنان آن سه من ميزان ميرفت پس ‍ مانند اژدهاى دمنده بميدان آمد و رجز خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( قد علمت خيبر اين مرحب |  | ساكى السلاح بطل مجرب )) |

از مسلمانان هيچكس نبود كه با او هم ترازو، تواند شد لاجرم على مرتضى چون شير غضبان بر وى در آمد و رجز خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( انا الذى سمتنى امى حيدره |  | ضرغام احام وليث قورة )) |

(مرحب ) چون رجز امير المؤ منين را شنيد بياد آورد آن خوابى را كه همى ديد شيرش ميكشيد سخت بترسيد و هم دايه كاهنه او وقتى او را گفته بود كه بر همه كسى غلبه توانى كرد الا آنكس كه نام او (حيدره ) باشد كه اگر با او جنگ كنى كشته شوى و چون از رجز آن حضرت اين نام بشنيد فرار كرد شيطان بصورت حبرى ممثل شده به (مرحب ) گفت حيدره بسيار است از بهرچه ميگريزى؟ تورزم ميكن تامن جهودان را بمدد تو دعوت كنم و چون او را بكشى سيدقوم شوى، پس (مرحب ) دل قوى كرده باز شتافت و خواست كه پيش دستى كند كه امير المؤ منين او را مجال نگذاشت و ذوالفقار بر سرش فرود آورده چنانكه دستاس و خود آهنين و دستارها را چاك زد و تيغ از حلقش بگذشت و او را دو پاره ساخت و بخاك در انداخت.

پس از قتل (مرحب ) مسلمانان حمله بردند و از جهودان بسى كشتند و امير - المؤ منين نيز جمعى از صناديد جهود انرا بكشت، پس (داود بن قابوس ) و (ربيع بن ابى الحقيق ) و (عنتر) و (مره ) و (ياسر) و ( ضجيج ) كه تمام از صناديد و شجعان و ابطال يهود بودند يكيك بميدان على در آمدند و هريك رجز خواندند و طمع در كشتن امير المؤ منين نمودند آنجناب يكيك رجزها را جواب داد و ايشان را با تيغ بگذارنيد.

پس از آن، آنشير يزدان و امير مردان تيغ در جهودان گذاشت و از چش و راست ايشانرا بخاك هلاك انداخت چندانكه جهودان هزيمت شده راه قلعه پيش داشتند و آنحضرت از قفاى ايشان مى تاخت كه ناگاه در گرمكاه حرب جهودى از ميان انبوه جلادتى كرد و ضرتب بر دست آن حضرت فرود آورد چنانكه سپر بزى افتاد جهودى ديگر نيز دليرى نمود آن سپر را بر بود و بحصار در گريخت.

على را از كردار او آتش خشم زبانه زدن گرفت، گويند آنگاه كه خشم كردى موى بدن مباركش سر از چشمه هاى زره بر آوردى.

بالجمله مانند هزبر غضبان از پس پشت جهودان حمله ور بگشت و ايشان بقلعه قموص گريختند، على چون بكنار خندق رسيد بد آنسوى جستن فرمود جهودان همدست شده بچالاكى دروازه قموص را به بستند، آنجناب با شمشير كشيده به پاى دروازه آمد و بيتوانى چنگ زد و آن در آهنين را كه هشتصدمن ياسى و سه هزار من بميزان ميرفت، بگرفت و چنان جنبشى داد كه تمامت آن قلعه را لرزشى سخت افتاد بحدى كه (صفيه ) دختر (حى بن اخطب ) از فراز تخت بزير افتاد و در چهره او جراحتى پديد آمد.

بالجمله آن رد آهنين را بيكجنبش از جاى بكند و برفراز سربرده بگونه سپر منقلب هميداشت و لختى رزم بداد جهودان كه چنين ديدند به بيغوله گريختند، پس على آن در را بر سر خندق قنطره كرد و خود در ميان خندق بايستاد و چون آن خندق پهناور بود، اندر از گران تاگرانرا رسائى نداشت امير المؤ منين آن در را بيكسوى خندق ميچسبانيده و لشكريان را فرمان ميداد تا برفراز در انبوه ميشدند، آنگاه در را بدانجانب ميچسبانيد تا بيرون شده در پاى ديوار قلعه جمع ميگشتند. بدينگونه،جماعت را از خندق در گذرايند و در انجام اين كار پاهاى مباركش بر زمين نبود و سه روز بر آن حضرت گذشته بوده كه گرسنه بود پس آن در را بچند ذراع دور افكند و اين منقبتى است كه عامه و خاصه نقل كرده اند و خود آن حضرت در روز شوراى بان احتجاج كرد و كسى انكار ننمود و حسان (85) و ديگر شعراء آنرا بنظم در آوردند و يكى از شعراء گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ان امر حمل ارماح بخيبر |  | يوم اليهود بقدرة لمؤ يد |
| حمل الرماح رماح باب قموصها |  | و المسلمون و اهل خيبر حشد |
| فرمى به ولقد تكلف رده |  | سبعون شخصا كلهم متشدد |
| ردود بعد تكلف و مشقة |  | و مقال بعضهم لبعض اددوا)) (86) |

و در اين روز: سنه 101، (عمر بن عبدالعزيزبن مروان ) در دير (سمعان ) از اعمال (حمص ) وفات كرد و او نجيب بنى اميه و اعدل بنى مروان در رعيت بوده مادرش دختر (عاصم بن عمر بن الخطاب ) بود و او را (عمر صغير) و (عمرثانى ) و (اشج بنى اميه ) ميگفتند و از محاسن كارهاى اورد كردن فدك و برداشتن سب امير المؤ منين است و بنى عباس گاهيكه اموات بنى اميه را از گور در ميآوردند و آتش ميزدند و متعرض گور او نگشتند و (فرزدق ) و (كثير عزه ) و (سيد رضى ) او را مرثيه گفته اند و مطلع قصيده (سيد رضى ) اين بيت است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يابن عبدالعزيز لو بكت العين |  | فتى من امية لبكيتك )) |

شب: 25

نمازش بيست ركعت است بين مغرب و عشاء به (حمد) و (آية آمن الرسول ) تا آخر سوره.

روز: 25

در اين روز، سنه 183، و بقولى 186: شهادت حضرت موسى بن جعفر واقع شد. بدانكه هارون در سنه 179، بقصد حج بجانب مكه رفت و چون به مدينه رسيد فضل بن ربيع را فرستاد كه حضرت امام موسى را گرفته نزد او حاضر كند پس در وقتى كه آنحضرت نزد جد خود رسولخدا(ص ) نماز ميگذاشت، در اثناى نماز او را گرفتند و كشيدند كه از مسجد ببرند، آنجناب متوجه قبر جد خودشد و گفت يا رسول الله! بتو شكايت ميكنم از آنچه از امت بدكار تو باهل بيت تو ميرسد و مردم از هر طرف صدا بگريه و ناله بلند كردند پس آن امام مظلوم را نزد هارون بردند، هارون ناسزاى بسيار بانجناب گفت و امر كرد كه آنجناب رامقيد گردانيدند و دو محمل ترتيب دادند براى آنكه ندانند كه آنجناب را بكدام ناحى ميبرند يكى را بسوى بصره فرستاد و ديگرى را بجانب بغداد و حضرت در آن محمل بود كه بجانب بصره فرستاد.

در روز هفتم ذيحجه آنجناب را در بصره به عيسى بن جعفر بن منصور تسليم نمودند بنحويكه در ذيحجه بيان شد و مدت يكسال آنحضرت در حبس عيسى بود و مكرر هارون نوشت باو كه آنحضرت را شهيد كند و او اقدام نكرد، لاجرم هارون آن حضرت را از (بصره ) به بغداد خواست و در نزد فضل بن ربيع آنجناب را محبوس گردانيد.

و در اين مدتى كه در حبس بود پيوسته مشغول عبادت بود و اكثر روزها صائم و شبها را بنماز و قرائت قرآن و دعا احياء ميداشت و بيشتر اوقات در سجده مشغول دعا و تضرع بود و بسا ميشد كه (هارون ) بر بام خانه ميرفت و نظر ميكرد در آن حجره كه محبس آنحضرت بود جامه اى ميديد كه بر زمين افتاده است و كسى را نميديد.

روزى به (ربيع ) گفت اين جامه چيست در اينخانه؟

ربيع گفت كه اين جامه نيست، بلكه موسى بن جعفر است كه هر روز بعد از طلوع آفتاب بسجده ميرود و تا وقت زوال در سجده ميباشد.

هارون گفت همانا اين مرد از رهبانان و عباد بنى هاشم است.

ربيع گفت هر گاه ميدانى كه او چنين است چرا او را در اين زندان تنگ جا داده اى.

هارون گفت براى دولت من بهتر است كه او چنين باشد.

و بالجمله در ايامى كه در حبس (فضل بن ربيع ) بود، (فضل ) گفت مكرر بنزد من فرستادند كه او را شهيد كنم من قبول نكرد و و اعلام كردم كه اين كار از من نميآيد و چون (هارون ) دانست كه (فضل بن ربيع ) اقدام بر قتل آنحضرت نميكند، آنجناب را از خانه او بيرون آمد و در نزد (فضل بن يحيى برمكى ) محبوس گردانيد (فضل ) هر شب خوان طعامى براى آنجناب ميفرستاد و نميگذاشت كه از جاى ديگر عام براى آنجناب آورند و در شب چهارم كه خوان را حاضر كردند، آن حضرت سربجانب آسمان بلند كرد و گفت خداوند! تو ميدانى كه اگر پيش از اين روز چنين طعامى ميخوردم هر آينه اعانت بر هلاك خود كرده بودم و امشب در خوردن اين طعام مجبور و معذورم و چون از آن طعام تناول كرد، اثر زهر در بدن شريفش ظاهر شد و رنجور گرديد، چون رزو شد طبيبى براى آنحضرت آوردند، چون طبيب احوال آنجناب پرسيد جواب او نفرمود، چون بسيار مبالغه كرد آنحضرت دست مبارك خود بيرون آورد و باو نمود و فرمود كه علت من اين است، چون طبيب نظر كرد ديد كه كف دست مباركش سبز شده و آن زهرى كه بآن حضرت داده اند در آن موضع مجتمع گرديده است، پس طبيب برخاست و نزد آن بدبختان رفت و گفت بخدا قسم كه او بهتر از شما ميداند، آنچه شما با او كرده ايد و از آن مرض بجوار رحمت الهى انتقال نمود.

بروايت ديگر چنانكه (فضل بن يحيى ) را تكليف قتل آنجناب كردند و او نيز اقدام نكرد بلكه اكرام و تعظيم آنجناب مى نمود و (هارون ) در آن وقت به (رقه ) سفر كرده بود، چون مطلع شد كه امام موسى نزد (فضل بن يحيى ) مكرم است، (مسرور) خادم را فرستاد بسوى (بغداد) با دو نامه يكى براى (عباس بن محمد) و ديگرى براى (سندى بن شاهك )، (عباس بن محمد) چون نامه (هارون ) را قرائت كرد، (فضل بن - يحيى ) را طلبيد و او را در عقابين كشيد و صد تازيانه بزد پس امام موسى را به (سندى بن شاهك ) تسليم كردند و (هارون )، (يحيى بن خالد برمكى ) را فرستاد براى قتل آنحضرت.

(يحيى ) چون به (بغداد) رسيد،(سندى بن شاهك ) را طلبيد و امر كرد كه آن امام معصوم را مسموم كند،(سندى ) زهرى در طعام آنجناب كرد يا چند دانه رطب را بزهر آلوده كرد و بخورد آنجناب داد و آنحضرت سه روز بحالت رنج و تعب بود تا از دنيا رحلت كرد و چون آنحضرت وفات فرمود،(ابن شاهك )، فقهاء و اعيان و بغداد را حاضر كرد براى آنكه نظر كنند كه اثر جراحتى در بدن آنجناب نيست و بر مردم تسويل كنند كه (هارون ) را در فوت آنحضرت تقصيرى نيست.

پس آنجناب را بر سر جسر(بغداد) گذاشتند و روى مباركش را گشودند و مردم را ندا كردند كه اين موسى بن جعفر كه از دنيا رحلت كرده است، بيائيد او را مشاهده كنيد. مردم ميآمدند و بر روى آنحضرت نظر ميكردند.

و بروايت ديگر محضرى ساختتند و همه بر آن محضر گواهى نوشتند كه آنجناب بمرگ خود از دنيا رفته و صاحب (عمدة الطالب ) گفته كه سه روز آنجناب را در ميان راه مردم نهادند كه هر كه از آنجا بگذرد آن حضرت را ملاحظه كند و شهادت خود را بر آن محضر بنويسد.

(شيخ صدوق ) روايت كرده كه چون (سندى ) جنازه آن حضرت را برداشت كه بمقابر قريش نقل كسى را و اداشته بود كه در پيش جنازه ندا ميكرد كه:

(( هذا امام الرافضة فاعر فوه فلما اتى به عليه‌السلام مجلس الشرطة قام اربعة نفر فنادوا الا من اراد ان يرى ))، الخ.

(سليمان بن ابى جعفر) عموى (هارون ) قصرى داشت در كنار شط چون صداى غوغاى مردم را شنيد و اين ندا بگوشش رسيد از قصر بزير آمد و غلامان خود را امر كرد كه آن خبيثان را دور كردند و خود عمامه از سر انداخت و گربيان چاك زد، با پاى برهنه در جنازه آن حضرت روانه شد و حكم كرد كه در پيش جنازه ندا كند كه هر كه خواهد نظر كند به طيب، پسر طيب، بيايد نظر كند، بسوى جنازه موسى بن جعفر.(87)

پس مردم (بغداد) جمع شدند و صداى شيون از مردم بلند شد و چون نعش آن حضرت را بمقابر قريش آوردند بحسب ظاهر خود ايستاد متوجه غسل و حنوط و كفن آن جناب شد و كفنى كه براى خود ترتيب داده بود كه بدو هزار و پانصد دينار تمام كرده بود و تمام قرآن را بر آن نوشته بود، بر آن جناب پوشانيدند باعزار و اكرام تمام آن حضرت را در مقابر قريش دفن نمودند، چون اين خبر به (هارون ) رسيد بحسب ظاهر براى رفع تشنج مردم، نامه باو نوشت و او را تحسين كرد و نوشت كه (سندى بن شاهك )آن اعمال را بى رضاى من كرده از تو خوشنودم شدم كه نگذاشتى با تمام رساند.

فقير گويد كه شيخ اجل اقدم (حسن بن موسى نوبختى ) در كتاب (فرق )نوشته كه روايتى وارد شده كه آن حضرت را باقيدهائيكه با او بود دفن كردند، بجهت آنكه آن حضرت وصيت بآن كرده بود.

و بدانكه روزه اينروز، بسيار فضيلت دارد و از حضرت اميرالمومنين منقولست كه كفاره دويست سال گناه است و هم وارد شده كه معبث پيغمبر در اين روز بوده، لكن مخالف مشهور است و معروف روز 27 اين ماه است و(سيد) روايت در روز 25 را تأويل كرده و بآنكه شايد بشارت بعثت كه در 27 ميباشد، در اين روز بآن حضرت رسيده باشد.

و در اين روز، سنه 261،(مسلم بن حجاج قشيرى نيشابورى ) صاحب (صحيح ) معروف وفات كرد و در حق كتاب او علماء سنت گفته اند:

(( ما تحت اديم السماء اصح من كتاب مسلم فى علم الحديث قال صاحب نواقض الروافض قال اكثر علماء العرب اصح الكتب بعد كتاب الله صحيح مسلم بن الحجاج القشيرى و قال الا كثرون من غير هم صحيح محمد بن اسمعيل البخارى هو الاصح و هو الاصح الى ان قال وقد صارا فى الاسلام رفيقى مصحف الكريم و القران العظيم.

اقول و اللعلماء و المحدثين هيهنا كلام لا يناسب المقام ذكره و من اراد الاصلاع فليراجع كتاب عبقات الانوار.) ))

ودر اين روز، سنه 479: (سلطان سنجر) و سنه 892، (شاه اسمعيل صوفى ) متولد شدند.

شب: 26

نمازش دوازده ركعت است به (حمد ) و چهل مرتبه توحيد.

روز: 26

بقول (ابن عياش ) وفات سيد بطحاء حضرت ابوطالب واقع شده و جلالت شاءن ابوطالب و خدمات او برسولخدا(ص ) اكثر از آنستكه ذكر شود و روز وفات او روز حزن و اندوه رسولخدا و اميرالمؤ منين بوده است.

و امير المؤ منين در مرثيه او فرموده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( اباطالب عصمة المستجير |  | و غيث المحول و نرو الظلم |
| لقد هد فقدك اهل الحفاظ |  | لقد كنت للمصطفى خير عم )) |

و در اين روز، سنه 681: وفات كرد در(دمشق )(احمد بن محمد بن اربلى ) معروف به (ابن خلكان ) اشعرى شافعى صاحب تاريخ معورف واو از متعصبين عامه واز احفاد(يحيى برمكى ) است و وجه تسميه جدا او بخلكان بفتح خاو تشديد لام مكسوره آنستكه روزى بر اقرآن خود مفاخره كرد بمفاخر آل برامكه باوى گفتند:(( خل كان جدى كذا و نسبى كذا و هكذا)) يعنى بگذار كنار مفاخرت بجد و نسب خود، بلكه مفاخر خود بگوى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون شير بخود سپه شكن باش |  | فرزند خصال خويشتن باش |
| (( ان الفتى من يقول ها اناذا |  | ليس الفتى من يقول كان ابى )) |

شب: 27

شب مبعث است واز ليالى متبر كه است و روايت شده كه آن شبى است كه بهتر است از براى مردم از آنچه آفتاب بر او ميتابد عبادت در آن اجر شصت سال عبادت دارد واز براى اين شب مبارك چند عمل است:

1 - غسل، چنانكه (شيخ ) فرموده

2 - زيارت حضرت اميرالمؤ منين، كه افضل اعمال اين شب است چنانكه (سيد) فرموده و زيارت حضرت نيز در اين شب است، چنانچه (علامه مجلسى ) فرموده.

3 - خواندن اين دعا چنانچه شيخ كفعمى فرموده:(( اللهم انى اسئلك بالتجل الاعظم ))،الخ.

4 - دوازده ركعت نماز كند هر وفت از شب كه باشد و بخواند در هر ركعت (حمد) و(معوذتين ) و(قل هوالله احد) را چهار مرتبه و چون فارغشود از همه، در همان مكان چهارمرتبه بگويد:

(( لا اله الا الله و الله اكبر والحمد الله و سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله (العلى العظيم خل ). ))

پس هر حاججت كه خواهد بطلبد و اين نماز بطريق ديگر نيز روايت شده.

5 - دوازده ركعت نماز كند بطريقى كه در شب نيمه گذشته و نماز امشب و شب 28 و شب 29 دوازده ركعت است به حمد و ده مرتبه (اعلى ) و ده مرتبه (قدر) و بعد از سلام صد مرتبه صلوات و صدمرتبه استغفار.

و در اين شب، سنه 60 يا در شب 28(وليد بن عتبه ) حاكم (مدينه ) جناب سيد الشهدا را بخانه خود طلبيد و خبر مرگ (معاويه ) و خلافت (يزيد) را با آن حضرت عرض كرد و خواس از آنجناب بيعت بگيرد، حضرت آن شب را مهلت خواست و شب يكشنبه 29، با اهلبيت خود بجانب (مكه ) حركت كرد، پس از آنكه سر قر جد و مادر و برادر خود رفت ووداع كرد و از راه اعظم حركت فرمود و آيه شريفه (( فخرج منها خائف يترقب )) را كه مشعر است بر خوف اهل بيت، قرائت فرمود.

روز: 27

از جمله اعياد عظميمه است و روزى است كه حضرت رسول (ص ) در آنروز برسالت برامت مبعوث گرديد و جبرئيل به پيغمبرى بر انجناب ناز لشد و از براى آن چند عمل است

1 - غسل

-2 روزه گرفتن و آن يكى از چهار روز است كه در تمام سال امتياز دارد بروزه گرفتن و برابر است با روزه هفتاد سال.

3 - بسيار صلوات فرستادن بر محمد و ال محمد عليهم‌السلام.

4 - زيارت رسولخدا(ص ) و امير المؤ منين عليه‌السلام و ما چند زيارت مخصوصه براى اين روز و شبش در باب زيارت حضرت امير المومنين در (هدية الزائرين ) نگاشتيم.

5 - دوازده ركعت نماز كند به (حمد) و هر سوره كه خواهد و چون از همه فارغ شود(حمد) و(توحيد) و(معوذتين ) هر يك را چهار مرتبه بخواند پس چهار مرتبه بگويد:

(( لا اله الا لله و الله اكبر و سبحان و الله والحمد الله ولاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم ))

پس چهار مرتبه بگويد: (( الله الله ربى الا اشرك به شئيبا ))

و چهار مرتبه بگويد: لا اشرك بربى احدا و(سيد) در(اقبال ) اين دوازده ركعت نماز را بچهار طريق ديگر نقل فرموده و ظاهرش آنستكه هر يك عملى بالاستقلال باشند هر كه طالب است رجوع بآنجا كند.

6 - اين دعا را بخواند:(( يا من امر بالعفو التجاوز،)) الخ و اين دعا را حضرت موسى بن جعفر خواند در آنروز يكه آنجناب را بجانب بغداد حركت دادند و آن روز، روز 27 رجب بوده و اين دعا از مذخور ادعيه رجب است.

7 - اين دعا را بخواند، چنانچه ( سيد) فرموده:(( اللهم انى اسئلك بالتجلى الاعظم ))، الخ.

و در اين روز، سنه 255،(معتزبالله ) از خلافت خلع شد و مقتل او در 2 شعبان خواهد آمد.

روز: 28

حضرت امام رضاعليه‌السلام فرموده هر كه اين روز را روزه بگيرد، روزه او كفاره نود سال باشد.

شب: 29

در اين شب، سنه 60، جناب سيد الشهداء از بيم مخالفان از مدينه حركت كرد بجانب (مكه ) معظمه و روايت شده كه چون امام حسين اراده (خروج ) از مدينه فرمود:

مخدرات و زنهاى بنى عبدالمطلب از عزميت آنحضرت آگهى يافتند پس بخدمت آنحضرت شتافتند و صدا را بنوحه وزارى بلند كردند تا آنكه آنحضرت در ميان ايشان عبور فرمود وايشان را قسم داد كه صداهاى خود را از گريه و نوحه ساكت كنيد و صبر پيش آوريد.

آن محنت زدگان چگر سوخته، گفتند كه پس نوحه و زارى را براى چه روز بگذاريم، بخدا سوگند كه اين زمان نزد ما مانند روز يستكه حضرت رسول از دنيا رفت و مثل روز يستكه اميرالمؤ منين و فاطمه و رقيه و زينب و ام كلثوم دختران پيغمبر از دنيا رفتند، خدا جان ما را فداى تو گرداند، اى محبوب قلوب مؤ منان! واى يادگار بزرگواران پس يكى از عمه هاى آنحضرت آمد در حاليكه ميگريست و گفت گواهى ميدهم اى حسين كه در اين وقت شنيدم كه جنيان بر تو نوحه ميگردند و ميگفتند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و ان قتيل الطف من آل هاشم |  | اذل رقابا من قريش فذلت)) |

الخ

و موافق روايت (راوندى ) دو ديگران،(ام سلمه ) زوجه طاهر حضرت رسالت در وقت خروج آنحضرت بنزد آنجناب آمد و عرضكرد اى فرزند گرامى مرا اندوهناك مگردان به بيرون رفتن بسوى (عراق )، زيرا كه من شنيدم از جد بزرگوار تو كه ميفرمود كه فرزند دلنبد من حسين در زمين عراق كشته خواهد شد در زمينى كه آنرا(كربلا) گويند حضرت فرمود كه اى مادر بخدا سوگند كه من نيز اين مطلب را ميدانم و من لامحاله بايد كشته شوم و مرا از رفتن چاره نيست و بفرموده خدا عمل مى نمايم بخدا قسم كه من ميدانم درچه روزى كشته خواهم شد و مى شناسم كشنده خود را و مى دانم آن بقعه را كه درآن مدفون خواهم شد و مى شناسم آنانرا كه با من كشته ميشودند از اهل بيت و خويشان و شيعيان خودم و اگر خواهى ايمادر بتو بنمايم جائى را كه در آن كشته و مدفون خواهم گرديد، پس آنحضرت بجانت (كربلا) بدست مبارك اشاره فرمو و باعجاز آنحضرت زمينها پست شد و زمين (كربلا) نمودار گشت و(ام سلمه ) محل شهادت آنحضرترا و مضجع و مدفن او را و لشكرگاه او را بديد و هاى هاى بگريست، پس ‍ حضرت فرمود كه ايمادر خداوند مقدر فرموده و خواسته مرا به بيند كه من بجور روستم شهيد گردم و اهل بيت و زنان مرا و جماعت مرا متفرق و پراكنده ديدار كند و اطفال مرا مذبوح و مظلوم و اسير و در غل و زنجير نظاره فرمايد در حالتى كه ايشان استغاثه كنند وهيچ ناصرى و معينى نيابند، پس فرمود ايمادر قسم بخدا كه من چنين كشته خواهم شد اگر چه بسوى (عراق ) نيز نروم مرا خواهند كشت، آنگاه (ام سمله ) گفت كه در نزد من تربتى است كه رسولخدا(ص ) مرا داده است واينك در شيشه اى آنرا ضبط كرده ام، پس امام حسين دست فراز كرد و كفى از خلاك (كربلا) برگفت و به (ام سلمه ) داد و فرمود ايمادر اين خاك را تربتى كه جدم بتو داده ضبط كن در هنگاميكه اين هر دو خاك خون شوند، بدانكه مرا در(كربلا) شهيد كرده اند.

روز: 29

روزه گرفتن آن كفاره صد سال است، چنانچه از حضرت رضا مروى است. ودر اين روز، سنه 607،(ارسلانشاه ) معروف به (اتابك ) صاحب (موصل ) وفات كرد و از بناهاى او است مردسه (شافعيه ) در (موصل ).

شب: 30

نمازش ده ركعت به حمد و توحيد يازده مرتبه

روز: 30

در آن چند عمل است:

1 - غسل.

2 - روزه و در فضيلت آن از حضرت رضا مرويستكه حق تعالى گناهان گذشته و آينده او را بيامرزد.

3 - نماز(سلمان ) و آن ده ركعت است به همان كيفيت كه در روز اول اين ماه گذشت و بعد از هر سلام دستها بآسمان بلند كند و بگويد:

(( لا اله الا الله وحده لاشريك له له الملك و له الحمد يحى و يميت و هو حى لايموت بيده الخير و هوعلى كل شئى قدير وصلى الله على محمد واله الطاهرين ولا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم.))

پس دستها را بر روى خود بمالد و حاجت خود را بطلبد.

و در اين روز، سنه 204(محمد بن ادريس شافعى مطلبى ) در(مصر) وفات كرد و شافعى يكى از ائمه اربعه اهل سنت است و ولادتش در سنه 150 روز و فات (ابوحنيفه ) واقع شده و نسبش به (مطلب بن عبد مناف ) منتهى ميشود و منسوب است بجدش (شافع بن سائب ) كه او رسولخدا را ملاقات كرده (( وللشافعى اشعار الطيفة و مما ينسب اليه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لوان المرتضى ابدى محله |  | لظار الخلق طرا سجدالله. |
| و مات الشافعى ليس يدرى |  | عل ربه ام ربه الله. |

(وله ايضا)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ياراكبا بالحمصب من منى |  | و اهتف بساكن خيفها و الناهض |
| سحرا اذا فاض الحجيج الى منى |  | فيضا كلمتطم الفرات الفائض |
| قف ثم و اشهد اننى بمحمد |  | و وصيه و بنيه لست بباغض |
| ان كان رفضاحب آل محمد |  | فليشهد الثقلان انى رافضى |

وله ايضا)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا اهلبيت رسول الله حبكم |  | فرض من الله فى القران انزله |
| كفاكم من عظيم القدر انكم |  | من لايصلى عليكم لا صلوة له |

الى غير ذلك مما لا يناسب المقام ذكره.))

## باب دوازدهم: وقايع و اعمال ماه شعبان

ابن باب در دو فصل است:

فصل اول -در اعمال مشتر كه اين ماه شريف است.

بدانكه شعبان ماه بسيار شريفى است و منسوب است به حضرت رسولخدا(ص ) و فضيلتش زياده از ماه رجب است و ماهى است كه زياد ميشود در آن روزيهايى بندگان از براى ماه رمضان و زينت ميكنند در ان بهشتهارا و در فضيلت روزه اش روايات بسيار وارداست، بلكه روايت شده كه روزه شعبان براى كسيكه مرتكب خون حرام شده باشد، نفع مى بخشد او را و(سيد) از براى روزه هر روزه اين ماه، فضيلتى روايت كرده است.

بالجمله، اعمال مشتركه اين ماه، چند امر است:

1 - در هر روزى هفتاد مرتبه بگويد:(( استغفرالله و اسئله التوبه.))

2 - در هر روز، هفتاد مرتبه بگويد:

(( استغفرالله الذى لا اله الا هوالرحمن الرحيم الحى القيوم و اتوب اليه ))

در بعضى روايات:(الحى القيوم ) پيش از(الرحمن الرحيم ) است و عمل بهر دو خوب است و از رويات مستفاد ميشود كه بهترين دعاها و اذكار در اين ماه، استغفار است

3 - در هر روز، در فوت زوال و در شب نيمه، اين صلوات را بخواند:

(( اللهم صل على محمد و آل محمد شجرة النبوه،)) الخ.

4 - مناجات با خدا در اين ماه باين مناجات كه از حضرت امير وائمه عليهم‌السلام روايت شده كه در ماه شعبان ميخوانند:

(( اللهم صل على محمد و آل محمد و اسمع دعائى )) الخ.

5 - تصدق كند در اين ماه اگر چه به نصف دانه خرما باشد تا حق تعالى، بدن او را بآتش جهنم حرام گرداند و روايت است كه بهترين اعمال در اين ماه، تصدق كردن و طلب آمرزش نمودن است.

6 - در مجموع اين ماه، هزار مرتبه بگويد:(( لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين و لو كره المشركون )) كه ثواب بسيار دارد از جمله آنكه عبادت هزار ساله در نامه عملش نوشته شود.

7 - روزه بگيرد دوشنبه و پنجشنبه اين ماه را كه بر آورده شود از او بيست حاجت دنيا و بيست حاجت از حاجتهاى آخرت.

8 - در هر پنجشنبه اين ماه، دو ركعت نمازگذارد در هر ركعت بعد از(حمد) صد مرتبه (توحيد) بخواند و بعد از سلام صد مرتبه صلوات بفرستد و روزه اش نيز فضيلت دارد و روايت است كه در هر روز پنجشنبه ماه شعبان زينت ميكنند آسمانها را، پس ملائكه عرض ميكنند، خداوند بيامرز روزه داران اين روز را دعاى ايشان مستجاب گردان.

9- در اين ماه، صلوات بسيار بفرستد.

10 - آنكه از روز جمعه آخر ماه تابقيه ماه بسيار بگويد:

(( اللهم ان لم تكن غفرت لنا فيما مضى من شعبان فاغفرلنا فيما بقى منه ))

فصل دوم - در ذكرايام وليالى ماه شعبان است:

شب: 1

چون هلال را ديد دعاى هلال را بخواند و هفتمرتبه، سوره (حمد) را فراموش نكند و نيست روزه اين ماه كند و ياد آورد زمان پيغمبر را كه چون آنحضرت، هلال شعبان را ميديد، امر ميفرمود: ندا كننده را كه ندا كند در ميان مردم كه اى اهل مدينه من رسولم از جانب رسولخدا(ص ) بسوى شما و ميفرمايد كه شعبان ماه من است، خدا رحمت كند كسى را كه يارى كند مرا بر ماه من.

اميرالمؤ منين (عليه‌السلام ) فرموده كه از من فوت نشده روزه شعبان از زمانيكه شنيدم منادى رسولخدا، اين ندا ميكند و تا زنده هستم از من فوت نخواهد شد، انشاءالله.(سيد) از براى اين شب چند نماز نقل كرده است:

اول - صد ركعت به (حمد) و (توحيد) يكمرتبه و بعد از فراغ، هفتاد مرتبه سوره (حمد)

دوم - داوزده ركعت به (حمد) و(توحيد) پنجمرتبه.

سوم - دو ركعت، در هر ركعت بعد از(حمد) سى مرتبه (توحيد) و بعد از سلام بگويد (( اللهم هذا عهدى عندك يوم القيمة )) (88)

چهارم - دو ركعت نماز كند در هر ركعت بعد از (حمد) يازده مرتبه (توحيد) و اين نماز را در شب دوم و سوم اين ماه نيز بخواند وروزهاى اين شبها را هم روزه بگيرد.

روز: 1

روزه اش فضيلت بسيار دارد و وارد شده كه بهشت او را واجب گردد، البته.

در اين روز، سنه 317، (عبدالله بن احمد، ابوالقاسم كعبى بلخى ) رئيس طائفه (معتزله ) وفات كرد.

در اين روز، سنه 264، وفات كرد: شيخ الفقهاء الاصوليين و مربى العلماء و المجتهدين، البحر الزاخر، مولانا (الشيخ محمد حسن النجفى ) ابن (الشيخ باقر) صاحب كتاب (جواهرالكلام ): (( الذى لم يصنف فى الاسلام مثله فى الحلال والحرام )).

شب: 2

نمازش پنجاه ركعت است به (حمد) و (توحيد) و (معوذتين ).

پاورقى ها:

84- مغول آن تبغى را گوين كه در ميان عصاء جا دارد (منه ).

85- 1 - اشعار حسان در واقع خيبر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( و كان عل ارمدالعين يتبغى |  | دوا فلما لم يحسن المداويا |
| شفاه رسول الله منه بتقلة |  | فبورك مرقيا و بورك راقيا |
| و قال ساعطى الراية اليوم صارما |  | مكيا محبا للرسول مواليا |
| يحب الهى والاله يحبه |  | به يفتح الله الحصون الا وابيا |
| فاصفى بهادون البرية كلها |  | عليا و سماه الوزير المواخيا |

(منه )

86- 2 - ابن ابى الديد در يكى از قصائد سبعه خود گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( يامن له ردت ذكاء و لم يفز |  | بنظريها من قبل الا يوشع |
| ياهازم الاحزاب لايثنيه عن |  | خوض الحمام مدجج و مدرع |
| ياقلاع الباب التى عن هزها |  | عجزت اكف اربعون و اربع |
| لولا حدوثك قلت انك جاعل |  | الارواح فى الاشباح و المستنزع |
| لولا مماتك قلت انك باسط |  | الارزاق تقدرفى المعطاء و توسع |
| ما العالم العلوى الا تربة |  | منها لجثتك الشريفة مضجع |
| ما الدهر الاعبدك القن الذى |  | بنفوذ امرك فى البرية مولع |
| والله لولاحيدر ماكانت الدنيا |  | ولا جمع البرية مجمع |
| واليه فى يوم المعاد حسابنا |  | و هو الملاذ لنا غداو والمفزع |

و اين همان قصيدهايست كه بر ضريح مطهر امير المؤ منين عليه‌السلام نوشته اند و تمام آن هشتاد بيت است و چند شعر از آن در مصيبت امام حسين عليه‌السلام (منه عفى عفه )

87- سيد بن طاوس در مصابح الزائر در يكى از زيارات حضرت موسى بن جعفر(عليه‌السلام ) اين صلوات را بر آنحضرت كه محتوس است بر شمه اى از فضائل و مناقب و عبادات و مصائب آنجناب نقل كرده شايسته است در اينجا نقلكنم: (( اللهم صل على محمد و اهل بيته الطاهرين و صلى على موسى بن جعفر وصى الابرار و امام الاخيار و عيبة الانوار و وارث السكينة و الوقار و الحكم و الاثار الذى كان يحيى الليل بالسهرالى السحر بمواصلة الاستغفار حليف السجدة الطويلة و الدموع الغزيرة و المناجات الكثيرة و الضراعات المتصلة و مقرالنهى و العدل و الخير و الفضل و الندى و البدل و مالف البلوى و الصبر و و المضطهد بالظلم و المقبور بالجور و المعذب فى قعر السجون و ظلم المطاميرذى الساق المرضوض بحلق القيود و الجنازة المنادى عليها بذل الاستخفاف و الوارد على جده المصطفى و ابيه المرتضى وامه سيدة النساء بارث مغضوب و ولاء مسلوب و امر مغلوب و دم مطلوب و سم مشروب اللهم و كما صبر على غليظ المحن و تجرع غصص الكرب و استسلم لرضاك و اخلص الطاعة لك و محض الخشوع و استشعرالخضوع و عادى البدعة و اهلها و لم يلحقه فى شئى من اوامرك و نواهيك لومة لائم صل عليه صلوة نامية منيفة زاكية توجب له بها شفاعة امم من خلقك و قرون من براياك و بلغه عنا تحية و سلاما و اتنا من لدنك فى موالانه فضلا و احسانا و مغفرة و رضوانا انك ذوالفضل العميم و التجاوز العظيم برحمتك ياارحم الراحمين (منه )))

88- وروى عن النبى (ص ) من صلى وزين الركعتين كذللك حفظ من ابليس و جنوده و اعطاه الله ثواب الصديقين (منه )

روز: 2

در اين روز، سنه 2 و بقولى روز آخر اين ماه، فرض روزه ماه رمضان شد و آيه مباركه: (( يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام ) نازل گرديد.

دراين روز، سنه 202، (فضل بن سهل ) در حمام سرخس غيلة مقتول شد، هنگاميكه با (مأمون ) و حضرت امام رضا(عليه‌السلام ) بجانب (عراق ) سفر ميكردند و او را (ذوالرياستين ) ميگفتند بجهت آنكه وزير و مشير (ماءمون ) بود و هم رياست جند و لشكربا او بوده.

در اين روز سنه 255، (معتز بالله بن متوكل ) خليفه 13 عباسى مقتول شد و سببش آن بوده كه طايفه اتراك از لشكر او با اوياغى شدند و بسر كردگى (صالح بن وصيف ) در روز مبعث براو شورديدند و در حجره او ريختند و پاى او را گرفتند و بيرون كشيدند و او را در آفتاب گرم بپاى داشتند و از حرارت زمين، گاهى (معتز) تكيه بر يكپا ميكرد و چون گرم ميشد، آن پا را بر ميداشت و پاى ديگر را ميگذاشت و پيوسته ايشان بر او لطمه ميزدند و ميگفتند خود را از خلافت خلع كن واو، ابا ميكرد و دست خود را پسر صورت كرده بود تا آنكه بيچاره شد و خود را خلع كرد، پس سه روز (صالح ) او را از طعام و شراب منع كرد پس او را رد سردابى نمود و در آن را مسدود كرد تا رد آنجا هلاك شد و بقولى او را با آب جوش حقنه كرد تا بمرد و بنحو ديگر وفات او را نقل كرده اند و (معتز) ملعون، قاتل حضرت هادى عليه‌السلام است.

و نيز در اين روز، سنه 396، (خواجه عبدالله انصارى ) متولد شده و او از احفاد (ابو ايوب انصارى ) و صاحب مناجات فارسيه و كلمات حكيمه است وفاتش در حدود سنه 481، بوده و در بقعه (كاذر گاه هرات ) بخاك رفته و قبرى كه در صحن (حضرت سلمان ) در مدائن است و منسوب به (عبدالله انصارى ) است معلوم نيست كه از كيست، زيرا كه معروف باين نام، دو نفرند يكى اين مرد و ديگرى (عبدالله بن حزام انصارى ) پدر جناب (جابر) و او از شهداء (احد) و با شهداء در (احد) مدفون استو او همانستكه با (عمروبن الجموح ) شوهر خواهر در يك مقبره دفن شده اند نقل شده كه قبر ايشان در معبر سيل بود وقتى سيلاب آمد و قبرايشان راآب ببرد، (عبدالله ) را نگريستند كه دستش بر روى جراحت خود بود، چون دست او را بازداشتند، خون از جراحت او آمد لاجرم دستش را بجاى خود گذاشتند.

و هم نقل است كه در زمانى كه (معاويه ) خواست در (احد) چشمه جارى كند، چشمه بر قبر (عمرو) و (عبدالله ) ميگذشت، ايشانرا از قبر در آوردند و چون دراين كار، كسى (معاويه ) را انكار نكرد (ابوسيعد خدرى ) گفت: بعد از اين، هيچ منكر را كس انكار نخواهد كرد.

شب: 3

شب ولادت امام حسين عليه‌السلام است و دو ركعت نماز دارد، در هر ركعت (حمد) و بيست و پنجمرتبه (توحيد).

روز: 3

روز بسيار مباركى است و موافق مشهور روز ولادت با سعادت حضرت سيد الشهداء است و روز يستكه ملائكه آسمانها به تهنيت پيغمبر خدا(ص ) باين مولود مسعود آمدن و از خاك قبر آن مظلوم براى رسولخدا(ص ) آوردند و او را تعزيت نيز بگفتند و (فطرس ملك ) يا (دردائيل ) پناه بآن طفل معصوم و امام مظلوم برد، خداوند او را بخشيد و بجاى خودش بگردانيد واز براى روز شريف، چند عمل است:

1 - روزه

2 - خواندن اين دعا: (( اللهم انى اسئلك بحق المو لود فى هذااليوم، الخ.))

3 - خواندن: (( اللهم انت متعالى امكان، الخ )) و اين آخر دعائى است كه حضرت سيدالشهداء، خواند در ان روز يكه كفار، دور او را احاطه كرده بودند و علما اين دعا را از دعاهاى روز سوم اين ماه گرفته اند.

و بدانكه سه دعا نقل شده كه امام حسين عليه‌السلام هر سه را در روز عاشوراء خوانده اند:

اول - دعاى است كه در وقت صبح عاشوراء خواند، دست بدرگاه الهى بلند كرد و گفت: (( اللهم انت ثقتى فى كل كرب، الخ.))

دوم - دعائى است كه تعليم امام زين العابدين (ع ) فرمود در آنروز در وقتى كه آنحضرترا در برگشت و خونها در بدن مباركش جوش ميخورد و فرمود: اى پسر حفظ كن از من دعاى را كه تعليم فرمود آنرا بمن فاطمه و تعليم فرمود باو رسولخدا و تعليم نمود باو، جبرئيل از براى حاجت و مهم و اندوه و بلاهاى سخت كه نازل ميشود و امر دشوار و فرمود بگو:

(( بحق يس و القران الحكيم و بحق طه و القران العظيم يامن يقدر على حوائج السائلين يامن يعلم مافى الضمير يا منفس عن المكروبين يا مفرج عن المغمومين يا راحم الشيخ الكبير يا رازق الطفل الصغير يامن لايحتاج الى التفسير صل على محمد وال محمد وافعل بى كذا و كذا.))

و بجاى اين كلمه، حاجات ذكر شود.

سوم - دعاى (( اللهم انت متعالى المكان )) است كه آخر دعاى آنحضرت بوده، (علامه مجلسى ) فرموده كه زيارت امام حسين و غسل زيارت در اين روز، مستحب است.

بدانكه در اين روز، سنه 60، جناب سيد الشهداء(عليه‌السلام ) وارد (مكه ) شد و چون كوفيان فهميدند كه آنجناب سر از بيعت (يزيد) بر تافته و بجانب (مكه ) شتافته كاغذهاى متواتر و متوالى خدمت آنحضرت نوشتند و او را به (كوفه ) طلبيند، حضرت جواب نامه هاى ايشان را باجناب (مسلم ) روانه كرد، چنانچه در ماه رمضان، بآن اشاره شد.

شب: 4

نمازش چهل ركعت است در هر ركعت (حمد) يكمرتبه و بيست و پنج مرتبه (توحيد).

روز: 4

در اين روز، سنه 440، شيخ عارف (ابوسعيدبن ابوالخير) وفات كرد: (شيخ بهائى ) فرموده كه او معروف بود به محبت اهل بيت عليهم‌السلام.

و در اين روز، سنه 683، صاحب اعظم (شمس الدين محمد جوينى ) امامى، ملقب به (صاحب الديوان ) وزير (هلاكوخان ) شهيد شد و در روز چهارم ذيقعده بحال او فى الجمله، اشاره شد.

و در اين روز، سنه 694، (سلطان غازان ) بشرف اسلام رسيد و نام خود را (محمد) گذاشت و بسسب اسالم او، قريب صدهزار نفر از عساكر و غيره مسلمان شد و علماى اسلام را انعام بسيار فرمود و آتشكده ها را امر فرمود كه خراب و ويران كردند و بتها را درهم شكستند.

شب: 5

نمازش دوركعت است، هر ركعت (حمد) و پانصد مرتبه (توحيد) و بعد از نماز، هفتاد مرتبه صلوات.

روز: 5

در اين روز، سنه 4: بنابر روايتى ولادت حضرت امام حسين عليه‌السلام واقع شده است.

و هم در اين روز، بقول (شهيد) ولادت امام زين العابدين عليه‌السلام واقع شده است.

(علامه مجلس ) فرموده كه اگر احتياطا امروز و روز سوم راحرمت بدارند و اعمال آنروز را در اين روز، بعمل آوردند خصوصا زيارت، بهتر است.

و در اين روز، سنه 435، (سلطان الدوله ديلمى ) كه از متصلبين شيعه بوده وفات كرده.

شب: 6

نمازش چهار ركعت است، در هر ركعت (حمد) يكمرتبه و (توحيد) پنجاه مرتبه.

روز: 6

در اين روز، سنه 573، (ابن الصيفى سعد بن محمد) معروف به (حيص و بيص ) شاعر وفات كرد و در مقابر قريش بخاك رفت و از شعرهاى او است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ملكنا فكان العفو مناسجية |  | فلما ملكتم سال بالدم ابطح |

و از براى او است قضيه معروفه در انشاد آن.(89)

شب: 7

نماز دو ركعت است در ركعت اول، بعد از (حمد) صد مرتبه (توحيد) و در دوم بعد از (حمد) صد مرتبه (آية الكرسى ).

روز: 7

در روايتى است كه روز ولادت حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام بوده، لكن خلاف مشهور است.

شب: 8

نماز دو ركعت است در ركعت اول (حمد) و (آية آمن الرسول ) تا آخر سوه و پانزده مرتبه (توحيد) و در دوم (حمد) و (آية قل انما انابشر) و پانزده مرتبه (توحيد).

روز: 8

در اين روز، سنه 1137، (سلطان محمد افغانى ) وفات كرد و (سلطان اشرف مردود) بجاى وى نشست و اين در ايامى بود كه با (افاغنه ) به (اصفهان ) ريخته بودند و اصفهان را مسخر كرده و (شاه سلطان حسين صفوى ) را حبس كرده بودند، پس بامر او قريب پانصد حمام و مدرسه و مسجد را خراب كردند و فتنه (افاغنه ) بر اهل (اصفهان ) و ابتلاى بقحط و غلا بيشتر از آنستكه ذكر شود و (آقا هادى ) نجل مرحوم (آخوند ملاصالح مازندانى ) از وضع قحطى (اصفهان ) در آن ايام، قصه عجيبى نقل كرده و چون خيلى غريب مى نمود، ذكر نكردم.

شب: 9

نمازش چهار ركعت است، در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه (نصر).

روز: 9

بقولى ولادت حضرت سجاد(ع ) واقع شده.

و در اين روز، سنه 357، (متقى بالله ) خليفه 21 عباسى وفات كرد.

و در اين روز، سنه 481، وفات يافت: (ابوالقاسم عبدالعزيز) معروف به (ابن براج ) فقيه امامى مؤ لف جمله از كتب فقيه مثل (كامل ) و (موجز) و (مهذب ) و غيره ها و او شاگرد (سيد مرتضى ) و (شيخ ) بوده و در (طرابلس ) كه نزديك (بعلبك ) باشد قضاوت داشته و از (دره بهيه ) معلوم ميشود كه از القاب او (حافى ) است، چنانچه در مبحث نماز ميت فرموده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( والخلع للخداء دون الاحتقاء |  | و سن فى قضائه الحافى الحفاء |

و در اين روز، سنه 577، (عبدالرحمن بن محمد) معروف به (ابن الانبارى - نحوى ) وفات كرد و (انبار) در قديم بلدى بوده در جنب فرات، ده فرسخى (بغداد) و در سابق انبار طعام كسرى بوده.

و در اين روز، سنه 1039، سيلى عظيم در (مكه ) و داخل خانه مكه شد و چهار هزار و دو نفر غرق شدند كه از جمله معلمى بود باسى شاگرد و در روز ديگر كه پنجشنبه دهم باشد، منهدم شد تمام عرض خانه از طرف ميزاب و قريب نصفى هم از طرف طول و اين بود تا روز سه شنبه سوم جمادى الاخره سنه 1040، بقيه خانه را منهدم كردند مگر موضع (حجر الاسود) را دوباره محكم شاختند و كسيكه اساس آنرا بلند كرد و ساخت، سيد اجل عالم (مرحوم آسيد بن زين العابدين كاشى ) مجاور به (مكه ) تلميذ (ملامحمد امين استرآبادى ) بوده و اين (سيد) در اين باب كتابى نوشته موسوم به (مفرحة الانام فى تأسيس بيت الله الحرام ) و در آخر كار بدست اهل سنت، شهيد شد، رحمه الله.

شب: 10

نمازش چهار ركعت ست، در هر ركعت (حمد) و (آية الكرسى ) و (كوثر) سه مرتبه.

روز: 10

در اين روز، سنه 754، وفات كرد: پسر خواهر (آية الله علامه حلى )، (سيد عميد - الدين ) كه از خانواده علم و صاحب (شرح تهذيب الاصول ) و غيره است و او غير از (عميدالروساء هبة الله ابن حامد)، راوى صحيفه سجاديه و گوينده حدثنا است كه در اول صحيفه است.

شب: 11

نماز هشت ركعت است، در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه (جحد).

روز: 11

در اين روز، سنه 776، وفات كرد: (محمد بن عبدالرحمن ) معروف به (ابن الصانع حنفى ) صاحب (شرح الفيه ) و (شرح قصيده برده ).

و در اين روز، سنه 1173، وفات كرد: (ملااسمعيل مازندرانى خاجوئى ) صاحب (شرح مدارك ) و غيره در تخته فولاد بخاك رفت.

شب: 12

نمازش دوازده ركعت است در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه (الهيكم التكاثر).

شب: 13

دو ركعت نماز كند، در هر ركعت (حمد) و يكمربته سوره (والتين ) و از براى اين شب و دو شب بعد، نمازى است كه در شب سيزدهم رجب ذكر شد.

شب: 14

نمازش چهار ركعت است، در هر ركعت (حمد) و پنجمرتبه سوره (والعصر).

شب: 15

شب بسيار مباركى است و فضيلت و اعمال آن زياده از آنستكه ذكر شود و اين شب را (ليلة البرات ) و (ليلة الصك ) و (ليلة المباركه ) و (ليلة الرحمة ) گويند و اين شب بعد از (ليلة القدر) افضل ليالى است و حق تعالى فضل خود را در اين شب به بندگاه عطا ميفرمايد و باحسان خود، گناهان ايشان را ميآمرزد و شبى است كه حق تعالى بذات مقدس، خود، خود قسم خورده كه سائلى را از درگاه خود رد نكند مگر آنكه معصيتى از خدا بطلبد.

و روايت است كه از اول تا بآخر اين شب از جانب حق تعالى ندا ميرسد كه آيا استغفار كننده اى هست كه طلب آمرزش ‍ كند از گناهان خود، تامن او را بيامرزم. آيا كسى هست كه طلب روزى كند، تا من او را روزى دهم و از جمله بركات اين شب آنستكه سلطان عصر و امام زمان ارواحنافداه در سحر اين شب متولد شده و باعث مزيد شرافت اين ليله مباركه شده و از براى اين شب مبارك، چند عمل وارد است:

1 - غسل است كه باعث تخيف گناهان ميشود.

2 - احياء اين شب است بنماز و دعا و استغفار، چنانچه امام زين العابدين (عليه‌السلام) ميكردند.

3 - زيارت امام حسين (عليه‌السلام) است كه افضل اعمال اين شب و باعث آمرزش گناهان است و هر كه خواهد با او مصافحه كند، روح صد و بيست و چهار هزار پيغمبر زيارت كند آنجناب را در اين شب واقل زيارت آنحضرت آنستكه ببامى يا صحنى گشاده در آيد و بجانب راست و چپ خود نظر كند، پس سر بجانب آسمان كند، پس زيارت نمايد آنحضرترا باين كلمات:

(( السلام عيلك يا ابا عبدالله السلام عليك يابن رسول الله السلام عليك و رحمة اله و بركاته.))

و هر كس هر كجا كه باشد، در هر وقت كه آنحضرت را باين كيفيت زيارت كند، اميد است كه ثواب حج و عمره براى او نوشته شود و از براى امام حسين عليه‌السلام در اين شب دو زيارت مخصوصه است: يكى همان زيارت اول رجب و ديگر زيارت مختصرى است كه (كفعمى ) از حضرت صادق نقل كرده و اول آن (الحمدلله لعلى العظيم ) است و ما هر دو زيارت را در (هديه ) ايراد كرديم.

4 - بيتوته در زمين (كربلا) و خواندن هزار مرتبه (قل هوالله ) و هزار مرتبه استغفار و هزار مرتبه (الحمدلله ) پس چهار ركعت نماز كند و در هر ركعتى هزار مرتبه (آية الكرسى ).

5 - خواندن اين دعا كه بمنزله زيارت امام زمان عليه‌السلام است:

(( اللهم بحق ليلتا هذه و مولودها، الخ ‌)).

6 - بخواند: (( اللهم اقسم لنامن خشيتك، الخ ‌)).

7 - بخواند: (( الله انت الحى القيوم العلى العظيم )).

8 - بخواند صلوات هر روز را كه در وقت زوال ميخواند.

9 - خواندن دعاى كميل است كه در شبهاى جمعه نيز خوانده ميشود.

10 - صد مرتبه (سبحان الله ) و صد مرتبه (الحمدالله ) و صد مرتبه (الله اكبر) و صد مرتبه (لااله الاالله ) كه سبب آمرزش گناهان و بر آمدن حوائج است.

11 - بعد از نماز خفتن دو ركعت نماز كند در ركعت اول، (حمد) و (قل ايهاالكافرون ) و در دوم، (حمد) و (توحيد) بخواند و بعد از سلام تسبيح حضرت زهرا را بگويد بعكس تريبت مشهور، پس بگويد: (( يامن اليه يلجاء العباء فى المهمات، الخ ‌)).

12 - (شيخ ) و (كفعمى ) فرموده اند، بخواند در اين شب: (( الهى تعرض لك فى هذا الليل المتعرضون ))، الخ و اين دعائى است كه در عقب نماز شفع وارد شده است.

13 - بخواند بعد از هر دو ركعت از نماز شب و شفع و بعد از مفرده وتر، دعاهائى را كه (شيخ ) و (سيد) در (مصباح ) و (اقبال ) ذكر كرده اند.

14 - بجا آورد سجدات و دعواتى را كه (شيخ ) و (سيد) از رسول خدا، روايت كرده اند.

15 - نماز جعفر را بجا آورد، چنانچه (شيخ ) از حضرت رضا عليه‌السلام روايت كرده است.

16 - بجا آورد نمازهاى اين شب را و آنها بسيار است:

از جلمه چهار ركعت ما بين مغرب و عشا در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه (توحيد) و بعد از نماز ده مرتبه (يارب اغفرلنا) و ده مرتبه (يارب ارحمنا) و ده مرتبه (يارب تب علينا) و بيست و يك مرتبه (توحيد) و ده مرتبه (( سبحان الله الذى يحى الموتى و يميت الاحياء و هو على كلى شى قدير.))

و از جمله چهار ركعت نماز است كه سى نفر از اصحاب حضرت صادق (ع ) از آن حضرت روايت كرده اند، در هر ركعت بعد از (حمد) صد مرتبه (توحيد) بخواند و بعد از نماز بخواند:

(( اللهم انى اليك فقير و من عذابك خائف و بك مستجير رب لاتبدل اسمى ولا تغير جسمى رب لاتجهد بلائى و (رب خ ل ) لاتشمت بى اعدائى اعوذ بعفوك من عقابك و اعوذ برحمتك من عذابك و اعوذ برضاك من سخطك و اعوذبك منك جل ثنانك انت كما اثنيت على نفسك و فوق ما يقول القائلون فيك.))

اگر در هر ركعت، (توحيد) را پنجاه مرتبه بخواند نيز خوب است چه آنكه با بنطريق نيز روايت شده و مطابق هم ميشود با نماز اميرالمؤ منين (عليه‌السلام) و دويست و پنجاه مرتبه (توحيد) در هر ركعت هم روايت شده است.

و از جمله صد ركعت نماز است در هر ركعت (حمد) يكمرتبه و (توحيد) و ده مرتبه.

و از جمله چهار ركعت نماز و دعائى است كه در نزد قبر امام حسين عليه‌السلام در اين شب بايد خوانده شود.

و از جمله ده ركعت نماز است نزد قبر آنحضرت هر ركعت به (حمد) و ده مرتبه (اخلاص )، پس پناه ببرد بخدا از آتش.

و از جمله ده ركعت نماز است در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه (توحيد) بخواند، پس بسجده رود و در سجده بگويد:

(( اللهم لك سجد سوادى و خيالى (جنانى خ ل ) و بياضى ياعظيم كل عظيم اغفرلى ذنبى العظيم فانه لا يغفره (و انه لايغفر خ ل ) غيرك يا عظيم.))

و نمازهاى ديگر نيز نقل شده و در آنچه ما ذكر كرديم، كفايت است.

روز: 15

در اين روز، سنه 255، ولادت با سعادت امام زمان: حضرت حجة بن الحسن، صاحب الامر عليه‌السلام واقع شده.

(شيخ صدوق ) از (حكيمه ) دختر حضرت جواد عليه‌السلام روايت كرده كه فرموده: فرستاد بنزد من امام حسن عسكرى عليه‌السلام و فرمود كه اى عمه! افطار خود را نزد ما قرار بده، همانا امشب شب نيمه شعبان است و خداوند تبارك و تعالى ظاهر ميكند در اين شب، حجت را و او است حجت او در زمين.

گفتم: از كدام زن؟

فرمود: از (نرجس ).

گفتم: بخدا قسم، خدا مرا فداى تو گردند، در او اثر حملى نيست.

فرمود: همانستكه گفتم بتو.

(حكيمه ) گفت: پس وارد شدم بر (نرجس ) چون سلام كردم و نشستم، آمد كه كفش از پاى من در آورد، بمن گفت اى سيده من! چگونه است حال شما؟ گفتم: توئى سيده من و سيده اهل من، اين كلمه را از من بعيد دانست و گفت: اين چيست كه ميفرمائى از عمه!

گفتم: از دختر جان من! خداوند عالم، در اين شب بتو پسرى خواهد كرامت كرد كه سيد دنيا و آخرت باشد، پس ‍ (نرجس ) نشست و از اين مطلب شرمش آمد، پس من نماز خود را گذاردم و چون از نماز عشاء فارغ شدم، افطار كردم و خوبيدم چون دل شب شد، برخواستم بنماز شب و چون از نماز فارغ شدم، ديدم (نرجس ) هنوز در خواب است و حادثه اى هم بر او رخ نداده، پس نشستم مشغول تعقيب شده، پس خوابيدم دوباره فزعناك از خواب برخواستم باز (نرجس ) در خواب بود، پس برخواست و مشغول نماز شب شد و من چون آثارى در (نرجس ) نديدم در دلم چيزى گذشت كه صداى حضرت عسكرى عليه‌السلام بلند شد كه اى عمه! تعجيل منما، امر ولادت نزديك شد، من شروع كردم بخواندن (الم سجده ) و (يس ) كه ناگاه (نرجس ) بحالت فزع بر خواست، من نزديك او شدم و گفتم: اسم الله عليك، آيا در خودت چيزى احساس ميكنى؟

گفت: بلى اى عمه!

گفتم: قلب خود را جمع كن، اين علامت همانستكه بتو گفتم، پس مرا و (نرجس ) را سستى خواب گرفت و وقتى بيدار شديم كه آنمولود مسعود بدنيا آمده بود، پس جامه را از روى او برداشتم، ديدم كه در سجده است و مناحد خود را بر زمين گذاشته، پس او را در بر گرفتم، ديدم نظيف و پاكيزه است، پس صداى پدرش بلند شد كه اى عمه! بياور پسرم را. من بردم او را بنزد آنحضرت، پس آنجناب دستهاى خودرا در زير ران و كمر او گذاشت و قدمهاى او را بر سينه خود نهاد، پس زبان خود را در دهان او گذاشت و دست بر چشم و گوش مفاصل او ماليد و فرمود: اى پسرك من! تكلم كن، حضرت حجة گفت:

(( اشهدان الااله الاالله وحده لا شريك له و اشهدان محمدا رسول الله ))

پس صلوات فرستاد بر اميرالمؤ منين (عليه‌السلام) و ساير ائمه تا پدر بزرگوار خود و ساكت شد. امام حسن، فرمود: اى عمه! ببر او را بنزد مادرش تا سلام كند بمادرش و دوباره او را بياور. من بردم او را نزد مادرش، چون سلام كرد بر او، برگردانيدم او را بخدمت پدرش. حضرت فرمود: اى عمه! چون روز هفتم شد بنزد ما بيا.

(حكيمه ) گفت: چون داخل صبح شدم، رفتم خدمت حضرت امام حسن تا سلام كنم بر او، پرده را پس كردم تا سيد خود، حضرت حجة، را به بينم، او را نديدم.

گفتم فدايت شوم كجا شد؟ فرمود: سپرديم او را بآنكه سپرد باو مادر موسى، موسى را، چون روز هفتم شدت خدمت آنحضرت رسيدم و سلام كردم و نشستم.

آنجناب فرمود: پسرم را بياور نزد من، پس آنمولود را در ميان خرفه گذاشته بخدمت پدرش بردم باز مثل روز اول كرد با او، پس زبان در دهان او گذاشت مثل آنكه او را بشير يا عسل غذا بدهد، پس فرمود: تكلم كن اى پسر من!

حضرت حجة، شهادت گفت و صلوات بر رسول و اميرالمؤ منين و ائمه فرستاد تا پدر بزرگوارش، پس اين آيت مبارك از قرآن تلاوت كرد:

(( بسم الله الرحمن الرحيم و نريد ان نمن الى قوله تعالى، ماكانوايحذرون.))

و در اين روز، سنه 237، وفات كرد: (اسحق بن ابراهيم ) معروف به (ابن راهويه ) استاد (بخارى )، (مسلم ) و (ترمذى ) و مشهور بحفظ حديث و فقه.

و دراين روز، سنه 329، شيخ جليل معظم (ابوالحسن على بن محمد سمرى ) كه آخر نواب امام عصر(عليه‌السلام) بود، وفات كرد، قبر شريفش در بغداد نزديكى قبر (شيخ كلينى ) است و سال وفات اين بزرگوار، سال تناثر نجوم بوده و بسيارى از علماء و محدثين شيعه در آنسال، بعالم بقا ارتحال نمودند كه از جمله: شيخ اجل اقدم (على بن بابويه قمى ) بوده و در آنسال ابتداى غيبت كبرى شد وتا آنزمان قريب هزار سال و كسرى است كه غيبت امام طول كشيده و اين نور عالمتاب از انظار، محجوب گشته و ما منتظر فرج هستيم و در توقيع شريف عسكرى است براى (على بن بابويه قمى ):

(( و عليك بالصبر و انتظار الفرج فان النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قال: افضل الاعمال امتى انتظار الفرج )).

از خدا خواهيم تعجيل فرج را همانا بسيارى از دلها را شك وريب فرا گرفته و در اين روز، سنه 476، نمتولد شد: (قاضى عياض مغربى ) شارح (صحيح مسلم ) و (سيد عميد الدين ) پسر خواهر (علامه حلى ) در سنه 681.

شب: 16

نمازش دو ركعت است، در هر ركعت (حمد) و يك مرتبه (آية الكرسى ) و پانزده مرتبه (توحيد).

شب: 17

نمازش دو ركعت است، در هر ركعت (حمد) و هفتاد و يك مرتبه (توحيد) و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار.

شب: 18

نمازش ده ركعت است در هر ركعت (حمد) و پنجمرتبه (توحيد).

روز: 18

در اين روز، سنه 321، عالم فاضل اديب (ابوبكر محمد بن الحسن ) معروف به (ابن دريد) صاحب (جمهره ) در لغت، در (بغداد) وفات كرد و او از علماء شيعه است و (ابن شهر آشوب ) او را از شعراء اهل بيت شمار كرده و از حفظ او نقل شده كه هرگاه ديوان شعرى بر او ميخواندند بيكمرتبه او از اول تا بآخر از برميكرده و اين امر غريبى است و اتفاقا در همانروز (عبدالله بن محمد) معروف به (ابوهاشم جبائى )(90) وفات يافت، مردم گفتند: (( مات علم اللغة و الكلام بموت ابن دريد و ابى هاشم )).

و اين نظير آنستكه در يكروز (كسائى ) و (محد بن الحسن شيبانى ) فقيه، در (رى ) وفات كردند هارون الرشيد گفت: (( دفنا الفيقه و العربية بالرى ))

و همچنانكه (كثيرعزه ) و (عكرمه ) مولى (ابن عباس ) در يك روز وفات كردند، مردم گفتند: (( مات افقه و اشعر الناس ))

(ابوهاشم ) و پدرش (ابوعلى ) از بزرگان معتزله ميباشند و در كتب كلاميه، عقايد ومذاهب ايشان مذكور است.

شب: 19

نمازش دوركعت است در هر ركعت (حمد) و پنج مرتبه (آية قل اللهم ).

روز: 19

(شيخ بهائى ) گفته در اين روز، سنه 6، (غزوه بنى المصطلق ) واقع شده و در (ناسخ التواريخ ) اين غزوه را در سال پنجم ذكر كرده است.

شب: 20

نمازش چهار ركعت است، در هر ركعت (حمد) و پانزده مرتبه سوره (نصر).

شب: 21

نمازش هشت ركعت است، در هر ركعت (حمد) و (توحيد) و (معوذتين ).

روز: 21

در اين روز، سنه 506، متولد شده (ابو سيعد عبدالكريم بن محمد سمعانى مروزى ) شافعى مورخ نساب، صاحب انساب و تواريخ مشهوره و تذئيل تاريخ (بغداد) و غيره ها.

شب: 22

نمازش دو ركعت است، در هر ركعت (حمد) و يكمرتبه (جحد) و پانزده مرتبه (توحيد).

روز: 22

در اين روز، سنه 588: شيخ اجل اعظم قطب المحدثين (محمد بن على بن شهر آشوب سروى مازندرانى ) صاحب (مناقب ) و غيره وفات يافت و در بيرون (حلب ) در بلاى كوه معروف به (جبل جوشن ) بخاك رفت در همانجائيكه مشهد السقط و قبر (ابن منير) شاعر امامى و (ابن شهر آشوب ) از شيوخ شيعه است ولكن علماء عامه نيز بفضل او معترفند و او را تجليل كرده اند و در تراجم حال او را نوشته اند و بكثرت علم و عبادت و خشوع و تهجد، او را ستوده اند و نقل شده كه هميشه باطهارت بوده و گاهيكه (مناقب ) را مينوشته هزار كتاب مناقب نزد او جمع بوه با اين بضاعت تمام در اول كتاب (مناقب ) ميفرمايد:

(( مالى و للتصنيف و التاءليف مع قلة البضاعة وعظم شاءن هذه الصناعة ))

شب: 23

نمازش سى ركعت است، در هر ركعت (حمد) و يكمرتبه سوره (اذا زلزلت ).

روز: 23

در اين روز، سنه 304، (سيد ابو محمد اطروش حسين بن على بن الحسين بن عمر الاشرف بن امام زين العابدين ) در (آمل ) وفات كرد و اين سيد جليل معروف به ناصر كبير و جدامى (سيدين ) است و (زيديه ) را باو اعتقاد تمامى است و از (تفسير كبير) او بسيار نقل ميكنند.

(( قال ابن ابى الحديد: هوشيخ الطالبين و عالمهم و زاهدهم واديبهم و شاعر هم ملك بالاد الديلم و اجبل و لقب بالناصر للحق و جرت له حروب عظيمه مع السامانيه و توفى بطبرستان )) (سنه 304)

و در اين روز، سنه 334، (مستكفى بالله ) خليفه 22 عباسى را از خلافت خلع كردند و با (مطيع لله ) بيعت كردند. (احمد بن بويه ديلمى ) چشمان (مستكفى ) را كور نمود، پس در بغداد سه خليفه كور، جمع شدند: (قاهربالله )، (متقى بالله ) و (مستكفى بالله ) و اين هر سه، بكمال ذلت زندگانى ميكردند.

و در اين روز، سنه 817: متولد شد (عبدالرحمن ابن احمد فارسى ) ملقب به ملاجامى شيخ الاسلام اهل سنت صاحب (نفحات ) و (شرح كافيه ) و غيره ها و از جمله اشعار او است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى مغبچه دهر بده جام ميم |  | كامد ز نزاع سنى و شيعه قيم |
| گويند كه جاميا چه مذهب دارى |  | صدشكركه سگسنى وخرشيعه نيم |

و از نوادر او است كه وقتى اين بيت ميخواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بسكه درجان فكاروچشم بيدارم توئى |  | هركه پيداميشودازدورپندارم توئى |

شخصى گفت بلك خرى پيدا شود، گفت: باز پندارم توئى.

شب: 24

نمازش دو ركعت است، در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه سوره (نصر).

شب: 25

نمازش ده ركعت است، درهر ركعت (حمد) يكمرتبه (الهيكم التكاثر).

روز: 25

در اين روز، سنه 105، (يزيد بن عبدالملك مروان ) وفات و اين (يزيد) سبط (يزيد بن معاويه ) است و بعد از عمر بن عبدالعزيز بتخت نشست و تا مدت چهل روز بسيره (عمر) رفتار ميكرد، آنگاه چهل نفر مشايخ (شام ) نزد او آمدند و قسم ياد كردند كه خلفا را در آخرت، حساب و عقابى نيست. (يزيد) فريفته گرديد و از سيرت (عمر) دست كشيد و نقل شده كه غلبه كرده بود بر او محبت جاريه اى (حبابه ) نام و پيوسته با او در عيش و عشرت بود، تا وقتى كه (حبابه ) بمرد، (يزيد) از مرگ او سخت غمگين شد و عيشش منقص و عقلش ‍ ناقص شد و امر كرد كه مرده (حبابه ) را دفن نكنند و پيوسته او را ميبوسيد و ميبوئيد تا آنكه بدن (حبابه ) متعفن شد و گنديد و مردمان خليفه را بر اين كار عيب كردند اذن داد دفنش كردند و خود بر سر قبر او مقيم شد و بقولى دوباره امر كرد جيفه گنديده او را از گور بيرون آوردند و بالجمله بعد از پانزده روز از مرگ (حبابه ) يزيد نيز بمرد.

و در اين روز، سنه 137، (ابو مسلم مروزى ) بامر (منصور) مقتول شد و (ابو مسلم ) همانستكه بنى عباس ‍ بسعى و كوشش او بدولت و خلافت رسيدند و مردى بوده بصفت حزم و بطش معروف و بسيار سفاك و خونريز بوده، چنانچه عدد مقتولين او را كه جبرا كشته بود: ششصد هزار، شماره كرده اند.

شب: 26

نمازش ده ركعت است، در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه (آيه آمن الرسول ).

شب: 27

نمازش دو ركعت است، در هر ركعت (حمد) ده مرتبه سوره (اعلى ).

روز: 27

در اين روز، سنه 352، (حسن بن محمد) معروف به (مهلبى ) وزير (معزالدوله ديلمى ) وفات كرد و او از احفاد (مهلب بن ابى صفره زادى ) است و پيش از آنكه بمرتبه وزارت برسد در كمال فقر وفاقه زندگى ميكرده بحيديكه تمنى مرگ كرده و گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( الا موت يباع فاشتريه |  | فهذا العيش ملا خيرفيه )) |

شب: 28

نمازش چهار ركعت است، در هر ركعت (حمد) و يكمرتبه (توحيد) و (معوذتين ).

روز: 27

روزه اينروز و دو روز بعد كه متصل شود بماه رمضان ثواب بسيار دارد و اما آنكه وارد شده كه نفريق بايد كرد، بين شعبان و ماه رضمان بافطار يك روز، يا دوروز، شايد براى آن كس باشد كه جميع شعبان را روزه ميگيرد براى آنكه ضعف پيدا نكند در روزه مستحب براى روزه واجب، نه براى كسيكه روزه نگرفته تمام شعبان را بلكه سه روز آخر را روزه ميگيرد كه وصل كند بشهر رمضان و خود را پاك كند و مهيا نمايد براى ماه مبارك و بدانكه در مثل چنين روزى، رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، (بلال ) را فرمود كه مردم را ندا كند تا جمع شوند چون جمع شدند، آنحضرت به منبر تشريف برد و از فضيلت ماه رمضان بيان فرمود.

شب: 29

نمازش دو ركعت است، در هر ركعت (حمد) يكمرتبه و هر يك از (الهيكم )، (توحيد) و (معوذتين ) ده مرتبه.

شب: 30

نمازش دو ركعت است، در هر ركعت (حمد) و ده مرتبه (سبح اسم ربك الاعلى ) و بعد از سلام صد مرتبه: (( اللهم صلى على محمد و آل محمد )).

(شيخ ) از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده كه آنجناب در شب آخر شعبان و شب اول ماه رمضان، اين دعا مى خوانند:

(( اللهم ان هذا الشهر المبارك، الخ )).

خاتمه: مختصرى از فضايل و اعمال شب و روز جمعه

بدانكه شب و روز جمعه را امتياز تام است از ساير ليالى و ايام بمزيد رفعت و شرافت و مضاعف شدن ثواب حسنات و عقاب سيئات و استجابت دعوات و آمرزش خطيئات.

آفتاب طالع نگرديده است در روزى كه بهتر از روز جمعه باشد و در حديث نبوى است كه شب و روز جمعه، بيست و چهار ساعت است و در هر ساعت، حق تعالى ششصد هزار كس را از جهنم آزاد كند.

از حضرت صادق عليه‌السلام مرويستكه هر كه بميرد ما بين زوال روز پنجشنبه تا زوال جمعه، خدا پناه دهد او را از فشار قبر و نيز فرموده كه چون عصر روز پنجشنبه ميشود، ملائكه از آسمان بزير ميآيند با قلمهاى طلا و صحيفه هاى نقره و نمينويسند در پسين پنجشنبه و شب و روز جمعه تا آفتاب غروب كند بغير از صلوات بر محمد و آل محمد.

در حيديثى است كه چون برادران (يوسف ) از حضرت يعقوب استدعاى طلب آمرزش كردند، فرمود: (سوف استغفرلكم ربى ) يعنى بعد از اين استغفار خواهم كرد براى شما از پروردگار خود، حضرت فرمود كه تاءخير كرد كه در سحر شب جمعه دعا كند تا مستجاب گردد.

و نيز فرمودند كه چون شب جمعه ميآيد، ماهيان دريا، سر از آب بيرون ميآورند و ووحشيان صحرا، گردن ميكشند و حق تعالى را ندا مى كنند كه پروردگارا ما را عذاب مكن بگناهان آدميان و فضايل شب و روز جمعه زيادتر از آنستكه در اينجا ذكر شود.

دراينجا سه مقام است:

مقام اول - در اعمال روز پنجشنبه است و آن چند امر است:

1 - در نماز صبح اينروز و روز دوشنبه، سوره (هل اتى ) بخواند.

2 - كسيكه حاجتى داشته باشد در اول صبح اينروز پى حاجت خود رود و چون متوجه حاجت خود شود، بخواند (حمد) و (معوذتين ) و (توحيد) و (قدر) و (آية الكرسى ) و پنج مرتبه آيه آخر سوره (آل عمران ) را، پس بگويد:

(( مولاى انقطع الرجاء الامنك و خابت الامال الافيك اسئلك الهى بحق من حقه واجب عليك ممن جعلت له الحق عندك ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تقضى حاجتى )).

3 - سوره (مائده ) را در اينروز بخواند.

4 - در اين روز، زيارت قبور شهداء مؤ منين كند.

5 - از مشاهد مشرفه بيرون نرود، تا جمعه بگذرد.

6 - حجامت در اين روز، مستحب است و دواخوردن خوب نيست.

7 - در اين روز، مهياى جمعه شود بگرفتن شارب و ناخنها و گذاشتن يكى از آنها را براى روز جمعه كه در جمعه گرفته شود.

8 - غسل جمعه كند اگر ترس داشته باشد كه در جمعه ممكن نشود غسلش.

9- هزار مرتبه صلوات بفرستد.

10 - دو ركعت نماز كند، درركعت اول بعد از حمد سيصد مرتبه (توحيد) بخواند و در دوم، دويست مرتبه.

11 - اگر حاجتى داشته باشد، بخوانمد نماز حوائج را كه حضرت صادق (ع ) تعليم (اسماعيل بن قيس موصلى ) كرده بنحويكه در (هديه ) ايراد كردم.

12 - در آخر روز، استغفار كند باين نحو:

(( استغفر الله الذى لا اله الا هوالحى القيوم و اتوب اليه توبة عبد خاضع مسكين مستكين لا يستطيع لنفسه صرفا و لاعد لا و لا نفعا و لا ضراو لاحيود و لامونا و لا نشورا و صلى الله على محمد و عترته الطيبين الطاهرين الاخيار الابرار و سلم تسليما. ))

مقام دوم - در اعمال شب جمعه است و آن چند عمل است:

1 - بسيار صلوات بر محمد و آل او بفرستد و اقلش صد مرتبه است و آنچه زياد كند، بهتر است.

2 - بسيار بگويد: )) سبحان الله والله اكبر و لا اله الا الله )).

3 - اين سوره ها را بخواند كه براى هر يك فواى و ثواب بسيارى است: (بنى اسرائيل )، (كهف ) و (شهراء) (نمل )، (قصص )، (يس )، (ص )، (احقاف )، (واقعه )، (لقمان )، (الم سجده )، (طور)، (حم دخان )، (اقترب ) و (جمعه ) و اگر فرصت ندارد، اختيار كند، هفت تاى اول را.

4 - در ركعت اول نماز مغرب و عشاء، سوره (جمعه ) بخواند و در دوم مغرب (توحيد) و دوم عشاء (اعلى ) بخواند.

5 - دعا در حق مؤ منين بسيار كند، چنانچه حضرت زهرا عليهما‌السلام مى نمودند و اگر براى ده نفر از برداران مؤ من كه مرده باشند طلب آمرزش كند وارد شده كه بهشت براى او واجب ميشود.

6 - نماز حاجت و نماز (خضر) بخواند، چنانچه در (هديه ) ذكر كردم.

7 - هفتمرتبه بخواند:

(( اللهم ربى لا اله الا انت خلقتنى و انا عبدك و ابن امتك و فى قبضتك و ناصيتى بيدك امسيت على عهدك و وعدك ما استطعت اعوذ برضاك من شر ماصنعت ابوء بنعمتك و ابوء بذنبى فاغفرلى ذنوبى ان لا يغفر الذنوب الا انت )).

8 - آنكه بخواند دعاى كميل را.

9- بخواند دعاى (( اللهم من تعباء و تهياء) را كه در روز جمعه و شب عرفه نيز خوانده ميشود.

10 - (انار) تناول كند، چنانچه حضرت صادق (ع ) در هر شب جمعه ميل ميفرمود و اگر در وقت خوابيدن بخورد، شايد بهتر باشد چه آنكه روايت شده كه هر كه در وقت خوابيدن (انار) بخورد، ايمن خواهد بود در نفس خود تا صبح و سزاوا است كه هرگاه (انار) بخورد دستمالى در زير آن پهن كند كه دانه اش را ضبط كند و بعد از آن بخورد و در (انار) خود ديگرى را شريك نكند.

مقام سوم - در اعمال روز جمعه است و ان چند عمل است:

1 - آنكه در نماز صبح اين روز، در ركعت اول، سوره (جمعه ) بخواند و در دوم (توحيد).

2 - بعد از نماز صبح پيش ازآنكه سخن گويد، اين دعا را بخواند تا كفاره گناهان او باشد از جمعه تا جمعه ديگر:

(( اللهم ماقلت فى جمعتى هذه من قول او حلفت فيها من حلف او نذرت فيها من نذر فمشيتك بين يدى ذلك كله مماشئت منه ان يكون كان و مالم تشا منه لم يكن اللهم اغفرلى و تجاوز عنى اللهم من صليت عليه فصلواتى عليه و من لعنت فلعنتى عليه )).

و اقلا در ماهى يك مرتبه اين عمل را بجا آورد.

3 - روايت است كه هر كه بعد از نماز ظهر و نماز صبح در روز جمعه و غير جمعه بگويد:

(( اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم ))، نميرد تا حضرت قائم (ع ) را دريابد.

4 - بعد از نماز صبح، سوره (رحمن ) بخواند و بعد (( از فباى الا ربكما تكذبان )) بگويد: (( لا بشى من الاءك رب اكذب )).

5 - (شيخ طوسى ) فرموده كه سنت است بعد از نماز صبح روز جمعه صد مرتبه (توحيد) و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد، بفرستد و صد مرتبه استغفار كند و هر يك از اين سوره ها را بخواند: (نساء)، (هود)، (كهف )، (صافات ) و (الرحمن ).

6 - سوره (احقاف ) و (مؤ منين ) را بخواند.

7 - سوره (جحد) را پيش از طلوع افتاب، ده مرتبه بخواند و دعا كند تا دعايش مستجاب شود.

8 - غسل جمعه كند و آن از سنتهاى مؤ كده است و وقت آن بعد از طلوع فجر است تا زوال آفتاب و هر چه بزوال نزديك شود، بهتر است.

9- سر را به (خطمى ) شويد.

10- ناخن و شارب بگيرد و در آن حسين بخواند: (( بسم الله و بالله و على سنة صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم )) و در گرفتن ناخن، ابتداء كند بانگشت كوچك دست چپ و ختم كند بانگشت كوچك دست چپ و ختم كند بانگشت كوچك دست راست و همچنين كند در گرفتن ناخنهاى پاى خود.

11 - بوى خوش بكاربرد.

12 - تصدق كند كه موافق روايتى هزار برابر اوقات ديگر است.

13 - آنكه براى اهل و عيال، چيز نيكوى تازه از ميوه و گوشت بخرد، تا شاد شوند بآمدن جمعه.

14 - هنگاميكه ناشتا است، (انار) بخورد.

15 - خود را از كارهاى دنيا فارغ سازد و مشغول بآموختن مسائل دين خود شود نه آنكه روز جمعه را صرف كند بسير و گشت و تفرج در باغها و مزارع مردمان و مصاحبت با اراذل و بيعاران و خوانندگى و مسخره گى و عيبگوئى مردمان و خنده هاى قهقهه و خواندن اشعار و خوض در باطل و امثال اينها كه مفاسدش زياده از آنستكه ذكر شود.

16 - هزار مرتبه صلوات بفرستد.

17 - زيارت حضرت رسول و ائمه طاهرين، سلام الله عليهم اجمعين، نمايد.

18 - بزيارت اموات و زيارت قبر پدر و مادر، يا يكى از ايشان برود كه فضيلت دارد.

19 - نماز كامله و نماز حضرت رسول (ص ) بجا آورد.

20 - نماز امير المؤ منين (عليه‌السلام ) بكند و آن چهار ركعت است بدو سلام، در هر ركعت بعد از حمد پنجاه مرتبه (توحيد).

21 - نماز حضرت فاطمه (عليه‌السلام ) بخواند و آن دو ركعت است، در ركعت اول بعد از (حمد) صد مرتبه سوره (قدر) و در دوم صد (مرتبه ) توحيد و از سلام تسبيح آنحضرت را بخواند.

22 - نماز جعفر عليه‌السلام را بخواند.

23 - دعاى (ندبه ) را كه از اعمال اعياد اربعه است، بخواند.

24 - در وقت زوال دعاى مروى از (محمدبن مسلم ) را بخواند.

25 - نماز ظهر جمعه را به (جمعه ) و (منافقين ) و عصر را به (جمعه ) و (توحيد) بخواند.

26 - بعد از سلام نماز ظهر، بخواند هفت مرتبه سوره (حمد) و هر يك از (چهار - قل ) را هفت مرتبه و بخواند آخر سوره بر آئة (( لقد جائكم رسول )) و آخر سوره حشر (( لوانزلنا هذالقران )) و پنج آيه از آل عمران (( ان فى خلق السموات و الارض )) تا (( انك لا تخلف الميعاد )) تا آنكه كفايت شر دشمنان بلاها از او، تا جمعه ديگر بشود.

27 - بعد از ظهر سه مرتبه بگويد: (( اللهم اجعل صلواتك و صلوات ملائكتك و رسلك على محمد وآل محمد ))، تا براى او امان باشد از بلاها تا جمعه ديگر.

و در (جامع بزنطى ) از حضرت صادق (عليه‌السلام ) روايت شده كه هر كه ميان دو نماز روز جمعه، صلوات بر محمد و آل محمد، بفرستد ثوابش معادل هفتاد ركعت نماز باشد.

28 - بعد از نماز عصر جمعه، دو ركعت نماز كند و در ركعت اول (حمد) و (آية الكرسى ) و بيست و پنجمرتبه سوره (فلق ) و در دوم (حمد) و (توحيد) و بيست و پنجمرتبه سوره (ناس ) و بعد از سلام پنجمرتبه بگويد: (( لاحول و لا قوة الابالله العلى - العظيم )) از دنيا بيرون نرود تا در خواب جاى خود را در بهشت ببيند.

29 - بعد از عصر روز جمعه اين صلوات را بخواند تا مثل ثواب عمل جن و انس در آنروز باو عطاشود:

(( اللهم صل على محمد و آل محمد الاوصياء المرضيين بافضل صلواتك و بارك عليهم بافضل بركاتك و السلام عليهم (و عليه و عليهم‌السلام خ ل ) و على ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و بركاته )). و اگر ده مرتبه و اگر نه، هفتمرتبه بخواند افضل است.

30 - روايت شده كه بهترين اوقات صلوات در روز جمعه بعد از عصر است و صد مرتبه ميگوئى: (( اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم )) و مستحب است نيز خواندن صلوات كبير: (( اللهم ان محمدا كما و صفته فى كتابك الخ )).

31 - بعد از عصر، هفتاد مرتبه بگويد: (( استغفرالله و اتبوب اليه )).

32 - بعد از عصر صد مرتبه سوره (قدر) بخواند و اگر نتواند ده مرتبه را ترك نكند و خواندن ده مرتبه (قدر) بعد از عصر در هر روزى مستحب است و فضيلت بسيار دارد.

33 - از جمله اعمال عصر جمعه، خواندن دعاى (عشرات ) است كه بسندهاى بسيار معتبره وارد شده با فضيلت و ثواب بسيار و مستحب است خواندن آن، در هر صبح و شام نيز و ما بين نسخ آن اختلاف است.

34 - در ساعت آخر روز جمعه، دعاى (سمات ) را بخواند.

35 - (شيخ طوسى ) فرموده كه ساعت استجابت دعا، ساعت آخر روز جمعه است تا غروب آفتاب و سزاوار است كه دعا در آنساعت بسيار بكند و روايت شده كه ساعت استجابت آنوقتى است كه فرو رود نصف قرص خورشيد و نصف ديگرش غروب نكرده باشد و حضرت فاطمه عليهما‌السلام دعا مى كرد در آنوقت، پس مستحب است دعا در آنساعت.

36 - آنكه بخواند در ساعت استجابت دعا، دعاى نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را: (( سبحانك لا اله الاانت يا حنان يا منان يا بديع السموات و الارض يا ذالجلال و الاكرام )).

تمام شد هاين مجموعه مباركه در اول صبح پنجشنبه هشتم ماه صفر، سنه 1331 هجرى، بدست اين مجرم مسئى (عباس بن محمدرضا القمى ) عفى الله عنهما و التماس دعاى بسيار از برادران دينى دارم در حيات و ممات.(( وهل الدعاءالالمثلى و الحمد الله اولاواخرا و صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم )).

استنساخ اين نسخه از نسخه اصل كه بخط مرحوم والدم ميباشد بدست اين حقير و برادرم جناب (آقاى حاج ميرزا محسن ) انجام شد در تاريخ هشتم ربيع الثانى (روز ولادت حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام ) بسال 1391 هجرى.

پاورقى ها:

89- مرحوم والدقدس سره در متن، داستان ابن الصيفى را نقل فرموده ما قضيه را ياد آور ميشويم. جمع كثيرى از علماى سنت در كتب خود نقل كرده اند كه يكى از ثقات اهل سنت گفت حضرت على بن ابيطالب را در خواب ديدم گفتم يا اميرالمؤ منين شما وقتيكه فتح مكه فرموديد خانه ابوسفيان را ماءمن مردم نموديد و فرموديد هر كس داخل خانه ابوسفيان شود بر جان خود ايمن است شما اين نحو احسان در حق ابوسفيان فرموديد فرزند او در عوض تلافى كرد و فرزندت حسين (عليه‌السلام) را در كربلا شهيد نمود و كرد آنچه كرد. حضرت فرمود مگر اشعار ابن الصيفى را در اين باب نشيندى؟ گفتم نشنيدم. فرمود جواب خود را از او بشنو. گفت چون بيدار شدم مبادرت كردم بخانه ابن الصيفى كه معروف است بحيص و بيص و خواب خود را براى او نقل كردم تا خواب مرا شنيد، شهقه زد و سخت بگريست و گفت بخدا قسم كه اين اشعارى را كه اميرالمؤ منين (عليه‌السلام) فرموده، من همين شب بنظم آوردم و از دهان من هنوز بيرون نشده و براى احدى ننوشته ام پس انشاد كرد از براى من آن ابيات را:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (( ملكنا فكان العفو مناسجية |  | فلما ملكتم سال بالدم ابطح |
| و حللتم قتل الاسرى و طال ما |  | غدونا على الاسرى فنعفو و نصفح |
| و حسبكم هذا التفاوت بيننا |  | و كل اناء بالذى فيه يرشح )) |

(محسن بن المؤ لف )

90- (جبا) بضم جيم و تشديد موحده يكي از قراي (بصره) است.